۲۵

زیر نظر: استاد محقق
آیة الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:
جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۲۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

(۷۰) سوره معارج این سوره در مکه نازل شده و دارای ۴۴ آیه است

اشاره

محتوای سوره معارج

معروف در میان مفسران این است که سوره "معارج "از سوره های مکی است،و بر اساس "فهرست ابن ندیم "و "کتاب نظم الدرر"،و "تناسق الآیات و السور "مطابق نقل "تاریخ القرآن "ابو عبد اللّه زنجانی این سوره هفتاد و هفتمین سوره ای است که در مکه نازل شده است.

ولی این مانع از آن نخواهد بود که بعضی از آیات آن در مدینه نازل شده باشد،و این منحصر به سوره "معارج "نیست،در بسیاری از سوره های قرآن که مکی است آیه یا آیاتی وجود دارد که در مدینه نازل شده،و به عکس بعضی از سوره های مدنی آیات مکی دارد.

نمونه های زیادی از این موضوع را "علامه امینی "در "الغدیر "آورده است. (۱)

دلیل بر اینکه آیات آغاز این سوره در مدینه نازل شده روایات زیادی است که در تفسیر این آیات به خواست خدا خواهد آمد.

به هر حال ویژگیهای سوره های مکی مانند بحث پیرامون اصول دین مخصوصا معاد و انذار مشرکان و مخالفان در این سوره کاملا نمایان است،و رویهمرفته این سوره دارای چهار بخش است:

بخش اول از عذاب سریع کسی سخن می گوید که بعضی از گفته های پیامبر ص را انکار کرد،و گفت اگر این سخن حق است عذابی بر من نازل

۱- ۱) الغدیر جلد ۱ صفحه ۲۵۵ تا ۲۵۷.

شود و نازل شد(آیه ۱ تا ۳) بخش دوم بسیاری از خصوصیات قیامت و مقدمات آن و حالات کفار در آن روز آمده است. (آیات ۴ تا ۱۸).

بخش سوم این سوره بیانگر قسمتهایی از صفات انسانهای نیک و بد است که او را بهشتی یا دوزخی می کند(آیات ۱۹ تا ۳۴).

بخش چهارم شامل انذارهایی است نسبت به مشرکان و منکران،و بار دیگر به مساله رستاخیز بر می گردد و سوره را پایان می دهد.

***

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر ص می خوانیم: من قرأ"سال سائل"اعطاه اللّه ثواب اَلَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلَوَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ : "کسی که سوره"سال سائل"را بخواند خداوند ثواب کسانی را به او می دهد که امانات و عهد و پیمان خود را حفظ می کنند و کسانی که مواظب و مراقب نمازهای خویشند" ۱. حدیث دیگری از امام باقر ع آمده است: من أدمن قراءه"سال سائل" لم یساله اللّه یوم القیامه عن ذنب عمله و اسکنه جنته مع محمد(ص): کسی که پیوسته سوره"سال سائل"را بخواند خداوند در قیامت او را از گناهانش بازپرسی نمی کند،و او را در بهشتش با محمد ص سکونت می دهد" ۱. همین مضمون از امام صادق ع نقل شده است. بدیهی است آنچه انسان را مشمول اینهمه ثواب عظیم می کند تلاوتی است که با عقیده و ایمان،و سپس با عمل همراه باشد،نه اینکه آیات و سوره را بخواند و هیچ انعکاسی در روح و فکر و عملش نداشته باشد.

معروف در میان مفسران این است که سوره "معارج "از سوره های مکی است،و بر اساس "فهرست ابن ندیم "و "کتاب نظم الدرر"،و "تناسق الآیات و السور"مطابق نقل "تاریخ القرآن"ابو عبد اللّٰه زنجانی این سوره هفتاد و هفتمین سوره ای است که در مکه نازل شده است.

ولی این مانع از آن نخواهد بود که بعضی از آیات آن در مدینه نازل شده باشد،و این منحصر به سوره "معارج "نیست،در بسیاری از سوره های قرآن که مکی است آیه یا آیاتی وجود دارد که در مدینه نازل شده،و به عکس بعضی از سوره های مدنی آیات مکی دارد.

نمونه های زیادی از این موضوع را "علامه امینی "در "الغدیر "آورده است. (۱)

دلیل بر اینکه آیات آغاز این سوره در مدینه نازل شده روایات زیادی است که در تفسیر این آیات به خواست خدا خواهد آمد.

به هر حال ویژگیهای سوره های مکی مانند بحث پیرامون اصول دین مخصوصا معاد و انذار مشرکان و مخالفان در این سوره کاملا نمایان است،و رویهمرفته این سوره دارای چهار بخش است:

بخش اول از عذاب سریع کسی سخن می گوید که بعضی از گفته های پیامبر ص را انکار کرد،و گفت اگر این سخن حق است عذابی بر من نازل

ص: ۵

۱- ۱) همان مدرک صفحه ۳۵۱.

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;سَأَلَ سٰائِلٌ بِعَذٰابٍ وٰاقِعٍ (۱) لِلْکٰافِرِینَ لَیْسَ لَهُ دٰافِعٌ (۲) مِنَ اَللّٰهِ ذِی اَلْمَعٰارِجِ (۳)

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد! ۲-این عذاب مخصوص کافران است،و هیچکس نمی تواند آن را دفع کند.

۳-از سوی خداوند ذی المعارج است(خداوندی که فرشتگانش بر آسمانها صعود می کند).

شان نزول:

بسیاری از مفسران و ارباب حدیث شان نزولی برای این آیات نقل کرده اند که حاصل آن چنین است:

ص :۶

"هنگامی که رسول خدا ص علی ع را در روز "غدیر خم" به خلافت منصوب فرمود و درباره او گفت:من کنت مولاه فعلی مولاه "هر کس من مولی و ولی او هستم علی مولی و ولی او است "چیزی نگذشت که این مساله در بلاد و شهرها منتشر شد "نعمان بن حارث فهری "خدمت پیامبر ص آمد و عرض کرد تو به ما دستور دادی شهادت به یگانگی خدا و اینکه تو فرستاده او هستی دهیم ما هم شهادت دادیم،سپس دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات دادی ما همه اینها را نیز پذیرفتیم،اما با اینها راضی نشدی تا اینکه این جوان (اشاره به علی ع است)را به جانشینی خود منصوب کردی،و گفتی:من کنت مولاه فعلی مولاه،آیا این سخنی است که از ناحیه خودت یا از سوی خدا؟! پیامبر ص فرمود:"قسم به خدایی که معبودی جز او نیست این از ناحیه خدا است".

"نعمان"روی بر گرداند در حالی که می گفت اَللّهُمَّ إِنْ کانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ :"خداوندا!اگر این سخن حق است و از ناحیه تو،سنگی از آسمان بر ما بباران"! اینجا بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت،همین جا آیه سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ لِلْکافِرینَ لَیسَ لَهُ دافِعٌ نازل گشت".

آنچه را در بالا گفتیم مضمون عبارتی است که در "مجمع البیان" از "ابو القاسم حسکانی" با سلسله سندش از "امام صادق ع "نقل شده است (۱).

همین مضمون را بسیاری از مفسران اهل سنت،و روات حدیث با مختصری تفاوت نقل کرده اند.

مرحوم "علامه امینی "در "الغدیر "آن را از سی نفر از علمای معروف

ص: ۷

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۵۲.

اهل سنت نقل می کند(با ذکر مدرک و نقل عین عبارت)از جمله:

تفسیر غریب القرآن"حافظ ابو عبید هروی".

تفسیر شفاء الصدور"ابو بکر نقاش موصلی".

تفسیر الکشف و البیان"ابو اسحاق ثعالبی".

تفسیر ابو بکر یحیی"القرطبی".

تذکره ابو اسحاق"ثعالبی".

کتاب فرائد السمطین"حموینی".

کتاب"درر السمطین""شیخ محمد زرندی".

تفسیر سراج المنیر"شمس الذین شافعی".

کتاب"سیره حلبی".

کتاب"نور الأبصار""سید مؤمن شبلنجی".

و کتاب شرح جامع الصغیر سیوطی از"شمس الدین الشافعی".

و غیر اینها (۱).

در بسیاری از این کتب تصریح شده که آیات فوق در همین رابطه نازل شده است،البته درباره اینکه این شخص"حارث بن نعمان"بوده یا"جابر بن نذر" یا"نعمان بن حارث فهری"اختلاف است،و می دانیم این امر تاثیری در اصل مطلب ندارد.

البته بعضی از مفسران یا محدثانی که فضائل علی ع را با ناخشنودی می پذیرند ایرادهای مختلفی بر این شان نزول گرفته اند که در پایان بحث تفسیری به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد.

***

۱- ۱) "الغدیر"جلد ۱ صفحه ۲۳۹ تا ۲۴۶.

تفسیر:

عذاب فوری

سوره معارج از اینجا آغاز می شود که می فرماید:تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد"(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ).

این تقاضا کننده همانگونه که در شان نزول گفتیم"نعمان بن حارث" یا"نضر بن حارث"بود که به هنگام منصوب شدن علی ع به مقام خلافت و ولایت در غدیر خم و پخش شدن این خبر در شهرها بسیار خشمگین گشت،و خدمت رسول خدا آمد و گفت:آیا این از ناحیه تو است،یا از ناحیه خداوند؟پیامبر ص صریحا فرمود:از ناحیه خدا است،او بیشتر ناراحت شد،و گفت خداوندا! اگر این حق است و از ناحیه تو است سنگی از آسمان بر ما فرود آور،و در این هنگام سنگی فرود آمد و بر سر او خورد و او را کشت (۱).

در برابر این تفسیر تفسیر دیگری است که از این کلی تر است مطابق این تفسیر منظور این است که کسی از پیامبر ص سؤال کرد که این عذابی که تو می گویی بر چه کسی واقع می شود؟و آیه بعد جواب می دهد:برای کافرین خواهد بود.

و مطابق تفسیر سومی این سؤال کننده پیامبر ص است که تقاضای عذاب برای کفار کرد و نازل شد.

۱- ۱) "با"در" بِعَذَابٍ وَاقِعٍ "طبق این تفسیر باء زائده و برای تاکید است، و به عقیده بعضی به معنی "عن"می باشد،و این موافق تفسیر دوم است(توجه داشته باشید اگر سؤال به معنی تقاضا باشد به دو مفعول متعدی می شود،و اگر به معنی"استخبار" باشد مفعول دوم آن حتما با"عن"خواهد بود).

ولی تفسیر اول علاوه بر اینکه با خود آیه سازگارتر است،دقیقا منطبق بر روایات متعددی است که در شان نزول وارد شده.
***سپس می افزاید:"این عذاب مخصوص کافران است و هیچکس نمی تواند از آن جلوگیری کند "(لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ) (۱). ***و در آیه بعد به کسی که این عذاب از ناحیه او است اشاره کرده،می گوید:

این عذاب از سوی خداوندی است که صاحب آسمانهایی است که فرشتگان بر آن صعود می کنند"(مِنَ اللّهِ ذِی الْمَعارِجِ).

"معارج"جمع"معرج"به معنی پله یا جایی است که از آنجا صعود می کنند و از آنجا که خداوند مقامات مختلفی برای فرشتگان قرار داده که با سلسله مراتب به سوی قرب خدا پیش می روند،خداوند به"ذی المعارج"توصیف شده است.

آری این فرشتگانند که ماموریت عذاب کافران و مجرمان دارند،و همانها بودند که بر ابراهیم خلیل ع نازل شدند،و به او خبر دادند که ما مامور نابودی قوم لوط هستیم،و صبحگاهان شهرهای آن قوم آلوده و ننگین را زیر و رو کردند (۲)همانها ماموریت عذاب را درباره مجرمان دیگر نیز انجام می دهند.

بعضی از مفسران"معارج"را به معنی"فضائل و مواهب الهی و بعضی به معنی

۱- ۱) "واقع"صفت برای عذاب است و"للکافرین"صفت دوم و" لَیْسَ لَهُ دافِعٌ " صفت سوم است،این احتمال نیز داده شده که"للکافرین"متعلق به"عذاب"بوده باشد، و اگر"لام"به معنی"علی"باشد متعلق به"واقع"خواهد بود.
۲- ۲) به تفسیر نمونه جلد ۱۱ صفحه ۹۸ و ۱۰۶ مراجعه شود.

"فرشتگان"تفسیر کرده اند،ولی معنی اول مناسبتر،و با مفهوم لغوی کلمه سازگارتر است.

***

نکته اشکالات واهی بهانه جویان!

معمولا در مواردی که آیات قرآن یا روایات اشاره به فضائل خاصی درباره امیر مؤمنان علی ع می کند بعضی اصرار دارند تا آنجا که می تواننـد مطلب را نادیـده گرفته،یا توجیه انحرافی کنند،و با دقت و وسوسه خاصی مساله را تعقیب نمایند،در حالی که اگر این فضائل برای دیگران باشد با سماحت و سهولت و آسانی از آن می گذرند! نمونه زنده این کلام اشکالات هفتگانه ای است که"ابن تیمیه"در کتـاب "منهاج السـنه"در مورد احادیثی که در شان نزول آیات فوق آمـده است بیان کرده که ما به طور فشرده به بیان آن می پردازیم.

۱-داستان غـدیر بعـد از بـازگشت پیـامبر ص از حجه الوداع یعنی در سـال دهم هجرت واقع شـد در حالی که سوره معارج از سوره های مکی است که قبل از هجرت نازل شده است.

پاسـخ:همـانگونه که قبلاـ نیز اشـاره کردیم بسـیاری از سوره ها است به نام مکی نامیـده می شود در حالی که بعضـی از آیات نخستین آن طبق تصـریح مفسـران در مدینه نازل شده،و به عکس سوره هایی است که رسـما مدنی نامیده می شود ولی بعضی از آیات آن در مکه نازل گشته است.

۲-در این حدیث آمده است که"حارث بن نعمان"خدمت پیامبر ص

در "ابطح "رسید،و می دانیم "ابطح "دره ای است در "مکه "و این با نزول آیه بعد از داستان غدیر مناسب نیست.

پاسخ "اولا"تعبیر به "ابطح "فقط در بعضی از روایات است،نه در همه روایات،و "ثانیا""ابطح و بطحاء "به معنی هر زمین شنزاری است که سیل از آن جاری می شود،و اتفاقا در سرزمین مدینه نیز مناطقی وجود دارد،که آن را "ابطح "یا "بطحاء "می نامند،و در اشعار عرب و روایات بسیار به آن اشاره شده است.

۳-آیه و إِذْ قالُوا اللّهُمَّ إِنْ کانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ (انفال-۳۲)مسلما بعد از جنگ بدر نازل شده،و سالها قبل از داستان غدیر است.

جواب کسی نگفته است که شان نزول آن آیه،داستان غدیر است بلکه سخن در آیه سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ می باشد.

و اما آیه ۳۲ سوره انفال چیزی است که "حارث بن نعمان "از آن در کلام خود استفاده کرد و این ربطی به شان نزول ندارد،ولی تعصبهای افراطی سبب می شود که انسان از چنین مطلب روشن غافل گردد.

۴-قرآن مجید می گوید: وَ ما کانَ اللّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ وَ ما کانَ اللّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ :"خداوند آنها را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنها هستی،و خداوند آنها را عذاب نمی کند در حالی که استغفار می کنند "(انفال-۳۳)این آیه می گوید:با وجود پیامبر ص هرگز عذابی نازل نخواهد شد.

پاسخ:آنچه قابل قبول است اینکه عذاب عمومی و دستجمعی به خاطر پیامبر ص وجود نداشت،ولی عذابهای خصوصی و شخصی کرارا بر افراد نازل

ص :۱۲

شـد،چنان که تاریخ اسـلام گواه است که افراد متعددی مانند"ابو زمعه"و"مالك بن طلاله"و"حکم بن ابی العاص"و غیر آنها به خاطر نفرین پیامبر ص یا بدون آن گرفتار عذاب شدند.

علاوه بر این آیه فوق تفسیرهای دیگری نیز دارد که طبق آن استدلال به آن در اینجا ممکن نیست(به تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۱۵۴ ذیل همان آیه ۳۳ انفال مراجعه شود).

۵-اگر چنین شان نزولی صحیح بود باید مانند داستان"اصحاب الفیل" معروف شود.

پاسخ:این شان نزول به قدر کافی مشهور و معروف است و در بالا اشاره کردیم که حد اقل درسی کتاب از کتب تفسیر و حدیث آمده وانگهی عجیب است که انتظار داشته باشیم یک حادثه شخصی همانند یک حادثه عمومی مثل داستان اصحاب الفیل انعکاس یابد،چرا که آن داستان جنبه همگانی داشت،سر تا سر مکه را گرفته بود و یک لشکر بزرگ طی آن نابود گشت،ولی داستان"حارث بن نعمان"تنها مربوط به یک نفر است! ۶-از این حدیث استفاده می شود که"حارث بن نعمان"مبانی اسلام را قبول داشت چگونه ممکن است یک مسلمان در عصر پیامبر ص به چنین عذابی گرفتار شود؟ پاسخ:این ایراد نیز ناشی از تعصب شدید است،زیرا احادیث فوق به خوبی نشان می دهد که او نه تنها گفته پیامبر ص را قبول نداشت بلکه به خداوند نیز معترض بود که چرا چنین دستوری را درباره علی ع به پیامبرش داده است؟! و این شدیدترین مرتبه کفر و ارتداد محسوب می شود.

۷-در کتابهای معروفی مانند"استیعاب"که نام"صحابه"آمده است اسمی از"حارث بن نعمان"نمی بینیم.

ص :۱۳

پاسخ:آنچه در این کتاب و مانند آن از نامهای صحابه آمده تنها مربوط به قسمتی از صحابه است،مثلا در کتاب"اسد الغابه"که از مهمترین کتبی است که اصحاب پیامبر ص را بر می شمرد تنها هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار نفر را برشمرده،در حالی که می دانیم تنها در حجه الوداع صد هزار نفر یا بیشتر در محضر پیامبر ص بودند،بنا بر این شکی نیست که بسیاری از صحابه پیامبر ص نامشان در این کتب نیامده است (۱).

ص :۱۴

۱- ۱) شرح بیشتر درباره پاسخهای فوق،و شواهد تاریخی یا روایتی برای هر کدام را در کتاب نفیس"الغدیر"جلد ۱ صفحه ۲۴۷ تا ۲۶۶ مطالعه فرمائید.

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۴ تا ۷]

اشاره

تَعْرُجُ اَلْمَلاٰئِکَهُ وَ اَلرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کٰانَ مِقْدٰارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَهٍ (۴) فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِیلاً (۵) إِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداً (۶) وَ نَرٰاهُ قَرِیباً (۷)

ترجمه:

۴-فرشتگان و روح(فرشته مخصوص)به سوی او عروج می کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.

۵-بنا بر این صبر جمیل پیشه کن.

۶-زیرا آنها آن روز را دور می بینند.

۷-و ما آن را نزدیک می بینیم!

تفسیر:

روزی به اندازه پنجاه هزار سال!

بعد از ذکر داستان عذاب دنیوی کسی که تقاضای عذاب الهی کرده بود وارد بحثهای معاد و عذابهای اخروی مجرمان در آن روز می شود،نخست می فرماید:

"فرشتگان و روح به سوی او(خداوند)عروج می کنند در روزی که مقدارش

پنجاه هزار سال است"(تَعْرُجُ الْمَلاٰئِكَهُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كٰانَ مِقْدٰارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَهٍ).

مسلما منظور از "عروج فرشتگان"عروج جسمانی نیست،بلکه عروج روحانی است،یعنی آنها به مقام قرب خدا می شتابند،و در آن روز که روز قیامت است آماده گرفتن فرمان،و اجرای آن می باشند،همانگونه که در تفسیر آیه ۱۷ سوره "حاقه"گفتیم که منظور از جمله "و اَلْمَلَكُ عَلىٰ أَرْجٰائِهٰا "فرشتگان در اطراف آسمان قرار می گیرند"اینست که در آن روز آنها گرداگرد آسمانها ایستاده و آماده انجام هر گونه فرمانند (۱).

منظور از "روح "همان"روح الامین"بزرگ فرشتگان است که در سوره "قدر"نیز به او اشاره شده است،آنجا که می گوید: تَنَزَّلُ الْمَلاٰئِكَهُ وَ الرُّوحُ فِيهٰا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ :"در شب قدر فرشتگان روح به فرمان پروردگارشان برای تقدیر امور نازل می شوند"(قدر-۴).

البته"روح"معانی مختلفی دارد که در هر مورد به تناسب قرائن موجود ممکن است مفهوم خاصی ببخشد:روح انسان،روح به معنی قرآن،و روح به معنی روح القدس و به معنی فرشته وحی همه از معانی روح است که در آیات دیگر قرآن به آنها اشاره شده (۲).

و اما تعبیر به"پنجاه هزار سال"از این نظر است که آن روز بر حسب سالهای دنیا تا این حد ادامه پیدا می کند،و با آنچه در آیه ۵ سوره سجده آمده

۱- ۱) تفسیرهای دیگری برای "عروج فرشتگان"ذکر شده که هیچکدام مناسب به نظر نمی رسد،از جمله اینکه:منظور این است که زمان نزول و صعود فرشتگان که از آغاز دنیا تا پایان آن مجموعا ۵۰ هزار سال می باشد که عمر تمام دنیا است ولی آیات بعد به خوبی نشان می دهد که سخن درباره روز قیامت است نه دنیا(دقت کنید).

۲- ۲) به جلد ۱۲ تفسیر نمونه صفحه ۲۵۰ تا ۲۵۳ مراجعه شود.

است که مقـدار آن را یکهزار سال تعیین می نماید منافاتی ندارد،زیرا همانگونه که در روایات وارد شده است در قیامت پنجاه موقف است،و هر موقف به اندازه یکهزار سال طول می کشد (۱).

بعضی نیز احتمال داده اند عدد"پنجاه هزار سال"برای"تکثیر"باشد نه تعداد یعنی آن روز بسیار طولانی است.

و به هر حال این درباره مجرمان و ظالمان و کافران است،لـذا در حـدیثی از"ابو سـعید خـدری"آمده است که بعد از نزول این آیه کسی عرض کرد ای رسول خدا!چقدر آن روز طولانی است؟فرمود:

و الـذی نفس محمد بیده انه لیخف علی المؤمن حتی یکون أخف علیه من صـلاه مکتوبه یصـلیها فی الدنیا: "قسم به کسـی که جان محمد به دست او است آن روز برای مؤمن سبک و آسان می شود آسانتر از یک نماز واجب که در دنیا می خواند" (۲).
*** در آیه بعـد پیغمبر اکرم ص را مخاطب ساخته،می فرماید:"صبر جمیل پیشه کن،و در برابر اسـتهزاء و تکذیب و آزار آنها شکیبا باش"(فَاصْبِرْ صَبْراً جَمِیلاً).

"صبر جمیل"به معنی"شکیبایی زیبا و قابل توجه"است،و آن صبر و استقامتی است که تداوم داشته باشد،یاس و نومیدی به آن راه نیابد،و توأم با بیتابی و جزع و شکوه و آه و ناله نگردد،و در غیر این صورت جمیل نیست (۳).

۱- ۱) این حدیث در امالی شیخ از امیر مؤمنان علی(ع)نقل شده است(مطابق نقل نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۴۱۳).
۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۵۳ و"قرطبی"جلد ۱۰ صفحه ۶۷۶۱.
۳- ۳) درباره"صبر جمیل"در تفسیر نمونه(جلد ۹ صفحه ۳۵۱)در داستان "یعقوب"و"یوسف"شرح بیشتری داده ایم.

***سپس می افزاید"زیرا آنها چنان روزی را بعید و دور می بینند"(إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً). ***"و ما آن را قریب و نزدیک می بینیم"(وَ نَراهُ قَرِيباً).

آنها اصلا باور نمی کنند چنان روزی در کار باشد که حساب همه خلایق را برسند و کوچکترین گفتار و کردار آنها محاسبه شود،آن هم در روزی که پنجاه هزار سال به طول می انجامد،ولی آنها در حقیقت خدا را نشناخته اند و در قدرت او شک و تردید دارند.

آنها می گویند:مگر ممکن است استخوانهای پوسیده،و خاکهایی که هر ذره ای از آن در گوشه ای پراکنده گشته است بار دیگر جمع شود.و لباس حیات در تن بپوشد؟(همانگونه که قرآن در سایر آیاتش این تعبیرات را از آنها نقل کرده است)وانگهی مگر روز پنجاه هزار سال امکان پذیر است؟!.

جالب اینکه علم امروز می گوید مقدار روز در هر کره ای از کرات آسمانی با دیگر کرات متفاوت است،زیرا تابع مقدار زمانی است که آن کره یک بار به دور محور خود می چرخد،و لذا روز در کره ماه به اندازه دو هفته در کره زمین است، حتی می گویند ممکن است با گذشت زمان کره زمین از سرعت حرکت وضعی خود بکاهد و مقدار یک روز معادل یک ماه یا یک سال یا صدها سال شود.

نمی گوئیم روز قیامت چنین است بلکه می گوئیم روز معادل پنجاه هزار سال،حتی با مقیاسهای عالم دنیا چیز عجیبی نیست.

***

ص :۱۸

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۸ تا ۱۸]

اشاره

یَوْمَ تَکُونُ اَلسَّمٰاءُ کَالْمُهْلِ (۸) وَ تَکُونُ اَلْجِبٰالُ کَالْعِهْنِ (۹) وَ لاٰ یَسْئَلُ حَمِیمٌ حَمِیماً (۱۰) یُبَصَّرُونَهُمْ یَوَدُّ اَلْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدِی مِنْ عَذٰابِ یَوْمِئِذٍ بِبَنِیهِ (۱۱) وَ صٰاحِبَتِهِ وَ أَخِیهِ (۱۲) وَ فَصِیلَتِهِ اَلَّتِی تُؤْوِیهِ (۱۳) وَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ یُنْجِیهِ (۱۴) کَلاّٰ إِنَّهٰا لَظیٰ (۱۵) نَزّٰاعَةً لِلشَّویٰ (۱۶) تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلّٰی (۱۷) وَ جَمَعَ فَأَوْعیٰ (۱۸)

ص: ۱۹

ترجمه:

۸-همان روز که آسمان همچون فلز گداخته می شود.

۹-و کوه ها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود.

۱۰-و هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد! ۱۱-آنان را به آنها نشان می دهند(ولی هر کس گرفتار کار خویشتن است)چنان است که گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند.

۱۲-و همسر و برادرش را.

۱۳-و قبیله اش که همیشه از او حمایت می کردند.

۱۴-و تمام مردم روی زمین را تا مایه نجاتش شود.

۱۵-اما هرگز چنین نیست شعله های سوزان آتش است.

۱۶-دست و پا و پوست سر را می کند و می برد.

۱۷-و کسانی را که به فرمان خدا پشت کردند صدا می زند.

۱۸-و آنها که اموال را جمع و ذخیره کردند.

تفسیر:

آن روز که هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد

در این آیات،بحثهای گذشته درباره قیامت با شرح و توضیح بیشتری ادامه می یابد،می فرماید:

"همان روزی که آسمان همچون فلز گداخته می شود"(يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ) (۱). ***"و کوه ها مانند پشم رنگین زده شده خواهد بود"

ص: ۲۰

۱- ۱) در محل اعراب"یوم"احتمالات متعددی داده شده،ولی بهتر از همه این است که بدل از"قریبا"در آیه قبل باشد،یا متعلق به فعل محذوفی مانند"اذکر".

(وَ تَکونُ الْجِبٰالُ کَالْعِهْنِ).

"مهل"(بر وزن قفل)به معنی فلز گداخته است،و گاه به معنی درد خاصی است که در روغن زیتون ته نشین می شود،و در اینجا مناسب همان معنی اول است،هر چند در مقام تشبیه تفاوت چندانی با هم ندارند.

"عهن"به معنی پشم زده شده ای است که رنگین باشد.

آری در آن روز آسمانها از هم متلاشی و ذوب می شود،و کوه ها درهم کوبیده و خرد و سپس با تند بادی در فضا پراکنده می گردد،همچون پشمی که تند باد آن را با خود ببرد و چون کوه ها رنگهای مختلفی دارند تشبیه به پشمهای رنگین شده اند،و بعد از این ویرانی،جهانی نوین ایجاد می گردد،و انسانها حیات نوین خود را از سر می گیرند. ***هنگامی که رستاخیز در آن جهان نو بر پا می شود آن چنان وضع حساب و رسیدگی به اعمال وحشتناک است که همه در فکر خویشند،احدی به دیگری نمی پردازد،و هیچ دوست گرم و صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد"(وَ لاٰ یَسْئَلُ حَمِیمٌ حَمِیماً) (۱).

همه به خود مشغولند،و هر کس در فکر نجات خویش است،همانگونه که در آیه ۳۷ عبس آمده است: لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنِیهِ :"هر یک از آنها آن روز چنان گرفتاری دارد که تمام فکر او را به خود مشغول می کند" (۲).

---

۱ - ۱) "حمیم"چنان که قبلا نیز اشاره کرده ایم در اصل به معنی آب داغ و سوزان است،سپس به دوستان گرم و بسیار صمیمی نیز اطلاق شده است.

۲ - ۲) برای آیه فوق تفسیرهای دیگری نیز ذکر شده،از جمله اینکه هیچکس از حال دیگری سؤال نمی کند،زیرا وضع همه از چهره هایشان روشن است،و آنجا که عیان است چه حاجتی به بیان است؟دیگر اینکه هیچکس از دیگری نمی خواهد که او مسئولیت اعمالش را بپذیرد چرا که امکان پذیر نیست ولی صحیح همان تفسیر بالا است.

***نه اینکه دوستان صمیمی خود را در آنجا نشناسند،بلکه مخصوصا "دوستانشان را به آنها نشان می دهند در عین حال هر کس گرفتار کار خویشتن است"(یُبَصَّرُونَهُمْ) (۱).

مساله این است که هول و وحشت بیش از آن است که بتواند به دیگری بیندیشد.

و در ادامه همین سخن و ترسیم آن صحنه وحشتناک می افزاید:وضع چنان است که"گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند" (یَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ یَفْتَدِی مِنْ عَذابِ یَوْمِئِذٍ بِبَنِیهِ). ***نه تنها فرزندانش بلکه دوست دارد"همسر و برادرش را نیز بدهد" (وَ صاحِبَتِهِ وَ أَخِیهِ). ***و همچنین فامیل و قبیله ای که به آن تعلق داشت و از او حمایت می کرد" (وَ فَصِیلَتِهِ الَّتِی تُؤْوِیهِ). ***"بلکه تمام کسانی را که در روی زمین هستند همگی را فدا کند تا مایه نجاتش شود "(وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ثُمَّ یُنْجِیهِ).

ص:۲۲

۱- ۱) با اینکه"حمیم"در هر دو مرحله به صورت مفرد است دو ضمیر موجود در "یبصرونهم"به صورت جمع آمده زیرا معنی جنسی دارد.

آری بـه قـدری عـذاب خـدا در آن روز هولنـاك است که انسـان می خواهـد عزیزترین عزیزان را که در چهـار گروه در اینجا خلاصه شـده انـد(فرزندان، همسـران،برادران،و فامیل نزدیک که یار و یاور او هسـتند)همه را برای نجات خود فدا کند،نه فقط آنهـا بلکـه حاضـر اسـت تمـام مردم روی زمیـن برای رهـایی او از عـذاب قربـانی شونـد! "یـود"از مـاده"ود"(بر وزن حـب)به معنی"دوست داشـتن"تـوأم بـا"تمنی"است،و به گفته"راغب"در هر یـك از این دو معنی(بلکه در هر دو معنی)نیز به کـار می رود.

"یفتدی"از ماده"فداء"به معنی حفظ کردن خود از مصائب و مشکلات به وسیله پرداخت چیزی است.

"فصیله"به معنی"عشیره"و فامیل و قبیله ای است که انسان از آن منفصل و جدا شده است.

"تؤیه"از ماده"ایواء"به معنی انضمام کردن چیزی به دیگری است سپس به معنی پناه دادن به کار رفته.

جمعی از مفسـران گفته انـد تعبیر به"ثم"در جمله"ثم ینجیه"نشان می دهد که آنها می دانند این فداها بعید است اثر کند(زیرا ثم معمولا برای بعـد و فاصـله و تراخی می آید). ***ولی در جواب همه این تمناها و آرزوها می فرماید:"هرگز چنین نیست" هیچ فدیه و فدایی پذیرفته نمی شود(کلا).

"آن شعله های سوزان آتش است"(إِنَّها لَظى).

پیوسته زبانه می کشد،و هر چیز را در کنار و مسیر خود می یابد می سوزاند.

ص :۲۳

***دست و پا و پوست سر را می کند و با خود می برد"(نَزّاعَةً لِلشَّویٰ).

"لظی"به معنی شعله خالص آتش است،و یکی از نامهای جهنم نیز می باشد، و در آیات فوق هر دو معنی ممکن است.

"نزاعه"به معنی چیزی است که پی در پی جدا می کند.

و"شوی"به معنی دست و پا و اطراف بدن است،و گاه به معنی بریان کردن نیز آمده،ولی در اینجا منظور همان معنی اول است،زیرا هنگامی که آتش سوزان و شعله وری به چیزی می رسد اول اطراف و جوانب و شاخ و برگ آن را می سوزاند و جدا می کند.

بعضی از مفسران"شوی"را در اینجا به معنی پوست تن، و بعضی به معنی پوست سر،و بعضی به معنی گوشت ساق پا،تفسیر کرده اند،و همه اینها در آن مفهوم وسیعی که گفتیم جمع است،و عجب اینکه با اینهمه مصیبت مرگ و میری در کار نیست!
***سپس به کسانی اشاره می کند که طعمه چنان آتشی هستند،می فرماید:

"این شعله سوزان کسانی را که پشت به فرمان خدا کردند و از اطاعت او روی گردان شدند صدا می زند و به سوی خود می خواند"(تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلّی). ***"و آنها که اموال را جمع کردند و ذخیره نمودند و در راه خدا انفاق نکردند" (وَ جَمَعَ فَأَوْعیٰ).

به این ترتیب این آتش سوزان با زبان حال و جاذبه مخصوصی که نسبت به

مجرمان دارد،یا با زبان قال که خداونـد به او داده،پیوسـته آنها را صـدا می زند و به سوی خود فرا می خواند،همانها که دارای این دو صفتند"پشت به ایمان کرده و از طاعت خدا و رسول ص سر برتافته"و از سوی دیگر"دائما در فکر جمع مال از حرام و حلال و ذخیره کردن آن بـوده انـد بی آنکه به حقـوق مسـتمندان تـوجه کننـد،و یـا اصـلا فلسـفه این نعمت الهی یعنی مـال را بدانند".

***

ص :۲۵

[سوره المعارج (۷۰): آيات ۱۹ تا ۲۸]

اشاره

إِنَّ اَلْإِنْسٰانَ خُلِقَ هَلُوعاً (۱۹) إِذٰا مَسَّهُ اَلشَّرُّ جَزُوعاً (۲۰) وَ إِذٰا مَسَّهُ اَلْخَيْرُ مَنُوعاً (۲۱) إِلاَّ اَلْمُصَلِّينَ (۲۲) اَلَّذِينَ هُمْ عَلىٰ صَلاٰتِهِمْ دٰائِمُونَ (۲۳) وَ اَلَّذِينَ فِى أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ (۲۴) لِلسّٰائِلِ وَ اَلْمَحْرُومِ (۲۵) وَ اَلَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ اَلدِّينِ (۲۶) وَ اَلَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذٰابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذٰابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸)

ترجمه:

۱۹-انسان حریص و کم طاقت آفریده شده.

۲۰-هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می کند.

۲۱-و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود.

۲۲-مگر نمازگزاران.

۲۳-آنها که نمازها را مرتبا بجا می آورند.

۲۴-و آنها که در اموالشان حق معلومی است.

۲۵-برای تقاضا کنندگان و محرومان.

۲۶-و آنها که به روز جزا ایمان دارند.

۲۷-و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناکند.

۲۸-چرا که هیچگاه خود را از عذاب پروردگار در امان نمی بینند.

تفسیر:

اوصاف انسانهای شایسته

بعد از ذکر گوشه ای از عذابهای قیامت به ذکر اوصاف افراد بی ایمان و در مقابل آنها مؤمنان راستین می پردازد تا معلوم شود چرا گروهی اهل عذابند و گروهی اهل نجات.

نخست می فرماید:"انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است"(إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً). ***"هنگامی که بدی به او رسد بسیار جزع و بیتابی می کند"(إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً).

***

"و هنگامی که خوبی به او رسد از دیگران دریغ می دارد"(وَ إِذٰا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً).

جمعی از مفسران و ارباب لغت"هلوع"را به معنی حریص و جمعی به معنی "کم طاقت"تفسیر کرده اند،بنا بر تفسیر اول در اینجا به سه نکته منفی اخلاقی در وجود اینگونه انسانها اشاره شده،"حرص"و"جزع"و"بخل"و بنا بر تفسیر دوم به دو نکته"جزع"و"بخل"زیرا آیه دوم و سوم تفسیری است برای معنی (هلوع).

این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در این واژه جمع باشد،چرا که این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند،آدمهای حریص غالبا بخیلند،و در برابر حوادث سوء کم تحمل،و عکس آن نیز صادق است.

***در اینجا سؤال یا سؤالهایی مطرح می شود که اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده چگونه در طبیعت او شر و بدی قرار داده است؟ وانگهی آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند،و سپس آفرینش خود را مذمت کند؟ و از همه اینها گذشته قرآن در آیه ۴ سوره"تین"صریحا می گوید: لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ :"ما انسان را به بهترین صورت و ساختمان آفریدیم".

مسلما منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است، بلکه کل خلقت انسان به صورت"احسن تقویم"است،و همچنین آیات دیگری که مقام والای انسان را می ستایند،این آیات با آیه مورد بحث چگونه سازگار است؟

پاسخ همه این سؤالات با توجه به یک نکته روشن می شود،و آن این است که خداوند نیروها و غرائز و صفاتی در انسان آفریده است که اینها بالقوه وسیله تکامل و ترقی و سعادت او محسوب می شوند،بنا بر این صفات و غرائز مزبور ذاتا بد نیست،بلکه وسیله کمال است،اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرد،و از آن سوء استفاده شود،مایه نکبت و بدبختی و شر و فساد خواهد بود.

فی المثل همین حرص نیرویی است که به انسان اجازه نمی دهد به زودی از تلاش و کوشش بازایستد،و با رسیدن به نعمتی سیر شود،این یک عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلط است،اگر این صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد،و انسان حریص در علم و یا به تعبیر دیگر تشنه و عاشق بی قرار علم باشد،مسلما مایه کمال او است،اما اگر آن در مسیر مادیات به کار افتد مایه شر و بدبختی و بخل می گردد.

به تعبیر دیگر:این صفت شاخه ای از حب ذات است،و می دانیم حب ذات چیزی است که انسان را به سوی کمال می فرستد،اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود به سوی انحصارطلبی،و بخل و حسد و مانند آن پیش می رود.

در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین گونه است،خداوند قدرت عظیمی در دل اتم آفریده که مسلما مفید و سودمند است،ولی هر گاه از این قدرت درونی اتم سوء استفاده شود و از آن بمبهای ویرانگر بسازند،نه نیروگاههای برق و وسائل صنعتی دیگر،این مایه شر و فساد خواهد بود.

و با توجه به بیان فوق،می توان میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره انسان وارد شده است جمع کرد (1).

۱- ۱) توضیح دیگری تحت عنوان"انسان در قرآن کریم"در جلد ۸ تفسیر نمونه صفحه ۲۳۹ تا ۲۴۱ آورده ایم(ذیل آیه ۱۲ یونس).

*** سپس به ذکر اوصاف انسانهای شایسته به صورت یک استثنا ضمن بیان نه صفت از اوصاف بر جسته پرداخته،می گوید:

"مگر نمازگزاران"(إِلاَّ الْمُصَلِّینَ). ***"همان نمازگزارانی که نمازهای خود را تداوم می بخشند"(اَلَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ).

این نخستین ویژگی آنهاست که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند، و این ارتباط از طریق نماز تامین می گردد،نمازی که انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد،نمازی که روح و جان انسان را پرورش می دهد،و او را همواره به یاد خدا می دارد،و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور،و فرو رفتن در دریای شهوات،و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود.

بدیهی است منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند،بلکه منظور این است در اوقات معین نماز را انجام می دهند.

اصولاـ هر کار خیری آن گاه در انسان اثر مثبت می گذارد که تداوم داشته باشد،و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

ان احب الاعمال الی اللّه ما دام و ان قل: "محبوبترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد،هر چند کم باشد" (۱).

قابل توجه اینکه در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:منظور این است هر گاه انسان چیزی از نوافل را بر خود فرض می کند همواره به آن ادامه دهد" (۲).

۱- ۱) "المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث"جلد ۲ صفحه ۱۶۰(ماده دوام).

۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۱۵.

و در حدیث دیگری از همان امام ع نقل شده که فرمود:"این آیه اشاره به نافله است،و آیه و اَلَّذِینَ هُمْ عَلیٰ صَلاٰتِهِمْ یُحٰافِظُونَ (که در چند آیه بعد می آید)ناظر به نماز فریضه" (۱).

این تفاوت ممکن است از اینجا باشد که تعبیر به محافظت مناسب نمازهای واجب است که دقیقا آنها را باید در وقتهای معین انجام داد،اما تعبیر به تداوم مناسب نمازهای مستحبّ است،چرا که انسان می تواند آنها را انجام دهد و گاه ترک کند. ***به هر حال بعد از ذکر نماز که بهترین اعمال،و بهترین حالات مؤمنان است،به دومین ویژگی آنها پرداخته می افزاید:"کسانی که در اموالشان حق معلومی است"(وَ الَّذِینَ فِی أَمْوٰالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ). ***"برای تقاضا کنندگان و محرومان"(لِلسّٰائِلِ وَ الْمَحْرُومِ).

و به این ترتیب هم ارتباطشان را با خالق حفظ می کنند،و هم پیوندشان را با خلق خدا.

بعضی از مفسران معتقدند که منظور از"حق معلوم"در اینجا همان "زکات"است که مقدار معینی دارد،و از مصارف آن"سائل"و"محروم"است، در حالی که می دانیم این سوره مکی است و حکم زکات در مکه نازل نشده بود،یا اگر نازل شده بود مقدار معین نداشت،لذا بعضی دیگر معتقدند:مراد از"حق معلوم"چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می شمرد که به نیازمندان دهد شاهد این تفسیر حدیثی است که از امام صادق ع نقل شده که وقتی از تفسیر این آیه

۱- ۱) "نور الثقلین "جلد ۵ صفحه ۴۱۶.

سؤال کردند که آیا این چیزی غیر از زکات است؟فرمود:

هو الرجل یؤتیه اللّه الثروه من المال،فیخرج منه الالف و الالفین و الثلاثه آلاف و الاقل و الاکثر،فیصل به رحمه،و یحمل به الکل عن قومه: "آری این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می بخشد و او به مقدار هزار یا دو هزار یا سه هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن صله رحم می کند و مشقت از قوم خود بر می دارد" (۱).

تفاوت میان"سائل"و"محروم"این است که"سائل"کسی است که حاجت خود را می گوید و تقاضا می کند، و"محروم"کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای او است،و در حدیثی از امام صادق ع آمده است:"محروم کسی است که زحمت در کسب و کار می کشد ولی زندگی او پیچیده شده است" (۲).

این حدیث نیز مناسب همان تفسیری است که ذکر شده،زیرا چنین اشخاصی کمتر روی سؤال دارند.

شرح بیشتری درباره حق مزبور و تفسیر"سائل"و"محروم"در جلد ۲۲ تفسیر نمونه صفحه ۳۲۳ آمده است(ذیل آیه ۱۹ ذاریات).

به هر حال انجام این کار از یک سو اثر اجتماعی دارد،و با فقر و محرومیت مبارزه می کند،و از سوی دیگر اثر اخلاقی روی کسانی که به آن عمل می کنند می گذارد،و قلب و جانشان را از حرص و بخل و دنیا پرستی می شوید. ***آیه بعد به سومین ویژگی آنها اشاره کرده می افزاید:"کسانی که به روز جزا ایمان دارند"(وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ).

***

۱- ۱ و ۲) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۱۷(حدیث ۲۵ و ۲۷).

۲-

و در ویژگی چهارم می گوید:"و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند"(وَ الَّذِینَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ).
***"چرا که هیچکس را از عذاب پروردگار در امان نمی بینند"(إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ).

آنها از یک سو ایمان به روز جزا دارند،و با توجه به تعبیر"یصدقون" که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد،آنها پیوسته توجه دارند که حساب و کتاب و جزائی در کار است.

بعضی از مفسران آن را به معنی"تصدیق عملی"یعنی انجام وظائف و ترک محرمات تفسیر کرده اند،ولی ظاهر آیه مطلق است،هم تصدیق علمی و هم عملی را شامل می شود.

ولی از آنجا که ممکن است کسی ایمان به روز جزا داشته باشد اما خود را مشمول مجازات نشمرد،می گوید:آنها هرگز خود را در امان نمی بینند" یعنی دائما احساس مسئولیت می کنند،حسنات خود را ناچیز و سیئات خویش را بزرگ محسوب می دارند،لذا در حدیثی از امیر مؤمنان ع آمده است که به فرزندش نصیحت کرد و فرمود:فرزندم!

خف اللّه خوفا انک لو اتیته بحسنات اهل الارض لم یقبلها منک،و ارج اللّه رجاء انک لو اتیته بسیئات اهل الارض غفرها لک:
"آن چنان از خدا خائف باش که اگر تمام حسنات مردم روی زمین را بیاوری احتمال بده از تو نپذیرد!و آن چنان به او امیدوار باش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی احتمال ده تو را بیامرزد! (۱).

ص:۳۳

۱- ۱) "جامع الاخبار"صفحه ۱۱۳.

حتی خود پیامبر ص می فرمود:

لن یدخل الجنه احدا عمله قالوا و لا انت یا رسول اللّه؟قال و لا انا،الا ان یتغمدنی اللّه برحمته!: "هیچکس با عملش وارد بهشت نمی شود،عرض کردند:حتی خود شما ای رسول خدا؟! فرمود:آری من هم چنین هستم،مگر آنکه رحمت خدا شامل من شود"! ***

ص :۳۴

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۲۹ تا ۳۵]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ (۲۹) إِلاّٰ عَلیٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ (۳۰) فَمَنِ اِبْتَغیٰ وَرٰاءَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلْعٰادُونَ (۳۱) وَ اَلَّذِینَ هُمْ لِأَمٰانٰاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رٰاعُونَ (۳۲) وَ اَلَّذِینَ هُمْ بِشَهٰادٰاتِهِمْ قٰائِمُونَ (۳۳) وَ اَلَّذِینَ هُمْ عَلیٰ صَلاٰتِهِمْ یُحٰافِظُونَ (۳۴) أُولٰئِکَ فِی جَنّٰاتٍ مُکْرَمُونَ (۳۵)

ترجمه:

۲۹-و آنها که دامان خویش را از بی عفتی حفظ می کنند.

۳۰-و آمیزش جنسی جز با همسران و کنیزان(که در حکم همسرند)ندارند ولی در بهره گیری از اینها مورد سرزنش نخواهند بود.

۳۱-و هر کس ما وراء این را طلب کند متجاوز است.

۳۲-و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند.

۳۳-و آنها که قیام به ادای شهادت حق می نمایند.

ص: ۳۵

۳۴-و آنها که بر نماز مواظبت دارند.

۳۵-این افراد در باغهای بهشتی گرامیند.

تفسیر:

بخش دیگری از ویژگیهای بهشتیان

در آیات گذشته چهار وصف از اوصاف ویژه مؤمنان راستین و آنها که در قیامت اهل بهشتند ذکر شد،و در این آیات به پنج وصف دیگر اشاره می کند که مجموعا نه وصف می شود.

در نخستین توصیف می فرماید:"آنها کسانی هستند که فروج (۱)خویش را از بی عفتی حفظ می کنند"(وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حٰافِظُونَ). ***"مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند"(إِلاّٰ عَلیٰ أَزْوٰاجِهِمْ أَوْ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ).

بدون شک غریزه جنسی از غرائز سرکش انسان،و سرچشمه بسیاری از گناهان است تا آنجا که بعضی معتقدند در تمام پرونده های مهم جنایی اثری از این غریزه دیده می شود،لذا کنترل و حفظ حدود آن از نشانه های مهم تقوی است و به همین دلیل بعد از ذکر نماز و کمک به نیازمندان و ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی کنترل این غریزه ذکر شده است.

استثنایی که ذیل آن آمده نشان می دهد که منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو و نابود شود و کسی مانند راهبان و کشیشان بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالبا غیر ممکن،و به فرض امکان

۱- ۱) "فروج"جمع"فرج"کنایه از دستگاه تناسلی است.

غیر منطقی،و لـذا رهبانهـا نیز نتوانسـتند ایـن غریزه را از صـحنه زنـد گی حـذف کننـد،و اگر به طـور رسـمی ازدواج نمی کنند بسـیاری از آنها چون به خلوت می رونـد آن کار دیگر می کننـد! رسواییهایی که از این رهگـذر ببار آمده کم نیست مورخان مسیحی همچون "ویل دورانت"و غیر او پرده از روی آن برداشته اند.

تعـبیر بـه"ازدواج"همســران دائمی و مـوقت را هر دو شامـل می شـود،و اینکـه بعضـی گمـان کرده انـد ایـن آیـه نفی"ازدواج مـوقت"می کنـد،به خـاطر آن است که نمی داننـد آن هم نـوعی ازدواج است. ***در آیه بعـد برای تاکیـد بیشـتر روی همین موضوع می افزایـد:"کسـانی که مـا ورای آن را طلب کننـد متجـاوز و خـارج از مرزهـای الهی هسـتند"(فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ).

و به این ترتیب اسـلام طرح جـامعه ای می ریزد که هم به غرائز فطری در آن پاسـخ داده می شـود،و هم آلوده فحشـاء و فسـاد جنسی و مفاسد ناشی از آن نیست.

البته کنیزان از نظر اسـلام دارای بسـیاری از شرایط همسر و انضباطهای قانونی او هستند هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن منتفی است. ***سـپس به دومین و سومین اوصـاف آنها اشاره کرده،می گویـد:"کسانی که امانتها و عهـد خود را رعایت می کنند"(وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ).

البته"امـانت"معنی وسـیعی دارد که نه تنهـا امانتهـای مـادی مردم را از هر نوع در بر می گیرد،بلکه امانتهـای الهی و پیـامبران و پیشوایان معصوم همه

ص :۳۷

را شامل می شود.

هر یک از نعمتهای الهی امانتی از امانات او هستند،پستهای اجتماعی و مخصوصا مقام حکومت از مهمترین امانات است،و لذا در حدیث معروف امام باقر ع و امام صادق ع در تفسیر آیه" إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمانٰاتِ إِلیٰ أَهْلِهٰا "صریحا آمده است که"ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید" (۱).

در آیه ۷۲ سوره احزاب نیز خواندیم که مساله تکلیف و مسئولیت به عنوان یک امانت بزرگ الهی معرفی شده است: إِنّٰا عَرَضْنَا الْأَمٰانَةَ عَلَی السموات و الارض و از همه مهمتر دین و آئین خدا و کتاب او قرآن،امانت بزرگ او است،که باید در حفظش کوشید.

"عهد"نیز مفهوم وسیعی دارد که هم عهدهای مردمی را شامل می شود و هم عهدها و پیمانهای الهی را.

زیرا"عهد"هر گونه التزام و تعهدی است که انسان نسبت به دیگری می دهد،و بدون شک کسی که ایمان به خدا و پیامبر او می آورد با این ایمان تعهدات وسیعی را پذیرفته است.

در اسلام اهمیت فوق العاده زیادی به حفظ امانت و پای بند بودن به تعهدات داده شده،و از مهمترین نشانه های ایمان معرفی گردیده است.

بحث مشروحتری در این زمینه در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه ۴۳۲ ذیل آیه ۵۸ سوره نساء داشتیم. ***و در چهارمین وصف اضافه می کند:کسانی که برای ادای شهادت حق، قیام می کنند"(وَ الَّذِینَ هُمْ بِشَهٰادٰاتِهِمْ قٰائِمُونَ).

ص: ۳۸

۱- ۱) تفسیر"برهان"جلد ۱ صفحه ۳۸۰.

زیرا اقامه شهادت عادلانه و ترک کتمان آن یکی از مهمترین پایه های اقامه عدالت در جامعه بشری است.

آنهـا کـه می گوینـد چرا مـا بـه شـهادت و گـواهی دادن بر ضـد ایـن و آن عـداوت اینهـا را بخریـم و درد سـر برای خـود بیافرینیم،افرادی بی اعتنا به حقوق انسانی و فاقد روح اجتماعی و غیر متعهد نسبت به اجرای عدالتند.

و لـذا قرآن در آیـات متعـددی مسـلمانان را دعـوت به ادای شـهادت حق کرده است،و کتمـان را گنـاه شـمرده انـد (۱)در فقه اسـلامی نیز شـهادت اهمیت خاصـی دارد و پایه اثبات بسـیاری از حقوق فردی و اجتماعی شمرده شده و احکام ویژه ای دارد. ***در آخرین وصف که در واقع نهمین توصـیف از این مجموعه است بـار دیگر به مسـاله نمـاز بـاز می گردد،همـانگونه که آغاز آن نیز از نماز بود،می فرماید:

"کسانی که نماز خود را محافظت می کنند"(وَ الَّذِینَ هُمْ عَلیٰ صَلاٰتِهِمْ یُحٰافِظُونَ).

و همانگونه که قبلا اشاره کردیم با توجه به بعضـی از قرائن به نظر می رسـد که"نماز"در اینجا اشاره به"نماز واجب"و در آیه گذشته اشاره به"نماز نافله"است.

البته در نخستین وصف اشاره به"تداوم"نماز بود،اما در اینجا سـخن از حفظ آداب و شـرائط و ارکان و خصوصـیات آن اسـت آدابی که هم ظاهر نماز را از آنچه مایه فساد است حفظ می کنـد،و هم روح نماز را که حضور قلب است تقویت می نمایـد،و هم موانع اخلاقی را که سد راه قبول آن است از بین می برد،بنا بر این هرگز تکرار محسوب نمی شود.

ص :۳۹

۱- ۱) "بقره-۲۸۳ و ۱۴۰"و"مائده-۱۰۶"و"طلاق-۲".

این آغـاز و پایـان نشـان می دهـد که در میان تمام این اوصاف توجه به نماز برترین و مهمترین آنها است،چرا چنین نباشـد در حالی که"نماز مکتب عالی تربیت"و"مهمترین وسـیله تهذیب نفوس و پاکسازی جامعه"است. ***و در پایان این سـخن مسیر نهایی صاحبان این اوصاف را بیان می کند، همانگونه که در آیات گذشـته مسـیر نهایی مجرمان را شـرح داد،در اینجا در یک جمله کوتاه و پر معنی می فرمایـد:"کسانی که دارای این صـفاتند در باغهای بهشت جای دارنـد و از هر نظر گرامی داشـته می شوند"(أُولئِکَ فِی جَنّاتٍ مُکْرَمُونَ) (۱).

چرا گرامی نباشـند؟در حالی که میهمانهای خدا هستند،و خداوند قادر و رحمان تمام وسائل پذیرایی را برای آنها فراهم ساخته است،و در حقیقت این دو تعبیر("جنات"و"مکرمون")اشاره به نعمتهای مادی و معنوی است که شامل حال این گروه است.

***

۱- ۱) "فی جنـات"خبر برای"اولئـک"می باشـد و"مکرمون"خبر دوم یـا اینکه"مکرمون"خبر است و"فی جنات"متعلق به آن است(دقت کنید).

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۳۶ تا ۴۱]

اشاره

فَمَ ا لِ اَلَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ (۳۶) عَنِ اَلْیَمِینِ وَ عَنِ اَلشِّمَ الِ عِزِینَ (۳۷) أَ یَطْمَعُ کُلُّ اِمْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُدْخَلَ جَنَّهَ نَعِیمٍ (۳۸) کَلاّ إِنّا خَلَقْناهُمْ مِمّا یَعْلَمُونَ (۳۹) فَلا أُقْسِمُ بِرَبِّ اَلْمَشارِقِ وَ اَلْمَغارِبِ إِنّا لَقادِرُونَ (۴۰) عَلی أَنْ نُبَدِّلَ خَیْراً مِنْهُمْ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ (۴۱)

ترجمه:

۳۶-این کافران را چه می شود که با سرعت نزد تو می آیند.

۳۷-از راست و چپ،گروه گروه(طمع بهشت دارند)! ۳۸-آیا هر یک از آنها طمع دارد که در بهشت پر نعمت الهی وارد شود؟ ۳۹-هرگز چنین نیست،ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم! ۴۰-سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم.

۴۱-بر اینکه جای آنها را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند،و ما هرگز مغلوب نخواهیم شد.

تفسیر:

به کدام روسفیدی طمع بهشت داری؟!

در آیات گذشته این سوره بحثهایی پیرامون نشانه های مؤمنان و کفار

ص: ۴۱

و سرنوشت هر یک از این دو گروه آمده است،در آیات بالا بار دیگر به شرحی پیرامون وضع کفار و استهزای آنها نسبت به مقدسات باز می گردد.

بعضی گفته اند این آیات در مورد گروه هایی از مشرکان نازل شده که وقتی پیامبر ص در مکه آیات معاد را برای مسلمانان می خواند،آنها از هر گوشه و کنار می آمدند و می گفتند:اگر معادی در کار باشد وضع ما از این افرادی که به تو ایمان آورده اند در آن عالم بهتر است،همانگونه که در این دنیا وضع ما از آنها بهتر می باشد! قرآن در پاسخ آنها چنین می گوید:

"این کافران را چه می شود که با سرعت نزد تو می آیند"(فَمٰا لِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَکَ مُهْطِعِینَ). ***"از راست و چپ گروه گروه می آیند"و طمع بهشت دارند(عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشِّمٰالِ عِزِینَ). ***"آیا هر یک از آنها طمع دارد که در بهشت پر نعمت الهی وارد شود" (أَ یَطْمَعُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُدْخَلَ جَنَّهَ نَعِیمٍ).

با کدام ایمان و با کدام عمل چنین شایستگی برای خود قائلند؟! "مهطعین"جمع"مهطع"به معنی کسی است که گردن می کشد و با سرعت راه می رود و در جستجوی چیزی است،و گاه تنها به معنی گردن کشیدن برای خبر گرفتن می آید.

"عزین"جمع"عزه"(بر وزن هبه)به معنی جماعتهای پراکنده است و ریشه اصلی آن"عزو"(بر وزن جذب)به معنی نسبت دادن است،و از آنجا

که هر گروهی که با هم هستند به یکدیگر نسبت و ارتباطی دارند،و یا هدف واحدی را تعقیب می کنند،به جماعت و گروه"عزه"گفته شده.

به هر حال مشرکان خود خواه و خودپرست از این ادعاهای بی اساس بسیار داشتند،و مرفه بودن زندگی مادی خود را که غالبا از طرق نامشروع و غارتگری و مانند آن حاصل شده بود،دلیل بر بلندی مقامشان در پیشگاه خدا و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند،سپس با یک مقایسه بی معنی مقامات والایی در قیامت برای خود قائل بودند.

درست است که آنها به"معاد"البته به آن صورتی که قرآن بیان می کرد.

عقیده نداشتند،ولی گاه به صورت احتمال روی آن بحث می کردند که اگر معادی باشد ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم بود،شاید این سخن را از روی استهزا نیز می گفتند. ***در اینجا قرآن مجید به پاسخ آنها پرداخته،می گوید:"هرگز چنین نیست که آنها وارد باغهای پر نعمت بهشت شوند،چرا که ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم"(کَلاّٰ إِنّٰا خَلَقْنٰاهُمْ مِمّٰا یَعْلَمُونَ).

در حقیقت خداوند می خواهد با این جمله اولا غرور آنها را درهم بشکند، زیرا می گوید:خودتان بهتر می دانید که ما شما را از چه چیز آفریده ایم؟ از نطفه ای بی ارزش،از آبی گندیده و پست،پس اینهمه غرور و نخوت برای چیست؟.

"ثانیا"پاسخی به استهزا کنندگان معاد می گوید که اگر شما در امر معاد شک دارید بروید و حال نطفه را بررسی کنید،و ببینید چگونه از یک قطره آب بی ارزش موجودی بدیع می سازیم که در تطورات جنینی هر روز خلقت

و آفرینش تازه ای به خود می گیرد.

آیا خالق انسان از نطفه قادر نیست که بعد از خاک شدن لباس حیات در تن انسان بپوشاند.

"ثالثا"اینها چگونه طمع بهشت دارند با اینکه در صحیفه اعمال خود اینهمه عمل گناه دارند،زیرا موجودی که از نطفه ای بی ارزش آفریده شده از نظر مادی شرافتی ندارد،اگر شرفی هست به خاطر ایمان و عمل صالح است که اینها فاقد آنند،پس چگونه انتظار دارند در باغهای بهشتی گام بنهند (۱). ***سپس برای تاکید این مطلب می افزاید:"سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم..."(فَلاٰ أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشٰارِقِ وَ الْمَغٰارِبِ إِنّٰا لَقٰادِرُونَ). ***"بر اینکه جای آنها را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند و ما هرگز در این کار مغلوب نخواهیم شد"(عَلیٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَیْراً مِنْهُمْ وَ مٰا نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ).

این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که ما نه تنها قادریم که آنها را بعد از خاک شدن به زندگی و حیات نوین باز گردانیم،بلکه می توانیم آنها را به موجوداتی کاملتر و بهتر تبدیل کنیم،و هیچ چیز مانعی از این کار نخواهد بود.

۱- ۱) در تفسیر آیه فوق احتمالات دیگری نیز داده شده است از جمله اینکه منظور از جمله" مِمّٰا یَعْلَمُونَ "این است که ما آنها را با عقل و شعور آفریدیم نه چون حیوانات و بهائم،بنا بر این در برابر اعمال خود مسئولیت دارند،دیگر اینکه منظور این است که ما آنها را برای هدفهایی که خودشان می دانند یعنی تکلیف و اطاعت آفریدیم،ولی این احتمالات بسیار بعید به نظر می رسد،لذا غالب مفسران همان معنی را که در بالا ذکر کرده ایم پذیرفته اند.

و به این ترتیب،تعبیر فوق ادامه ای بر بحث معاد است.

و یا اشاره به این باشد که برای ما هیچ مانعی ندارد شما را به کیفر اعمالتان نابود کنیم،و افرادی شایسته و آگاه و مؤمن جانشین شما سازیم،تا یار و یاور پیامبر ما باشند،و چیزی مانع ما از این کار نخواهد بود.

بنا بر این اگر اصرار به شما می کنیم ایمان بیاورید نه از روی نیاز و عجز است،بلکه مصلحت کلی تربیت و هدایت بشر ایجاب می کند.

تعبیر به" بِرَبِّ الْمَشٰارِقِ وَ الْمَغٰارِبِ "(پروردگار مشرقها و مغربها)ممکن است اشاره به این باشد که همان خداوندی که قادر است خورشید با عظمت را هر روزی در مشرق و مغرب جدیدی قرار دهد،و آن چنان این حساب دقیق باشد که میلیونها سال دوره سالانه خود را بی کم و کاست طی کند،قادر است بار دیگر انسان را به زندگی باز گرداند و حیات نوینی بخشد و یا گروهی را ببرد و گروهی شایسته تر جانشین آنها کند.

***

نکته:

خداوند"مشارق"و"مغارب"

در آیات قرآن مجید گاهی تعبیر"مشرق"و"مغرب"به صورت"مفرد" آمده است مانند آیه ۱۱۵ بقره و لِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ :"مشرق و مغرب از آن خدا است"و گاه به صورت"تثنیه"آمده است،مانند آیه ۱۷ سوره رحمن رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ :"پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب"و گاه به صورت"جمع"المشارق و المغارب مانند آیه مورد بحث.

بعضی کوته نظران این تعبیرات را متضاد پنداشته اند،در حالی که همگی هماهنگ،و هر یک اشاره به نکته ای است،توضیح اینکه خورشید هر روز از

نقطه تازه ای طلوع،و در نقطه تازه ای غروب می کند،بنا بر این به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم،و از سوی دیگر در میان اینهمه مشرق و مغرب دو مشرق و دو مغرب در میان آنها ممتاز است که یکی در آغاز تابستان،یعنی حد اکثر اوج خورشید در مدار شمالی،و یکی در آغاز زمستان یعنی حد اقل پائین آمدن خورشید در مدار جنوبی است(که از یکی تعبیر به مدار رأس السرطان و از دیگری تعبیر به مدار رأس الجدی می کنند)و چون این دو کاملا مشخص است روی آن مخصوصا تکیه شده است،علاوه بر این دو مشرق و دو مغرب دیگر که آنها را مشرق و مغرب اعتدالی می نامند(در اول بهار و اول پائیز هنگامی که شب و روز در تمام دنیا برابر است)نیز مشخص می باشد که بعضی رَبُّ الْمَشْرِقَیْنِ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَیْنِ را اشاره به آن گرفته اند و آن نیز قابل توجه است.

اما آنجا که به صورت"مفرد"ذکر شده معنی جنس را دارد که توجه تنها روی اصل مشرق و مغرب است بی آنکه نظر به افراد داشته باشد،به این ترتیب تعبیرات مختلف بالا هر یک نکته ای دارد و انسان را متوجه تغییرات مختلف طلوع و غروب آفتاب و تغییر منظم مدارات شمس می کند.

***

ص :۴۶

[سوره المعارج (۷۰): آیات ۴۲ تا ۴۴]

اشاره

فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا حَتّی یُلاقُوا یَوْمَهُمُ اَلَّذِی یُوعَدُونَ (۴۲) یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ اَلْأَجْداثِ سِراعاً کَأَنَّهُمْ إِلی نُصُبٍ یُوفِضُونَ (۴۳) خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذلِکَ اَلْیَوْمُ اَلَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ (۴۴)

ترجمه:

۴۲-آنها را به حال خود واگذار تا در باطل خود فرو روند،و بازی کنند،تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات نمایند.

۴۳-همان روز که از قبرها به سرعت خارج می شوند،گویی به سوی بتهایشان می دوند! ۴۴-در حالی که چشمهای آنها از شدت وحشت به زیر افتاده،و پرده ای از ذلت و خواری آنها را پوشانده است(و به آنها گفته می شود)این همان روزی است که به شما وعده داده می شد.

تفسیر:

گویی به سوی بتهایشان می دوند!

در این آیات که آخرین آیات سوره معارج است به عنوان انذار و تهدید کافران سر سخت و استهزاء کننده و لجوج،می فرماید:"آنها را به حال خود واگذار،تا در مطالب باطل خود فرو روند،و به بازی مشغول باشند،تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات کنند"(فَذَرْهُمْ یَخُوضُوا وَ یَلْعَبُوا حَتّی یُلاقُوا

ص :۴۷

يَوْمَهُمُ الَّذِی يُوعَدُونَ

) (۱).

بیش از این استدلال و موعظه لازم نیست،آنها نه اهل منطقند و نه آمادگی برای بیدار شدن دارند،بگذار در اباطیل و اراجیف خود غوطه ور باشند، و همچون کودکان سرگرم بازی،تا روز موعود آنها،روز رستاخیز،فرا رسد، و همه چیز را با چشم خود ببینند! این آیه با همین تعبیر و بدون هیچگونه تفاوت در سوره زخرف آیه ۸۳ نیز آمده است. ***سپس به معرفی آن روز موعود پرداخته،و نشانه هایی از این روز وحشتناک و هول انگیز را بیان می کند،و می فرماید:"همان روزی که از قبرها به سرعت خارج می شوند،و چنان تند حرکت می کنند که گویی به سوی بتهایشان می دوند"! (يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدٰاثِ سِرٰاعاً كَأَنَّهُمْ إِلىٰ نُصُبٍ يُوفِضُونَ).

چه تعبیر عجیبی؟وضع حال آنها را در قیامت و هنگامی که به سوی دادگاه عدل الهی با سرعت حرکت می کنند تشبیه به هجوم آنها در یک روز جشن یا عزا به سوی بتهایشان می کند اما آن کجا و این کجا؟و در حقیقت سخریه ای است نسبت به عقائد پوچی که در عالم دنیا داشتند.

"اجداث"جمع"جدث"(بر وزن عبث)به معنی"قبر"است.

"سراع"جمع"سریع"(مثل ظراف و ظریف)به معنی شخص یا چیزی است که به سرعت حرکت می کند.

ص :۴۸

۱- ۱) "یخوضوا"از ماده"خوض"(بر وزن حوض)در اصل به معنی حرکت در آب است،سپس به عنوان کنایه در مواردی که انسان غوطه ور در مسائل باطل می شود به کار رفته است.

"نصب"جمع"نصیب"آن هم به گفته بعضی جمع"نصب"(بر وزن سقف) در اصل به معنی چیزی است که در جایی نصب می شود و به بتهایی که به صورت قطعه سنگی آنها را در جاهایی نصب می کردند و پرستش می نمودند و روی آن قربانی کرده و خون قربانی را بر آن می ریختند گفته می شد،و تفاوتش با"صنم" این بود که"صنم"بتی بود که دارای شکل و صورت خاصی بود،اما"نصب" قطعه سنگهای بی شکلی بود که آنها را به علتی پرستش می کردند،همانگونه که در آیه ۳ سوره مائده می خوانیم که از جمله گوشتهای حرام گوشت حیوانی را می شمرد که روی این بتها ذبح می شد(وَ مٰا ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ).

"یوفضون"از ماده"افاضه"به معنی حرکت سریع است شبیه حرکت سریع آب از سر چشمه.

بعضی نیز گفته اند که منظور از"نصب"در آیه مورد بحث پرچمها است که در میان لشکرها یا کاروانها در یک نقطه بر پا می کنند،و هر کس با سرعت خود را به آن می رساند،ولی تفسیر اول مناسبتر است. ***سپس به نشانه های دیگری پرداخته می افزاید:"این در حالی است که چشمهای آنها از شدت هول و وحشت به زیر افتاده و خاضعانه نگاه می کنند" (خٰاشِعَةً أَبْصٰارُهُمْ).

"و پرده ای از ذلت و خواری تمام وجود آنها را در بر گرفته"(تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ) (۱).

و در پایان آیه می فرماید:"این همان روزی است که به آنها وعده داده می شد"(ذٰلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی کٰانُوا یُوعَدُونَ).

ص:۴۹

۱- ۱) "ترهقهم"از ماده"رهق"(بر وزن شفق)به معنی پوشاندن اجباری است.

آری این همان روز موعود است که آن را به باد مسخره می گرفتند، و گاه می گفتند:به فرض که چنین روزی در کار باشد وضع ما در آن روز از مؤمنان هم بهتر است،ولی آن روز از شدت ترس و وحشت و شرمساری جرات ندارند سر بر آورند،گرد و غبار مذلت بر سر و روی آنها نشسته،و در هاله ای از غم و اندوه فرو رفته اند،مسلما آن روز نادم و پشیمان می شوند اما چه سود؟ ***خداوندا.در آن روز هولناک ما را در پوشش رحمتت قرار بده.

پروردگارا!دامهای شیطان سخت،و هوای نفس غالب،و آرزوهای دور و دراز فریبنده است،تو خودت بیداری و آگاهی و عدم انحراف از مسیر را به ما مرحمت فرما.

بارالها!ما را از مؤمنانی که بر عهد خود با تو وفا کرده اند و کمر به اطاعتت بسته اند قرار ده آمین یا رب العالمین پایان سوره معارج ۲۱ ذی الحجه الحرام ۱۴۰۶

(۷۱) سوره نوح این سوره در مکه نازل شده و دارای ۲۸ آیه است

اشاره

تاریخ شروع ۲۲ ذی الحجه الحرام ۱۴۰۶

ص :۵۱

محتوای سوره نوح

این سوره چنان که از نامش پیدا است سرگذشت نوح پیامبر ص را بیان می کند،در سوره های متعددی از قرآن مجید به سر گذشت این پیامبر بزرگ اشاره شده،از جمله سوره های"شعرا"،"مؤمنون"،"اعراف"،"انبیاء"و از همه مشروحتر در سوره"هود"آمده که در حدود ۲۵ آیه درباره این پیامبر اولو العزم سخن می گوید(از آیه ۲۵ تا ۴۹).

ولی آنچه در سوره نوح آمده قسمت خاصی از زندگی او است که در جایی دیگر به این سبک نیامده است،و این قسمت مربوط به دعوت مستمر و پی گیر او به سوی توحید،و کیفیت،و عناصر این دعوت.و ریزه کاری هایی است که در این مساله مهم به کار رفته است،آن هم در برابر قوم لجوج و خود خواه و متکبری که مطلقا حاضر نبودند در برابر حق سر فرود آورند.

با توجه به اینکه این سوره در مکه نازل شده،و پیامبر و مسلمانان اندک آن زمان در شرائطی مشابه شرائط زمان نوح و یارانش قرار داشتند،مسائل زیادی را به آنها می آموزد،و یکی از اهداف ذکر این ماجرا همین بوده است از جمله اینکه:

۱-به آنها یاد می دهد که چگونه از طریق استدلال منطقی توأم با محبت و دلسوزی کامل دشمنان را تبلیغ کنند،و از هر وسیله مفید و مؤثری در این راه بهره گیرند.

۲-به آنها می آموزد که هرگز در طریق دعوت به سوی خدا خسته نشوند

هر چند سالها طول بکشد،و دشمن کارشکنی کند.

۳-به آنها می آموزد که در یک دست وسائل تشویق،و در دست دیگر عوامل انذار را داشته باشند،و از هر دو در طریق دعوت بهره گیرند.

۴-آیات آخر این سوره هشداری است برای مشرکان لجوج که اگر در برابر حق تسلیم نشوند و به فرمان خدا گردن ننهند عاقبت دردناکی در پیش دارند.

۵-علاوه بر اینها این سوره سبب تسلی خاطر برای پیامبر ص و مؤمنان نخستین و افراد مشابه آنها است که در برنامه های خود به لطف خدا دلگرم و در برابر مشکلات و سختیها صابر و شکیبا باشند.

به تعبیر دیگر این سوره ترسیمی است از بیان مبارزه دائمی طرفداران حق و باطل و برنامه هایی که طرفداران حق در مسیر خود باید به کار بندند.

***

فضیلت تلاوت سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم: من قرأ سوره نوح کان من المؤمنین الذین تدرکهم دعوه نوح: "کسی که سوره"نوح"را بخواند از مؤمنانی خواهد بود که شعاع دعوت نوح پیامبر او را فرا می گیرد" ۱. و در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم من کان یؤمن باللّٰه و الیوم الآخر و یقرأ کتابه فلا یدع ان یقرأ سوره" إِنّا أَرْسَلْنا نُوحاً "فای عبد قرأها محتسبا صابرا فی فریضه او نافله،اسکنه اللّه مساکن الأبرار و اعطاه ثلاث جنان مع جنته کرامه من اللّه: "کسی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد و کتاب او را می خواند تلاوت سوره نوح را رها ننماید،هر کس آن را برای خدا و توأم با شکیبایی در نماز فریضه یا نافله تلاوت کند خداوند او را در منازل نیکان جای می دهد،و سه باغ از باغهای بهشت همراه باغ خودش برای احترام او مرحمت می کند" ۱. ناگفته پیدا است که هدف از تلاوت آن این است که از راه و رسم این پیامبر بزرگ و استقامت و شکیبایی یاران او در راه دعوت به سوی حق الهام گیرد،و خود را در شعاع دعوت او قرار دهد،نه خواندن فاقد اندیشه و فکر و نه اندیشه ای خالی از عمل.

این سوره چنان که از نامش پیدا است سرگذشت نوح پیامبر ص را بیان می کند،در سوره های متعددی از قرآن مجید به سر گذشت این پیامبر بزرگ اشاره شده،از جمله سوره های"شعرا"،"مؤمنون"،"اعراف"،"انبیاء"و از همه مشروحتر در سوره"هود"آمده که در حدود ۲۵ آیه درباره این پیامبر اولو العزم سخن می گوید(از آیه ۲۵ تا ۴۹).

ولی آنچه در سوره نوح آمده قسمت خاصی از زندگی او است که در جایی دیگر به این سبک نیامده است،و این قسمت مربوط به دعوت مستمر و پی گیر او به سوی توحید،و کیفیت،و عناصر این دعوت.و ریزه کاری هایی است که در این مساله مهم به کار رفته است،آن هم در برابر قوم لجوج و خود خواه و متکبری که مطلقا حاضر نبودند در برابر حق سر فرود آورند.

با توجه به اینکه این سوره در مکه نازل شده،و پیامبر و مسلمانان اندک آن زمان در شرائطی مشابه شرائط زمان نوح و یارانش قرار داشتند،مسائل زیادی را به آنها می آموزد،و یکی از اهداف ذکر این ماجرا همین بوده است از جمله اینکه:

۱-به آنها یاد می دهد که چگونه از طریق استدلال منطقی توأم با محبت و دلسوزی کامل دشمنان را تبلیغ کنند،و از هر وسیله مفید و مؤثری در این راه بهره گیرند.

۲-به آنها می آموزد که هرگز در طریق دعوت به سوی خدا خسته نشوند

ص :

[سوره نوح (۷۱): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;إِنّٰا أَرْسَلْنٰا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۱) قٰالَ يٰا قَوْمِ إِنِّى لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۲) أَنِ اُعْبُدُوا اَللّٰهَ وَ اِتَّقُوهُ وَ أَطِيعُونِ (۳) يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اَللّٰهِ إِذٰا جٰاءَ لاٰ يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-ما نوح را به سوی قومش فرستادیم،و گفتیم:قوم خود را انذار کن پیش از آنکه عذاب دردناک به سراغشان آید.

۲-گفت:ای قوم!من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم.

ص :۵۶

۳-که خدا را پرستش کنید،و از مخالفت او بپرهیزید،و مرا اطاعت نمائید.

۴-اگر چنین کنید خدا گناهانتان را می آمرزد،و تا زمان معینی شما را عمر می دهد،اما هنگامی که اجل الهی فرا رسد تاخیری نخواهد داشت اگر می دانستید.

تفسیر:

نخستین پیام نوح

گفتیم این سوره بیانگر آن قسمت از حالات نوح است که مربوط به مساله دعوت او می باشد،و نکات جالبی را در زمینه دعوت به سوی حق مخصوصا در برابر اقوام لجوج به همه رهروان راه خدا می آموزد.

نخست از مساله بعثت او شروع کرده،می فرماید:"ما نوح را به سوی قومش فرستادیم،و گفتیم:قوم خود را انذار کن پیش از آنکه عذاب دردناک به سراغشان آید"(إِنّٰا أَرْسَلْنٰا نُوحاً إِلیٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَکَ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ).

این عذاب دردناک ممکن است عذاب دنیا باشد یا عذاب آخرت،و مناسبتر اینکه هر دو باشد،هر چند به قرینه آیات آخر سوره بیشتر منظور عذاب دنیا است.

تکیه روی"انذار"(و بیم دادن)با اینکه پیامبران هم "بیم دهنده"بودند و هم"بشارت دهنده"به خاطر آن است که انذار غالبا تاثیر قویتر دارد،همانگونه که برای ضمانت اجرایی قوانین در تمام دنیا روی انذار و مجازات تکیه می شود. ***نوح این پیامبر"اولو العزم"که صاحب نخستین شریعت و آئین الهی

بود و دعوت جهانی داشت بعد از دریافت این فرمان به سراغ قومش آمد و گفت:

ای قوم!من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم"(قٰالَ یٰا قَوْمِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ) ***"هدف این است که خداوند یگانه یکتا را پرستش کنید و هر چه غیر از او است به دور افکنید،تقوا را پیشه نموده،و از دستورات من که دستور خدا است اطاعت کنید"(أَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِیعُونِ) در حقیقت نوح محتوای دعوت خود را در سه جمله خلاصه کرد:پرستش خدای یکتا،رعایت تقوا و اطاعت از قوانین و دستوراتی که او از سوی خدا آورده که مجموعه عقاید و اخلاق و احکام بود. ***سپس به تشویق آنها پرداخته نتائج مهم اجابت این دعوت را در دو جمله کوتاه بیان می کند و می گوید:اگر دعوت مرا اجابت کنید خداوند گناهان شما را می آمرزد"(یَغْفِرْ لَکُمْ مِنْ ذُنُوبِکُمْ) (۱).

در حقیقت قاعده معروف"الاسلام یجب ما قبله"(اسلام پیش از خود را می پوشاند و از بین می برد)قانونی است که در همه ادیان الهی و توحیدی بوده است و منحصر به اسلام نیست.

سپس می افزاید:"و شما را تا زمان معینی به تاخیر می اندازد،عمرتان را

۱- ۱) "من"در این جمله زائده و برای تاکید است زیرا ایمان به خدا باعث بخشودگی تمام گناهان گذشته می شود،البته آنچه مربوط به حق الناس است ولی از نظر گناه و حکم حرمت بخشودگی شامل آن نیز می شود و اینکه بعضی از مفسران(مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و علامه طباطبائی در المیزان)احتمال داده اند که من تبعیضیه و ناظر به گناهان گذشته است نه آینده بعید به نظر می رسد،زیرا در آیه گناهان آینده مطرح نیست.

طولانی کرده و عذاب را از شما دور می دارد"(وَ يُؤَخِّرْكُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى).

"زیرا هنگامی که اجل نهایی الهی فرا رسد تاخیر پیدا نمی کند اگر می دانستید"(إِنَّ أَجَلَ اللّٰهِ إِذٰا جٰاءَ لاٰ يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که"اجل"و سر رسید عمر انسان دو گونه است"اجل مسمی"و"اجل نهایی"و یا به تعبیر دیگر"اجل ادنی"(نزدیکتر) و"اجل اقصی"(دورتر)و یا"اجل معلق"(مشروط)و"اجل حتمی"(مطلق) قسم اول سر رسیدی است که قابل تغییر و دگرگونی است،و بر اثر اعمال نادرست انسان ممکن است بسیار جلو بیفتد که عذابهای الهی یکی از آنها است و به عکس بر اثر تقوا و نیکو کاری و تدبیر ممکن است بسیار عقب بیفتد.

ولی اجل و سررسید نهایی به هیچوجه قابل دگرگونی نیست،این موضوع را با یک مثال می توان مشخص کرد و آن اینکه یک انسان استعداد عمر جاویدان ندارد اگر تمام دستگاههای بدن خوب کار کند سر انجام زمانی فرا می رسد که بر اثر فرسودگی زیاد قلب او خود به خود از کار می افتد،ولی رعایت اصول بهداشت و جلوگیری به موقع از بیماریها می تواند عمر انسان را طولانی کند در حالی که عدم رعایت این امور ممکن است آن را بسیار کوتاه سازد و به زودی به آن پایان دهد (۱).

***

نکته عوامل معنوی زیادی و کوتاهی عمر

نکته دیگری که به خوبی از این آیه استفاده می شود تاثیر گناهان در کوتاهی عمر است،زیرا می گوید:اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید خدا

۱- ۱) درباره"اجل نهایی"و"اجل معلق"بحث دیگری ذیل آیه ۲ سوره انعام (جلد پنجم صفحه ۱۴۸)داشته ایم.

به شـما عمر طولانی می دهد و مرگ شما را به تاخیر می اندازد،با توجه به اینکه گناهان همواره بر جسم و یا روح انسان ضربه های هولناک وارد می کند درک این معنی آسان است.

در روایات اسلامی نیز روی این معنی تاکید فراوان شده است،از جمله در یک حدیث پر معنی از امام صادق ع می خوانیم

من یموت بالذنوب اکثر ممن یموت بالاجال،و من یعیش بالاحسان اکثر ممن یعیش بالاعمار!:

"آنهـا که بر اثر گناهـان می میرنـد بیش از آنها هسـتند که به مرگ الهی از دنیا می رونـد،و کسانی که بر اثر نیکو کاری عمر طولانی پیدا می کنند بیش از کسانی هستند که بر اثر عوامل طبیعی عمرشان زیاد می شود"! (۱).

***

۱- ۲) "سفینه البحار"جلد اول صفحه ۴۸۸ ماده"ذنب".

[سوره نوح (۷۱): آیات ۵ تا ۹]

اشاره

قالَ رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلاً وَ نَهاراً (۵) فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی إِلاّ فِراراً (۶) وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً (۷) ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهاراً (۸) ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْراراً (۹)

ترجمه:

۵-(نوح)گفت پروردگارا!من قوم خود را شب و روز(به سوی تو)دعوت کردم.

۶-اما دعوت من چیزی جز"فرار از حق"بر آنها نیفزود! ۷-و من هر زمان آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند و تو آنها را بیامرزی انگشتان خویش را در گوشها قرار داده،و لباسهایشان را بر خود(پیچیدند،و در مخالفت اصرار ورزیدند،و شدیدا استکبار کردند.

۸-سپس من آنها را آشکارا(به توحید و بندگی تو)دعوت کردم.

۹-و پنهان آنها را به سوی تو خواندم.

ص:۶۱

تفسیر:

از هر فرصتی برای هدایت آنها استفاده کردم،اما...

در این آیات در ادامه رسالت و ماموریت نوح برای دعوت قومش سخنانی از زبان خود او،هنگامی که به پیشگاه پروردگار شکایت می برد،نقل شده که بسیار آموزنده است.

سخنان نوح در این زمینه سخنانی است که می تواند راهگشا برای همه مبلغان دینی باشد،می فرماید:"نوح گفت پروردگارا!من قوم خود را شب و روز به سوی تو دعوت کردم"(قالَ رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلاً وَ نَهاراً) و لحظه ای در ارشاد و تبلیغ آنها کوتاهی نکردم. ***"اما این دعوت و ارشاد من چیزی جز فرار از حق بر آنها نیفزود"(فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی إِلاّ فِراراً) و این عجیب است که دعوت به سوی چیزی سبب فرار از آن شود،اما با توجه به اینکه تاثیر دعوتهای نیاز به یک نوع آمادگی و سنخیت و جاذبه متقابل دارد جای تعجب نیست که در دلهای تا آماده اثر معکوس و منفی ببخشد،و به تعبیر دیگر افراد لجوج و دشمن حق هنگامی که دعوت مردان خدا را می شنوند در مقابل آن مقاومت به خرج می دهند،و همین مقاومت آنها را از خدا دورتر می کند و کفر و نفاق را راسختر می سازد.

این درست همانند چیزی است که در آیه ۸۰ سوره اسراء آمده است: وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لا یَزِیدُ الظّالِمِینَ إِلاّ خَساراً " "ما در قرآن آیاتی نازل کرده ایم که مایه شفاء و رحمت برای مؤمنان است اما

ص :۶۲

ظالمـان را جز خسـران و زیـان نمی افزایـد"! و اینکه در آیـات قرآن می خوانیم این کتـاب آسـمانی مـایه هـدایت پرهیزگاران است"" هُدیً لِلْمُتَّقِینَ "(بقره-۲)به خاطر همین است که بایـد مرحله ای از تقوا هر چند ضـعیف،در وجود انسان باشد،تا آماده پـذیرش حق گردد،این مرحله همـان"روح حقیقت جویی"و آمـادگی برای پـذیرش گفتار حق است. ***سـپس نوح در ادامه این سـخن می افزایـد:"خداونـدا!من هر زمـان آنهـا را دعوت کردم که ایمـان بیاورنـد تـا تو آنها را مشـمول آمرزش خود قرار دهی،آنها انگشـتان خویش را در گوشـهای خود قرار داده،و لباسـهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت و عدم ایمان اصـرار ورزیدنـد و شدیـدا اسـتکبار کردنـد"(وَ إِنِّی کُلَّمـا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصـابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْـتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَـرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً).

گذاشـتن انگشت در گوشـها برای این بوده که صدای حق را نشـنوند و پیچیدن لباس بر خویشتن یا به این معنی است که لباس بر سـر می انداختند تا پشتوانه ای برای انگشتان فرو کرده در گوش باشد و کمترین امواج صوتی به پرده صماخ آنها نرسد،و از آنجا که پیامی به مغز منتقل نگردد!و یا می خواسـتند صورت خود را بپوشاننـد مبادا چشـمانشان بر قیافه ملکوتی نوح این پیامبر بزرگ بیفتد، در واقع اصـرار داشـتند هم گوش از شـنیدن باز ماند و هم چشم از دیدن! این راستی حیرت انگیز است که انسان به این مرحله از عداوت و دشمنی با حق برسد که حتی اجازه دیدن و شنیدن و اندیشیدن را به خود ندهد.

در بعضـی از تفاسـیر اسـلامی آمده است که بعضی از آن قوم منحرف دست فرزندان خویش را گرفته و نزد"نوح"می بردند،و به فرزند خود چنین می گفتند:

از این مرد بترس مبادا تو را گمراه کند این وصیتی است که پدرم به من کرده، و من الان همان سفارش را به تو می کنم(تا حق وصیت و خیر خواهی را ادا کرده باشم) (۱).

این آیه نشان می دهد که نوح با عمر طولانی خود در طی چند نسل هم چنان به دعوت الهی خویش ادامه می داد و هرگز خسته نمی شد.

و ضمنا نشان می دهد که یکی از عوامل مهم بدبختی آنها استکبار و غرور بود،زیرا خود را بالاتر از این می دیدند که در برابر انسانی مانند خود هر چند نماینده خدا باشد و قلبش کانون علم و دانش و تقوا سر تسلیم فرود آورند،این کبر و و غرور همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده و ثمره شوم آن را در تمام طول تاریخ بشر در زندگی افراد بی ایمان مشاهده می کنیم. ***نوح هم چنان به سخنان خود در پیشگاه پروردگار ادامه داده،می گوید:

"خداوندا! سپس آنها را آشکارا به توحید و عبادت تو دعوت کردم"(ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهٰاراً).

در جلسات عمومی و با صدای بلند آنها را به سوی ایمان فرا خواندم. ***به این نیز قناعت نکردم"آشکارا و نهان،حقیقت توحید و ایمان را برای آنها بیان داشتم"(ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرٰاراً).

به گفته بعضی از مفسران،نوح برای نفوذ در این جمعیت لجوج و خود خواه دعوت خود را از سه طریق مختلف دنبال کرد:گاه تنها دعوت مخفیانه

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۶۱.

می نمود که مواجه با عکس العملهای چهارگانه شد(انگشتها را در گوش گذاشته لباسها را به خود پیچیدند،و در کفر اصرار ورزیدند،و استکبار نمودند)و گاه تنها دعوت علنی و آشکار داشت،و گاه نیز از روش آمیختن دعوت آشکار و نهان استفاده می کرد ولی هیچ یک از اینها مؤثر نیفتاد (۱).

اصولا ساختمان انسان چنین است که اگر در مسیر باطل آن قدر پیش برود که ریشه های فساد در وجود او مستحکم گردد،و در اعماق وجودش نفوذ کرده به صورت طبیعت ثانوی در آید نه دعوت مردان خدا در او اثر می بخشد،و نه پیامهای رسای الهی فایده ای می دهد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-راه و رسم تبلیغ

آنچه در آیات فوق درباره دعوت نوح آمده در عین این که وسیله ای برای تسلی خاطر پیامبر ص و مؤمنان اندکی که در مکه به او پیوستند بود یک برنامه عمومی و همگانی را برای همه مبلغان راه خدا ارائه می دهد.

او هرگز انتظار نداشت مردم دعوتش را اجابت کرده،در یک مرکز عمومی شهر جمع شوند سپس با آرامش خاطر در حالی که همگان چشم به دهان او دوخته و گوش به سخنانش دارند پیام الهی را به آنان برساند،بلکه از لحن آیات استفاده می شود(و در بعضی از روایات نیز آمده)که او گاه به سراغ مردم در خانه هایشان می رفت،یا در کوچه و بازار آنها را به طور خصوصی صدا می زد، و با حوصله و لحن محبت آمیزی تبلیغ می کرد،و گاه در مجالس عمومی که به منظورهای دیگری از قبیل جشن و عزا تشکیل شده بود می آمد و با صدای بلند

۱- ۱) تفسیر "فخر رازی"جلد ۳۰ صفحه ۱۳۶.

و آشکار فرمان خدا را بر آنها می خواند،اما همیشه با عکس العملهای نامطلوب و توهین و استهزاء،و گاه ضرب و جرح روبرو می شد،ولی با این حال هرگز دست از کار خود برنداشت.

این حوصله عجیب،و آن دلسوزی عجیب تر،و پشتکار و استقامت بی نظیر سرمایه او در راه دعوت به آئین حق بود.

و شگفت انگیزتر اینکه در طول نهصد و پنجاه سال دعوتش تنها حدود هشتاد نفر به او ایمان آوردند که اگر این دو عدد را بر یکدیگر تقسیم کنیم روشن می شود که برای هدایت هر یک نفر به طور متوسط حدود دوازده سال تبلیغ کرد!!.

آیا اگر مبلغان اسلامی از یک چنین استقامت و پشتکاری برخوردار باشند اسلام با این محتوای غنی و جالب عالمگیر نخواهد شد؟! ***

۲-فرار از حقیقت چرا؟

گاه انسان تعجب می کند که مگر ممکن است در زیر این آسمان کسانی پیدا شوند که حتی حاضر به شنیدن حرف حق نباشند و از آن فرار کنند؟سخن از پذیرش نیست سخن تنها از شنیدن است.

ولی تاریخ می گوید این گونه افراد بسیار بوده اند.

نه تنها قوم نوح به هنگامی که آنها را دعوت به توحید می کرد انگشت در گوش نهاده و جامه بر سر و صورت می پیچیدند که حق را نشنوند و نبینند،بلکه در عصر پیامبر اسلام ص طبق صریح قرآن گروهی بودند که وقتی صدای دل انگیز پیامبر ص به آیات قرآن بلند می شد با جار و جنجال و سوت و صفیر چنان غوغایی به راه می انداختند که هیچکس صدای او را نشنود، وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَسْمَعُوا

لِهَـٰذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ :"کافران گفتند:گوش به این قرآن فرا ندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید تا پیروز شوید"(فصلت ۲۶).

در تاریخ خونین کربلا نیز آمده است هنگامی که امام حسین ع سالار شهیدان می خواست دشمنان منحرف را ارشاد و بیدار کند چنان جنجالی به راه انداختند که صدای امام در میان آنها گم شد (۱).

امروز نیز این برنامه ادامه دارد منتهی در اشکال و چهره های دیگر، طرفداران باطل با انواع سرگرمیهای ناسالم،موسیقیهای مخرب مواد مخدر و مانند آن چنان جوی فراهم کرده اند که مردم مخصوصا جوانان نتوانند صدای دلنواز مردان خدا را بشنوند.

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۴۵ صفحه ۸.

[سوره نوح (۷۱): آیات ۱۰ تا ۱۴]

اشاره

فَقُلْتُ اِسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً (۱۰) يُرْسِلِ اَلسَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً (۱۱) وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً (۱۲) ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِلّهِ وَقاراً (۱۳) وَ قَدْ خَلَقَكُمْ أَطْواراً (۱۴)

ترجمه:

۱۰-به آنها گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است.

۱۱-تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد، ۱۲-و شما را با اموال و فرزندان فراوان امداد کند،و باغهای سر سبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد.

۱۳-چرا شما برای خدا عظمت قائل نیستید؟! ۱۴-در حالی که شما را در مراحل مختلف آفریده است.

تفسیر:

پاداش دنیوی ایمان

"نوح"در ادامه بیانات مؤثر خود برای هدایت آن قوم لجوج و سرکش این بار روی بشارت و تشویق تکیه می کند،و به آنها وعده مؤکد می دهد که اگر از

شرک و گناه توبه کننـد خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آنها می گشاید، عرض می کند:"خداوندا من به آنها گفتم:از پروردگار خویش تقاضای آمرزش کنیـد که او بسیار آمرزنـده است"(فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كانَ غَفّاراً). ***نه تنهـا شـما را از گناهـان پاک می سازد،بلکه"اگر چنین کنیـد بارانهای پربرکت آسـمان را پی در پی بر شـما فرو می فرسـتد"(يُرْسِلِ السَّماءَ عَلَيْكُمْ مِدْراراً) (۱)خلاصه هم باران رحمت معنوی و هم باران پر برکت مادی او شما را فرا می گیرد.

قابل توجه اینکه می گوید:"آسـمان را بر شـما می فرستد"یعنی آن قدر باران می بارد که گویی آسمان دارد نازل می شود!اما چون بـاران رحمت است نه ویرانی می آورد،و نه آسـیبی می رسانـد،بلکه در همه جـا مایه خرمی و سـر سبزی و طراوت است. ***سپس می افزاید:"و اموال و فرزندان شما را افزون می کند،"(وَ يُمْدِدْكُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِينَ).

"و برای شما باغهای خرم و سرسبز و نهرهای آب جاری قرار می دهد." (وَ يَجْعَلْ لَكُمْ جَنّاتٍ وَ يَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهاراً).

به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی،و پنج نعمت بزرگ مادی به آنها وعده داده،نعمت بزرگ معنوی بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی

۱- ۱) "مدرار"از ماده"در"(بر وزن جر)در اصل به معنی ریزش"شیر" از پستان مادر است،و سپس به معنی ریزش باران به کار رفته،و"مدرار"صیغه مبالغه است.

کفر و عصیان است،اما نعمتهای مادی:ریزش بارانهای مفید و به موقع و پر برکت، فزونی اموال،فزونی فرزندان(سرمایه های انسانی)،باغهای پر برکت،و نهرهای آب جاری آری ایمان و تقوی طبق گواهی قرآن مجید هم موجب آبادی دنیا و هم آخرت است.

در بعضی از روایات آمده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح سر باز زدند،خشکسالی و قحطی آنها را فرا گرفت،و بسیاری از اموال و فرزندانشان هلاک شدند،زنان عقیم گشتند و کمتر بچه می آوردند،نوح به آنها گفت:اگر ایمان بیاورید همه این مصائب و بلاها از شما دفع خواهد شد،ولی آنها اعتنایی به او نکردند و هم چنان سر سختی نشان دادند تا عذاب نهایی فرا رسید و همه را درو کرد! ***سپس بار دیگر به انذار باز می گردد،و می گوید:"چرا شما از خدا نمی ترسید و برای خدای عظمت قائل نیستید"؟!(مٰا لَکُمْ لاٰ تَرْجُونَ لِلّٰهِ وَقٰاراً) (۱). ***"در حالی که خدا شما را آفرینش های گوناگون داد"(وَ قَدْ خَلَقَکُمْ أَطْوٰاراً) نخست"نطفه"بی ارزشی بودید،چیزی نگذشت که شما را به صورت"علقه" و از آن پس به صورت"مضغه"در آورد،سپس شکل و اندام انسانی به شما داد،

۱- ۱) "وقار"به معنی سنگینی و عظمت است،و"ترجون"از ماده"رجاء" به معنی امید است که گاه توأم با خوف می باشد،و مجموع جمله به این معنی است که چرا شما در برابر عظمت خدا خاضع نیستید.

بعـد لباس حیات در اندام شـما پوشانید،و به شـما روح و حس و حرکت داد، همین گونه مراحل مختلف جنینی را یکی پس از دیگری پشت سر نهادیـد، تـا به صورت انسـانی کامـل از مـادر متولـد شدیـد باز اطوار حیات و اشـکال مختلف زنـدگی ادامه یـافت،شـما همیشه تحت ربـوبیت او قرار داریـد،و دائمـا نـو می شویـد،و آفرینش جدیـدی می یابیـد،چگونه در برابر آسـتان با عظمت خالق خود سر تعظیم فرود نمی آورید؟ نه تنها از نظر جسمانی اشکال مختلفی به خود می گیرید،که چهره روح و جان شما نیز دائما در تغییر است،هر یک از شـما اسـتعدادی دارید،و در هر سـری ذوقی و در هر دلی عشـقی است،و همه شما دائما دگرگون می شویـد،احساسات کودکی جان خود را به احساسات جوانی می دهد،و آن هم جای خود را به احساسات کهولت و پیری می بخشد.

و به این ترتیب او در همه جا با شـما است و در هر گام رهبری و هـدایت می کند و با این همه لطف و عنایت او،اینهمه کفران و بی حرمتی چرا؟ ***

نکته:

رابطه"تقوی"و"عمران و آبادی"

از آیات مختلف قرآن،از جمله آیات فوق،این نکته به خوبی استفاده می شود که ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه ها،و کفر و ظلم و گناه مایه ویرانی است.

در آیه ۹۶"اعراف"می خوانیم: وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَيْهِمْ بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ :"اگر اهل شـهرها و آبادیها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشائیم".

ص :۷۱

و در آیه ۴۱ سوره"روم"می خوانیم: ظَهَرَ الْفَسادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما کَسَبَتْ أَیْدِی النّاسِ :"فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد".

و در آیه ۳۰"شوری"آمده است: وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ :"هر مصیبتی به شما می رسد به خاطر اعمال شما است"و در آیه ۶۶ مائده آمده است وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ :"اگر آنها تورات و انجیل و آنچه از طرف پروردگارشان بر آنان نازل شده است بر پا دارند،از آسمان و زمین روزی می خورند"(و برکات زمین و آسمان آنها را فرا خواهد گرفت)و آیات دیگری از این قبیل.

این"رابطه"تنها یک رابطه معنوی نیست،بلکه علاوه بر رابطه معنوی که آثارش را به خوبی می بینیم رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد.

کفر و بی ایمانی سرچشمه عدم احساس مسئولیت،قانون شکنی،و فراموش کردن ارزشهای اخلاقی است،و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه ها، متزلزل شدن پایه های اعتماد و اطمینان،هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی، و به هم خوردن تعادل اجتماعی است.

بدیهی است که جامعه ای که این امور بر آن حاکم گردد به سرعت عقب نشینی می کند و راه سقوط و نابودی را پیش خواهد گرفت.

و اگر می بینیم جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و دانشمندان و علما در طول قرنها است.

علاوه بر آیات فوق در روایات اسلامی نیز روی این معنی زیاد تکیه شده

است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می شود،از جمله:

در حدیثی از علی ع آمده که فرمود

اکثر الاستغفار تجلب الرزق:

"زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی" (۱).

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم ص چنین نقل شده که فرمود:

من انعم اللّه علیه نعمه فلیحمد اللّه تعالی،و من استبطا الرزق فلیستغفر اللّه، و من حزنه امر فلیقل:لا حول و لا قوه الا باللّه: "کسی که خداوند نعمتی به او بخشیده شکر خدا را بجا آورد،و کسی که روزیش تاخیر کرده از خدا طلب آمرزش کند،و کسی که بر اثر حادثه ای غمگین گردد بگوید:لا حول و لا قوه الا باللّه" (۲).

در نهج البلاغه نیز می خوانیم"

و قد جعل اللّه سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق و رحمه الخلق،فقال سبحانه اِسْتَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفّاراً یُرْسِلِ السَّماءَ عَلَیْکُمْ مِدْراراً . ..":"خداوند سبحان،استغفار را سبب فزونی روزی و رحمت خلق قرار داده،و فرموده از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است،باران پر برکت آسمان را بر شما می فرستد" (۳).

حقیقت این است که مجازات بسیاری از گناهان محرومیتهایی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوی را پیش گیرد خداوند این مجازات را از او بر طرف می سازد (۴).

***

۱- ۱ و ۲) تفسیر"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۲۴.

۲- ۳) "نهج البلاغه"خطبه ۱۴۳.

۳- ۴) شرح دیگری در این زمینه تحت عنوان"گناه و ویرانی جامعه ها"ذیل آیه ۵۲ سوره هود داشتیم(تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۱۳۱).

۴-

[سوره نوح (۷۱): آیات ۱۵ تا ۲۰]

اشاره

أَ لَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اَللّٰهُ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً (۱۵) وَ جَعَلَ اَلْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ اَلشَّمْسَ سِرٰاجاً (۱۶) وَ اَللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ اَلْأَرْضِ نَبٰاتاً (۱۷) ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهٰا وَ يُخْرِجُكُمْ إِخْرٰاجاً (۱۸) وَ اَللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ اَلْأَرْضَ بِسٰاطاً (۱۹) لِتَسْلُكُوا مِنْهٰا سُبُلاً فِجٰاجاً (۲۰)

ترجمه:

۱۵-آیا نمی دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده؟ ۱۶-و ماه را در میان آسمانها مایه روشنایی،و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است.

۱۷-و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید! ۱۸-سپس شما را به همان زمین باز می گرداند،و بار دیگر شما را خارج می سازد.

۱۹-و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد.

۲۰-تا از راههای وسیع و دره های آن بگذرید(و به هر نقطه می خواهید بروید).

تفسیر:

باغبان هستی،شما را چون گلی پرورش داد

حضرت"نوح"در بیانات عمیق و مستدل خود در برابر مشرکان لجوج

ص:۷۴

-نخست دست آنها را گرفته و به اعماق وجودشان برد،تا آیات انفسی را مشاهده کنند،(چنان که در آیات قبل گذشت)سپس همان گونه که آیات مورد بحث می گوید آنها را به مطالعه نشانه های خدا در عالم بزرگ آفرینش دعوت کرده و آنان را به سیر آفاقی می برد (۱).

نخست از آسمان شروع کرده،می گوید:"آیا نمی دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است"؟!(أَ لَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللّٰهُ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ طِبٰاقاً) (۲).

"طباق"مصدر باب"مفاعله"به معنی"مطابقه"است،گاه به معنی قرار گرفتن چیزی بالای چیزی می آید،و گاه به معنی هماهنگی و مطابقت دو چیز با یکدیگر است،و در اینجا هر دو معنی صدق می کند.

مطابق معنی اول آسمانهای هفتگانه یکی بالای دیگری قرار دارد،و به طوری که در تفسیر آسمانهای هفتگانه در گذشته گفته ایم یک تفسیر قابل توجه این است که تمام آنچه را ما با چشم مسلح و غیر مسلح از ستارگان ثوابت و سیار می بینیم همه جزء آسمان اول است،و شش عالم دیگر یکی ما فوق دیگری بعد از آن قرار دارد که از دسترس علم و دانش انسان امروز بیرون است،و ممکن است در آینده این شایستگی را پیدا کند که آن عوالم عجیب و گسترده را یکی

۱- ۱) در اینکه این سخنان دنباله کلام نوح است یا جمله های مستقلی که به طور معترضه از سوی خداوند خطاب به مسلمانان صادر شده،در میان مفسران گفتگو است،ولی بسیاری از آنها ترجیح داده اند که دنباله کلام نوح باشد،و ظاهر آیات نیز همین اقتضا می کند، و اگر بعد از این آیات جمله"و قال نوح"آمده،به خاطر آن است که نوح سخنانش را با مردم تمام کرده و رو به درگاه خدا آورده و از آنها شکایت می کند.

۲- ۲) "طباقا"ممکن است"مفعول مطلق"باشد یا"حال".

بعد از دیگری کشف کند (۱).

و بنا بر احتمال دوم قرآن به هماهنگی و مطابقت آسـمانهای هفتگانه در نظم و عظمت و زیبایی اشاره می کند. ***سپس می افزاید:"خداوند ماه را در میان آسمانهای هفتگانه مایه نور و روشنایی برای شما قرار داد،و خورشید را چراغ فروزانی"(وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً).

درست است کـه در آسـمانهای هفتگـانه میلیونهـا میلیـون کـوکب فروزنـده است که از خورشـید و مـاه مـا نیز پرفروغ تر می باشـد،ولی آنچه برای ما مهم است و در زندگی ما اثر دارد همین خورشـید و ماه منظومه شمسـی است که فضای زندگی ما را یکی در روزها،و دیگری در شبها روشن می سازد (۲).

تعبیر به"سـراج"(چراغ)در بـاره"خورشـید"و"نـور"در مـورد"مـاه" به خـاطر آن است که نور"خورشـید"از درون خودش می جوشـد ماننـد چراغ، اما نور"ماه"از درون خودش نیست و شبیه بازتابی است که از آئینه منعکس می شود،و لذا کلمه"نور"که مفهوم اعمی دارد در مورد آن به کار رفته است.

---

۱ - ۱) دربـاره تفسـیرهای گوناگون آسـمانهای هفتگانه در ذیل آیه ۲۹ سوره بقره(جلد اول تفسیر نمونه)مشـروحا بحث کرده ایم.

۲ - ۲) از اینجـا معلوم می شود که ضـمیر"فیهن"که ظاهرا به"سـماوات سـبع" بر می گردد هیـچ مشـکلی ایجاد نمی کنـد،زیرا سخن از نور و روشـنایی برای ما است،بنا بر این لزومی نـدارد که"فی"را به معنی"مع"یا ضـمیر"هن"را به معنی"آسـمان دنیا" بگیریم(دقت کنید).

این تفاوت تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود.

شرح بیشتری در این زمینه ذیل آیه ۵ سوره یونس آورده ایم(جلد ۸ صفحه ۲۲۶). ***سپس بار دیگر به آفرینش انسان باز می گردد،و می افزاید:"خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید"!(وَ اللّٰهُ أَنْبَتَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبٰاتاً) (۱).

تعبیر به"انبات"و رویانیدن،در مورد انسان،به خاطر آن است که اولا-آفرینش نخستین انسان از خاک است،و ثانیا تمام مواد غذایی که انسان می خورد و به کمک آن رشد و نمو می کند از زمین است،یا مستقیما مانند سبزیها و دانه های غذایی و میوه ها،و یا به طور غیر مستقیم مانند گوشت حیوانات،و ثالثا شباهت زیادی در میان انسان و گیاه وجود دارد و بسیاری از قوانینی که حاکم بر تغذیه و تولید مثل و نمو و رشد گیاهان است بر انسان نیز حکمفرما است.

این تعبیر در مورد انسان بسیار پر معنی است و نشان می دهد که کار خداوند در مساله هدایت فقط کار یک معلم و استاد نیست،بلکه همچون کار یک باغبان است که بذرهای گیاهان را در محیط مساعد قرار می دهد تا استعدادهای نهفته آنها شکوفا گردد.

در مورد حضرت مریم نیز در آیه ۳۷ آل عمران می خوانیم: وَ أَنْبَتَهٰا نَبٰاتاً حسنا"خداوند به طرز شایسته ای گیاه وجود مریم را آفرید و پرورش داد" اینها همه اشاره به همان نکته لطیف است.

***

۱- ۱) در این آیه قاعدتا باید"انباتا"گفته شود،ولی آیه تقدیری دارد و آن چنین است" أَنْبَتَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ فنبتم نباتا"(تفسیر فخر رازی و ابو الفتوح رازی).

بعد به سراغ مساله معاد که یکی دیگر از مسائل پیچیده برای مشرکان بوده است رفته،می فرماید:"سپس شما را به همان زمین که از آن روئیدید باز می گرداند،و بار دیگر شما را از آن خارج می کند"(ثُمَّ یُعِیدُکُمْ فِیهٰا وَ یُخْرِجُکُمْ إِخْرٰاجاً).

در آغاز خاک بودید بار دیگر به خاک بر می گردید،و همان کسی که قدرت داشت در آغاز شما را از خاک بیافریند توانایی دارد بار دیگر بعد از خاک شدن لباس حیات در اندامتان بپوشاند.

این انتقال از مساله"توحید"به"معاد"که به طرز بسیار جالبی در آیات فوق منعکس شده بیانگر رابطه نزدیک این دو مساله است،و به این ترتیب نوح در مقابل مخالفان از طریق نظام آفرینش هم استدلال بر توحید می کند و هم از این طریق استدلال بر معاد. ***مجددا به آیات آفاقی و نشانه های توحید در عالم بزرگ باز می گردد و از نعمت وجود زمین سخن می گوید،می فرماید:"خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد"(وَ اللّٰهُ جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ بِسٰاطاً) (۱).

نه آن چنان خشن است که نتوانید بر آن استراحت و رفت و آمد کنید، و نه آن چنان نرم است که در آن فرو روید و قدرت حرکت نداشته باشید.

نه چنان داغ و سوزان است که از گرمایش به زحمت بیفتید،و نه چنان سرد و بی حرارت است که زندگی روی آن برای شما مشکل گردد،به علاوه بساطی است گسترده و آماده و دارای همه نیازمندیهای زندگی شما.

***

۱- ۱) "بساط"از ماده"بسط"به معنی گستردن چیزی است،و لذا واژه"بساط" به هر چیز گسترده ای گفته می شود که یک مصداق آن فرش است.

نه تنها زمینهای هموار همچون فرش گسترده ای است،بلکه کوه ها به خاطر دره و شکافهایی که در لابلای آن وجود دارد و قابل عبور است نیز بساط گسترده ای می باشد،"هدف این است که از راههای وسیع و دره هایی که در این زمین قرار دارد بگذرید و به هر نقطه ای که می خواهید بروید"(لِتَسْلُكُوا مِنْها سُبُلاً فِجاجاً).

"فجاج"(بر وزن مزاج)جمع"فج"(بر وزن حج)به معنی دره ای است که در میان دو کوه قرار دارد،و به جاده های وسیع نیز گفته می شود (۱).

به این ترتیب"نوح"در این قسمت از سخنان خود گاه به نشانه های خدا در آسمانها و کواکب آسمانی اشاره می کند،و گاه به نعمتهای گوناگون او در کره زمین،و گاه به ساختمان خود انسان و مساله حیات و زندگی او که هم دلیلی است برای شناخت خداوند و هم اثبات مساله معاد.

ولی نه آن انذارهای نخستین و نه بشارتها و تشویقها و نه استدلالات منطقی هیچیک در دل سیاه این قوم لجوج اثر نگذاشت،هم چنان به مخالفت و کفر ادامه دادند و از قبول حق استنکاف جستند که در آیات بعد سر انجام این خیره سری را خواهیم دید.

***

۱- ۱) "مفردات""راغب"ماده"فج".

[سوره نوح (۷۱): آیات ۲۱ تا ۲۵]

اشاره

قٰالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَ اِتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مٰالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلاّٰ خَسٰاراً (۲۱) وَ مَكَرُوا مَكْراً كُبّٰاراً (۲۲) وَ قٰالُوا لاٰ تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لاٰ تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لاٰ سُوٰاعاً وَ لاٰ يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً (۲۳) وَ قَدْ أَضَلُّوا كَثِيراً وَ لاٰ تَزِدِ اَلظّٰالِمِينَ إِلاّٰ ضَلاٰلاً (۲۴) مِمّٰا خَطِيئٰاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نٰاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ أَنْصٰاراً (۲۵)

ترجمه:

۲۱-نوح(بعد از یاس از هدایت آنها)عرض کرد پروردگارا!آنها نافرمانی من کردند، و از کسانی پیروی نمودند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیانکاری بر آنها نیفزوده.

۲۲-و(این رهبران گمراه)مکر عظیمی به کار بردند.

۲۳-و گفتند:دست از خدایان و بتهای خود بر ندارید،مخصوصا بتهای "ود"و"سواع" و"یغوث"و"یعوق"و"نسر"را رها نکنید!

ص: ۸۰

۲۴-و آنها گروه بسیاری را گمراه کردند خداوندا!ظالمان را جز ضلالت میفزا! ۲۵-(آری سر انجام)همگی به خاطر گناهانشان غرق شدند،و در آتش دوزخ وارد گشتند، و جز خدا یاورانی برای خود نیافتند!

تفسیر:

لطف حق با تو مداراها کند...

هنگامی که نوح آخرین تلاش خود را در طی صدها سال به کار زد،و آن قوم،جز گروه اندکی،هم چنان بر کفر و بت پرستی و گمراهی و فساد اصرار ورزیدند از هدایت آنها مایوس شد،رو به درگاه خدا آورد،و ضمن مناجات مستدلی از خداوند تقاضای مجازات برای آنها کرد،چنان که در آیات مورد بحث می خوانیم:

"نوح گفت پروردگارا!آنها نافرمانی من کردند،و از کسی پیروی نمودند که اموال و فرزندانش چیزی جز زیانکاری بر او نیفزوده است"(قٰالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِی وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ یَزِدْهُ مٰالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلاّٰ خَسٰاراً).

اشاره به اینکه رهبران این قوم جمعیتی هستند که تنها امتیازشان اموال و فرزندان زیاد است،آن هم اموال و فرزندانی که جز در مسیر فساد به کار گرفته نمی شود،نه خدمتی به خلق می کنند،و نه خضوعی در برابر خالق دارند، و این امکانات فراوان مایه غرور و طغیان و سرکشی آنها شده است.

اگر به تاریخ بشر نگاه کنیم می بینیم بسیاری از رهبران اقوام مختلف از همین قماش مردم بوده اند،کسانی که تنها امتیازشان اندوختن اموال حرام،و به وجود آوردن فرزندان ناصالح،و سپس سر کشی و طغیان،و سر انجام تحمیل افکار خود بر توده های مستضعف و به زنجیر کشیدن آنها بوده است.

***

ص:۸۱

سپس می افزاید:"این رهبران ضال و مضل مکر عظیمی به کار بردند" (وَ مَکَرُوا مَکْراً کُبّاراً).

"کبار"که صیغه مبالغه از"کبر"است و در اینجا به صورت نکره ذکر شده، نشان می دهد که آنها طرحهای شیطانی عظیم و گسترده ای برای گمراه ساختن مردم،و ممانعت از قبول دعوت نوح ریخته بودند،اما این طرحها چه بوده است؟ درست مشخص نیست.

احتمال دارد که همان مساله بت پرستی بوده باشد،زیرا طبق بعضی از روایات بت پرستی قبل از نوح سابقه نداشت،بلکه قوم نوح آن را به وجود آوردند،و مساله از اینجا سر چشمه گرفت که در فاصله زمان آدم و نوح مردان صالحی بودند که مردم به آنها اظهار علاقه می کردند،شیطان(و انسانهای شیطان صفت)از علاقه مردم سوء استفاده نمود،و آنها را تشویق به ساختن مجسمه آن بزرگان و گرامی داشت آن مجسمه ها کرد.

اما چیزی نگذشت که نسلهای بعد رابطه تاریخی این موضوع را فراموش کرده و تصور نمودند که این مجسمه ها موجوداتی محترمند که باید مورد پرستش قرار گیرند،و به این ترتیب به پرستش بتها سرگرم شدند،و مستکبران ظالم با اغفال آنها از این طریق آنان را به بند کشیدند،و مکر بزرگ واقع شد. ***آیه بعد می تواند گواه این مطلب باشد،زیرا بعد از اشاره سر بسته به این مکر بزرگ می افزاید:رؤسای"آنها گفتند:دست از خدایان و بتهای خود برندارید"(وَ قٰالُوا لاٰ تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ).

و هرگز دعوت نوح را به خدای یگانه نپذیرید،خدایی که هرگز دیده نمی شود،و با دست قابل لمس نیست!

مخصوصا روی پنج بت تاکید کردند،و گفتند:"بتهای""ود"و"سواع" و"یغوث"و"یعوق"و"نسر"را هرگز رها نکنید،و دست از دامنشان نکشید"! (وَ لاٰ تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لاٰ سُوٰاعاً وَ لاٰ يَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً).

از قرائن چنین استفاده می شود که این پنج بت امتیازات ویژه ای داشتند، و مورد توجه خاص آن قوم گمراه بودند،به همین دلیل رهبران فرصت طلب آنان نیز روی عبادت آنها تکیه می کردند.

در اینکه این پنج بت از کجا پیدا شدند؟روایات گوناگونی وجود دارد:

۱-بعضی گفته اند اینها نام پنج مرد صالح است که قبل از نوح می زیستند، هنگامی که از دنیا رفتند مجسمه های آنان را به عنوان یادگار به تحریک ابلیس ساختند و گرامی داشتند،و تدریجا به صورت بت پرستی در آمد.

۲-بعضی گفته اند اینها نامهای پنج فرزند آدم است که هر کدام از دنیا می رفت مجسمه او را برای یاد بود می ساختند،ولی مدتی بعد این مسائل فراموش شد و در عصر نوح موج پرستش آنها بالا گرفت.

۳-بعضی دیگر معتقدند که اینها نام بتهایی است که در عصر خود نوح ساخته شد،و این به خاطر آن بود که نوح مردم را از طواف قبر آدم جلوگیری می کرد،گروهی به تحریک ابلیس بجای آن مجسمه هایی ساختند و به پرستش آنها مشغول شدند (۱).

اتفاقا این بتهای پنجگانه به عرب جاهلی منتقل شد،و هر قبیله ای یکی از این بتها را برای خود برگزیدند،البته بسیار بعید است که خود آن بتها منتقل شده باشد،بلکه ظاهر این است که نام آنها منتقل شد و بتهایی به این نامها ساختند،ولی بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند که این بتهای پنجگانه

۱- ۱) "مجمع البیان"تفسیر علی بن ابراهیم،"تفسیر ابو الفتوح رازی"و تفسیرهای دیگر(ذیل آیات مورد بحث).

در طوفان نوح دفن شد و در عصر جاهلیت عرب شیطان آنها را بیرون کشید و مردم را به پرستش آن دعوت نمود (۱).

باز در اینکه این بتها در میان قبائل عرب جاهلی چگونه تقسیم شد؟ گفتگو است.

بعضی گفته اند بت"ود"متعلق به طایفه"بنی کلب"در سر زمین"دومه الجندل"قرار داشت(شهری در نزدیکی تبوک که امروز آن را"جوف"می نامند) و"سواع"متعلق به قبیله"هذیل" در سرزمین"رهاط"بود،و بت"یغوث" بطائفه"بنی قطیف"یا طائفه"بنی مذحج"تعلق داشت،و"یعوق"به طایفه"همدان" و"نسر"به طایفه"ذی الکلاع"از قبائل حمیر (۲).

رویهمرفته از این پنج بت سه بت(یغوث و یعوق و نسر)در سرزمین یمن قرار داشت که با تسلط"ذو نواس"بر یمن از میان رفت و مردم آن سامان به آئین یهود گرویدند (۳).

"واقدی"مورخ معروف می گوید:"بت ود"به شکل"مرد"بود و"سواع" به صورت"زن"و"یغوث"به صورت"شیر"و"یعوق"به صورت"اسب"و"نسر" به صورت"باز"(پرنده معروف) (۴).

البته عرب جاهلی مخصوصا اهالی مکه بتهای دیگری نیز داشتند که از جمله بت"هبل"بود که بزرگترین بتهای آنان محسوب می شد و در داخل خانه کعبه قرار داشت،و ۱۸ ذراع طول آن بود!و بت"اساف"در مقابل حجر الاسود و بت"نائله"در مقابل رکن یمانی(گوشه جنوبی خانه کعبه)و همچنین بت"لات"و"عزی"بود (۵).

۱- ۱) "تفسیر قرطبی"جلد ۱۰ صفحه ۶۷۸۷.

۲- ۲ و ۳) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۶۴ و"اعلام القرآن"صفحه ۶۳۱.

۳- ۴ و ۵) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۶۴.

۴-

۵-

***سپس نوح می افزاید:"خداوندا این رهبران گمراه و خود خواه گروه بسیاری را گمراه ساختند"(وَ قَدْ أَضَلُّوا کَثِیراً) (1).

"خداوندا!ظالمان را جز ضلالت میفزا"(وَ لاٰ تَزِدِ الظّٰالِمِینَ إِلاّٰ ضَلاٰلاً).

منظور از افزودن ضلالت و گمراهی ظالمان و ستمگران،همان سلب توفیق الهی از آنها است که سبب بدبختی آنها می شود،و یا مجازاتی است که آنها به خاطر ظلمشان دریافت می دارند که خدا نور ایمان را از آنها می گیرد،و تاریکی کفر را جانشین آن می سازد.

و یا این خاصیت اعمال آنهاست که به خدا نسبت داده می شود،زیرا هر موجودی هر تاثیری دارد به فرمان او است(دقت کنید).

هر چه باشد هیچ منافاتی با حکمت خداوند در مورد مساله ایمان و کفر و هدایت و ضلالت ندارد،و سبب سلب اختیار نیز نمی شود. ***سرانجام در آخرین آیه مورد بحث،خداوند سخن آخر را در این زمینه چنین می فرماید:"به خاطر گناهانشان غرق شدند،و آنها را در آتش وارد ساختند،و یاورانی جز خدا نیافتند که در برابر خشم او از آنها دفاع کند"

ص :85

---

1 - 1) ضمیر در"اضلوا"به رؤسا و رهبران ثروتمند این گروه باز می گردد،به قرینه آیه قبل که می گوید: وَ قٰالُوا لاٰ تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ گفتند بتهای خود را رها نکنید"ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که ضمیر به"بتها"باز می گردد،چرا که آنها مایه گمراهی بودند(و شبیه آن در آیه 36 ابراهیم نیز آمده است اما نه به صورت ضمیر جمع مذکر بلکه به صورت ضمیر جمع مؤنث)ولی این احتمال در آیه مورد بحث بسیار بعید به نظر می رسد.

(مِمّٰا خَطِيئٰاتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نٰاراً فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَنْصٰاراً) (۱).

تعبیر آیه نشان می دهد که آنها بعد از غرق شدن،بلافاصله وارد آتش شدند، و این عجیب است که از آب فورا وارد آتش شوند!و این آتش همان آتش برزخی است،چرا که طبق گواهی آیات قرآن گروهی بعد از مرگ در عالم برزخ مجازات می شوند،و طبق بعضی از روایات"قبر"یا باغی از باغهای بهشت است یا حفره ای از حفره های دوزخ! این احتمال نیز داده شده که منظور آتش قیامت است،ولی از آنجا که وقوع قیامت قطعی است و فاصله زیادی ندارد به صورت فعل ماضی ذکر شده است (۲).

بعضی نیز احتمال دادند که منظور آتش دنیا است،می گویند به فرمان خدا در میان همان امواج طوفان آتشی ظاهر شد و آنها را در کام خود فرو کشید! (۳).

***

۱- ۱) "من"در" مِمّٰا خَطِيئٰاتِهِمْ "به معنی باء سببیت یا لام تعلیل است و"ما" در اینجا زائده و برای تاکید می باشد.

۲- ۲) "فخر رازی"در تفسیر خود آن را به عنوان یک قول نقل کرده است جلد ۳۰ صفحه ۱۴۵.

۳- ۳) تفسیر"ابو الفتوح رازی"جلد ۱۱ صفحه ۲۸۰.

[سوره نوح (۷۱): آیات ۲۶ تا ۲۸]

اشاره

وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَـذَرْ عَلَى اَلْأَرْضِ مِنَ اَلْكافِرِينَ دَيّاراً (۲۶) إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبادَكَ وَ لا يَلِدُوا إِلاّ فاجِراً كَفّاراً (۲۷) رَبِّ اِغْفِرْ لِي وَ لِوالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ اَلْمُؤْمِناتِ وَ لا تَزِدِ اَلظّالِمِينَ إِلاّ تَباراً (۲۸)

ترجمه:

۲۶-"نوح"گفت:پروردگارا!روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار.

۲۷-چرا که اگر آنها را بگذاری بندگانت را گمراه می کنند،و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند.

۲۸-پروردگارا!مرا بیامرز،و همچنین پدر و مادرم،و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند،و جمیع مردان و زنان باایمان را،و ظالمان را جز هلاکت میفزا!

تفسیر:

این قوم فاسد و مفسد باید بروند!

این آیات هم چنان ادامه سخنان نوح و شکایتش از قوم به درگاه خدا و نفرین درباره آنها است،می فرماید:

"نوح گفت:پروردگارا!احدی از کافران را روی زمین زنده مگذار"! (وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكافِرِينَ دَيّاراً).

این سخن را هنگامی گفت که به طور کامل از هدایت آنها مایوس شده بود،و آخرین تلاش و کوشش خود را برای ایمان آوردن آنها به کار زد و نتیجه ای نگرفت،و تنها گروهی اندک به او ایمان آوردند.

تعبیر به" عَلَى الْأَرْضِ "(بر صفحه زمین)نشان می دهد که هم دعوت نوح جهانی بوده،و هم طوفان و عذابی که بعد از آن آمد.

"دیار"(بر وزن سیار)از ماده"دار"به معنی کسی است که در خانه ای سکنی می گزیند،این واژه معمولا در موارد نفی عام به کار می رود،مثلا گفته می شود ما فی الدار دیار(در خانه احدی ساکن نیست) (۱). *** سپس"نوح"برای نفرین خود استدلال می کند و می افزاید:"زیرا اگر آنها را واگذاری بندگانت را گمراه می کنند،و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند"!(إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبٰادَکَ وَ لاٰ یَلِدُوا إِلاّٰ فٰاجِراً کَفّٰاراً).

این نشان می دهد که نفرین انبیاء،از جمله نوح ع از روی خشم و غضب و انتقام جویی و کینه توزی نبود،بلکه روی یک حساب منطقی صورت گرفته است،و نوح مانند افراد کم حوصله ای نبود که با کوچکترین چیزی از جا در برود و دهان به نفرین بگشاید،بلکه بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت و صبر و شکیبایی و خون دل خوردن،و بعد از یاس کامل زبان به نفرین گشود.

در اینکه نوح از کجا فهمید که اینها دیگر ایمان نمی آورند،و علاوه بر آن،بندگان خدا را که در آن محیط بودند گمراه می سازند،و از این گذشته

---

۱ - ۱) بعضی گفته اند در اصل"دیوار"(بر وزن حیوان)بوده سپس"واو"تبدیل به "یاء"شده و در آن ادغام گشته،و"دیار"گشته است(البیان فی غرائب القرآن جلد ۲ صفحه ۴۶۵،و تفسیر فخر رازی ذیل آیات مورد بحث).

نسل آینده آنان نیز فاسد و مفسد است؟! بعضی گفته اند این از طریق آگاهی بر غیب بود که خدا به او داد، این احتمال نیز داده شده که نوح این مطلب را از وحی الهی استفاده کرد آنجا که می فرماید: وَ أُوحِیَ إِلیٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ یُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِکَ إِلاّٰ مَنْ قَدْ آمَنَ :

"به نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو احدی جز آنان که ایمان آورده اند ایمان نخواهد آورد""سوره هود-آیه ۳۶ (۱).

ولی این احتمال نیز قابل قبول است که"نوح"از روی مجرای طبیعی و محاسبات معمولی به این حقیقت رسیده بود،زیرا قومی که نهصد و پنجاه سال با مؤثرترین بیانات تبلیغ شوند و ایمان نیاورند امیدی به هدایتشان نیست،و چون این گروه کافر اکثریت قاطع را در اجتماع داشتند و همه امکانات در اختیار آنها بود طبعا برای اغوای دیگران کوشش می کردند،و نسلهای آینده چنین قومی قطعا فاسد بوده جمع میان این احتمالات سه گانه نیز ممکن است.

"فاجر"به معنی کسی که گناه زشت و شنیعی مرتکب می شود،و"کفار" مبالغه در"کفر"است، بنا بر این تفاوت میان این دو واژه این است که یکی مربوط به جنبه های عملی است و دیگری اعتقادی.

از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که عذابهای الهی بر اساس "حکمت"است،جمعیتی که فاسد و مفسد باشند و نسلهای آینده آنها نیز در خطر فساد و گمراهی قرار گیرند در حکمت خداوند حق حیات ندارند،طوفان یا صاعقه یا زمین لرزه،یا بلای دیگری،نازل می شود و آنها را از صفحه زمین بر می اندازد، همانگونه که طوفان نوح زمین را از لوث وجود آن قوم شرور شستشو داد.

و با توجه به اینکه این قانون الهی مخصوص زمان و مکانی نیست،باید توجه

۱- ۱) به این معنی در روایات متعددی نیز اشاره شده است(به تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۴۲۸ مراجعه شود).

داشته باشیم که اگر امروز هم قومی فاسد و مفسد و فرزندانشان"فاجر"و"کفار" بودند باید منتظر عذاب الهی باشند،چرا که در این امور تبعیضی وجود ندارد و این یک سنت الهی است.

تعبیر به" یُضِلُّوا عِبادَکَ "(بندگانت را گمراه می کنند)ممکن است اشاره به گروه اندک مؤمنانی باشد که در این مدت طولانی به نوح ایمان آوردند، و نیز ممکن است اشاره به توده های مستضعف مردم باشد که بر اثر فشار رهبران گمراه از آئین آنها پیروی می کنند. ***در پایان،نوح برای خودش و کسانی که به او ایمان آورده بودند چنین دعا می کنند:"پروردگارا!مرا بیامرز،و همچنین پدر و مادرم،و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند،و برای تمام مؤمنین و مؤمنات،و ظالمان را جز هلاکت میفزا"(رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ لا تَزِدِ الظّالِمِینَ إِلاّ تَباراً) (۱).

این طلب آمرزش برای این است که نوح می خواهد بگوید گرچه من صدها سال تبلیغ مستمر داشتم،و هر گونه زجر و شکنجه را در این راه تحمل کردم،اما چون ممکن است ترک اولایی در این مدت از من سر زده باشد من از آن هم تقاضای عفو می کنم،و هرگز خود را در پیشگاه مقدست تبرئه نمی نمایم.

و چنین است حال"اولیاء اللّه"که بعد از آن همه زحمت و تلاش در راه خدا باز هم خویش را مقصر می دانند و هرگز گرفتار غرور و خود بزرگ بینی نمی شوند

۱- ۱) "تبار"به معنی"هلاکت"است و به معنی"زیان و خسارت"نیز تفسیر شده است.

نه همچون افراد کم ظرفیت که با انجام یک کار کوچک چنان مغرور می شوند که گویی از خداوند طلبکارند! نوح در حقیقت برای چند نفر طلب آمرزش می کند:

"اول"برای خودش،مبادا قصور و ترک اولایی از او سر زده باشد.

"دوم"برای پدر و مادرش،به عنوان قدردانی و حق شناسی از زحمات آنان.

"سوم"برای تمام کسانی که به او ایمان آوردند هر چند کم بودند،و سپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود.

"چهارم"برای مردان و زنان باایمان در تمام جهان و در تمام طول تاریخ، و از اینجا رابطه خود را با مؤمنان سراسر عالم بر قرار می سازد.

ولی در پایان باز تاکید بر نابودی ظالمان می کند،اشاره به اینکه آنها به خاطر ظلمشان مستحق چنین عذابی بودند.

***

نکته ها:

اشاره

نوح(ع)نخستین پیامبر اولوا العزم

قرآن مجید در آیات فراوانی از نوح ع سخن می گوید،و روی هم رفته در بیست و نه سوره از قرآن درباره این پیامبر بزرگ،سخن گفته شده، و نام او ۴۳ بار در قرآن آمده است.

قرآن مجید،قسمتهای مختلفی از زندگی او را دقیقا شرح داده، قسمتهایی که بیشتر مربوط به جنبه های تعلیم و تربیت و پند و اندرز گرفتن می شود.

مورخان و مفسران نوشته اند،اسم نوح ع"عبد الغفار"یا"عبد الملک" یا"عبد الاعلی"بوده،و لقب"نوح"از این نظر به او داده شده است که سالیان

دراز بر خویشتن یا بر قوم خود نوحه گری می کرد،نام پدرش "لمک"یا"لامک" بود،و در مقدار عمرش اختلاف است،بعضی ۱۴۹۰ سال،و در بعضـی از روایات ۲۵۰۰ سال آمـده،و در باره قوم او نیز عمرهای طولانی در حـدود ۳۰۰ سال نوشته اند،آنچه مسلم است اینکه او عمری بسیار طولانی داشت،و طبق صریح قرآن ۹۵۰ سال در میان قومش درنگ کرد(و مشغول تبلیغ بود).

نوح سه فرزنـد داشت"حـام"و"سـام"و"یـافث"و مورخـان معتقدنـد که تمام نژادهای امروز کره زمین به آن سه فرزنـد باز می گردد، گروهی نژاد "حـامی"هسـتند که در منطقه آفریقـا ساکننـد،و گروه دیگری از نژاد"سـامی" هسـتند که در خاور میانه و خاور نزدیک سکنی دارند،و نژاد"یافث"را ساکنان چین می دانند.

در اینکه نوح بعد از طوفان چند سال زندگی کرد نیز گفتگو است بعضی ۵۰ سال،و بعضی ۶۰ سال نوشته اند.

در منـابع یهود(تورات کنونی)نیز بحث مشـروحی پیرامون زنـدگی نوح آمـده که در جهـات زیادی با قرآن متفاوت است،و از نشانه های تحریف تورات می باشد.

این بحثها در فصل ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ از سفر"تکوین"تورات ذکر شده است.

"نوح"فرزنـد دیگری داشت بنام"کنعان"که با پـدر مخالفت نمود حتی حاضـر نشد در کشتی نجات به او ملحق شود،و با بدان بنشست و ارزش خاندان نبوت را گم کرد،و طبق صریح قرآن سر انجام همچون سایر کفار در طوفان غرق شد.

در اینکه چند نفر در این مدت طولانی به نوح ایمان آوردند،و با او

بر کشتی سوار شدند،نیز گفتگو است:بعضی ۸۰ نفر و بعضی ۷ نفر!نوشته اند داستان نوح در ادبیات عربی و فارسی انعکاس فراوانی دارد و بیشتر روی طوفان و کشتی نجات او تکیه شده است (۱).

"نوح"اسطوره ای از صبر و شکر و مقاومت بود و گفته اند نخستین کسی است که برای هدایت انسانها علاوه بر منطق وحی از منطق استدلال و عقل نیز کمک گرفت،(همانگونه که در آیات این سوره به خوبی منعکس است)و به همین دلیل حق بزرگی بر همه خداپرستان جهان دارد.

شرح حال نوح را با حدیثی از امام باقر ع پایان می دهیم:فرمود:نوح هنگام غروب و صبح این دعا و نیایش را می خواند:"

امسیت اشهد انه ما امسی بی من نعمه فی دین او دنیا فانها من اللّه وحده لا شریک له،له الحمد بها علی و الشکر کثیرا"،فانزل اللّه:" إِنَّهُ کانَ عَبْداً شَکُوراً "فهذا کان شکره:

"شام کردم در حالی که گواهی می دهم هر نعمتی در دین و دنیا دارم از خداوند یگانه ای است که شریک ندارد،و او را ستایش بر این نعمتها می کنم و بسیار شکر می گویم".

"به همین جهت خداوند در قرآن نازل فرموده که او بنده شکرگزاری بود و شکر نوح چنین بود" (۲).

*** ۲-در جمله رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً "پروردگارا مرا ببخش و پدر و مادرم را و هر کس در خانه من مؤمن وارد شود"در معنی "بیت"گفتگو است،و روی هم رفته چهار معنی برای آن ذکر شده بعضی آن

ص:۹۳

۱- ۱) "اعلام قرآن"،"فرهنگ قصص قرآن"،"دائره المعارف دهخدا"ماده "نوح"و"بحار الانوار"جلد ۱۱.

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۱۱ صفحه ۲۹۱ حدیث ۳.

را به معنی خانه شخصی،و بعضی مسجد،و بعضی کشتی نوح،و بعضی آئین و شریعت او دانسته اند، در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:"منظور از بیت در اینجا ولایت است،هر کس وارد ولایت گردد در خانه انبیا وارد شده است"

من دخل فی الولایه دخل فی بیت الانبیاء علیهم السلام

(۱)

.

***خداوندا!به ما توفیق مرحمت کن که از طریق پذیرش ولایت ائمه اهل بیت در بیت انبیا وارد شویم.

پروردگارا!به ما چنان استقامتی مرحمت کن که همچون پیامبران بزرگی مانند نوح در راه دعوت به آئینت خسته نشویم،و هرگز از پای ننشینیم.

بارالها در آن هنگام که طوفان خشم و غضبت فرا می رسد ما را با کشتی نجات لطف و رحمتت رهایی ببخش.

آمین یا رب العالمین پایان سوره نوح اول محرم الحرام ۱۴۰۷

۱- ۱) تفسیر"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۲۹.

(۷۲) سوره جن این سوره در مکه نازل شده و دارای ۲۸ آیه است

اشاره

شروع ۲ محرم الحرام ۱۴۰۷

ص :۹۵

محتوای سوره "جن"

این سوره،چنان که از نامش پیدا است،عمدتا درباره خلق ناپیدایی به نام "جن" سخن می گوید،سخن از ایمان آنها به پیامبر اسلام ص،و خضوع در برابر قرآن مجید،و ایمان و اعتقاد آنها به معاد،و وجود گروهی مؤمن و کافر در میان آنان و مسائلی از این قبیل است،این بخش از سوره نوزده آیه از بیست و هشت آیه سوره را در بر می گیرد،و بسیاری از عقائد خرافی را در زمینه "جن" اصلاح می کند و بر آنها خط بطلان می کشد.

در بخش دیگری از این سوره اشاره ای به مساله توحید و معاد آمده است.

و در آخرین بخش این سوره،سخن از مساله علم غیب است که هیچکس از آن آگاهی ندارد جز آنچه خداوند اراده کرده است.

***

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است: من قرء سوره الجن اعطی بعدد کل جنی و شیطان صدق بمحمد(ص)و کذب به عتق رقبه: "هر کس سوره "جن"را بخواند به تعداد هر جن و شیطانی که تصدیق به محمد یا تکذیب او کرده است ثواب آزاد کردن برده ای داده می شود" ۱. و در حدیث دیگر از امام صادق ع آمده است من اکثر قراءه قل اوحی لم یصبه فی الحیاه الدنیا شیء من اعین الجن و لا نفثهم و لا سحرهم،و لا کیدهم،و کان مع محمد(ص)فیقول یا رب لا ارید منه بدلا و لا ابغی عنه حولا: "هر کس بسیار سوره جن را بخواند هرگز در زندگی دنیا چشم زخم جن و جادو و سحر و مکر آنها به او نمی رسد،و با محمد ص همراه خواهد بود، و می گوید:"پروردگارا!من کسی را به جای او نمی خواهم،و هرگز از او به دیگری متمایل نمی شوم" ۱. البته این تلاوت مقدمه ای است بر آگاهی از محتوای سوره،و سپس به کار بستن آن.

این سوره،چنان که از نامش پیدا است،عمدتا درباره خلق ناپیدایی به نام "جن"سخن می گوید،سخن از ایمان آنها به پیامبر اسلام ص،و خضوع در برابر قرآن مجید،و ایمان و اعتقاد آنها به معاد،و وجود گروهی مؤمن و کافر در میان آنان و مسائلی از این قبیل است،این بخش از سوره نوزده آیه از بیست و هشت آیه سوره را در بر می گیرد،و بسیاری از عقائد خرافی را در زمینه"جن" اصلاح می کند و بر آنها خط بطلان می کشد.

در بخش دیگری از این سوره اشاره ای به مساله توحید و معاد آمده است.

و در آخرین بخش این سوره،سخن از مساله علم غیب است که هیچکس از آن آگاهی ندارد جز آنچه خداوند اراده کرده است.

***

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است: من قرء سوره الجن اعطی بعدد کل جنی و شیطان صدق بمحمد(ص)و کذب به عتق رقبه: "هر کس سوره"جن"را بخواند به تعداد هر جن و شیطانی که تصدیق به محمد یا تکذیب او کرده است ثواب آزاد کردن برده ای داده می شود" ۱. و در حدیث دیگر از امام صادق ع آمده است من اکثر قراءه قل اوحی لم یصبه فی الحیاه الدنیا شیء من اعین الجن و لا نفثهم و لا سحرهم،و لا کیدهم،و کان مع محمد(ص)فیقول یا رب لا ارید منه بدلا و لا ابغی عنه حولا: "هر کس بسیار سوره جن را بخواند هرگز در زندگی دنیا چشم زخم جن و جادو و سحر و مکر آنها به او نمی رسد،و با محمد ص همراه خواهد بود، و می گوید:"پروردگارا!من کسی را به جای او نمی خواهم،و هرگز از او به دیگری متمایل نمی شوم" ۱. البته این تلاوت مقدمه ای است بر آگاهی از محتوای سوره،و سپس به کار بستن آن.

ص :

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اِسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ اَلْجِنِّ فَقٰالُوا إِنّٰا سَمِعْنٰا قُرْآناً عَجَباً (١) يَهْدِي إِلَى اَلرُّشْدِ فَآمَنّٰا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنٰا أَحَداً (٢) وَ أَنَّهُ تَعٰالىٰ جَدُّ رَبِّنٰا مَا اِتَّخَذَ صٰاحِبَةً وَ لاٰ وَلَداً (٣) وَ أَنَّهُ كٰانَ يَقُولُ سَفِيهُنٰا عَلَى اَللّٰهِ شَطَطاً (۴) وَ أَنّٰا ظَنَنّٰا أَنْ لَنْ تَقُولَ اَلْإِنْسُ وَ اَلْجِنُّ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً (۵) وَ أَنَّهُ كٰانَ رِجٰالٌ مِنَ اَلْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجٰالٍ مِنَ اَلْجِنِّ فَزٰادُوهُمْ رَهَقاً (۶)

ص: ۹۹

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-بگو به من وحی شـده است که جمعی از "جن" به سـخنانم گوش فرا داده انـد،سـپس گفته انـد:ما قرآن عجیبی شـنیده ایم! ۲-که به راه راست هـدایت می کنـد،لـذا مـا به آن ایمان آورده ایم،و هرگز احـدی را شـریک پروردگارمان قرار نمی دهیم.

۳-و اینکه بلند است مقام با عظمت پروردگار ما،و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است.

۴-و اینکه سفیهان ما در باره خداوند سخنان ناروا می گفتند.

۵-و اینکه ما گمان می کردیم که انس و جن هرگز دروغ بر خدا نمی بندند.

۶-و اینکه مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می بردند،و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می شدند.

شان نزول:

در تفسـیر آیات ۲۹ تا ۳۲ سوره احقـاف شـان نزولهـایی آمـده بود که بـا مطالب سوره مورد بحث(سوره جن)کاملا هماهنگ است،و نشان می دهد که هر دو مربوط به یک حادثه است،شان نزولها بطور فشرده چنین است:

۱-پیـامبر ص از مکه به سـوی بـازار"عکـاظ"در"طـائف"آمـد،تـا مردم را در آن مرکز اجتمـاع بزرگ به سـوی اسـلام دعوت کنـد،اما کسـی به دعوت او پاسـخ مثبت نگفت،در باز گشت به محلی رسـید که آن را وادی"جن"می گفتنـد شب را در آنجا ماند و تلاوت آیات قرآن می فرمود،گروهی از جن شنیدند و ایمان آوردند،و برای تبلیغ به سوی قوم خود بازگشتند (۱).

۱- ۱) تفسیر"علی بن ابراهیم"طبق نقل"نور الثقلین"ج ۵ ص ۱۹(با تلخیص).

۲-"ابن عباس"می گوید"پیامبر"ص مشغول نماز صبح بود،و در آن تلاوت قرآن می کرد،گروهی از جن در صدد تحقیق از علت قطع اخبار آسمانها از خود بودند صدای تلاوت قرآن محمد ص را شنیدند و گفتند:علت قطع اخبار آسمان از ما همین است،به سوی قوم خود باز گشتند و آنها را به سوی اسلام دعوت کردند (۱).

۳-بعد از وفات"ابو طالب"کار بر رسول خدا ص سخت شده،به سوی "طائف"عزیمت فرمود:تا یارانی پیدا کند،اشراف"طائف"شدیدا او را تکذیب کردند،و آن قدر از پشت سر سنگ به پیامبر ص زدند که خون از پاهای مبارکش جاری شد،خسته و ناراحت به کنار باغی آمد،و سرانجام غلام صاحبان آن باغ،که نامش"عداس"بود،به حضرت ایمان آورد،پیامبر ص به سوی مکه باز می گشت،شبانه به نزدیکی نخلی رسید،مشغول نماز شد و در اینجا بود که گروهی از"جن"از اهل"نصیبین"یا"یمن"از آنجا می گذشتند صدای تلاوت قرآن حضرت را در نماز صبح شنیدند و ایمان آوردند (۲).

نظیر همین شان نزولها را جمعی از مفسران در آغاز سوره جن نیز آورده اند ولی شان نزول دیگری در اینجا آمده که با آنها متفاوت است و آن اینکه از"عبد اللّه بن مسعود"پرسیدند:آیا کسی از شما یاران پیامبر ص در حوادث شب جن خدمت پیامبر ص بود گفت احدی از ما نبود،ما شبی در مکه پیامبر ص را نیافتیم،و هر چه جستجو کردیم اثری از او ندیدیم،از این ترسیدیم که پیامبر ص را کشته باشند،به جستجوی حضرت در دره های مکه رفتیم،

۱- ۱) "صحیح بخاری"و"مسلم"و"مسند احمد"مطابق نقل"فی ظلال"جلد ۷ صفحه ۴۲۹(با تلخیص).

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۹ صفحه ۹۲ و"سیره ابن هشام"جلد ۲ صفحه ۶۲ و ۶۳ (با تلخیص).

ناگهان دیـدیم از سوی کوه"حرا"می آیـد،عرض کردیم کجا بودی ای رسول خـدا؟ما سـخت نگران شـدیم،و دیشب بـدترین شب زندگی ما بود،فرمود دعوت کننده جن به سراغ من آمد،و من رفتم قرآن برای آنها بخوانم (۱).

***

تفسیر:

ما قرآن عجیبی شنیده ایم!

اکنون با توجه به آنچه گفته شد به تفسیر آیات بر می گردیم:

در آیه نخست می فرمایـد:"بگو به من وحی شـده که جمعی از جن به سـخنانم گوش فرا داده انـد،و گفته انـد ما قرآن عجیبی شنیده ایم"(قُلْ أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقالُوا إِنّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً) (۲).

تعبیر" أُوحِیَ إِلَیَّ "(به من وحی شـده)نشـان می دهـد که پیـامبر ص در این مـاجرا شـخصا افراد جن را مشاهـده نکرده،بلکه از طریق وحی به استماع آنها نسبت به قرآن مجید آگاه شده است.

و در ضـمن این آیه به خوبی نشان می دهد که طایفه"جن"دارای عقل و شعور و فهم و درک،و تکلیف و مسئولیت،و آشنایی به لغت،و توجه به فرق بین کلام اعجاز آمیز دارنـد،همچنین خود را موظف به تبلیغ حق می دانند،و مخاطب خطابهای قرآن نیز هستند.

این قسـمتی از ویژگیهای این موجود زنده ناپیدا است که تنها از این آیه استفاده می شود،آنها ویژگیهای دیگری نیز دارند که به خواست خدا در پایان

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۶۸.

۲- ۲) "نفر"بنا به گفته جمعی از ارباب لغت و تفسیر به ۳ تا ۹ نفر گفته می شود.

همین بحث شرح خواهیم داد.

آنها حق داشتند که قرآن را سخنی عجیب بشمرند،زیرا هم لحن و آهنگ آن عجیب است،و هم نفوذ و جاذبه اش،هم محتوا و تاثیرش عجیب است و هم آورنده آن که درس نخوانده بود و از امیین برخاست.

کلامی است در ظاهر و باطن عجیب و متفاوت با هر سخن دیگر،و به این ترتیب آنها اعتراف به اعجاز قرآن نمودند. ***آنها به دنبال این جمله سخنان دیگری به قوم خود گفتند که قرآن در آیات بعد در دوازده جمله،آنها را بیان کرده که هر کدام با"ان"شروع شده که نشانه تاکید است (۱).

نخست می فرماید:"آنها گفتند:این قرآن همگان را به راه راست هدایت می کند،و لذا ما به آن ایمان آورده ایم.و هرگز احدی را شریک پروردگارمان قرار نمی دهیم"(یَهْدِی إِلَی الرُّشْدِ فَآمَنّٰا بِهِ وَ لَنْ نُشْرِکَ بِرَبِّنٰا أَحَداً).

تعبیر به"رشد"تعبیر بسیار گسترده و جامعی است که هر گونه امتیازی را در بر می گیرد،راهی است صاف،بدون پیچ و خم،روشن و واضح که پویندگان

۱- ۱) در میان علمای نحو معروف است که"ان"در مقول قول باید با کسره خوانده شود،و در آیات فوق در مرحله اول با کسر است،اما در آیات بعد که بر آن عطف شده با فتحه می باشد،و لذا بسیاری از مفسران ناچار شده اند که در این آیات،تقدیرهایی بگیرند،و یا توجیهات دیگری کنند،اما چه مانعی دارد که بگوئیم که این قاعده نحوی استثنایی نیز دارد،و آن اینکه در مواردی که عطف بر مقول قول باشد جایز است با فتحه خوانده شود و دلیلش آیات این سوره است.

را به سرمنزل سعادت و کمال می رساند. ***بعد از ابراز ایمان و نفی هر گونه شرک سخنان خود را درباره صفات خدا چنین ادامه دادند:"و بلند است مقام با عظمت پروردگارمان(از شباهت به مخلوقین،و از هر گونه عیب و نقص)و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است"(وَ أَنَّهُ تَعالی جَدُّ رَبِّنا مَا اتَّخَذَ صاحِبَةً وَ لا وَلَداً).

"جد"در لغت معانی زیادی دارد از جمله:"عظمت"،"شدت"،"جدیت" "بهره و نصیب"،"نو شدن"و مانند آن می باشد،ولی ریشه اصلی آن،به طوری که"راغب"در"مفردات"آورده،به معنی"قطع"است،و از آنجا که هر وجود با عظمتی از موجودات دیگر جدا می شود،این واژه به معنی عظمت آمده است.

همچنین در مورد سایر معانی آن همین تناسب را می توان در نظر گرفت.

و اگر به پدر بزرگ جد گفته می شود آنهم به واسطه بزرگی مقام یا سن او است.

جمعی از مفسران برای"جد"در اینجا معانی محدودتری ذکر کرده اند بعضی آن را به معنی"صفات"،و بعضی به معنی"قدرت"و بعضی به معنی"ملک و حکومت"و بعضی به معنی"نعمت"و بعضی به معنی"نام"تفسیر کرده اند که همه اینها در معنی عظمت جمع است.

ولی از آنجا که این تعبیر به هر حال معنی معروف"جد"که همان پدر بزرگ است تداعی می کند در بعضی از روایات آمده است که طایفه جن از روی نادانی چنین تعبیر نامناسبی را برگزیدند،یعنی شما هرگز این گونه درباره

خداوند تعبیر نکنید (۱).

این حدیث ممکن است ناظر به مواردی باشد که چنین تداعی وجود دارد.

و گرنه قرآن سخنان جن را در این آیات با لحن موافق نقل می کند و بر آن صحه می گذارد،به علاوه در بعضی از خطبه های"نهج البلاغه"نیز این تعبیر به کار رفته است:

چنان که در خطبه ۱۹۱ می خوانیم:

الحمد للّه الفاشی فی الخلق حمده و الغالب جنده،و المتعالی جده: "ستایش مخصوص خداوندی است که حمد و ثنایش همه جا را فرا گرفته،و لشکرش همه جا پیروز است،و مجد و عظمتش متعالی است".

در بعضی از روایات نیز آمده است که"انس بن مالک"می گوید:

کان الرجل اذا قرء سوره البقره جد فی اعیننا:"هنگامی که کسی سوره بقره را یاد می گرفت و قرائت می کرد،در نظر ما بزرگ می نمود" (۲).

به هر حال استعمال این کلمه در معنی مجد و عظمت مطلبی است که هم با متون لغت هماهنگ است و هم با موارد استعمال آن.

قابل توجه اینکه گویندگان جن در اینجا مخصوصا روی این مطلب تکیه می کنند که خداوند همسر و فرزندی ندارد،و این تعبیر احتمالا اشاره به نفی خرافه ای است که در میان عرب وجود داشت،می گفتند:ملائکه دختران خدا هستند از همسری از جن که خداوند برای خود برگزیده! همین معنی به عنوان یک احتمال در تفسیر آیه ۱۵۸ سوره صافات نیز آمده

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۶۸"و نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۳۵، در تفسیر"علی بن ابراهیم"به این تعبیر اشاره شده است.

۲- ۲) "تفسیر قرطبی"جلد ۱۰ صفحه ۶۸۰۱.

است وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّهِ نَسَباً :"آنها ميان خداوند و جن خويشاوندى قائل شدند". ***سپس افزودند:"ما اكنون اعتراف مى كنيم كه سفيهان ما سخن ناروا و دور از حق درباره خدا مى گفتند"(وَ أَنَّهُ كانَ يَقُولُ سَفِيهُنا عَلَى اللّهِ شَطَطاً).

تعبير به"سفيه"در اينجا ممكن است معنى جنسى و جمعى داشته باشد يعنى سفهاى ما براى خدا همسر و فرزندان قائل بودند،و شبيه و شريكى انتخاب كرده بودند،و از راه حق منحرف شده و سخنى به گزاف مى گفتند.

اين احتمال را نيز بسيارى از مفسران داده اند كه"سفيه"در اينجا همان مفهوم فردى را دارد و اشاره به"ابليس"است كه بعد از مخالفت فرمان خدا نسبتهاى ناروايى به ساحت مقدس او داد،حتى به دستور پروردگار دائر به سجده بر آدم.رسما اعتراض كرد،و آن را دور از حكمت شمرد،و خود را برتر از آدم پنداشت.

از آنجا كه"ابليس"از جن بوده،مؤمنان جن به اين وسيله از او ابراز تنفر مى كنند،و سخن او را گزافه و شطط مى نامند،هر چند ظاهرا عالم و عابد بود،اما عالم بى عمل و عابد خود خواه و منحرف و مغرور،از مصداقهاى روشن"سفيه"است.

"شطط"(بر وزن وسط)به معنى خارج شدن از حد اعتدال و دور افتادن است،لذا به سخنانى كه دور از حق است،شطط گفته مى شود،و نيز به همين دليل حاشيه نهرهاى بزرگ كه از آب فاصله زيادى دارد و ديواره هايش

بلند است"شط"نامیده می شود. ***سپس افزودند:"ما گمان می کردیم که انس و جن هرگز،دروغ بر خدا نمی بندند"(وَ أَنّا ظَنَنّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَی اللّهِ کَذِباً).

این سخن ممکن است اشاره به تقلید کورکورانه ای باشد که این گروه قبلا از دیگران داشتند،و برای خدا شریک و شبیه و همسر و فرزند قائل بودند می گویند:

اگر ما این مسائل را از دیگران بدون دلیل پذیرفتیم به خاطر خوش باوری بود، هرگز خیال نمی کردیم که انس و جن به خود جرأت دهند که چنین دروغهای بزرگی به خدا ببندند،ولی اکنون که در مقام تحقیق برآمدیم و حق را دریافتیم و به آن ایمان آوردیم حالا پی به غلط بودن این تقلید ناروا می بریم،و به این ترتیب به اشتباه خود و انحراف مشرکان جن اعتراف می کنیم. ***سپس افزودند:یکی دیگر از انحرافات جن و انس این بود که"مردانی از انسانها به مردانی از جن پناه می بردند،و آنها سبب افزایش گمراهی و گناه و طغیانشان می شدند"(وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً).

"رهق"(بر وزن شفق)در اصل به معنی پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است،و از آنجا که"گمراهی"و"گناه"و"طغیان"و"ترس"بر قلب و روح آدمی مسلط می شود و آن را می پوشاند،به این معانی تفسیر شده است.

جمعی از مفسران این جمله را اشاره به خرافه دیگری دانسته اند که در عصر جاهلیت وجود داشت،و آن اینکه:وقتی بعضی از قافله های عرب،شب هنگام

به دره ای وارد می شدند می گفتند:اعوذ بعزیز هذا الوادی من شر سفهاء قومه!:"به بزرگ و رئیس این سرزمین از شر سفیهان قومش پناه می بریم" و عقیده داشتند با گفتن این سخن،بزرگ جنیان آنها را از شر سفیهان جن حفظ می کند! (۱).

و از آنجا که خرافات،منشا افزایش انحطاط فکری و ترس و گمراهی می گردد در آخر آیه،جمله" فَزٰادُوهُمْ رَهَقاً "آمده است.

ضمنا از این آیه استفاده می شود که طایفه جن نیز،مرد و زن دارند زیرا در آن تعبیر به"رجال من الجن"شده است (۲).

اما به هر حال مفهوم آیه،مفهوم وسیعی است که شامل هر گونه پناه بردن افرادی از انسانها به جن را شامل می شود و خرافه بالاـ یک مصداق از آن است، چه اینکه می دانیم در میان عرب کاهنان زیادی وجود داشتند که معتقد بودند به وسیله طایفه"جن"بسیاری از مشکلات را حل می کنند و از آینده خبر می دهند.

***

ص :۱۰۸

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۶۹ و"روح المعانی"جلد ۲۸ صفحه ۸۵.

۲- ۲) در تفسیر آیه فوق بیان دیگری نیز وجود دارد که جمعی از مفسران آن را به عنوان یک احتمال در تفسیر آیه ذکر کرده اند،و آن اینکه:پناه بردن جمعی از انسانها به جن سبب طغیان جن گردید،و آنها خود را مبدء و منشا کارهای مهمی پنداشتند،ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد(مطابق تفسیر اول ضمیر در"زادوا"به"جن"بر می گردد و ضمیر"هم"به انسانها،به عکس تفسیر دوم).

[سوره الجن (۷۲): آیات ۷ تا ۱۰]

اشاره

وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمٰا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اَللّٰهُ أَحَداً (۷) وَ أَنّٰا لَمَسْنَا اَلسَّمٰاءَ فَوَجَدْنٰاهٰا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً (۸) وَ أَنّٰا كُنّٰا نَقْعُدُ مِنْهٰا مَقٰاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ اَلْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهٰاباً رَصَداً (۹) وَ أَنّٰا لاٰ نَدْرِی أَ شَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِی اَلْأَرْضِ أَمْ أَرٰادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً (۱۰)

ترجمه:

۷-و اینکه آنها گمان کردند،همانگونه که شما گمان می کردید که خداوند هرگز کسی را (به نبوت)مبعوث نمی کند.

۸-و اینکه ما آسمان را جستجو کردیم،و همه را پر از محافظان قوی و تیرهای شهب یافتیم! ۹-و اینکه ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می نشستیم.اما اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند شهابی را در کمین خود می یابد! ۱۰-و اینکه(با این اوضاع و احوال)ما نمی دانیم آیا اراده شری در باره اهل زمین شده یا پروردگارشان اراده کرده است آنها را هدایت کند.

ص: ۱۰۹

تفسیر:

ما قبلا استراق سمع می کردیم اما...

این آیـات هم چنـان ادامه سـخنان مؤمنان جن است که به هنگام تبلیغ قوم خود بیان داشـتند،و از طرق مختلف آنها را به سوی اسـلام و قرآن دعوت نمودند، نخست می گویند:"و گروهی از انسانها مانند شـما گمان می کردند خداوند هیچ انسانی را(بعد از موسی و مسیح)به نبوت مبعوث نمی کند"(وَ أَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمٰا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ أَحَداً).

لذا به انکار قرآن،و تکذیب نبوت پیامبر اسـلام ص برخاستند،ولی ما هنگامی که با دقت به آیات این کتاب آسمانی گوش فرا دادیم حقـانیت آن را به روشـنی درک کردیم،مبـادا شـما هم ماننـد مشـرکان انسانهـا راه کفر پیش گیریـد و به سـرنوشت آنها گرفتار شوید.

ایـن تعـبیر هشـداری است به مشـرکان که بداننـد وقـتی جن،منطقش این است و داوریش چنین،بیـدار شونـد و به دامن قرآن و پیامبر اکرم ص چنگ زنند.

بعضی احتمال داده اند که جمله" أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ أَحَداً "اشاره به انکار معاد است نه انکار بعثت پیامبران،و نیز بعضی گفته اند که این آیه و آیه قبـل به طور کلی از کلاـم خـدا است،نه از مؤمنان جن،و به صورت جمله های معترضه در وسط سـخنان آنها قرار گرفته،و مخاطب در آن مشرکان عربند.

مطابق این تفسـیر،مفهوم آیه چنین می شود که ای مشـرکان عرب،جنیان نیز مثل شما چنین پنداشتند که خدا نیز هیچ رسولی را مبعوث نمی کند،اما بعد از شنیدن قرآن به اشتباه خود پی بردند،وقت آن رسیده که شما نیز بیدار شوید.

ص: ۱۱۰

ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد،بلکه ظاهر این است که این سخنان ادامه گفتار مؤمنان جن،و مخاطب در آن"کافران جن"می باشند. ***سپس مؤمنان جن،به یکی از نشانه های صدق گفتار خود که در جهان طبیعت برای همه جنیان قابل درک است اشاره کرده،می گویند:"ما آسمانها را جستجو کردیم و همه را پر از نگهبانان و محافظان قوی و تیرهای شهب یافتیم" (وَ أَنّا لَمَسْنَا السَّماءَ فَوَجَدْناها مُلِئَتْ حَرَساً شَدِیداً وَ شُهُباً) (۱)(۲)، ***"ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می نشستیم،و اخباری از آن را دریافت می داشتیم و به اطلاع دوستان خود می رساندیم،ولی الان چنان است که هر کس بخواهد استراق سمع کند،شهابی را در کمین خود می یابد که او را هدف قرار می دهد"!(وَ أَنّا کُنّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْآنَ یَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً).

آیا این وضع تازه دلیل،بر این حقیقت نیست که با ظهور این پیامبر و نزول کتاب آسمانی او دگرگونی عظیمی در جهان رخ داده است؟چرا شما قبلا-قدرت بر استراق سمع داشتید،و الان احدی توانایی بر این کار ندارد؟!آیا مفهوم وضع جدید این نیست که دوران شیطنت و کهانت و فریب پایان گرفته، و شب تاریک جهل به پایان رسیده و آفتاب عالمتاب وحی و نبوت طلوع کرده است؟!

ص:۱۱۱

۱- ۱) "لمسنا"از ماده"لمس"می باشد که معنی آن معروف است،ولی در اینجا کنایه از طلب و جستجو است(مفردات راغب و تفسیر کبیر فخر رازی و تفسیر قرطبی).

۲- ۲) "حرس"(بر وزن قفس)جمع"حارس"به معنی نگاهبان،و بعضی آن را اسم جمع دانسته اند.

"شهاب"در اصل به معنی شعله ای است که از آتش زبانه می کشد،و به شعله های آتشینی که در آسمان به صورت خط ممتد ظاهر می شود نیز"شهاب"می گویند طبق تحقیقات دانشمندان امروز آنها قطعه سنگهای کوچکی هستند که در فضای بیرون از کره زمین در حرکتند،هنگامی که به زمین نزدیک شوند تحت تاثیر جاذبه آن قرار گرفته،و به سرعت به طرف زمین سقوط می کنند،هنگامی که وارد جو،یعنی قشر هوای فشرده محیط به زمین،شوند به خاطر بر خورد شدید با آن،داغ و آتشین،و به صورت شعله سوزانی در می آیند،و سرانجام خاکستر آنها بر زمین می نشینند.

در آیات قرآن مجید کرارا این مساله مطرح شده که"شهابها"تیرهایی است که به سوی شیاطین که قصد استراق سمع در آسمانها دارند پرتاب می شود.

در اینکه منظور از استراق سمع چیست؟و چگونه جن و شیاطین به وسیله شهابها از صحنه آسمان رانده می شوند؟بحثهای مشروحی ذیل آیه ۱۸ سوره "حجر"(جلد ۱۱ صفحه ۴۰ به بعد)و ذیل آیه ۱۰ سوره صافات(جلد ۱۹ صفحه ۱۵ به بعد)آورده ایم.

به هر حال واژه"رصد"(بر وزن حسد)به معنی آمادگی برای انتظار چیزی است که در فارسی از آن تعبیر"به کمین کردن"می شود،این واژه گاه به معنی اسم فاعل یعنی کسی یا چیزی که در کمین نشسته نیز آمده است،و در آیات فوق به همین معنی به کار رفته. ***سپس افزودند با این اوضاع و احوال ما نمی دانیم آیا این ممنوعیت از استراق سمع دلیل بر این است که اراده شری برای مردم روی زمین شده،یا خداوند می خواهد از این طریق آنها را هدایت فرماید"؟!

ص:۱۱۲

(وَ أَنّا لاٰ نَدْرِی أَ شَرٌّ أُرِیدَ بِمَنْ فِی الْأَرْضِ أَمْ أَرٰادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً).

و به تعبیر دیگر ما نمی دانیم آیا این امر مقدمه نزول عذاب و بلا از سوی خدا است یا مقدمه هدایت آنها؟ ولی مؤمنان جن قاعدتا باید فهمیده باشند که ممنوعیت از استراق سمع که با ظهور پیامبر اسلام ص مقارن بوده،مقدمه هدایت انسانها،و بر چیده شدن دستگاه کهانت و خرافات دیگری مانند آن است،و این چیزی جز اعلام پایان یک دوره تاریک،و آغاز دورانی نورانی نمی تواند باشد.

اما از آنجا که"جن"به مساله استراق سمع دلبستگی خاصی داشت هنوز نمی توانست باور کند که این محرومیت یک نوع خیر و برکت است،و گرنه روشن است که کاهنان در عصر جاهلیت با اتکاء به همین مساله استراق سمع سهم بزرگی در گمراه ساختن مردم داشتند.

قابل توجه این که آنها در این جمله هدایت را به خدا نسبت می دهند،ولی شر را به صورت فعل مجهول بدون نسبت به خدا ذکر می کنند،اشاره به اینکه آنچه از سوی خدا می رسد خیر و هدایت است،و شر و فساد از خود مردم و سوء استفاده آنها از نعمتهای الهی و مواهب آفرینش ناشی می شود.

گرچه می بایست در مقابل"شر"،واژه"خیر"ذکر شود،ولی از آنجا که واژه"خیر"در اینجا به معنی"هدایت"بوده روی همین مصداق تکیه شده است.

***

ص :۱۱۳

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱۱ تا ۱۵]

اشاره

وَ أَنّٰا مِنَّا اَلصّٰالِحُونَ وَ مِنّٰا دُونَ ذٰلِكَ كُنّٰا طَرٰائِقَ قِدَداً (۱۱) وَ أَنّٰا ظَنَنّٰا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اَللّٰهَ فِي اَلْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً (۱۲) وَ أَنّٰا لَمّٰا سَمِعْنَا اَلْهُدىٰ آمَنّٰا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلاٰ يَخٰافُ بَخْساً وَ لاٰ رَهَقاً (۱۳) وَ أَنّٰا مِنَّا اَلْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا اَلْقٰاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَداً (۱۴) وَ أَمَّا اَلْقٰاسِطُونَ فَكٰانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً (۱۵)

ترجمه:

۱۱-و اینکه در میان ما افرادی صالح و افرادی غیر صالحند،و ما گروه های متفاوتی هستیم.

۱۲-و اینکه ما یقین داریم هرگز نمی توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم،و نمی توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم.

۱۳-و اینکه ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم،و هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد نه از نقصان می ترسند و نه از ظلم.

۱۴-و اینکه گروهی از ما مسلمانان،و گروهی ظالمند،هر کس اسلام را اختیار کند راه راست را برگزیده.

۱۵-و اما ظالمان آتشگیره دوزخند!

ص:۱۱۴

تفسیر:

ما حق را شنیدیم و تسلیم شدیم

این آیات هم چنان ادامه گفتار مؤمنان جن به هنگام تبلیغ قوم گمراه خویش است،در نخستین آیه از زبان آنها می گوید:در میان ما افراد صالح و افراد غیر صالحی وجود دارد و ما گروه های مختلف و متفاوتی هستیم" (وَ أَنّٰا مِنّٰا الصّٰالِحُونَ وَ مِنّٰا دُونَ ذٰلِکَ کُنّٰا طَرٰائِقَ قِدَداً).

این جمله را احتمالا به این منظور گفتند که مبادا وجود"ابلیس"در میان طایفه جن،این توهم را برای عده ای از آنها به وجود آورد که طبیعت جن بر شر و فساد و شیطنت است،و هرگز نور هدایت به قلب او نمی تابد.

مؤمنان جن با این سخن روشن می سازند که اصل اختیار و آزادی اراده بر آنها نیز حاکم است.و افرادی صالح و غیر صالح هر دو وجود دارند،بنا بر این زمینه های هدایت در وجود آنها فراهم می باشد،و اصولا-یکی از عوامل تاثیر تبلیغ،"شخصیت دادن"به طرف مقابل،و توجه دادن او به وجود زمینه های هدایت و کمال است.

این احتمال نیز وجود دارد که مؤمنان جن برای تبرئه آنها از موضوع سوء استفاده از مساله استراق سمع،این سخن را گفته باشند،یعنی:گرچه بعضی از ما اخباری را که از طریق استراق سمع به دست می آوردند در اختیار انسانهای شرور می گذاردند تا مایه گمراهی مردم شوند،ولی همه طایفه جن چنین نبودند.

این آیه در ضمن ذهنیات ما انسانها را در باره جن نیز اصلاح می کند، زیرا در تصور بسیاری از مردم واژه"جن"با نوعی"شیطنت"و فساد و گمراهی و انحراف،همراه است،این آیه می گوید آنها نیز گروه های مختلفی دارند،

صالح و غیر صالح.

واژه"قـدد"(بر وزن پسر)جمع"قـد"(بر وزن ضـد)به معنی"بریـده شده"است،و به گروه های مختلف،به خاطر اینکه قطعه های جدا از هم هستند، نیز اطلاق می شود. ***مؤمنان جن در ادامه سخنان خود به دیگران هشدار می دهند و می گویند "ما یقین داریم که هرگز نمی توانیم بر اراده خداونـد در زمین غـالب شویم و نمی توانیم از پنجه قـدرت او فرار کنیم"(وَ أَنّا ظَنَنّا أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللّهَ فِی الْأَرْضِ وَ لَنْ نُعْجِزَهُ هَرَباً).

بنـا بر این اگر تصور کنیـد می توانیـد از کیفر و مجازات خـدا با فرار کردن به گوشه ای از زمین یا نقطه ای از آسـمانها نجات یابید،سخت در اشتباهید.

به این ترتیب جمله اول اشاره به فرار کردن از پنجه قدرت خداوند در زمین،و جمله دوم اشاره به فرار کردن مطلق،اعم از زمین و آسمان است.

این احتمـال نیز در تفسـیر آیه وجود دارد که اولی اشـاره به این است که نمی توان بر خداونـد غالب شـد،و دومی اشاره به این است که نمی توان از پنجه عـدالت او گریخت،بنـا بر این وقتی نه راه غلبه وجود دارد و نه راه گریز،چـاره ای جز تسـلیم فرمان عـدالت او نیسـت. *** مؤمنـان جن در ادامه کلاـم خـود می افزاینـد:"مـا هنگـامی که هـدایت قرآن را شـنیدیم به آن ایمـان آوردیم"(وَ أَنّا لَمّا سَمِعْنَا الْهُدی آمَنّا بِهِ).

و اگر شما را به هدایت قرآن فرا می خوانیم،قبلا خودمان به این برنامه

عمل کرده ایم،بنا بر این دیگران را به چیزی دعوت نمی کنیم که خود آن را ترک گفته باشیم.

سپس نتیجه ایمان را در یک جمله کوتاه بیان کرده می گوینـد:هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد،نه از نقصانی می ترسد و نه از ظلم"(فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلاٰ يَخٰافُ بَخْساً وَ لاٰ رَهَقاً).

"بخس"(بر وزن شـخص)به معنی"نقصان از طریق ظلم و سـتم"است، و"رهق"(بر وزن شـفق)چنان که قبلا هم اشاره کرده ایم به معنی"پوشانیدن چیزی به زور"است.

بعضـی فرق میـان این دو تعـبیر را چنین گفته انـد که:"بخس"اشـاره به این است که چیزی از"حسـنات"آنهـا کاسـته نمی شود و"رهق"اشاره به آن است که چیزی بر"سیئات"آنها افزوده نخواهد شد.

بعضی نیز"بخس"را ناظر به کمبود"حسنات"،و رهق را به"تکالیف شاق"دانسته اند.

به هر حـال منظور این است:مؤمنـان هر کار کوچک و بزرگی را انجام دهنـد،اجر و پاداش آن را بی کم و کاست دریافت می نمایند.

درست است که عـدالت پروردگار منحصـر به مؤمنان نیست،ولی چون غیر مؤمنان عمل صالحی ندارنـد سـخنی از اجر آنان به میان نیامده. ***و در آیه بعد برای توضیح بیشتر پیرامون سرنوشت مؤمنان و کافران می گویند:

"ما از طریق هدایت قرآن میدانیم گروهی از ما مسلم و گروهی ظالم و بیدادگرند" (وَ أَنّٰا مِنّٰا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنّٰا الْقٰاسِطُونَ) (۱).

ص: ۱۱۷

۱- ۱) "قاسط"از ماده"قسط"به معنی تقسیم عادلانه است،این ماده هنگامی که به صورت باب"افعال"در آیـد(اقساط)به معنی اجرای عدالت است،و هنگامی به صورت ثلاثی مجرد استعمال شود(مانند آیه فوق)به معنی ظلم و انحراف از مسیر حق است.

"اما آنها که اسلام را،اختیار کنند،راه راست را برگزیده،و به سوی هدایت و ثواب الهی گام بر داشته اند(فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولٰئِکَ تَحَرَّوْا رَشَداً) (۱). ***"و اما ظالمان،آتشگیره دوزخند"(وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً).

قابل توجه اینکه در این آیات،"مسلم"در مقابل"ظالم"قرار گرفته، اشاره به اینکه چیزی که انسان را از ظلم باز می دارد،همان ایمان است،و گرنه یک فرد بی ایمان به هر حال آلوده ظلم و ستم خواهد شد،و در ضمن نشان می دهد که مؤمن واقعی کسی است که هرگز آلوده به ظلم و ستمی نشود،چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم ص می خوانیم

المؤمن من آمنه الناس علی انفسهم و اموالهم: "مؤمن کسی است که مردم بر جان و مال خود از ناحیه او در امان باشند" (۲).

و در حدیث دیگری از همان حضرت ص آمده است:

المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده: "مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آسوده باشند" (۳).

تعبیر به" تَحَرَّوْا رَشَداً "نشان می دهد که مؤمنان از روی توجه و قصد

۱- ۱) "تحروا"از ماده"تحری"به معنی قصد کردن چیزی است.
۲- ۲) تفسیر"روح البیان"جلد ۱۰ صفحه ۱۹۵.
۳- ۳) "اصول کافی"جلد ۲ باب المؤمن و علاماته و صفاته.

و تحقیق به سراغ هدایت می روند،نه چشم بسته و کورکورانه،و بالاترین پاداش آنها نیز همان نیل به حقیقت است که در سایه آن به همه نعمتهای الهی نائل می شوند،در حالی که بدترین بدبختی ستمکاران آن است که هیزم دوزخند، یعنی آتش از درون وجودشان زبانه می کشد! ***

ص: ۱۱۹

[سوره الجن (۷۲): آیات ۱۶ تا ۱۹]

اشاره

وَ أَنْ لَوِ اِسْتَقامُوا عَلَى اَلطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً (۱۶) لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذاباً صَعَداً (۱۷) وَ أَنَّ اَلْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اَللّهِ أَحَداً (۱۸) وَ أَنَّهُ لَمّا قامَ عَبْدُ اَللّهِ يَدْعُوهُ كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً (۱۹)

ترجمه:

۱۶-و اگر آنها(جن و انس)بر طریقه(ایمان)استقامت ورزند ما آنها را با آب فراوان سیراب می کنیم.

۱۷-هدف این است که ما آنها را با این نعمت فراوان بیازمائیم و هر کس از ذکر پروردگارش روی گردان شود او را به عذاب شدید و روز افزونی گرفتار می سازد.

۱۸-و اینکه مساجد از آن خدا است،در این مساجد احدی را با خدا نخوانید؟ ۱۹-و اینکه هنگامی که بنده خدا(محمد(ص)به عبادت)برمی خاست،و او را می خواند گروهی سخت اطراف او جمع می شدند.

ص :۱۲۰

تفسیر:

شما را با این نعمتهای فراوان می آزمائیم

این آیات ظاهرا ادامه سخنان مؤمنان جن با قوم خویش است(هر چند جمعی از مفسران آن را کلام خداوند دانسته که به عنوان جمله معترضه در میان کلمات جن قرار گرفته است)ولی از آنجا که معترضه بودن خلاف ظاهر است و تعبیر آیات شباهت زیادی با لحن آیات گذشته که سخنان مؤمنان جن بود دارد بعید است که از کلام جن نباشد (۱).

به هر حال در آیات گذشته سخن از پاداشهای مؤمنان در قیامت بود، و در این آیات سخن از پاداش دنیوی آنهاست،می فرماید:"اگر آنها(جن و انس) بر طریقه ایمان استقامت ورزند ما آنها را با آب فراوان سیراب می کنیم" (وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَهِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً).

باران رحمت خود را بر آنها فرو می باریم،و منابع و چشمه های آب حیاتبخش را در اختیارشان می گذاریم،و آنجا که آب فراوان است همه چیز فراوان است،و به این ترتیب آنها را مشمول انواع نعمتها قرار می دهیم.

"غدق"(بر وزن شفق)به معنی آب فراوان است.

ص: ۱۲۱

---

۱ - ۱) به نظر می رسد تنها چیزی که سبب شده که این گروه از مفسران آن را کلام خدا و جمله معترضه بدانند ضمیرهای"متکلم مع الغیر"است که در این آیات به کار رفته،در یک جا می گوید:ما به آنها آب فراوان می نوشانیم،و در جای دیگر می فرماید:هدف این است که آنها را بیازمائیم،ولی هر گاه این تعبیرات را از قبیل نقل به معنی بدانیم مشکلی ایجاد نمی شود،درست شبیه این است که کسی از دوستش حکایت کند و بگوید:فلان کس معتقد است که من آدم خوبی هستم(البته او کلمه"من"را بکار نبرده،بلکه کلمه"او"را بکار برده،ولی گوینده چنین تعبیری را انتخاب می کند).

این برای چندمین بار است که قرآن مجید روی این مطلب تکیه می کند که"ایمان و تقوی"نه تنها سرچشمه"برکات معنوی"است که موجب فزونی ارزاق مادی و وفور نعمت و آبادی و عمران و"برکت مادی"نیز می باشد،بحث مشروحی در این زمینه در همین جلد در تفسیر سوره نوح ذیل آیه ۱۲ تحت عنوان رابطه"ایمان و تقوی با عمران و آبادی"داشتیم.

قابل توجه اینکه طبق این بیان آنچه مایه وفور نعمت می شود،استقامت بر ایمان است نه اصل ایمان،زیرا ایمان موقت و زودگذر نمی تواند چنین برکاتی از خود نشان دهد،مهم استقامت بر ایمان و تقوی است که پای بسیاری در آن لنگ و لرزان است. ***در آیه بعد به حقیقت دیگری در همین رابطه اشاره کرده،می افزاید:

"منظور این است که ما آنها را با وفور نعمت بیازمائیم"(لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ).

آیا فزونی نعمت مایه غرور و غفلت آنها می شود؟یا سبب بیداری و شکر گزاری و توجه بیشتر به خدا؟ و از اینجا روشن می شود که یکی از اسباب مهم امتحان الهی وفور نعمت است،و اتفاقا آزمایش به وسیله"نعمت"از آزمایش به وسیله"عذاب"،سخت تر و پیچیده تر است،زیرا طبیعت فزونی نعمت،سستی و تنبلی و غفلت و غرق شدن در لذائذ و شهوات است،و این درست چیزی است که انسان را از خدا دور می سازد و میدان را برای فعالیت شیطان آماده می کند تنها کسانی می توانند از عوارض نامطلوب فزونی وفور نعمت در امان بمانند که به طور دائم به یاد خدا باشند،ذکر او را فراموش نکنند،و با یادآوریهای مداوم خانه قلب را از نفوذ شیاطین حفظ

ص :۱۲۲

نمایند (۱).

و لذا به دنبال آن،می افزاید:"و هر کس از ذکر پروردگارش روی گردان شود،او را به راه عذاب شدید و روز افزونی می برد" (وَ مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِکْرِ رَبِّهِ یَسْلُکْهُ عَذاباً صَعَداً).

"صعد"(بر وزن سفر)به معنی صعود کردن و بالا رفتن است،و گاه به معنی"گردنه"آمده است،و از آنجا که بالا رفتن از گردنه ها،مشقت بار است این واژه به معنی"امور مشقت بار"به کار می رود،و لذا بسیاری از مفسران آیه فوق را همین گونه تفسیر کرده اند که منظور"عذاب مشقت بار"است شبیه آنچه در آیه ۱۷ سوره مدثر آمده که درباره بعضی از مشرکان می فرماید: سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً :"من او را در عذابی مشقت بار می پوشانم".

ولی این احتمال وجود دارد که تعبیر فوق،ضمن بیان مشقت بار بودن این عذاب،اشاره به روز افزون بودن آن نیز باشد.

به این ترتیب،در آیات فوق،از یک سو رابطه ایمان و تقوی را با فزونی نعمت بیان می کند،و از سوی دیگر رابطه فزونی نعمت را با آزمونهای الهی، و از سوی سوم رابطه اعراض از یاد خدا را با عذاب مشقت بار و روز افزون،و اینها حقایقی است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است.

چنان که در آیه ۱۲۴ سوره طه می خوانیم: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِکْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً :هر کس از یاد من روی گردان شود،زندگی تنگ و سختی

---

۱ – ۱) بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از"طریقه"در آیه فوق،همان مسیر کفر است،و فزونی نعمت که به دنبال استقامت در این طریقه حاصل می شود در حقیقت مقدمه مجازات،و مصداق استدراج در نعمت است،ولی این تفسیر با لحن آیه مورد بحث و آیات بعد و قبل آن ابدا تناسب ندارد.

خواهد داشت".

و در آیه ۴۰ سوره نمل از زبان سلیمان می خوانیم: هٰذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ :"این از فضل پروردگار من است می خواهد مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم"؟ و در آیه ۲۸ سوره انفال آمده است: وَ اعْلَمُوا أَنَّمٰا أَمْوٰالُکُمْ وَ أَوْلاٰدُکُمْ فِتْنَةٌ "بدانید اموال و فرزندان شما مایه امتحان شما است". ***در آیه بعد از زبان مؤمنان جن به هنگام دعوت دیگران به سوی توحید چنین می گوید:"مساجد از آن خدا است،در این مساجد احدی را با خدا نخوانید (وَ أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ فَلاٰ تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً).

در اینکه منظور از"مساجد"،در اینجا چیست؟تفسیرهای گوناگونی ذکر شده:

نخست اینکه:منظور مکانهایی است که در آنجا برای خدا سجده می شود که مصداق اکمل آن،مسجد الحرام،و مصداق دیگرش سایر مساجد،و مصداق گسترده ترش،تمام مکانهایی است که انسان در آنجا نماز می خواند،و برای خدا سجده می کند،و به حکم حدیث معروف پیغمبر ص که فرمود:

جعلت لی الارض مسجدا و طهورا "تمام روی زمین،سجده گاه و وسیله طهور (تیمم کردن)برای من قرار داده شده" (۱)همه جا را شامل می شود.

و به این ترتیب پاسخی است به اعمال مشرکان عرب و مانند آنها که خانه کعبه را بتکده ساخته بودند،و به اعمال مسیحیان منحرف که به سراغ"تثلیث" رفته و در کلیساهای خود خدایان سه گانه را می پرستیدند،قرآن می گوید:

۱- ۱) "وسائل الشیعه"جلد ۲ صفحه ۹۷۰ حدیث ۳.

تمام معابد،مخصوص خدا است و در این معابد،جز برای خدا سجده نمی توان کرد و پرستش غیر او ممنوع است.

دوم اینکه منظور از مساجد،اعضای هفتگانه سجده است،این اعضاء را تنها برای خدا باید بر زمین گذاشت و برای غیر او جایز نیست،چنان که در حدیث معروفی از امام نهم"محمد بن علی الجواد" ع نقل شده است که"معتصم عباسی"در مجلسی که از فقهای اهل سنت در آن جمع بودند سؤال کرد که دست دزد را از کدام قسمت باید برید؟بعضی گفتند:از مچ،و به آیه تیمم استدلال کردند،بعضی دیگر گفتند:از مرفق و به آیه وضو استدلال کردند، "معتصم"از آن حضرت علیه السلام در این باره توضیح خواست،حضرت علیه السلام نخست از او"در خواست نمود که از سؤال خود صرفنظر کند،و چون اصرار کرد،فرمود:آنچه آنها گفتند همه خطا است،تنها باید چهار انگشت از مفصل انگشتان بریده شود،و کف دست و انگشت شست باقی بماند،هنگامی که معتصم جویای دلیل شد،امام به کلام پیغمبر ص که سجود باید بر هفت عضو باشد پیشانی و دو دست و دو سر زانوها و پاها استدلال کرد و سپس افزود اگر از مچ یا مرفق بریده شود دستی برای او باقی نمی ماند که سجده کند،در حالی که خداوند فرموده وَ أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ یعنی این اعضای هفتگانه مخصوص خدا است، و آنچه مخصوص خدا است نباید قطع کرد، این سخن اعجاب معتصم را برانگیخت و دستور داد بر طبق حکم آن حضرت دست دزد را از مفصل چهار انگشت ببرند" (۱).

و به این مضمون،احادیث دیگری نیز نقل شده است (۲).

ولی احادیثی که در این زمینه نقل شده غالبا بدون سند و یا با سند ضعیف

۱- ۱) "وسائل الشیعه"جلد ۱۸ صفحه ۴۹۰(ابواب حد السرقه باب ۴ حدیث ۵).

۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۳۹ و ۴۴۰.

است،و از این گذشته موارد نقضی دارد که پاسخ گویی از آن آسان نیست،مثلا-در میان فقهای ما مسلم است که اگر"سارق"برای دفعه دوم دزدی کند(بعد از آن که حد برای او جاری شده باشد)قسمت جلو پای او را قطع می کنند و پاشنه پا را سالم می گذارند در حالی که انگشت بزرگ پا نیز از اعضای هفتگانه سجده است و همچنین در مورد"محارب"که یکی از مجازاتهایش قطع قسمتی از دست و پا است.

سوم:این که منظور از"مساجد"همان"سجود"است،یعنی همواره سجده باید برای خدا باشد و برای غیر او نمی توان سجده کرد.

این احتمال نیز خلاف ظاهر آیه است،و شاهدی بر آن نیست.

از جمع بندی آنچه گفته شد استفاده می شود که آنچه موافق ظاهر آیه می باشد همان تفسیر اول است،و تناسب کاملی با آیات قبل و بعد در مورد توحید و مخصوص بودن عبادت برای خدا دارد،و تفسیر دوم ممکن است از قبیل توسعه در مفهوم آیه بوده باشد،و اما تفسیر سوم شاهدی برای آن وجود ندارد. ***و در ادامه این سخن برای بیان تاثیر فوق العاده قرآن مجید و عبادت پیامبر ص می افزاید"هنگامی که بنده خدا محمد ص به عبادت برمی خاست و خدا را می خواند گروهی از جن سخت اطراف او جمع شدند"(وَ أَنَّهُ لَمّا قامَ عَبْدُ اللّهِ یَدْعُوهُ کادُوا یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً) (1).

"لبد"(بر وزن پدر)به معنی چیزی است که اجزای آن روی هم متراکم شده باشد،این تعبیر بیانگر هجوم عجیب مؤمنان جن برای شنیدن قرآن در

---

1 - 1) مطابق این تفسیر،و بنا بر اینکه این جمله از سخنان مؤمنان جن باشد آوردن ضمیر "غائب"به جای"متکلم"از باب"التفات"است،یا از این نظر که جمعی از آنها بیان حال جمع دیگری را می کردند(دقت کنید).

اولین برخورد با آن،و همچنین بیانگر جاذبه فوق العاده نماز پیامبر ص است.

برای این آیه دو تفسیر دیگر نیز بیان شده: نخست اینکه مؤمنان جن حال یاران پیامبر ص را شرح می دهند که چگونه با همان تعداد کمی که در مکه داشتند برای شنیدن سخنانش از سر و دوش هم بالا می رفتند،و منظور این بود که طایفه جن از آنها سرمشق گرفته،به سوی ایمان بشتابند.

دیگر اینکه بیان حال مشرکان عرب است که وقتی پیامبر ص مشغول نماز و قرآن می شد سخت اطراف او را می گرفتند،و به استهزا و آزارش می پرداختند.

ولی تفسیر اخیر تناسب چندانی با هدف مبلغان جن که می خواستند دیگران را به ایمان تشویق کنند ندارد،و مناسب یکی از دو معنی قبل است.

***

نکته:

تحریف در تفسیر آیه"و أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ "

مساله"توسل"به پیامبر ص و اولیای دین ع یعنی آنها را وسیله و شفیع در درگاه خدا قرار دادن مطلبی است که نه با حقیقت توحید منافات دارد، و نه با آیات قرآن مجید،بلکه تاکیدی است بر توحید،و اینکه همه چیز از ناحیه خدا است،در آیات قرآن نیز کرارا به مساله شفاعت و همچنین استغفار و طلب آمرزش پیامبر ص برای مؤمنان اشاره شده است (۱).

---

۱ - ۱) در باره مساله"شفاعت از نظر قرآن و حدیث"مشروحا در جلد اول ذیل آیه ۴۸ سوره"بقره"و در باره حقیقت"توسل"در جلد ۴ ذیل آیه ۳۵ سوره مائده بحث کرده ایم.

با این حال بعضی از دور افتادگان از تعلیمات اسلام و قرآن اصرار دارند که هر گونه توسل و شفاعتی را منکر شوند،و برای اثبات مقصود خود دستاویزهایی پیدا کرده اند،از جمله آیه فوق(وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ أَحَداً) می باشد،آنها می گویند:مطابق این آیه قرآن دستور می دهد نام هیچکس را همراه نام خدا نبرید،و جز او را نخوانید،و شفاعت نطلبید! ولی انصاف این است که این آیه هیچ ارتباطی به مطلب آنها ندارد،بلکه هدف از آن نفی شرک،یعنی چیزی را همردیف خدا در عبادت،یا طلبیدن حاجت،قرار دادن است.

به تعبیر دیگر:اگر کسی به راستی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را صاحب اختیار و مستقل در انجام آن بشمرد مشرک است،همانگونه که واژه "مع"در جمله فلا تَدْعُوا مَعَ اللّهِ به این معنی گواهی می دهد که نباید کسی را "همردیف"خدا و"مبدأ تاثیر مستقل"دانست.

ولی اگر از انبیاء الهی شفاعتی بخواهد،یا تقاضای وساطت در درگاه پروردگار کند نه تنها آن را نفی نمی کند بلکه قرآن گاه خود پیامبر ص را به این معنی دعوت کرده،و گاه به دیگران دستور داده از پیامبر ص شفاعت بخواهند.

در آیه ۱۰۳ توبه می خوانیم: خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ :"از اموال آنها زکات بگیر،تا به وسیله آن آنها را پاک سازی،و(هنگام گرفتن زکات)به آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است".

و در آیه ۹۷ سوره یوسف از زبان برادرانش خطاب به پدر می خوانیم: يا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا كُنّا خاطِئِينَ "ای پدر!برای ما استغفار کن که

ما خطا کار بودیم".

یعقوب نیز این تقاضا را نه تنها انکار نکرد بلکه به آنها قول مساعد داد و گفت: سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّی :"به زودی برای شما از درگاه خداوند تقاضای آمرزش می کنم".

بنا بر این مساله توسل و شفاعت طلبیدن به مفهومی که گفته شد از دستورهای صریح قرآن است.

***

[سوره الجن (۷۲): آیات ۲۰ تا ۲۴]

اشاره

قُلْ إِنَّمٰا أَدْعُوا رَبِّی وَ لاٰ أُشْرِكُ بِهِ أَحَداً (۲۰) قُلْ إِنِّی لاٰ أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لاٰ رَشَداً (۲۱) قُلْ إِنِّی لَنْ یُجِیرَنِی مِنَ اَللّٰهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً (۲۲) إِلاّٰ بَلاٰغاً مِنَ اَللّٰهِ وَ رِسٰالاٰتِهِ وَ مَنْ یَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً (۲۳) حَتّٰی إِذٰا رَأَوْا مٰا یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نٰاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً (۲۴)

ترجمه:

۲۰-بگو:من تنها پروردگارم را می خوانم،و هیچکس را شریک او قرار نمی دهم.

۲۱-بگو:من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم.

۲۲-بگو:(اگر من بر خلاف فرمانش رفتار کنم)هیچکس مرا در برابر او پناه نمی دهد و پناهگاهی جز او نمی یابم.

۲۳-تنها وظیفه من ابلاغ از سوی خدا،و رساندن رسالات او است و هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند آتش دوزخ از آن او است،جاودانه در آن می مانند.

۲۴-(این کارشکنی کفار هم چنان ادامه می یابد)تا زمانی که آنچه را به آنها وعده داده شده ببینند،آن گاه می دانند چه کسی یاورش ضعیفتر و جمعیتش کمتر است.

ص: ۱۳۰

تفسیر:

بگو:من مالک سود و زیان کسی نیستم

در این آیات برای تحکیم پایه های توحید،و نفی هر گونه شرک که در آیات قبل به آن اشاره شده بود نخست به پیامبر ص دستور می دهد:"بگو من تنها پروردگارم را می خوانم و فقط او را عبادت می کنم،و هیچکس را شریک او قرار نمی دهم"(قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً). ***سپس دستور می دهد:"بگو من مالک زیان و سودی برای شما نیستم و هدایت به دست دیگری است"(قُلْ إِنِّی لا أَمْلِکُ لَکُمْ ضَرًّا وَ لا رَشَداً). ***و باز اضافه می کند:"بگو اگر من نیز بر خلاف فرمان حق رفتار کنم هیچکس مرا در برابر او پناه نمی دهد،و ملجا و پناهگاهی جز او نمی یابم" (قُلْ إِنِّی لَنْ یُجِیرَنِی مِنَ اللّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً) (۱).

به این ترتیب نه کسی می تواند به من پناه دهد نه چیزی می تواند پناهگاه واقع شود این سخنان از یک سو اعتراف به عبودیت کامل در پیشگاه خداوند است، و از سوی دیگر هر گونه"غلو"را در مورد پیامبر ص نفی می کند،و از سوی سوم نشان می دهد که نه تنها از بتها کاری ساخته نیست که شخص پیامبر ص نیز با آن همه عظمت ملجا و پناه مستقلی در برابر عذاب خدا نمی تواند باشد،و از سوی چهارم به بهانه جوئیها و انتظارات بی موردی که افراد لجوج در برابر

۱- ۱) بعضی برای این آیه شان نزولی ذکر کرده اند و آن اینکه کفار قریش به پیامبر (ص)گفتند از دین خود بر گرد تا به تو پناه دهیم آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد (تفسیر ابو الفتوح رازی جلد ۱۱ صفحه ۲۹۳).

پیامبر ص داشتند و از او تقاضای کارهای خدایی می کردند پایان می دهد، و ثابت می کند که توسل و شفاعت نیز به اذن خدا است.

"ملتحد"به معنی پناهگاه مطمئن است،و در اصل از ماده"لحد" (بر وزن مهد)به معنی حفره ای است که در کنار قرار گرفته باشد،شبیه آنچه برای مردگان در عمق قبر کنده می شود که در یک سوی عمق قبر مقداری پیشروی به یک طرف می کنند،و جسم مرده را در آن می گذارند،تا خاک به روی او ریخته نشود،و از آسیب جانوران نیز محفوظتر بماند،سپس به هر مکان و پناهگاه مطمئن دیگری اطلاق شده است.

همانگونه که در آیات گذشته نیز اشاره کردیم منظور از این تعبیرات این است که پیامبر ص در برابر خداوند و به طور مستقل هیچ نقشی ندارد،در عین حال می تواند از خدا تقاضای حل مشکلات برای مردم کند،و یا تقاضای هدایت برای افراد شایسته بنماید و این عین توحید است نه شرک.

قابل توجه اینکه:در این آیات در مقابل"ضر"(زیان)"رشد"(هدایت) قرار داده شده،اشاره به اینکه سود و نفع حقیقی در هدایت است،همانگونه که در سخنان جن در آیات گذشته در برابر"شر"،"رشد"قرار گرفته بود، و این هر دو با یکدیگر هماهنگ است. ***در آیه بعد می افزاید:"تنها وظیفه من ابلاغ از سوی خدا و رساندن رسالتهای او است"(إِلاّٰ بَلاٰغاً مِنَ اللّٰهِ وَ رِسٰالاٰتِهِ) (۱).

این تعبیر شبیه چیزی است که در آیات قرآن کرارا به آن اشاره شده،

۱- ۱) از آنجا که"بلاغ"تنها با"عن"متعدی می شود بعضی در اینجا"من"را به معنی"عن"و بعضی کلمه"کائنا"را در تقدیر گرفته اند(الا بلاغا کائنا من اللّٰه).

چنان که در آیه ۹۲ مائده می خوانیم: أَنَّمٰا عَلیٰ رَسُولِنَا الْبَلاٰغُ الْمُبِینُ "تنها چیزی که بر عهده پیامبر است ابلاغ آشکار است". و در آیه ۱۸۸-اعراف آمده است: قُلْ لاٰ أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لاٰ ضَرًّا إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لاَسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ مٰا مَسَّنِیَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلاّٰ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ "بگو من مالك سود و زیانی برای خویش نیستم،مگر آنچه خدا بخواهد،و اگر از غیب با خبر بودم منافع فراوانی برای خود فراهم می ساختم،و هیچ بدی به من نمی رسید،من تنها بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان می آورند".

برای این جمله تفسیر دیگری نیز از سوی جمعی از مفسران ذکر شده، و آن اینکه:"من هیچگونه پناهگاهی برای نجات خود جز ابلاغ دعوت حق و ادای رسالت او ندارم" (۱).

در اینکه میان"بلاغ"و"رسالات"چه تفاوتی است؟بعضی گفته اند "بلاغ"اشاره به ابلاغ اصول دین است و"رسالات"بیان فروع دین.

بعضی"بلاغ"را به معنی ابلاغ دستورات الهی و"رسالات"را به معنی اجرای آنها دانسته اند.

ولی به نظر می رسد که هر دو به یك معنی باز گردد،و تاکید یکدیگر باشد،به قرینه آیات متعددی از قرآن که هر دو را به صورت یك معنی ذکر می کند،مانند آیه ۶۲ اعراف که می گوید أُبَلِّغُکُمْ رِسٰالاٰتِ رَبِّی :من"رسالتهای" پروردگارم را به شما"ابلاغ"می کنم"(و آیات متعدد دیگر).

و به هر حال در پایان آیه هشدار می دهد که"هر کس معصیت خدا و رسولش

۱- ۱) مطابق این تفسیر این جمله استثنایی است از جمله قبل وَ لَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَداً ،و مطابق تفسیر اول استثنایی است از آیه گذشته.

را کند آتش جهنم از آن او است،و جاودانه در آن می ماند"(وَ مَنْ یَعْصِ اللّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً).

روشن است که منظور هر گنهکاری نیست،بلکه منظور مشرکان و کافران است زیرا هر گنهکاری مستحق خلود در آتش دوزخ نمی باشد. ***سپس می افزاید:"این وضع کفار و مشرکان که پیوسته مسلمانان را استهزا می کنند و ضعیف می شمرند هم چنان ادامه می یابد تا زمانی که آنچه را که به آنها وعده داده شده ببینند،آن گاه می دانند چه کسی یاورش ضعیفتر،و جمعیتش کمتر است"(حَتّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً) (۱).

در اینکه منظور از جمله"ما یوعدون"عذاب دنیا یا آخرت،یا هر دو است؟تفسیرهای متعددی گفته اند،ولی مناسب این است که معنی آن عام و گسترده باشد،بخصوص اینکه فزونی و کمی عدد و ضعف و قدرت ناصر و یاور بیشتر مربوط به دنیا است،و لذا جمعی از مفسرین آن را به مساله جنگ بدر که در آن قوت و قدرت مسلمانان آشکار گشت تفسیر کرده اند، و در روایات متعددی به ظهور مهدی(ارواحنا فداه)تفسیر شده است،بنا بر این اگر آیه را به معنی وسیعش تفسیر کنیم همه اینها را شامل می شود.

بعلاوه در آیه ۷۵ سوره مریم نیز آمده است:

---

۱ - ۱) "حتی"معمولا- برای بیان غایت و نهایت چیزی است،و در اینجا دو وجه برای آن گفته شده است:نخست اینکه:غایت،جمله محذوفی است و در تقدیر چنین است "و لا- یزالون یستهزءون و یستضعفون المؤمنین حَتّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ ..." دیگر اینکه غایت،برای" یَکُونُونَ عَلَیْهِ لِبَداً "می باشد که در چند آیه قبل آمده،ولی احتمال اول مناسبتر است.

حَتّٰی إِذٰا رَأَوْا مٰا یُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذٰابَ وَ إِمَّا السّٰاعَهَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکٰاناً وَ أَضْعَفُ جُنْداً :

"این وضع هم چنان ادامه می یابد تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود ببینند:

یا عذاب این دنیا،یا عذاب آخرت،آن روز می دانند چه کسی موقعیتش بدتر و لشکرش ناتواناتر است".

به هر حال لحن آیه به خوبی نشان می دهد که دشمنان اسلام پیوسته قدرت و کثرت نفرات خود را به رخ آنها می کشیدند،و آنها را ضعیف و ناتوان می شمردند قرآن به این وسیله به مؤمنان دلداری و نوید می دهد که سرانجام روز پیروزی آنها و شکست و ناتوانی دشمنان فرا خواهد رسید.

***

نکته ها:

اشاره

۱-صداقت رهبران الهی

یکی از ویژگیهای"رهبران الهی"این است که بر خلاف"رهبران شیطانی"هرگز پر مدعا و خود بزرگ بین و متکبر و مغرور نیستند.

در حالی که فرعون فریاد احمقانه أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلیٰ :"من خدای بزرگ شما هستم"! وَ هٰذِهِ الْأَنْهٰارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی :"این شاخه های عظیم رود نیل همه زیر نظر من جریان دارد"بلند می کرد،رهبران الهی در نهایت تواضع و فروتنی خود را بنده کوچکی از بندگان خدا معرفی می نمودند که در برابر اراده او هیچ قدرتی از خود ندارند.

در آیه ۱۱۰ کهف می خوانیم: قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحیٰ إِلَیَّ :"بگو من تنها بشری همچون شما هستم جز اینکه بر من وحی می شود".

و در جای دیگر آمده: وَ مٰا أَدْرِی مٰا یُفْعَلُ بِی وَ لاٰ بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا یُوحیٰ إِلَیَّ وَ مٰا أَنَا إِلاّٰ نَذِیرٌ مُبِینٌ :"من نمی دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد؟

ص: ۱۳۵

تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود،و جز بیم دهنده آشکاری نیستم"(احقاف ۹).

و در آیه دیگر می خوانیم: قُلْ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزٰائِنُ اللّٰهِ وَ لاٰ أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لاٰ أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ :"بگو من نمی گویم خزائن خدا نزد من است من از غیب آگاه نیستم(جز آنچه خدا به من بیاموزد)و ادعا نمی کنم که من فرشته ام"(انعام ۵۰).

آنها حتی اگر به اوج قدرت مادی می رسیدند هرگز دست و پای خود را گم نمی کردند، و همچون سلیمان می گفتند هٰذٰا مِنْ فَضْلِ رَبِّي :"این قدرت و شوکت از فضل پروردگار من است"(نمل ۴۰).

جالب اینکه در آیات متعددی از قرآن مجید تعبیرات تندی دیده می شود که مخاطب در آن شخص پیامبر ص است،و به او عتاب می کند و هشدار می دهد که دقیقا مراقب مسئولیتهای خویش باشد.

مجموعه این آیات و آیات گذشته که تعداد آن در قرآن کم نیست سند زنده ای بر حقانیت این پیامبر بزرگ است،و گر نه چه مانعی داشت در برابر توده مردمی که آماده پذیرش هر گونه مقامی برای او بودند،مقامات عظیمی برای خود ادعا کند که از دسترس فکر بشر بالاتر،و دور از هر گونه چون و چرا باشد،همانگونه که تاریخ نظیر آن را در مورد رهبران شیطانی بسیار نشان داده است.

آری تعبیراتی همچون آیات مورد بحث و مانند آن از شواهد زنده حقانیت دعوت رسول اللّٰه است.

***

ص :۱۳۶

۲-فزونی جمعیت مهم نیست،ایمان جمعیت مهم است.

در آیات قرآن این مطلب زیاد به چشم می خورد که طاغوتهای هر زمان نفرات و فزونی جمعیت خود را به رخ دیگران می کشیدند،و در برابر انبیاء به آن می بالیدند.

فرعون در تحقیر هواداران موسی می گفت: إِنَّ هٰؤُلاٰءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ :

"اینها گروهی اندکند"(شعرا-۵۴).

و مشرکان عرب و می گفتند: نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوٰالاً وَ أَوْلاٰداً وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ :

"ما اموال و فرزندان بیشتری داریم،و هرگز مجازات نخواهیم شد"(سبا ۳۵).

و گاه یک فرد بی ایمان در مقابل یک فرد مؤمن،ثروت و نفراتش را به رخ او می کشید می گفت: أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مٰالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً :"من ثروتی بیشتر از تو دارم و نفراتی نیرومندتر"(کهف ۳۴)ولی در مقابل،افراد مؤمن به پیروی انبیاء و رهبران الهی هرگز روی فزونی جمعیت و نفرات تکیه نمی کردند، منطق آنها این بود كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللّٰهِ :"چه بسیار گروه اندکی بر گروه بسیاری به فرمان خدا پیروز شدند"(بقره ۲۴۹).

امیر مؤمنان علی ع می فرماید

ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله: "ای مردم در طریق هدایت هرگز از کمی نفرات وحشت نکنید (۱).

تاریخ انبیا مخصوصا تاریخ زندگی پیامبر اسلام ص نیز نشان می دهد که چگونه جمعیتهای انبوه و بی ایمان با داشتن همه گونه قدرت در برابر مؤمنان اندک یاران او گرفتار شکست و درماندگی شدند،در قرآن مجید در داستان "بنی اسرائیل"و"فرعون"و"طالوت"و"جالوت"،و آیات مربوط به جنگ "بدر"و"احزاب"نیز این معنی به خوبی منعکس شده است.

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۲۰۱.

[سوره الجن (۷۲): آیات ۲۵ تا ۲۸]

اشاره

قُلْ إِنْ أَدْرِی أَ قَرِیبٌ مٰا تُوعَدُونَ أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً (۲۵) عٰالِمُ الْغَیْبِ فَلاٰ یُظْهِرُ عَلیٰ غَیْبِهِ أَحَداً (۲۶) إِلاّٰ مَنِ ارْتَضیٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ یَسْلُکُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً (۲۷) لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسٰالاٰتِ رَبِّهِمْ وَ أَحٰاطَ بِمٰا لَدَیْهِمْ وَ أَحْصیٰ کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً (۲۸)

ترجمه:

۲۵-بگو من نمی دانم آنچه به شما وعده داده شده نزدیک است،یا پروردگارم زمانی برای آن قرار می دهد؟! ۲۶-عالم الغیب او است،و هیچکس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد، ۲۷-مگر رسولانی که آنها را برگزیده است و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد.

۲۸-تا بداند پیامبرانش رسالتهای پروردگارشان را ابلاغ کرده اند،و او به آنچه نزد آنها است احاطه دارد،و هر چیزی را احصا کرده است.

ص: ۱۳۸

تفسیر:

عالم الغیب خدا است

چون در آیات قبل اشاره به این حقیقت شده بود که"استهزا و سرکشی این گروه هم چنان ادامه می یابد تا زمانی که وعده الهی دائر بر عذاب فرا رسد"این سؤال را برمی انگیزد که این وعده کی تحقق می یابد؟همانگونه که مفسران در شان نزول آیه نیز ذکر کرده اند که بعضی از مشرکان مانند"نضر بن حارث" که بعد از نزول آیات گذشته همین سؤال را مطرح کردند،قرآن مجید به پاسخ این سؤال پرداخته می گوید:

"بگو من نمی دانم آنچه را به شما وعده داده شده(از عذاب دنیا و قیام رستاخیز) نزدیک است،یا پروردگارم زمانی برای آن قرار می دهد"؟" قُلْ إِنْ أَدْرِی أَ قَرِیبٌ مٰا تُوعَدُونَ أَمْ یَجْعَلُ لَهُ رَبِّی أَمَداً).

این علم مخصوص ذات پاک خدا است،و او خواسته از بندگانش مکتوم بماند تا موضوع امتحان و آزمون خلق کامل گردد،چرا که اگر بدانند دور است یا نزدیک در هر دو صورت امتحان کم اثر خواهد بود.

"أمد"(بر وزن صمد)به معنی زمان است،با این تفاوت که به گفته "راغب"در"مفردات""زمان"شامل ابتدا و انتها هر دو می شود،ولی"امد" تنها به انتهای زمان چیزی می گویند.

و نیز گفته اند"امد"و"ابد"از نظر معنی به هم نزدیکند،با این تفاوت که"ابد"مدت نامحدود را شامل می شود،در حالی که"أمد"مدت محدودی را،هر چند طولانی باشد.

به هر حال بارها در آیات قرآن مجید به این معنی برخورد می کنیم که هر وقت سؤال از زمان قیامت می شد پیغمبر اکرم ص اظهار بی اطلاعی می فرمود

ص:۱۳۹

و می گفت:علم آن مخصوص خدا است.

در حدیثی آمده است که روزی"جبرئیل"در صورت یک عرب بیابانی در برابر پیامبر ص ظاهر شد،و از جمله سؤالاتی که از آن حضرت نمود این بود که گفت:اخبرنی عن الساعه:"به من بگو کی قیامت برپا می شود"؟! پیامبر ص فرمود:ما المسئول عنها باعلم من السائل"کسی که از او سؤال می کنی(در این مساله)آگاه تر از سؤال کننده نیست"! بار دیگر آن مرد عرب با صدای بلند گفت:یا محمد(ص)!متی الساعه:

"ای محمد!قیامت کی خواهد آمد"؟ پیامبر ص فرمود:ویحک انها کائنه فما اعددت لها؟!:"وای بر تو قیامت می آید،بگو.ببینم چه چیز برای آن فراهم کرده ای"؟! اعرابی گفت من نماز و روزه بسیاری فراهم نکرده ام،ولی خدا و رسولش را دوست دارم.

پیامبر ص فرمود:فانت مع من احببت:"پس تو با کسی خواهی بود که دوستش داری"! "آنس"یکی از یاران پیامبر ص می گوید:فما فرح المسلمون بشیء فرحهم بهذا الحدیث:"مسلمانان از هیچ سخنی مانند این سخن خوشحال نشدند" (۱).
***سپس در ادامه این بحث یک قاعده کلی را در مورد علم غیب بیان می دارد و می فرماید:"عالم الغیب خدا است او هیچکس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد"

۱- ۱) "تفسیر المراغی"جلد ۲۹ صفحه ۱۰۵،

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلاَ يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً) (1)***سپس به عنوان یک استثنا از این مساله کلی می افزاید:"مگر رسولی که او را برگزیده،و از آنان راضی شده"(إِلاّ مَنِ ارْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ) به او آنچه را بخواهد از علم غیب می آموزد،و از طریق وحی به او ابلاغ می کند.

"سپس مراقبین و نگهبانانی از پیش رو و پشت سر همراه او می فرستد" (فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَداً) "رصد"در اصل معنی"مصدری"دارد و به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است،و بر اسم"فاعل"و"مفعول"نیز اطلاق شده است،و در مفرد و جمع هر دو به کار می رود،یعنی به یک فرد مراقب و نگهبان یا جمعیت مراقبین و نگهبانان هر دو اطلاق می شود.

و منظور از آن در اینجا فرشتگانی است که خداوند بعد از نزول وحی به آنها دستور می دهد پیامبرش را از هر سو احاطه کنند،و از شر شیاطین جن و انس و وسوسه های آنها و آنچه اصالت وحی را خدشه دار می کند،محافظت و پاسداری نمایند،تا پیام الهی بی کم و زیاد و بدون کمترین خدشه ای به بندگان ابلاغ گردد.

و این خود یکی از دلائل معصوم بودن پیامبران است که با نیروهای غیبی و امدادهای الهی،و مراقبت فرشتگان او،از لغزشها و خطاها مصون و محفوظند.

***

---

1 - 1) " عَالِمُ الْغَيْبِ "خبر برای مبتدای محذوفی است،و در تقدیر"هو العالم الغیب" می باشد،و بعضی آن را صفت،یا بدل،برای"ربی"در آیه قبل دانسته اند.

در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره است دلیل وجود این نگاهبانان و مراقبین را چنین بیان می کند:"مقصود این است که خدا بداند که پیامبرانش رسالتهای پروردگارشان را بی کم و کاست ابلاغ کرده اند،و خداوند به آنچه نزد آنها است احاطه دارد،و هر چیزی را دقیقا احصا کرده است" (لِیَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسالاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحاطَ بِما لَدَیْهِمْ وَ أَحْصی کُلَّ شَیْءٍ عَدَداً) (۱).

منظور از"علم"در اینجا علم فعلی است،و به تعبیر دیگر معنی آیه این نیست که خداوند چیزی را در باره پیامبرانش نمی دانسته و بعدا دانسته است، چه اینکه علم خدا ازلی و ابدی و بی پایان است،بلکه منظور این است که این علم الهی در خارج تحقق یابد و صورت عینی به خود بگیرد،یعنی پیامبران رسالت او را عملا ابلاغ کنند و اتمام حجت نمایند.

***

نکته ها:

اشاره

۱-تحقیق گسترده ای پیرامون علم غیب

با دقت در آیات مختلف قرآن به خوبی روشن می شود که دو دسته آیه در زمینه علم غیب وجود دارد نخست آیاتی که علم غیب را مخصوص خدا معرفی کرده و از غیر او نفی می نماید،مانند آیه ۵۹ انعام

---

۱ - ۱) جمعی از مفسران ضمیر"لیعلم"را به پیامبر اسلام بازگردانده اند،و گفته اند منظور این است که خداوند حافظان و نگاهبانانی برای اسرار وحی و رسالت قرار می دهد، تا پیامبر بداند آنها دقیقا وحی الهی را به او ابلاغ کرده اند،و هیچگونه شک و تردیدی در اصالت وحی نکنند،ولی این تفسیر با توجه به اینکه رسالت کار پیامبر(ص)است نه کار فرشتگان،و تعبیر به"رسول"در آیه قبل،و"رسالات"در چند آیه گذشته در مورد شخص پیامبر(ص)می باشد،بعید به نظر می رسد،و حق همان تفسیر اول است.

وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلاّ هُوَ :"کلیدهای غیب نزد خدا است که جز او کسی آنها را نمی داند"،و آیه ۶۵ نمل قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلاَّ اللّهُ بگو هیچیک از کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب را نمی دانند،جز خدا".

و مانند آنچه در باره پیامبر ص در آیه ۵۰ سوره انعام آمده است قُلْ لا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزائِنُ اللّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَيْبَ :"بگو من به شما نمی گویم خزائن خداوند نزد من است،و من غیب را نمی دانم" و در آیه ۱۸۸ اعراف می خوانیم وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ "اگر من غیب را می دانستم خیر فراوانی برای خود فراهم می نمودم"و بالآخره در آیه ۲۰ یونس می خوانیم، فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّهِ :بگو غیب مخصوص خدا است" و امثال این آیات.

گروه دوم آیاتی است که به روشنی نشان می دهد که اولیای الهی"اجمالا"از غیب آگاهی داشتند،چنان که در آیه ۱۷۹ آل عمران می خوانیم وَ ما كانَ اللّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَ لكِنَّ اللّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشاءُ :"چنان نبود که خدا شما را از علم غیب آگاه کند ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمی گزیند"(و قسمتی از اسرار غیب را در اختیار او می گذارد).

و در معجزات حضرت مسیح می خوانیم که فرمود: وَ أُنَبِّئُكُمْ بِما تَأْكُلُونَ وَ ما تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ :"من شما را از آنچه می خورید،یا در خانه های خود ذخیره می کنید خبر می دهم".(آل عمران-۴۹) آیه مورد بحث نیز با توجه به استثنایی که در آن آمده نشان می دهد که خداوند قسمتی از علم غیب را در اختیار رسولان برگزیده اش قرار می دهد(زیرا استثناء از نفی همیشه اثبات است)

از سوی دیگر آیـاتی از قرآن که مشـتمل بر خبرهـای غیبی است نیز کم نیست،ماننـد آیه دوم تا چهارم سوره روم: غُلِبَتِ الرُّومُ فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُونَ فِی بِضْعِ سِنِینَ :"رومیان مغلوب شدند،و این شـکست در سـرزمین نزدیک واقع شد،اما آنها بعد از این مغلوبیت به زودی غالب خواهند شد در عرض چند سال"و آیه ۸۵ سوره قصص که می گوید: إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرادُّکَ إِلی مَعادٍ آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت(مکه)بازمی گردانـد" و آیه ۲۷ فتح که می گوید: لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنِینَ :

"شما به خواست خدا مسلما وارد مسجد الحرام می شوید در نهایت امنیت" و مانند این آیات:

اصولا-وحی آسـمانی که بر پیـامبران نـازل می شود نوعی غیب است که در اختیـار آنان قرار می گیرد،چگونه می توان گفت آنها آگاهی از غیب ندارند در حالی که وحی بر آنان نازل می شود.

از همه اینها گذشـته،روایات زیادی داریم که نشان می دهد پیامبر ص و امامان معصوم ع اجمالا آگاهی از غیب داشـتند،و گاه از آن خبر می دادنـد.مثلا در داسـتان فتـح مکه و ماجرای"حاطب بن ابی بلتعه"که نامه ای به مردم مکه نوشت و به دست زنی بنـام"سـاره"داد،تـا به مشـرکان مکه برسانـد،و آنهـا را از حمله قریب الوقوع لشـکر اسـلام آگاه سازد،و آن زن نامه را در میان گیسـوان خـود پنهـان کرد،و به سوی مکه حرکت نمود،پیـامبر ص علی ع و بعضـی دیگر از مسـلمانان را به سـراغ او فرسـتاد،و فرمـود:در منزلگـاهی که نـامش روضه"خـاخ" است به چنین زنی برخـورد می کنیـد که نـامه ای از"حـاطب"به مشـرکان مکه دارد،نامه را از او بگیرید،و آنها آمدند و او را یافتند،او در آغاز شدیدا انکار

کرد،ولی سرانجام اعتراف نمود و نامه را از او گرفتند (۱).

و مانند خبر دادن از ماجرای جنگ"موته"و شهادت جعفر،و بعضی دیگر از فرماندهان اسلام که در همان لحظه وقوع،پیامبر ص در مدینه مسلمانان را آگاه کرد (۲)و مانند آن در زندگی پیامبر ص کم نیست.

در"نهج البلاغه"نیز پیشگوییهای بسیاری از حوادث آینده به چشم می خورد که نشان می دهد علی ع این اسرار غیب را می دانست،مانند آنچه در خطبه ۱۳ در مذمت اهل بصره آمده است که می فرماید:

کانی بمسجدکم کجؤجؤ سفینه قد بعث اللّه علیها العذاب من فوقها و من تحتها و غرق من فی ضمنها.

"گویا می بینم عذاب خدا از آسمان و زمین بر شما فرود آمده و همه غرق شده اید،تنها قله بلند مسجدتان همچون سینه کشتی در روی آب نمایان است"! در روایات دیگری که در کتب علمای اهل سنت و شیعه نقل شده،پیشگوییهای متعددی از آن حضرت ع نسبت به حوادث آینده آمده است،مانند آنچه به "حجر بن قیس"فرمود که تو را بعد از من مجبور به لعن می کنند (۳).

و آنچه در باره"مروان"فرمود که او پرچم ضلالت را بعد از پیری به دوش خواهد کشید (۴).

و آنچه"کمیل بن زیاد"به"حجاج"گفت که"امیر مؤمنان علی ع به من خبر داده که تو قاتل منی" (۵).

و آنچه در باره خوارج نهروان فرمود که در جنگ با آنها از گروه ما،

۱- ۱) شرح این ماجرا و مدرک آن در همین جلد در تفسیر سوره"ممتحنه"آمده است.

۲- ۲) "کامل ابن اثیر"جلد ۲ صفحه ۲۳۷(ماجرای غزوه موته).

۳- ۳) "مستدرک الصحیحین"جلد ۲ صفحه ۳۵۸.

۴- ۴) "طبقات ابن سعد"جلد ۵ صفحه ۳۰.

۵- ۵) الاصابه ابن حجر"جلد ۵ قسم ۳ صفحه ۳۲۵.

ده نفر کشته نمی شود،و از آنها ده نفر نجات نمی یابد و مطلب عینا چنین شد (۱)و آنچه در باره محل قبر امام حسین ع به هنگام عبور از کنار سرزمین کربلا به"اصبغ بن نباته"فرمود (۲).

در کتاب فضائل الخمسه روایات فراوانی از کتب اهل سنت در باره وسعت فوق العاده علم علی ع نقل شده که ذکر همه آنها در اینجا به طول می انجامد (۳).

در روایات اهل بیت ع نیز در احادیث متعددی اشاره به علم غیب برای امامان معصوم شده است از جمله در کتاب کافی جلد اول در ابواب متعدد تصریح یا اشاراتی در این زمینه دیده می شود.

و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار جلد ۲۶ احادیث زیادی که بالغ بر ۲۲ حدیث می شود در این زمینه آورده است.

رویهمرفته روایات در زمینه آگاهی پیامبر ص و امامان معصوم ص بر اسرار غیب در حد تواتر است.

اکنون سخن در این است که چگونه بین این آیات و روایات که بعضی علم غیب را از غیر خدا نفی،و بعضی اثبات می کنند جمع کنیم؟ در اینجا طرق مختلفی برای جمع وجود دارد.

۱-از معروفترین راههای جمع این است که منظور از اختصاص علم غیب به خدا علم ذاتی و استقلالی است،بنا بر این غیر او مستقلا هیچگونه آگاهی از غیب ندارند،و هر چه دارند از ناحیه خدا است،با الطاف و عنایت او است،و جنبه تبعی دارد.

شاهد این جمع همان آیه مورد بحث است،که می گوید:

۱- ۱) "هیثمی"در"مجمع"جلد ۶ صفحه ۲۴۱.

۲- ۲) "الریاض النظره"جلد ۲ صفحه ۲۲۲.

۳- ۳) "فضائل الخمسه"جلد ۲ صفحه ۲۳۱ تا ۲۵۳.

"خداوند هیچکس را از اسرار غیب آگاه نمی کند،مگر رسولانی را که مورد رضایت او هستند" در"نهج البلاغه"نیز به همین معنی اشاره شده است که وقتی علی ع از حوادث آینده خبر می داد(و حمله مغول را به کشورهای اسلامی پیش بینی می فرمود)یکی از یارانش عرض کرد:ای امیر مؤمنان آیا دارای علم غیب هستی؟حضرت خندید و فرمود:

لیس هو بعلم غیب،و انما هو تعلم من ذی علم! "این علم غیب نیست،این علمی است که از صاحب علمی(پیامبر) آموخته ام"! (۱)این جمع را بسیاری از دانشمندان و محققان پذیرفته اند.

۲-اسرار غیب دو گونه است قسمتی مخصوص به خدا است و هیچکس جز او نمی داند مانند قیام قیامت،و اموری از قبیل آن،و قسمتی از آن را به انبیاء و اولیاء می آموزد،چنان که در نهج البلاغه در ذیل همان خطبه ای که در بالا اشاره کردیم می فرماید:

و انما علم الغیب علم الساعه،و ما عدده اللّه سبحانه بقوله: إِنَّ اللّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ،وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ،وَ یَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحامِ،وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ :"علم غیب تنها علم قیامت و آنچه خداوند در این آیه برشمرده است می باشد آنجا که می فرماید:آگاهی از زمان قیامت مخصوص خدا است و او است که باران را نازل می کند،و آنچه در رحم مادران است می داند،و هیچکس نمی داند فردا چه می کند یا در چه سرزمین می میرد" سپس امام ع در شرح این معنی افزود:خداوند سبحان از آنچه در رحم ها قرار دارد آگاه است،پسر است یا دختر؟زشت است یا زیبا؟سخاوتمند است یا بخیل؟سعادتمند است یا شقی؟اهل دوزخ است یا بهشت؟...اینها علوم غیبی

ص: ۱۴۷

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۱۲۸.

است که غیر از خدا کسی نمی داند،و غیر از آن علومی است که خدا به پیامبرانش تعلیم کرده و او به من آموخته است" (۱).

ممکن است بعضی از انسانها علم اجمالی به وضع جنین یا نزول باران و مانند آن پیدا کنند،اما علم تفصیلی و آگاهی بر جزئیات این امور مخصوص ذات پاک خدا است،همانگونه که در مورد قیامت ما نیز علم اجمالی داریم،اما از جزئیات و خصوصیات قیامت بی خبریم،و اگر در روایاتی آمده است که پیامبر یا امامان از بعضی از نوزادان،یا از پایان عمر بعضی از افراد خبر دادند،مربوط به همان علم اجمالی است.

۳-راه دیگر برای جمع میان این دو گروه از آیات و روایات اینکه اسرار غیب در دو جا ثبت است:در"لوح محفوظ"(خزانه مخصوص علم خداوند) که هیچگونه دگرگونی در آن رخ نمی دهد و هیچکس از آن آگاه نیست و "لوح محو و اثبات"که علم به مقتضیات است نه علت تامه،و به همین دلیل قابل دگرگونی است و آنچه دیگران نمی دانند مربوط به همین قسمت است.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ان للّه علما لم یعلمه الا هو،و علما اعلمه ملائکته و رسله،فما اعلمه ملائکته و انبیاءه و رسله فنحن نعلمه "خداوند علمی دارد که جز خودش نمی داند و علمی دارد که فرشتگان و پیامبران را از آن آگاه ساخته،آنچه را به فرشتگان و پیامبران و رسولانش داده ما می دانیم" (۲)از امام علی بن الحسین ع نیز نقل شده است که فرمود:

لو لا آیه فی کتاب اللّه لحدثتکم بما کان و ما یکون الی یوم القیامه!فقلت له ایه آیه؟

۱- ۱) "نهج البلاغه"همان خطبه.

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۲۶ صفحه ۱۶۰(حدیث ۵)در این زمینه روایات متعدد دیگری در همین منبع نقل شده است.

فقال:قول اللّه: يَمْحُوا اللّهُ مٰا يَشٰاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أَمُّ الْكِتٰابِ :"اگر آيه اى در قرآن مجيد نبود من از آنچه در گذشته اتفاق افتاده،و حوادثى كه تا روز قيامت اتفاق مى افتد،خبر مى دادم،كسى عرض كرد كدام آيه؟فرمود:خداوند مى فرمايد يَمْحُوا اللّهُ مٰا يَشٰاءُ: "خدا هر چيزى را بخواهد محو مى كند،و هر چيزى را بخواهد ثابت مى دارد و ام الكتاب(لوح محفوظ)نزد او است" (۱)تقسيم بندى علوم مطابق اين جمع بر اساس حتمى بودن و نبودن آن است و در جمع سابق بر اساس مقدار معلومات است(دقت كنيد) ۴-راه ديگر اينكه خداوند بالفعل از همه اسرار غيب آگاه است،ولى انبياء و اولياء ممكن است بالفعل بسيارى از اسرار غيب را ندانند،اما هنگامى كه اراده كنند خداوند به آنها تعليم مى دهد،و البته اين اراده نيز با اذن و رضاى خدا انجام مى گيرد.

بنا بر اين جمع،آيات و رواياتى كه مى گويد آنها نمى دانند اشاره به ندانستن فعلى است و آنها كه مى گويد مى دانند اشاره به امكان دانستن آن است.

اين درست به آن مى ماند كه كسى نامه اى را به انسان بدهد كه به ديگرى برساند،در اينجا مى توان گفت:او از محتواى نامه اطلاعى ندارد،و در عين حال مى تواند نامه را باز كند و با خبر شود گاه صاحب نامه اجازه مطالعه را به او داده،در اين صورت مى توان او را از يک نظر عالم به محتواى نامه دانست، و گاه به او اجازه نداده است.

شاهد اين جمع رواياتى است كه در كتاب كافى در بابى تحت عنوان ان الأئمه اذا شاؤا ان يعلموا علموا:"امامان هر گاه بخواهند چيزى را بدانند به آنها تعليم داده مى شود"،از جمله در حديثى از امام صادق ع مى خوانيم:

اذا اراد

۱- ۱) "نور الثقلين"جلد ۲ صفحه ۵۱۲(حديث ۱۶۰).

الامام ان یعلم شیئا اعلمه اللّه بذلک :هنگامی که امام اراده می کند چیزی را بداند خدا به او تعلیم می دهد" (۱)این وجه جمع بسیاری از مشکلات را در زمینه علم پیامبر ص و امام ع حل می کند،از جمله اینکه:چگونه آنها،آب یا غذایی را که مثلا مسموم بود می خوردند،در حالی که جایز نیست انسان به کاری که موجب خطر برای او است اقدام کند،باید گفت در این گونه موارد پیامبر ص یا امام ع اجازه نداشته اند که اراده کنند تا اسرار غیب بر آنها آشکار گردد.

همچنین گاه مصلحت ایجاب می کند پیامبر ص یا امام ع مطلبی را نداند، یا آزمایشی برای او صورت گیرد که موجب تکامل او گردد،همانگونه که در داستان"لیله المبیت"آمده است که علی ع در بستر پیغمبر خوابید،در حالی که از خود آن حضرت نقل شده است که نمی دانست صبحگاهان که مشرکان قریش به آن بستر حمله می کنند شهید خواهد شد یا جان به سلامت می برد؟ در اینجا مصلحت این است که امام ع از سرانجام این کار آگاه نگردد، تا آزمون الهی تحقق یابد،و اگر امام ع می دانست که در بستر پیامبر ص می خوابد و صبح سالم برمی خیزد چندان افتخاری محسوب نمی شد،و آنچه در آیات قرآن و روایات در اهمیت این ایثارگری وارد شده است چندان موجه به نظر نمی رسید.

آری مساله علم ارادی پاسخی است برای تمام اینگونه اشکالات.

۵-راه جمع دیگری نیز برای روایات مختلف در علم غیب وجود دارد (هر چند این راه فقط در مورد قسمتی از این روایات صادق است)و آن اینکه

۱- ۱) کتاب"کافی"باب"ان الأئمه اذا شاؤا ان یعلموا علموا"(حدیث ۳ روایات دیگری در همین باب نیز به این مضمون نقل شده است.

مخاطبین در این روایات مختلف بودند،آنها که استعداد و آمادگی پذیرش مساله علم غیب را در باره امامان داشتند حق مطلب به آنها گفته می شد،ولی در برابر افراد مخالف یا ضعیف و کم استعداد سخن به اندازه فهم شنونده مطرح می گشت.

مثلا در حدیثی می خوانیم که ابو بصیر و چند تن از یاران بزرگ امام صادق ع در مجلسی بودند امام غضبناک وارد مجلس شد هنگامی که نشست در حضور جمع فرمود:

یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب!ما یعلم الغیب الا اللّه عز و جل،لقد هممت بضرب جاریتی فلانه،فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی :"عجیب است که عده ای گمان می کنند ما علم غیب داریم،هیچکس جز خداوند متعال از غیب آگاه نیست،من الان می خواستم کنیزم را تادیب کنم از دست من گریخت،ندانستم در کدامیک از اطاقهای خانه است"!! (۱).

راوی حدیث می گوید:هنگامی که امام ع از مجلس برخاست من و بعضی دیگر از یاران حضرت وارد اندرون منزل شدیم و گفتیم:فدایت شویم شما در باره کنیزتان چنین گفتی،در حالی که ما می دانیم شما علوم زیادی دارید و ما نامی از علم غیب نمی بریم؟ امام ع سپس شرحی در این زمینه داد که مفهومش آگاهی او بر اسرار غیب بود.

واضح است که در آن مجلس افرادی بوده اند که آمادگی و استعداد لازم برای درک این معانی و معرفت مقام امام نداشتند.

باید توجه داشت که این طرق پنجگانه منافاتی با هم ندارند و همه آنها می تواند صادق باشد(دقت کنید).

***

۱- ۱) "اصول کافی"جلد ۱ باب نادر فیه ذکر الغیب حدیث ۳.

۲-راه دیگری برای اثبات علم غیب پیشوایان

در اینجا دو راه دیگر برای اثبات این واقعیت که پیامبر ص و امامان معصوم ع اجمالا از اسرار غیب آگاه بودند وجود دارد.

نخست این که:می دانیم دایره ماموریت آنها محدود به مکان و زمان خاصی نبوده،بلکه رسالت پیامبر ص و امامت امامان ع جهانی و جاودانی است، چگونه ممکن است کسی چنین ماموریت گسترده ای داشته باشد؟در حالی که هیچگونه آگاهی جز بر زمان و محیط محدود خود نداشته باشد؟آیا کسی را که مثلا مامور امارت و استانداری بخش عظیمی از کشوری می کنند می تواند از آن منطقه آگاهی نداشته باشد و در عین حال ماموریت خود را به خوبی انجام دهد؟!.

به تعبیر دیگر:پیامبر ص و امام ع در مدت حیات خود باید آن چنان احکام الهی را بیان و اجرا کند که جوابگوی نیازمندیهای همه انسانها در هر زمان و مکان باشد،و این ممکن نیست مگر اینکه لا اقل بخشی از اسرار غیب را بداند.

دیگر اینکه سه آیه در قرآن مجید است که اگر آنها را در کنار هم بچینیم مساله علم غیب و پیامبر ص و امامان ع از آن روشن می شود،نخست اینکه قرآن در مورد کسی که تخت ملکه"سبا"را در یک چشم بر هم زدن نزد "سلیمان"آورد(یعنی آصف بن برخیا)می گوید: قَالَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَیْکَ طَرْفُکَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی :"کسی که دانشی از کتاب داشت گفت من آن را پیش از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد،و هنگامی که(سلیمان)آن را نزد خود مستقر دید گفت:این از فضل پروردگار من است"(نمل-۴۰).

ص: ۱۵۲

در آیه دیگر می خوانیم: قُلْ کَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ :"بگو کافی است برای گواه میان من و شما،خداوند،و کسی که علم کتاب نزد او است"(رعد ۴۳).

از سوی دیگر در احادیث متعددی که در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده چنین می خوانیم که ابو سعید خدری می گوید از رسول خدا ص معنی " اَلَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ "را سؤال کردم،فرمود:"او وصی برادرم سلیمان بن داود بود،گفتم:" وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ "کیست؟فرمود:ذاک اخی علی بن ابی طالب! "او برادرم علی بن ابی طالب است" (1).

با توجه به اینکه" عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ "که در مورد"آصف"آمده"علم جزئی" را می گوید،و" عِلْمُ الْکِتابِ "که در باره علی ع آمده"علم کلی"را می گوید،تفاوت میان مقام علمی"آصف"و علی ع روشن می گردد.

از سوی سوم در آیه ۸۹ سوره نحل می خوانیم: وَ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ تِبْیاناً لِکُلِّ شَیْءٍ :"ما قرآن را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی است".

روشن است کسی که عالم به اسرار چنین کتابی باشد،باید اسرار غیب را بداند،و این دلیلی است آشکار بر اینکه ممکن است انسانی از اولیاء اللّه،از اسرار غیب به فرمان خدا آگاه گردد.

در زمینه علم غیب ذیل آیه ۵۰ و ۵۹ سوره انعام(جلد ۵ صفحه ۲۴۵ و ۲۶۸) و آیه ۱۸۸ سوره اعراف(جلد ۷ صفحه ۴۶)بحثهای دیگری داشته ایم.

***

۱- ۱) به جلد ۳"احقاق الحق"صفحه ۲۸۰-۲۸۱ و"نور الثقلین"جلد ۲ صفحه ۵۲۳ مراجعه شود.

۳-تحقیقی پیرامون آفرینش"جن"

"جن"چنان که از مفهوم لغوی این کلمه به دست می آید موجودی است ناپیدا که مشخصات زیادی در قرآن برای او ذکر شده،از جمله اینکه:

۱-موجودی است که از شعله آتش آفریده شده،بر خلاف انسان که از خاک آفریده شده است،(وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ الرحمن-۱۵) ۲-دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال است (آیات مختلف سوره جن).

۳-دارای تکلیف و مسئولیت است(آیات سوره جن و سوره الرحمن).

۴-گروهی از آنها مؤمن صالح و گروهی کافرند(وَ أَنّا مِنَّا الصّالِحُونَ وَ مِنّا دُونَ ذلِکَ)(جن ۱۱).

۵-آنها دارای حشر و نشر و معادند(وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً) (جن ۱۵).

۶-آنها قدرت نفوذ در آسمانها و خبرگیری و استراق سمع داشتند،و بعدا ممنوع شدند(وَ أَنّا کُنّا نَقْعُدُ مِنْها مَقاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ یَسْتَمِعِ الْآنَ یَجِدْ لَهُ شِهاباً رَصَداً)(جن ۹).

۷-آنها با بعضی انسانها ارتباط برقرار می کردند و با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از اسرار نهانی داشتند به اغوای انسانها می پرداختند(وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً)(جن ۶).

۸-در میان آنها افرادی یافت می شوند که از قدرت زیادی برخوردارند، همانگونه که در میان انسانها نیز چنین است(قالَ عِفْرِیتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقامِکَ)"یکی از گردنکشان جن به سلیمان گفت من تخت ملکه سبا را پیش از آنکه از جای برخیزی از سرزمین او به اینجا می آورم"!

ص: ۱۵۴

(نمل ۳۹).

۹-آنها قدرت بر انجام بعضی کارهای مورد نیاز انسان دارند(وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ... یَعْمَلُونَ لَهُ مٰا یَشٰاءُ مِنْ مَحٰارِیبَ وَ تَمٰاثِیلَ وَ جِفٰانٍ کَالْجَوٰابِ):"گروهی از جن پیش روی سلیمان به اذن پروردگار کار می کردند،و برای او معبدها،تمثالها،و ظروف بزرگ غذا تهیه می کردند" (سبا ۱۲-۱۳).

۱۰-خلقت آنها در روی زمین قبل از خلقت انسانها بوده است(وَ الْجَانَّ خَلَقْنٰاهُ مِنْ قَبْلُ)(حجر ۲۷)و ویژگیهای دیگر.

بعلاوه از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بر خلاف آنچه در افواه مردم عوام مشهور است و آنها را"از ما بهتران"می دانند،انسان نوعی است برتر از آنها،به دلیل اینکه تمام پیامبران الهی از انسانها برگزیده شدند،و آنها به پیامبر اسلام که از نوع بشر بود ایمان آوردند،و از او تبعیت کردند،و اصولا واجب شدن سجده در برابر آدم بر شیطان که بنا به تصریح قرآن آن روز از (بزرگان)طایفه جن بود(کهف-۵۰)دلیل بر فضیلت نوع انسان بر جن می باشد.

تا اینجا سخن از مطالبی بود که از قرآن مجید در باره این موجود ناپیدا استفاده می شود که خالی از هر گونه خرافه و مسائل غیر علمی است،ولی می دانیم مردم عوام و ناآگاه خرافات زیادی در باره این موجود ساخته اند که با عقل و منطق جور نمی آید،و به همین جهت یک چهره خرافی و غیر منطقی به این موجود داده که وقتی کلمه جن گفته می شود مشتی خرافات نیز با آن تداعی می شود از جمله اینکه آنها را با اشکال غریب و عجیب و وحشتناک،و موجوداتی دم دار و سم دار!،موذی و پر آزار،کینه توز و بد رفتار که ممکن است از ریختن یک ظرف آب داغ در یک نقطه خالی،خانه هایی را به آتش کشند!و موهومات

دیگری از این قبیل.

در حالی که اگر موضوع وجود جن از این خرافات پیراسته شود،اصل مطلب کاملاـ قابل قبول است،چرا که هیچ دلیلی بر انحصار موجودات زنده به آنچه ما می بینیم،نداریم،بلکه علماء و دانشمندان علوم طبیعی می گویند:موجوداتی را که انسان با حواس خود می تواند درک کند،در برابر موجوداتی که با حواس قابل درک نیستند ناچیز است.

تا این اواخر که موجودات زنده ذره بینی کشف نشده بود،کسی باور نمی کرد که در یک قطره آب،یا یک قطره خون،هزاران هزار موجود زنده باشد که انسان قدرت دید آنها را نداشته باشد.

و نیز دانشمندان می گویند:چشم ما رنگهای محدودی را می بیند،و گوش ما امواج صوتی محدودی را می شنود،رنگها و صداهایی که با چشم و گوش ما قابل درک نیست بسیار بیش از آن است که قابل درک است.

وقتی وضع جهان،چنین باشد چه جای تعجب که انواع موجودات زنده ای در این عالم وجود داشته باشند که ما نتوانیم با حواس خود آنها را درک کنیم، و وقتی فجر صادقی مانند پیامبر اسلام ص از آن خبر دهد چرا نپذیریم؟ به هر حال از یک سو قرآن کلام ناطق صادق،خبر از وجود جن با ویژگیهایی که در بالا ذکر شد داده است،و از سوی دیگر هیچ دلیل عقلی بر نفی آن وجود ندارد،بنا بر این باید آن را پذیرفت،و از توجیهات غلط و ناروا باید بر حذر بود همانگونه که از خرافات عوام در این قسمت باید اجتناب کرد.

این نکته نیز قابل توجه است که جن گاهی بر یک مفهوم وسیعتر اطلاق می شود که انواع موجودات ناپیدا را شامل می گردد،اعم از آنها که دارای عقل و درکند و آنها که عقل و درک ندارند،و حتی گروهی از حیواناتی که با چشم دیده می شوند و معمولا در لانه ها پنهانند،نیز در این معنی وسیع وارد است.

شاهد این سخن روایتی است که از پیامبر ص نقل شده است که فرمود:

خلق اللّه الجن خمسه اصناف:صنف کالریح فی الهواء،و صنف حیات و صنف عقارب،و صنف حشرات الارض،و صنف کبنی آدم علیهم الحساب و العقاب:

"خداوند جن را پنج صنف آفریده است:صنفی مانند باد در هوا(ناپیدا هستند) و صنفی به صورت مارها،و صنفی به صورت عقربها،و صنفی حشرات زمین اند، و صنفی از آنها مانند انسانند که بر آنها حساب و عقاب است" (۱).

با توجه به این روایت و مفهوم گسترده آن،بسیاری از مشکلاتی که در روایات و داستانها در مورد جن گفته می شود،حل خواهد شد.

مثلا در بعضی از روایات از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که فرمود:

لا تشرب الماء من ثلمه الاناء و لا من عروته فان الشیطان یقعد علی العروه و الثلمه: "از قسمت شکسته ظرف و طرف دستگیره آن آب نخورید زیرا شیطان،روی دستگیره،و قسمت شکسته می نشیند" (۲).

با توجه به اینکه"شیطان"از"جن"است،و با توجه به اینکه جای شکسته ظرف،و همچنین دسته آن محل اجتماع انواع میکربها است،بعید به نظر نمی رسد که"جن و شیطان"به"مفهوم عام"اینگونه موجودات را نیز شامل شود هر چند معنی خاصی دارد که به موجودی است که دارای فهم و شعور و مسئولیت و تکلیف است.

و روایات در این زمینه فراوان است (۳).

***

۱- ۱) "سفینه البحار"جلد اول صفحه ۱۸۶(ماده جن).

۲- ۲) کتاب"کافی"جلد ۶ صفحه ۳۸۵ کتاب الاشربه باب الاوانی حدیث ۵.

۳- ۳) در جلد اول کتاب"اولین دانشگاه و آخرین پیامبر"حدود بیست و سه روایت در این زمینه جمع آوری شده است.

پروردگارا!در آن روز که جن و انس در دادگاه عدل تو حاضر می شوند و بدکاران همگی از کرده خود پشیمانند ما را در سایه لطفت قرار ده.

خداوندا!دامنه ملک تو وسیع و گسترده است و معلومات و معرفت ما محدود ما را از لغزشها و خطاها و داوری به غیر حق مصون و محفوظ دار.

بار الها!مقام پیامبرت آن قدر والا است که دعوت او را علاوه بر انسانها پریان نیز اجابت کردند ما را در زمره مؤمنان به دعوت او قرار ده.

آمین یا رب العالمین پایان سوره جن روز جمعه ۲۱ محرم الحرام ۱۴۰۷ ۴\۷\۱۳۶۵

ص :۱۵۸

(۷۳) سوره مزمل این سوره در مکه نازل شده است و دارای بیست آیه می باشد

اشاره

تاریخ شروع ۲۲ محرم الحرام ۱۴۰۷ ۵\۷\۱۳۶۵

ص :۱۵۹

محتوای سوره"مزمل"

لحن آیات سوره به خوبی نشان می دهد که با سوره های"مکی"هماهنگ است،و به این ترتیب احتمال نزول آن در"مدینه"،چنان که بعضی گفته اند، بعید به نظر می رسد،ولی تفاوت لحن آغاز و انجام آیه نشان می دهد که در میان این آیات فاصله زمانی قابل ملاحظه ای بوده است که بعضی از مفسران آن را "هشت ماه"و بعضی"یک سال"و بعضی حتی"ده سال"نوشته اند (۱).

بسیاری از آیات این سوره نشان می دهد هنگامی نازل شده که پیامبر ص دعوت علنی خود را شروع کرده بود،و مخالفان در برابر او به مخالفت و تکذیب برخاسته بودند،و پیامبر ص دستور پیدا می کند در این مرحله با آنها مدارا نماید.

لذا این احتمال که تمام سوره در آغاز دعوت پیامبر ص نازل شده باشد بسیار بعید به نظر می رسد،ممکن است آیات نخستین آن چنین باشد،ولی مسلما همه آیات آن چنین نیست،چرا که تعبیراتش نشانه گسترش اسلام،لااقل در سطح مکه،و قیام مخالفین به مخالفت و مبارزه است،و می دانیم چنین چیزی در سه سال آغاز دعوت وجود نداشت.

شان نزولی که برای سوره یا قسمتی از آیات آن در روایات آمده نیز

۱- ۱) به تفسیر"در المنثور"جلد ۶ صفحه ۲۷۶ و"مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۷۷ مراجعه شود.

متفاوت است.

در بعضی از روایات آمده است که وقتی پیامبر ص اولین پیام الهی و وحی را دریافت کرد وحشت زده نزد خدیجه آمد(احساس ناراحتی جسمانی داشت و به استراحت پرداخت)و فرمود:"مرا در جامعه ای بپیچید"اینجا بود که جبرئیل نازل شد،و"یَا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ "را برای پیامبر ص آورد (۱).

در حالی که در روایات دیگری آمده است که این ماجرا زمانی بود که پیامبر ص دعوت خود را آشکار کرده بود،و قریش در"دار الندوه"جمع شدند تا در کار پیامبر ص بیندیشند،و برای مقابله با او نام و شعاری انتخاب کنند،بعضی گفتند او"کاهن"است،ولی گروهی با این پیشنهاد مخالفت کردند،بعضی دیگر گفتند او"مجنون"است،اما باز گروهی مخالفت کردند بعضی عنوان"ساحر"را ترجیح دادند،آن را نیز نپذیرفتند.

سرانجام گفتند هر چه هست"او میان دوستان جدایی می اندازد"(بنا بر این ساحر است)سپس مشرکان پراکنده شدند.

این سخن به پیامبر ص رسید،خود را در لباسهایش پیچید(و به استراحت پرداخت)در این هنگام جبرئیل آمد و"یَا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ "و"یَا أَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ " را بر آن حضرت خواند (۲).

نتیجه اینکه همانطور که قبلا اشاره کردیم ظاهرا این سوره در مکه نازل شده،و قطعا قسمتی از آن بعد از ظهور علنی اسلام،و نفوذ نسبی آن در مکه بوده است،هر چند احتمال دارد،آیاتی از آغاز سوره در اول بعثت نازل شده باشد.

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۲۸ صفحه ۱۰۱ و"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۴۶.

۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۶ صفحه ۲۷۶.

به هر حال محتوای سوره را می توان در پنج بخش خلاصه کرد:

بخش اول:آیات آغاز سوره است که پیامبر را به قیام شبانه برای عبادت و تلاوت قرآن دعوت می کند،و برای آمادگی برای پذیرش یک برنامه سنگین آماده می سازد.

بخش دوم سوره:او را به صبر و شکیبایی و مقامت و مدارا با مخالفان در این مقطع خاص دعوت می کند.

در بخش سوم:بحثهایی پیرامون معاد،و ارسال موسی بن عمران به سوی فرعون و سرکشی و سپس عذاب دردناک او را بیان می دارد.

در بخش چهارم:دستورات شدیدی را که در آغاز سوره پیرامون قیام شبانه آمده است به خاطر گرفتاریهای مسلمانان تخفیف می دهد.

و در بخش پنجم:یعنی آخرین بخش سوره،بار دیگر دعوت به تلاوت قرآن،و خواندن نماز و دادن زکات و انفاق فی سبیل اللّه و استغفار می نماید.

***

فضیلت تلاوت سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است: من قرأ سوره المزمل رفع عنه العسر فی الدنیا و الآخره: "هر کس سوره مزمل را بخواند سختیها در دنیا و آخرت از او برداشته می شود" ۱. و در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم: من قرأ سوره المزمل فی العشاء الآخره،او فی آخر اللیل کان له اللیل و النهار شاهدین مع السوره، و احیاه اللّه حیاه طیبه و اماته میته طیبه: "هر کس سوره مزمل را در نماز عشاء دوم(منظور همان نماز عشاء است زیرا گاه به مغرب عشاء اول گفته می شود)یا در آخر شب بخواند،شب و روز،و همچنین خود این سوره،گواه او در روز قیامت خواهد بود،و خداوند او را حیات پاکیزه و مرگ پاکیزه ای خواهد داد"! ۱. مسلما این فضائل بزرگ در صورتی است که محتوای سوره دائر به قیام شبانه و تلاوت قرآن و صبر و استقامت و ایثار و انفاق عملی گردد،نه تلاوتی خالی از عمل.

ص:۱۶۳

لحن آیـات سـوره بـه خـوبی نشـان می دهـد کـه بـا سـوره هـای"مکی"هماهنـگ اسـت،و بـه ایـن ترتیـب احتمـال نزول آن در"مـدینه"،چنان که بعضـی گفته انـد، بعیـد به نظر می رسد،ولی تفاوت لحن آغاز و انجام آیه نشان می دهد که در میان این آیات فاصـله زمانی قابل ملاحظه ای بوده است که بعضـی از مفسـران آن را "هشت ماه"و بعضی"یک سال"و بعضی حتی"ده سال"نوشته اند (۱).

بسـیاری از آیات این سوره نشان می دهد هنگامی نازل شده که پیامبر ص دعوت علنی خود را شـروع کرده بود،و مخالفان در برابر او به مخالفت و تکذیب برخاسته بودند،و پیامبر ص دستور پیدا می کند در این مرحله با آنها مدارا نماید.

لذا این احتمال که تمام سوره در آغاز دعوت پیامبر ص نازل شده باشد بسـیار بعید به نظر می رسد،ممکن است آیات نخستین آن چنین باشـد،ولی مسـلما همه آیـات آن چنین نیست،چرا که تعـبیراتش نشـانه گسترش اسـلام،لا ـ اقـل در سـطح مکه،و قیـام مخالفین به مخالفت و مبارزه است،و می دانیم چنین چیزی در سه سال آغاز دعوت وجود نداشت.

شان نزولی که برای سوره یا قسمتی از آیات آن در روایات آمده نیز

ص :

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۳۷۵.

سوره مزمل

[سوره المزمل (۷۳): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;يٰا أَيُّهَا اَلْمُزَّمِّلُ (۱) قُمِ اَللَّيْلَ إِلاّٰ قَلِيلاً (۲) نِصْفَهُ أَوِ اُنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً (۳) أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ اَلْقُرْآنَ تَرْتِيلاً (۴) إِنّٰا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-ای جامه به خود پیچیده! ۲-شب را،جز کمی،به پا خیز! ۳-نیمی از شب را،یا کمی از آن کم کن.

۴-یا بر نصف آن بیفزا،و قرآن را با دقت و تامل بخوان.

۵-چرا که ما به زودی سختی سنگین را به تو القا خواهیم کرد.

ص :۱۶۵

تفسیر:

ای جامه به خود پیچیده بپاخیز!

همـانگونه که از لحن آغـاز این سوره بر می آیـد دعوتی است آسـمانی از پیامبر ص برای اسـتقامت،و آمادگی جهت پـذیرش یک وظیفه بزرگ و سنگین، که بدون خودسازی قبلی انجام آن ممکن نیست،می فرماید:

"ای جامه به خود پیچیـده"!(یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ) (۱). ***"شب را جز کمی بپا خیز"!(قُمِ اللَّیْلَ إِلاّ قَلِیلًا). ***"نیمی از شب را یا کمی از آن کم کن"(نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیلًا). ***"یا بر نصف بیفزا"(أَوْ زِدْ عَلَیْهِ).

"و قرآن را با تامل و دقت و در نهایت روشنی و فصاحت تلاوت کن" (وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِیلًا).

جـالب اینکه مخـاطب در این آیـات پیـامبر ص است ولی نه به عنوان "یـا ایهـا الرسول"و"یـا ایهـا النبی"بلکه به عنوان"یا أَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ "، اشاره به اینکه دوران"جامه به خود پیچیدن"و در گوشه انزوا نشستن نیست،

---

۱ - ۱) "مزمـل"در اصـل"متزمـل"بـوده از مـاده"تزمـل"بـه معنی پیچیــدن پـارچه ای بر خـویش اسـت و"زمیـل"کـه بـه معنی همردیف(کسـی که همراه انسـان بر مرکبی سوار می شود)و سـپس به معنی"رفیق"آمـده،به خـاطر این است که ارتباط و پیوند نزدیکی دارد.

بلکه دوران قیام و خودسازی و آمادگی برای انجام رسالتی عظیم است.

و انتخاب شب برای این کار به خاطر این است که اولا چشم و گوش دشمنان در خواب است،و ثانیا کارهای زندگی تعطیل می باشد و به همین دلیل انسان آمادگی بیشتری برای اندیشه و تفکر و تربیت نفس دارد.

همچنین انتخاب"قرآن"به عنوان متن اصلی این برنامه به خاطر آن است که تمام درسهای لازم را در این زمینه در بر دارد،و بهترین وسیله تقویت ایمان و استقامت و تقوی و پرورش نفوس است.

تعبیر به"ترتیل"که در اصل به معنی"تنظیم"و"ترتیب موزون"است، در اینجا به معنی خواندن آیات قرآن با تانی و نظم لازم،و اداء صحیح حروف، و تبیین کلمات،و دقت و تامل در مفاهیم آیات،و اندیشه در نتایج آن است.

بدیهی است چنین قرآن خواندنی می تواند به سرعت به انسان رشد و نمو معنوی،و شهامت اخلاقی،و تقوا و پرهیزگاری ببخشد،و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی نماز خواندن تفسیر کرده اند به خاطر آن است که یکی از بخشهای مهم نماز"تلاوت قرآن"است.

تعبیر به"قیام"در جمله" قُمِ اللَّيْلَ "به معنی برخاستن در مقابل خوابیدن است،نه فقط روی پا ایستادن است.

و اما تعبیرات مختلفی که در باره مقدار"شب زنده داری"در این آیات آمده،در حقیقت برای بیان"تخییر"است،و پیامبر ص را مخیر می کند که نیمی از شب،یا چیزی کمتر،یا چیزی بیشتر را بیدار بماند،و تلاوت قرآن کند،در مرحله اول"تمام شب"را جز مقدار کمی ذکر می کند،و بعد تخفیف داده و آن را به نیمی از شب می رساند و سپس کمتر از نیم.

بعضی گفته اند منظور تخییر در میان"دو سوم"و"نصف"و"یک سوم" شب است،به قرینه آیه ای که در آخر همین سوره خواهد آمد که می فرماید:

إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنیٰ مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ .

ضمنا از همین آیه آخر سوره به خوبی استفاده می شود که پیامبر ص در این قیام شبانه،تنها نبود،بلکه گروهی از مؤمنان نیز در این برنـامه خودسازی و تربیتی و آمادگی،همگام و همراه پیامبر ص بودنـد،و او را به عنوان اسوه و الگویی در این راه پـذیرفته بودند.

بعضـی از مفسـران گفته اند که منظور از جمله قُمِ اللَّیْلَ إِلاّٰ قَلِیلاً این است که تمام شـبها را جز بعضـی از شـبها بپا خیز،و به این ترتیب اسـتثناء در اجزاء شب نیست،بلکه در افراد شبها است،ولی این تفسیر با توجه به مفرد بودن"لیل"و تعبیر به نصف و کمتر از آن،درست به نظر نمی رسد. ***سـپس"هدف نهایی"این دسـتور سـخت و مهم را چنین بیان می کند:"ما به زودی سـخنی سنگین را به تو القا خواهیم کرد"(إِنّٰا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً) گرچه مفسـران در تفسـیر"قول ثقیل"هر کدام بیانی دارند که ناظر به یکی از ابعاد مساله است،ولی چنین به نظر می رسـد که سـنگین بودن این قول که منظور از آن بدون شک قرآن مجید است،از جهات و ابعاد مختلف است.

سنگین از نظر محتوا،و مفهوم آیـات! سـنگین از نظر تحمـل آن بر قلوب و دلهـا،تا آنجا که خود قرآن می گویـد: لَوْ أَنْزَلْنٰا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلیٰ جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اللّٰهِ :

"اگر این قرآن را بر کوه ها نازل می کردیم آن را خاشع و از هم شکافته می دیدی"! (حشر ۲۱).

سنگین از نظر وعده ها،و وعیدها،و بیان مسئولیتها.

سنگین از نظر تبلیغ،و مشکلات راه دعوت.

ص :۱۶۸

سنگین در ترازوی عمل و در عرصه قیامت.

و بالآخره سنگین از نظر برنامه ریزی و اجرای کامل آن.

آری خواندن قرآن گرچه سهل و آسان و زیبا و دلنشین است،ولی تحقق بخشیدن به مفاد آن به همان نسبت سنگین و مشکل می باشد،مخصوصا در آغاز دعوت پیامبر ص و قیام او در مکه که محیط را ابرهای تیره و تار جهل و بت پرستی و خرافات فرا گرفته بود،و دشمنان متعصب و لجوج و بیرحم در برابر او دست به دست هم داده بودند،ولی پیغمبر اکرم ص و یاران اندکش با استمداد از تربیت قرآن مجید،و استعانت به نماز شب و استفاده از تقرب به ذات پاک پروردگار،توانستند بر تمام این مشکلات فایق آیند،و بار این "قول ثقیل" را بر دوش کشند و به منزل مقصود برسانند! ***

نکته ها:

اشاره

۱-قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش

گفتیم گرچه مخاطب در این آیات،شخص پیامبر ص است،ولی ذیل سوره نشان می دهد که مؤمنان هم در این برنامه با شخص پیامبر ص همگام بودند، اکنون سخن در این است که آیا این قیام و شب زنده داری در اوائل دعوت پیامبر ص بر همگان واجب بوده است یا نه؟ بعضی از مفسران معتقدند،این امر واجب بوده،بعدا آیه آخر سوره این حکم را نسخ کرده،و فاصله آن حدود یک سال بوده است.

حتی بعضی معتقدند که این حکم قبل از تشریع نمازهای پنجگانه بوده، و پس از آنکه نمازهای پنجگانه تشریع شد،این حکم نسخ گردید.

ص :۱۶۹

ولی همانطور که مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"نیز آورده،در ظاهر آیات این سوره چیزی که دلیل بر"نسخ"باشد به چشم نمی خورد،و بهتر آن است که گفته شود،این قیام و عبادت،مستحبّ و سنت مؤکد بوده،و هرگز جنبه وجوب نداشته است،جز در مورد شخص پیغمبر اکرم ص که طبق بعضی از آیات دیگر قرآن نماز شب بر او واجب بوده است،و مانعی ندارد که این مساله برای پیامبر ص واجب باشد،و بر مسلمین مستحبّ،از این گذشته آنچه در آیات فوق آمده منحصر به"نماز شب"نیست،چرا که نماز شب نیمی از شب،یا دو ثلث از شب و یا حتی یک ثلث از شب را اشغال نمی کند آنچه در آیه مطرح است قیام برای ترتیل قرآن است.

بنا بر این در اوائل کار این حکم به صورت مستحبّ مؤکدی بوده،و بعد تخفیف داده شده است،و با توجه به اینکه در آغاز هر کار مخصوصا در اوائل یک انقلاب بزرگ همیشه توان و نیروی بیشتری لازم است،جای تعجب نیست که یک چنین دستور فوق العاده به پیامبر ص و مسلمانان داده شده باشد که قسمت زیادی از شب را بیدار بمانند،و به محتوای این برنامه جدید و تعلیمات انقلابی آن آشنا گردند،و علاوه بر آگاهی،خود را برای پیاده کردن آن از نظر روحیه بسازند.

***

۲-معنی ترتیل

آنچه در آیات فوق روی آن تکیه شده مساله قرائت قرآن نیست،بلکه مساله"ترتیل"است.

در تفسیر"ترتیل"روایاتی از معصومین ع نقل شده که هر کدام به یکی

از ابعاد وسیع آن اشاره می کند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم که:

بینه بیانا و لا ـ تهذه هذا الشعر،و لا ـ تنثره نثر الرمل،و لکن اقرع به القلوب القاسیه،و لا ـ یکونن هم احدکم آخر السوره :"ترتیل"یعنی آن را به طور روشن بیان کن،نه مانند اشعار،سریع و پشت سر هم بخوان،و نه مانند دانه های شن آن را پراکنده ساز، لکن چنان بخوان که دلهای سنگین را با آن بکوبی و بیدار کنی،هرگز هدف شما این نباشد که حتما به آخر سوره برسید(مهم آن است که محتوای آیات را درک کنید) (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع در تفسیر"ترتیل"می خوانیم

اذا مررت بآیه فیها ذکر الجنه فاسال اللّه الجنه،و اذا مررت بآیه فیها ذکر النار فتعوذ باللّه من النار :"وقتی از کنار آیه ای می گذری که در آن نامی از بهشت است توقف کن و از خدا بهشت را بطلب(و خود را برای آن بساز)و هنگامی که از آیه ای می گذری که در آن نام دوزخ است از آن به خدا پناه بر(و خویشتن را از آن دور دار) (۲).

و در روایت دیگری از همان امام ع آمده که در تفسیر"ترتیل"فرمود:

هو ان تتمکث فیه و تحسن به صوتک :"ترتیل آن است که در آیات مکث کنی، و با صدای خوب آن را بخوانی" (۳)، و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت چنین نقل شده:

ان القرآن لا یقرأ هذرمه،و لکن یرتل ترتیلا،اذا مررت بآیه فیها ذکر النار وقفت عندها و تعوذت باللّه من النار :"قرآن را سریع و تند نباید خواند،بلکه

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۷۸-این حدیث در اصول کافی جلد ۲ باب "ترتیل القرآن بالصوت الحسن"و کتب دیگر با مختصر تفاوتی نیز آمده است.

۲- ۲ و ۳) همان مدرک.

-۳

باید با ترتیل خوانده شود،هر گاه از آیه ای می گذری که در آن سخنی از دوزخ است می ایستی،و از آتش دوزخ به خدا پناه می بری" (۱).

و بالآخره در حالات پیامبر ص نقل شده است که آن حضرت آیات را از یکدیگر جدا می کرد،و صدای خود را می کشید (۲).

این روایات و روایات دیگری که به همین معنی در"اصول کافی"و"نور الثقلین"و"در المنثور"و سایر کتب"حدیث"و"تفسیر"نقل شده همگی گواه بر این حقیقت است که نباید آیات قرآن را به عنوان الفاظی خالی از محتوا و پیام،تلاوت کرد،بلکه باید به تمام اموری که تاثیر آن را در خواننده و شنونده عمیق می سازد توجه داشت،و فراموش نکرد که این پیام الهی است،و هدف تحقق بخشیدن به محتوای آن است.

ولی متاسفانه امروز بسیاری از مسلمانان از این واقعیت فاصله گرفته، و از قرآن تنها به الفاظی اکتفاء نموده اند،و همشان فقط ختم سوره و ختم قرآن است،بی آنکه بدانند این آیات برای چه نازل شده؟و چه پیامی را ابلاغ می کند؟درست است که الفاظ قرآن نیز محترم،و خواندن آن دارای فضیلت است،ولی نباید فراموش کرد که این الفاظ و تلاوت مقدمه بیان محتوا است.

***

۳-فضیلت نماز شب

این آیات بار دیگر اهمیت شب زنده داری،و نماز شب،و تلاوت قرآن را در آن هنگام که غافلان در خوابند گوشزد می کند،و چنان که قبلا نیز اشاره کرده ایم عبادت در شب،مخصوصا در سحرگاهان و نزدیک طلوع فجر،اثر

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۴۷.
۲- ۲) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث.

فوق العاده در صفای روح،و تهذیب نفوس،و تربیت معنوی انسان،و پاکی قلب و بیداری دل و تقویت ایمان و اراده،و تحکیم پایه های تقوا در دل و جان انسان دارد که حتی با یک مرتبه آزمایش انسان آثار آن را به روشنی در خود احساس می کند.

و به همین دلیل علاوه بر آیات قرآن در روایات اسلامی نیز تاکید فراوان روی آن شده است.

از جمله در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ان من روح اللّه تعالی ثلاثه:التهجد باللیل و افطار الصائم،و لقاء الاخوان :"سه چیز از عنایات مخصوص الهی است:عبادت شبانه(نماز شب)و افطار دادن به روزه داران، و ملاقات برادران مسلمان" (۱).

و در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که در تفسیر آیه إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ (کارهای نیک اثر کارهای بد را از بین می برد)فرمود:

صلاه اللیل تذهب بذنوب النهار :"نماز شب گناهان روز را از بین می برد" (۲).

در ذیل آیه ۷۹ سوره اسراء نیز بحث مشروحی در این زمینه داشتیم،و ده روایت جالب در باره اهمیت نماز شب در آنجا نقل کردیم (۳).

***

۱- ۱ و ۲) "بحار الانوار"جلد ۸۷ صفحه ۱۴۳.

۲- ۳) جلد دوازدهم صفحه ۲۲۷.

۳-

[سوره المزمل (۷۳): آیات ۶ تا ۱۰]

اشاره

إِنَّ نٰاشِئَةَ اَللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلاً (۶) إِنَّ لَكَ فِي اَلنَّهٰارِ سَبْحاً طَوِيلاً (۷) وَ اُذْكُرِ اِسْمَ رَبِّكَ وَ تَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلاً (۸) رَبُّ اَلْمَشْرِقِ وَ اَلْمَغْرِبِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً (۹) وَ اِصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ وَ اُهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً (۱۰)

ترجمه:

۶-مسلما برنامه(عبادت)شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است.

۷-و تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت.

۸-نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند.

۹-همان پروردگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست،او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن.

۱۰-و در برابر آنچه آنها(دشمنان)می گویند شکیبا باش و به طرزی شایسته از آنها دوری نما.

تفسیر:

تاثیر نیایش در دل شب

این آیات هم چنان به بحث پیرامون عبادت شبانه،و آموزشهای معنوی در پرتو تلاوت قرآن در دل شب،ادامه می دهد،و در حقیقت به منزله بیان

ص:۱۷۴

دلیلی است برای آنچه در آیات قبل آمده است،می فرماید:"این دستور عبادت و تلاوت شبانه به خاطر آن است که برنامه(عبادت و تعلیم)شب پابرجاتر و با استقامت تر است"(إِنَّ نٰاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلًا) (۱).

"ناشئه"از ماده نشأ(بر وزن نثر)به معنی"حادثه"است و در اینکه منظور از آن در اینجا چیست سه تفسیر برای آن ذکر شده:

نخست اینکه منظور ساعات شب است که یکی بعد از دیگری حادث می گردد، یا خصوص ساعات آخر شب و سحرگاه.

دیگر اینکه منظور برنامه قیام برای نماز و عبادت و تلاوت قرآن است همانگونه که در حدیثی از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده که فرمودند:

هی القیام فی آخر اللیل الی صلاه اللیل :"منظور قیام در آخر شب برای نماز شب است" (۲).

و در حدیث دیگری از امام صادق ع در تفسیر این آیه آمده:

قیامه عن فراشه لا یرید الا اللّه :"منظور برخاستن از بستر است که هدفی جز خدا نداشته باشد" (۳).

سوم اینکه منظور آن"حالات معنوی و روحانی"و"نشاط و جذبه ملکوتی"است که در دل و جان انسان در این ساعات مخصوص شب به وجود می آید که آثارش در روح انسان عمیقتر و دوامش بیشتر است.

البته این تفسیر و تفسیر قبل از آن لازم و ملزوم یکدیگرند و مناسب است که هر دو در معنی آیه جمع باشد.

۱- ۱) "ناشئه"اسم فاعل است ولی این احتمال نیز داده شده که مصدر باشد مانند"عافیه".

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۷۸.

۳- ۳) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۴۸ حدیث ۱۶.

"وطئا"در اصل به معنی گام نهادن و همچنین به معنی توافق کردن است.

تعبیر به"اشد وطئا"یا به معنی مشقت و زحمتی است که قیام و عبادت شبانه دارد،و یا به معنی تاثیرات ثابت و راسخی است که در پرتو این عبادات در روح و جان انسان پیدا می شود(البته معنی دوم مناسب تر است).

این احتمال نیز وجود دارد که به معنی توافق بیشتری است که در این لحظات در میان قلب و چشم و گوش انسان و بسیج همه آنها در مسیر عبادت پیدا می شود.

"اقوم"از ماده"قیام"به معنی پابرجاتر و صافتر است،و"قیل" به معنی"سخن گفتن"است که در اینجا اشاره به ذکر خدا و تلاوت قرآن است.

رویهمرفته این آیه از آیاتی است که با تعبیرات پرمحتوایش رساترین سخن را در باره"عبادت شبانه"و نیایش سحرگاهان،و راز و نیاز با محبوب،در ساعاتی که اسباب فراغت خاطر از هر زمان فراهم تر است،و همچنین تاثیر آن در تهذیب نفس،و پرورش روح و جان انسانی،بیان کرده است،و نشان می دهد که روح آدمی در آن ساعات آمادگی خاصی برای نیایش و مناجات و ذکر و فکر دارد. *** در آیه بعد می افزاید:"این به خاطر آن است که در روز تلاش و کوشش مستمر و فراوانی خواهی داشت"(إِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ سَبْحاً طَوِیلاً).

دائما مشغول هدایت خلق و ابلاغ رسالت پروردگار،و حل مشکلات زندگی جمعی و فردی هستی،و مجال کافی برای عبادت و نیایش حاصل نمی شود، بنا بر این عبادت شبانه را جانشین آن کن.

احتمال دیگری که در تفسیر آیه وجود دارد و از جهاتی جالبتر،و با

آیات قبل و بعد هماهنگ تر است این است که می فرماید:"چون در طول روز وظائف سنگین و تلاش و کوشش فراوان بر دوش داری،باید با عبادت شبانه خود را تقویت کنی،و آمادگی لازم برای این فعالیتهای بزرگ و گسترده را از آن قیام شب به دست آوری.

"سبح"(بر وزن مدح)در اصل به معنی حرکت و رفت و آمد است و گاه به شنا کردن نیز اطلاق می گردد،چرا که حرکات مداومی دارد.

گویی جامعه انسانی را به اقیانوس بیکرانی تشبیه می کند که گروه کثیری در آن در حال غرق شدن می باشند،امواج خروشانش به هر سو حرکت می کند کشتیهای سرگردان در آن پناهگاهی می جویند،و پیامبر اسلام ص تنها منجی غریق در این دریا،و قرآنش تنها کشتی نجات در این اقیانوس است.

این شناگر بزرگ باید با عبادات شبانه خود را برای این ماموریت و رسالت عظیم روزانه آماده سازد. ***بعد از دستور قیام عبادت شبانه و اشاره اجمالی به آثار عمیق آن به ذکر پنج دستور که مکمل آن است پرداخته می فرماید:"نام پروردگارت را یاد کن" " وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ " مسلم است منظور تنها ذکر نام نیست،بلکه توجه به معنی است چرا که یاد لفظی مقدمه یاد قلبی است،و ذکر قلبی روح و جان را صفا می بخشد،و نهال معرفت و تقوا را در دل آبیاری می کند.

تعبیر به"رب"اشاره به این است که هر گاه نام مقدس او را می بری توجه به نعمتهای بی پایان و تربیت مستمر او نسبت به خویش داشته باش.

یکی از مفسران برای ذکر پروردگار مراحلی بیان کرده:

مرحله اول ذکر نام او است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده.

در مرحله بعد نوبت به یادآوری ذات پاك او در قلب می رسد،که در آیه ۲۰۵ سوره اعراف ذکر شده است وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً "پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن".

سرانجام مرحله سوم فرا می رسد،در این مرحله از مقام ربوبیت خداوند فراتر می رود و به مقام مجموعه صفات جمال و جلال خدا که در اللّه جمع است می رسد، چنان که در آیه ۴۱ سوره احزاب می فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللّهَ ذِکْراً کَثِیراً "ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید".

و به این ترتیب این ذکر هم چنان ادامه می یابد و مرحله به مرحله تکامل پیدا می کند و صاحب آن را با خود به اوج کمال می برد (۱).

در دستور دوم می فرماید:"دل به خدا ببند و از غیر او قطع امید کن و خالصانه به عبادتش برخیز"(وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً) (۲).

"تبتل"از ماده"بتل"(بر وزن حتم)در اصل به معنی"انقطاع" است،و لذا به مریم"بتول"گفته شده،چرا که هیچ همسری برای خود انتخاب نکرده بود،و اگر به بانوی اسلام فاطمه زهرا(سلام اللّه علیها)نیز"بتول" گفته می شود به خاطر این است که او از زنان عصر خود از نظر اعمال و رفتار

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۳۰ صفحه ۱۷۷(با اقتباس).

۲- ۲) طبق قاعده،"مفعول مطلق"در اینجا باید"تبتل"که مصدر باب"تفعل" است ذکر شود،ولی بجای آن مصدر باب تفعیل آمده،این امر علاوه بر اینکه هماهنگی آخر آیات را حفظ می کند،ممکن است اشاره به نکته لطیفی باشد،و آن اینکه"انقطاع الی اللّه"نه تمامش اکتسابی است،و نه تمامش موهبتی است،از یک سو تلاش و کوشش بنده پرهیزگار شرط است،و از سوی دیگر لطف پروردگار.

و معرفت جدا و برتر،و به حالت انقطاع الی اللّه رسیده بود.

به هر حال"تبتل"آن است که انسان با تمام قلبش متوجه به خدا گردد، و از ما سوی اللّه منقطع شود،و اعمالش را فقط به خاطر او بجا آورد و غرق در اخلاص گردد.

و اگر در روایت از پیغمبر گرامی اسلام ص نقل شده:

لا رهبانیه،و لا تبتل فی الاسلام "در اسلام نه رهبانیت است و نه تبتل" (۱)اشاره به این است که ترک دنیا به آن معنی که در میان راهبان مسیحی معمول است در اسلام وجود ندارد آنها برای ترک دنیا هم ازدواج را ترک می کنند،و هم هر گونه فعالیت اجتماعی را،اما یک مسلمان واقعی در عین اینکه در قلب اجتماع زندگی می کند تمام توجهش به خدا است.

در بعضی از روایات،از ائمه معصومین نقل شده که"تبتل"به معنی بلند کردن دست در نماز است (۲)ولی روشن است که این در حقیقت بیان یکی از مظاهر اخلاص و انقطاع الی اللّه می باشد.

به هر حال آن یاد پروردگار و این اخلاص سرمایه عظیم مردان خدا در برنامه سنگین هدایت خلق است. ***سپس به سومین دستور پرداخته می افزاید:"همان پروردگار مشرق و مغرب که معبودی جز او نیست،او را وکیل و حافظ و یاور خود انتخاب کن" (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَکِیلاً).

در اینجا بعد از مرحله"ذکر اللّه"و"اخلاص"مرحله توکل و واگذاری

۱- ۱) "مفردات"و"مجمع البحرین"ماده"بتل".

۲- ۲) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۵۰ حدیث ۲۷.

همه کارها به خدا فرا می رسد،خداوندی که مشرق و مغرب عالم،یعنی مجموعه جهان هستی در زیر سیطره حکومت و ربوبیت او قرار دارد،و تنها معبود شایسته پرستش او است،این تعبیر در حقیقت به منزله دلیلی است برای موضوع توکل بر خدا،چگونه انسان بر او توکل نکند،و کار خویش را به او نسپارد،در حالی که در پهنه جهان هستی غیر از او حاکم و فرمانروا و منعم و مربی و معبود نیست. ***و بالآخره در چهارمین و پنجمین دستور می فرماید:"در برابر آنچه دشمنان می گویند صابر و شکیبا باش،و از آنها دوری کن،اما دوری شایسته و جمیل" (وَ اصْبِرْ عَلیٰ مٰا یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلاً).

و به این ترتیب در اینجا مقام"صبر"و"هجران"فرا می رسد،چرا که در مسیر دعوت به سوی حق،بدگویی دشمنان،و ایذاء و آزار آنان،فراوان است،و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند باید در برابر زبان خار صبر و تحمل داشته باشد.

بعلاوه گاهی در اینجا بی اعتنایی و دوری لازم است،تا هم از شرشان در امان بماند،و هم درسی از این طریق به آنان بدهد،ولی این هجران و دوری نباید به معنی قطع برنامه های تربیتی،و تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد.

به این ترتیب آیات فوق نسخه جامع و کاملی به پیامبر اسلام ص و تمام کسانی که در خط او گام بر می دارند می دهد که از عبادات شبانه و نیایش پروردگار در سحرگاهان،مدد بگیرند،و سپس این نهال را با آب یاد خدا و اخلاص و توکل و صبر و هجران جمیل،آبیاری کنند،چه نسخه جامع و جالبی؟!

ص :۱۸۰

تعبیر به" رَبُّ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ "(خداوند مشرق و مغرب)اشاره به حاکمیت و ربوبیت او بر تمام جهان هستی است،همانگونه که در تعبیرات روزمره می گوئیم:فلان کس شرق و غرب زمین را در سیطره خود قرار داد،یعنی تمام روی زمین را،نه فقط نقطه مشرق و مغرب.

"هجر جمیل"(دوری و جدایی شایسته)همانگونه که اشاره کردیم به معنی هجران توأم با دلسوزی و دعوت و تبلیغ به سوی حق است،که یکی از روشهای تربیتی در مقطع های خاصی محسوب می شود،و هرگز منافات با مساله "جهاد"در مقطع های دیگر ندارد که هر کدام جایی و هر نکته مقامی دارد، و به تعبیر دیگر این دوری،بی اعتنایی نیست،بلکه خود نوعی اعتنا است و به هر حال اینکه بعضی حکم آیه فوق را منسوخ با آیات جهاد دانسته اند صحیح نیست.

مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"در ذیل آیه می گوید:و فی هذا دلاله علی وجوب الصبر علی الاذی،لمن یدعو الی الذین و المعاشره باحسن الاخلاق و استعمال الرفق لیکونوا اقرب الی الاجابه:"این آیه دلالت می کند که مبلغین اسلام،و دعوت کنندگان به سوی قرآن،باید در مقابل ناملائمات شکیبایی پیشه کنند،و با حسن خلق،و مدارا،با مردم معاشرت نمایند،تا سخنان آنها زودتر پذیرفته شود" (۱).

***

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۷۹.

[سوره المزمل (۷۳): آیات ۱۱ تا ۱۹]

اشاره

وَ ذَرْنِی وَ اَلْمُکَذِّبِینَ أُولِی اَلنَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً (۱۱) إِنَّ لَدَیْنٰا أَنْکٰالاً وَ جَحِیماً (۱۲) وَ طَعٰاماً ذٰا غُصَّهٍ وَ عَذٰاباً أَلِیماً (۱۳) یَوْمَ تَرْجُفُ اَلْأَرْضُ وَ اَلْجِبٰالُ وَ کٰانَتِ اَلْجِبٰالُ کَثِیباً مَهِیلاً (۱۴) إِنّٰا أَرْسَلْنٰا إِلَیْکُمْ رَسُولاً شٰاهِداً عَلَیْکُمْ کَمٰا أَرْسَلْنٰا إِلیٰ فِرْعَوْنَ رَسُولاً (۱۵) فَعَصیٰ فِرْعَوْنُ اَلرَّسُولَ فَأَخَذْنٰاهُ أَخْذاً وَبِیلاً (۱۶) فَکَیْفَ تَتَّقُونَ إِنْ کَفَرْتُمْ یَوْماً یَجْعَلُ اَلْوِلْدٰانَ شِیباً (۱۷) اَلسَّمٰاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ کٰانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً (۱۸) إِنَّ هٰذِهِ تَذْکِرَهٌ فَمَنْ شٰاءَ اِتَّخَذَ إِلیٰ رَبِّهِ سَبِیلاً (۱۹)

ترجمه:

۱۱-مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار،و آنها را کمی مهلت ده! ۱۲-که نزد ما غل و زنجیرها و(آتش)دوزخ است.

ص :۱۸۲

۱۳-و غـذایی گلوگیر،و عـذابی دردناك! ۱۴-در آن روز که زمین و کـوه هـا سـخت به لرزه می افتـد،و کوه هـا(چنـان درهم کوبیـده می شـود کـه)بـه شـکل تـوده هـایی از شن نرم درمی آیـد! ۱۵-مـا پیـامبری به سـوی شـما فرسـتادیم که گواه بر شـما است،همان گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم.

۱۶-فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست،و ما او را شدیدا مجازات کردیم.

۱۷-شـما اگر کافر شویـد چگونه خود را(از عذاب شدید الهی)برکنار می دارید در آن روز که کودکان را پیر می کند؟! ۱۸-در آن روز آسمان از هم شکافته می شود،و وعده او تحقق می یابد.

۱۹-این هشدار و تذکری است و هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش بر می گزیند.

تفسیر:

حساب این گنهکاران مستکبر را با من واگذار!

در آخرین آیه از آیات پیشین اشاره ای به کارشکنیها و سخنان ناروا و اذیت و آزار دشمنان اسلام بود،آیات مورد بحث آنها را زیر رگباری از تهدیـدات شدیـد،دائر به عذابهای دنیا و آخرت از سوی خداوند،قرار داده،و آنها را دعوت به تجدید نظر در برنامه های شوم خود می کند،و هم به مسـلمانان صدر اول در برابر هجوم سـخت این دشمنان دلداری می دهد،و پایمردی می بخشد.

نخسـت می فرمایـد:"مرا بـا این تکـذیب کننـدگان ثروتمنـد و صـاحب نعمت واگـذار،و آنهـا را کمی مهلت ده"! (وَ ذَرْنِی وَ الْمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَهِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلًا).

یعنی طرف آنها تو نیستی،منم،مجازات و کیفر آنها را به خود من واگـذار، و کمی به آنها مهلت ده،تا هم اتمام حجت گردد،و هم ماهیت خود را آشکار سازند،

ص :۱۸۳

و پشت خود را از بار گناه سنگین کنند،آن گاه عذاب من گلوی آنها را خواهد فشرد! و می دانیم مدت کمی گذشت که مسلمانان نیرومند شدند،و ضربات سنگین و شکننده خود را در جنگهای"بدر"و"حنین"و"احزاب"و مانند آن بر پیکر دشمن وارد آوردند،و نیز مدت کمی بیشتر نگذشت که این گردنکشان از دنیا رفتند،و گرفتار عذاب الهی در برزخ شدند و عذاب قیامت نیز از آنها چندان دور نیست.

ضمنا تعبیر به" أُولِی النَّعْمَهِ "(صاحبان نعمت)اشاره به غرور و غفلت ناشی از فزونی مال و ثروت و امکانات مادی است که غالبا دامنگیر صاحبان آنها می شود و به همین دلیل در طول تاریخ انبیاء چنان که قرآن شاهد و گواه است این دسته همیشه در صف اول مخالفان قرار داشتند.

در حقیقت این آیه شبیه آیه ۳۴ سوره سبأ است که می گوید: وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِی قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلاّٰ قٰالَ مُتْرَفُوهٰا إِنّٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ کٰافِرُونَ :"ما در هیچ شهر و دیاری انذار کننده ای نفرستادیم،مگر اینکه مترفین آنها(کسانی که مست ناز و نعمت بودند)گفتند:ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم".

در حالی که اینگونه افراد باید قبل از دیگران دعوت منادیان حق را لبیک گویند،تا شکر اینهمه نعمت الهی را از این طریق بجا آورند. ***سپس در ادامه همین تهدید به صورت صریحتر می گوید:"نزد ما غل و زنجیرها و آتش دوزخ است"!(إِنَّ لَدَیْنٰا أَنْکٰالاً وَ جَحِیماً).

"انکال"جمع"نکل"(بر وزن فکر)به معنی زنجیرهای سنگین است، و در اصل از ماده"نکول"،به معنی ضعف و ناتوانی گرفته شده،و از آنجا که

زنجیرهایی که بر دست و پا و گردن می نهند انسان را از حرکت باز می دارد و ناتوان می سازد،این واژه در معنی "زنجیر" به کار رفته است،آری در برابر آزادی بی قید و شرط و تنعمی که در این دنیا داشتند بهره آنها در آنجا اسارت است و آتش! ***و باز می افزاید:"و غذایی گلوگیر و عذابی دردناک"(وَ طَعاماً ذا غُصَّهٍ وَ عَذاباً أَلِیماً).

غذایی بر عکس غذاهای چرب و شیرین دنیای آنها که به راحتی از گلو فرو می رفت و گوارا بود،و زندگی دردناک در برابر آسایش بی حساب این مغروران خود خواه و مستکبر در این جهان.

با اینکه غذای خشن و گلوگیر خود عذابی است الیم،بعد از آن عذاب الیم را جداگانه ذکر می کند،و این نشان می دهد ابعاد عذاب الیم آخرت از نظر شدت و عظمت بر هیچکس جز خدا معلوم نیست،و لذا در حدیثی می خوانیم که روزی یکی از مسلمانان این آیه را تلاوت می کرد،و پیامبر ص استماع می فرمود:ناگهان شخص مزبور صیحه ای زد و مدهوش شد (۱).

و در حدیث دیگری آمده است که خود پیامبر ص این آیه را تلاوت می فرمود و چنین حالی به او دست داد (۲).

چگونه این غذای گلوگیری نباشد؟در حالی که در آیه ۶ سوره غاشیه می خوانیم لَیْسَ لَهُمْ طَعامٌ إِلاّ مِنْ ضَرِیعٍ :"آنها غذایی جز از خارهای جانگداز ندارند".

و نیز در آیه ۴۳ و ۴۴ سوره دخان می خوانیم: إِنَّ شَجَرَهَ الزَّقُّومِ طَعامُ الْأَثِیمِ :

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۸۰.

۲- ۲) "روح المعانی"جلد ۲۹ صفحه ۱۰۷.

"درخت زقوم(همان گیاه تلخ بد بو و بد طعم و تلخ و کشنده)غذای گنهکاران است"! ***سپس به شرح روزی می پردازد که این عذابها در آن ظاهر می شوند، می فرماید:"این در روزی خواهد بود که زمین و کوه ها سخت به لرزه در می آید و چنان کوه ها در هم کوبیده می شود که به شکل توده هایی از رمل و شن نرم در می آید"(يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَ الْجِبٰالُ وَ كٰانَتِ الْجِبٰالُ كَثِيباً مَهِيلًا).

"کثیب"به معنی شنهای متراکم است،و"مهیل"از ماده هیل (بر وزن کیل)به معنی ریختن شیء نرمی مانند رمل و آرد بر چیزی است، و در اینجا منظور شنهای نرمی است که هرگز استقرار و ثبات ندارد.

بنا بر این معنی،کوه ها در قیامت آن چنان از هم متلاشی می شوند که به صورت شنهای نرمی در می آیند که اگر پا روی آن بگذارند فرو می رود.

در باره سرنوشت کوه ها در آستانه قیامت،قرآن تعبیرات مختلفی دارد که همگی حکایت از نابودی و تبدیل آنها به خاکهای نرم می کند(شرح بیشتر در باره مراحل مختلف نابودی کوه ها،و تعبیرات متفاوت قرآن در این زمینه در ذیل آیه ۱۰۵ سوره طه آمده است (۱). سپس به مقایسه ای در میان بعثت پیامبر ص و مخالفت زورمندان عرب، و قیام موسی بن عمران در مقابل فرعونیان پرداخته،می فرماید:"ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که گواه بر شما است،همانگونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم"(إِنّٰا أَرْسَلْنٰا إِلَيْكُمْ رَسُولاً شٰاهِداً عَلَيْكُمْ كَمٰا أَرْسَلْنٰا إِلىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولاً).

ص :۱۸۶

۱- ۱) "تفسیر نمونه"جلد ۱۳ صفحه ۳۰۲.

هدف او،هدایت شما و نظارت بر اعمال شما است،همانگونه که هدف موسی بن عمران،هدایت فرعون و فرعونیان و نظارت بر اعمال آنها بود. ***ولی فرعون به مخالفت با آن رسول،برخاست،ما هم او را به مجازات شدیدی گرفتار ساختیم"(فَعَصىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنٰاهُ أَخْذاً وَبِيلاً).

نه لشکر عظیم او مانع از عذاب الهی شد،و نه وسعت مملکت و قدرت حکومت و اموال و ثروتمندانشان جلو این کار را گرفت و سرانجام همگی در امواج خروشان نیل که به آن مباهات می کردند غرق شدند،شما که در سطحی بسیار پائینتر از آنها قرار دارید و از نظر عده و عده به مراتب از فرعون و فرعونیان ضعیف ترید در باره خود چه می اندیشید؟و چگونه به این مختصر اموال و نفراتتان مغرور می شوید؟! "وبیل"از ماده"وبل"در اصل به معنی باران شدید و سنگین است،و سپس به هر چیز شدید و سنگین اطلاق شده،مخصوصا در مورد مجازات،و در آیه مورد بحث نیز اشاره به شدت عذاب است که گویی اشخاص را مانند یک باران شدید زیر رگبار خود قرار می دهد. ***سپس روی سخن را به کفار زمان پیامبر اسلام کرده،به آنها چنین هشدار می دهد:"اگر شما کافر شوید چگونه خود را از عذاب شدید الهی برکنار می دارید در آن روز کودکان را پیر می کند"!(فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْماً يَجْعَلُ الْوِلْدٰانَ شِيباً) (۱)و (۲).

---

۱ - ۱) "یوما"مفعول تتقون است و پرهیز از آن روز به معنی پرهیز از عذاب آن روز است،بعضی احتمال داده اند که ظرف برای"تتقون"یا مفعول"کفرتم"بوده باشد که هر دو بعید به نظر می رسد.

۲ - ۲) "شیب"(بر وزن سیب)جمع"اشیب"به معنی"پیر"است،و در اصل از ماده شیب(بر وزن عیب)و مشیب به معنی سفید شدن مو گرفته شده.

آری عـذاب آن روز آن قـدر زیاد،سـنگین،شدید،هولناک و کمرشـکن است که کودکان را پیر می کند،و این کنایه از شدت آن است عذاب آخرت که سـهل است بعضی نقل می کنند در همین دنیا گاه که انسان در تنگناهای فوق العاده شدید قرار می گیرد محسـوس است که در یـک لحظه زودگـذر موهـای او رو به سـفیدی می رود! به هر حـال آیه فوق اشـاره به این است به فرض اینکه شـما در این جهان همچون فرعونیان گرفتار عـذاب نابود کننده نشوید،قیامت و عذاب قیامت را چه خواهید کرد؟!

***در آیه بعد توصیف بیشتری در باره آن روز وحشتناک بیان کرده،می افزاید:

"در آن روز کرات آسمانی از هم شکافته می شود،و وعده الهی تحقق می یابد" (اَلسَّماءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ کانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً).

بسـیاری از آیـات قیـامت و"اشـراط الساعه"(حوادثی که در آسـتانه پایان جهان و آغاز رسـتاخیز صورت می گیرد)حکایت از انفجارهـای عظیم،و زلزله هـای شدیـد،و دگرگونیهـای سـریع می کنـد که آیه مورد بحث تنها به گوشه ای از آن اشاره نموده است.

وقتی آسـمان و کرات آسـمانی با آن همه عظمت نتواننـد در برابر حوادث عظیم آن روز مقاومت کنند از این انسان ضـعیف و ناتوان و آسیب پذیر چه کاری ساخته است؟! (۱).

***

ص: ۱۸۸

۱- ۱) "منفطر"از ماده"انفطار"به معنی انشقاق و شکافتن است و ضمیر در"به" به یوم بازمی گردند،یعنی آسمان به واسطه آن روز از هم شکافته می شود(توجه داشته باشید"سماء"هم به صورت مذکر و هم مؤنث مجازی استعمال می شود).

در پایان این بحث اشاره ای به تمام هشدارها و انذارهای گذشته کرده، می فرماید:"آنچه گفته شد تذکر و یادآوری است"(إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ).

شما در انتخاب راه آزاد هستید،"و هر کس بخواهد هدایت شود و طالب سعادت ابدی باشد راهی به سوی پروردگارش بر می گزیند"(فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً).

اگر پیمودن این راه از طریق اجبار و اکراه صورت گیرد،نه افتخاری است،نه فضیلتی،فضیلت آن است که انسان با اراده و اختیار خود این راه را انتخاب کرده،و بپوید.

خلاصه اینکه خداوند راه و چاه را نشان داده،و دیده بینا،و آفتاب روشنی بخش را در اختیار گذارده،و مردم را مخیر ساخته تا در اطاعت فرمانش با اراده و تصمیم وارد عمل شوند.

در اینکه جمله" إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ "(اینها تذکر و یادآوری است"اشاره به چیست؟احتمالات متعددی از سوی مفسران داده شده است:گاه گفته اند اشاره به مواعظی است که در آیات قبل آمد،و گاه گفته شده اشاره به تمام سوره است،و یا اشاره به تمام قرآن مجید.

بعضی نیز گفته اند ممکن است اشاره به دستور نماز و عبادت شبانه باشد که در آیات نخستین سوره آمده بود و مخاطب در آن پیامبر ص بود،این جمله می خواهد آن را تعمیم و گسترش به سایر مسلمانان دهد،بنا بر این منظور از "سبیل"(راه)در جمله بعد نیز نماز شب است که از جمله راههای مهم به سوی پروردگار است همانگونه که در آیه ۲۶ سوره دهر بعد از دستور عبادت شبانه (وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً)با فاصله مختصری می فرماید إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً " که عینا همان آیه مورد بحث است (1)

۱- ۱) تفسیر"المیزان"جلد ۲۰ صفحه ۱۴۷.

البته این تفسیر مناسبی است ولی مناسبتر این است که مفهوم آیه گسترده باشد و تمام برنامه های انسان ساز این سوره در بر گیرد چنان که در بالا اشاره کردیم ***

نکته:

مراحل چهار گانه عذاب الهی

در آیات فوق تکذیب کنندگان مغرور و مست نعمت را به چهار عذاب دردناک تهدید می کند:غل و زنجیرها(انکال) آتش سوزان جهنم(جحیم) غذاهای خشن و گلوگیر و مرگبار(وَ طَعاماً ذا غُصَّهٍ) و انواع مجازاتهای دردناک دیگر که به فکر انسان نمی گنجد(وَ عَذاباً أَلِیماً) این مجازاتها در حقیقت نقطه مقابل وضع آنها در این زندگی دنیا است از یک سو داشتن آزادی بی حد و مرز و از سوی دیگر زندگی مرفه، و از سوی سوم غذاهای گوارا و از سوی چهارم انواع آسایشها و چون همه اینها را به قیمت ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و کبر و غرور و غفلت از خدا پیدا کرده اند در قیامت به چنان سرنوشتی گرفتار خواهند شد.

***

ص: ۱۹۰

[سوره المزمل (۷۳): آیه ۲۰]

اشاره

إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنیٰ مِنْ ثُلُثَیِ اَللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طٰائِفَهٌ مِنَ اَلَّذِینَ مَعَکَ وَ اَللّٰهُ یُقَدِّرُ اَللَّیْلَ وَ اَلنَّهٰارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتٰابَ عَلَیْکُمْ فَاقْرَؤُا مٰا تَیَسَّرَ مِنَ اَلْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَیَکُونُ مِنْکُمْ مَرْضیٰ وَ آخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی اَلْأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اَللّٰهِ وَ آخَرُونَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَاقْرَؤُا مٰا تَیَسَّرَ مِنْهُ وَ أَقِیمُوا اَلصَّلاٰهَ وَ آتُوا اَلزَّکٰاهَ وَ أَقْرِضُوا اَللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً وَ مٰا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اَللّٰهِ هُوَ خَیْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً وَ اِسْتَغْفِرُوا اَللّٰهَ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۰)

ترجمه:

۲۰-پروردگـارت می دانـد که تو و گروهی از کسـانی که بـا تو هسـتند نزدیـک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را بپا می خیزید،و خداوند شب و روز را اندازه گیری می کند،او می داند که شـما نمی توانید مقدار آن را(دقیقا)اندازه گیری کنید، لذا شما را بخشـید اکنون آن مقـدار از قرآن که برای شـما میسر است تلاوت کنید،او می داند به زودی گروهی از شـما بیمار می شونـد،و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی(و کسب روزی)به سفر می رونـد،و گروهی دیگری در راه خدا جهاد می کنند،پس آن مقدار که برای شما ممکن است از آن تلاوت

کنید،و نماز را بر پا دارید و زکات ادا کنید،و به خدا قرض الحسنه دهید، (در راه او انفاق نمائید)و(بدانید)آنچه را از کارهای خیر برای خود از پیش می فرستید نزد خدا به بهترین وجه و بزرگترین پاداش خواهید یافت،و از خدا آمرزش بطلبید که خداوند غفور و رحیم است.

***

تفسیر هر چه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید

این آیه که طولانی ترین آیات این سوره است مشتمل بر مسائل بسیاری است که محتوای آیات گذشته را تکمیل می کند.

در اینکه این آیه ناسخ دستور آیات آغاز این سوره است،یا توضیح و تفسیری برای آن،و همچنین در اینکه آیا این آیه در مکه نازل شده یا در مدینه؟در میان مفسران سخت گفتگو است.

پاسخ این سؤالها بعد از تفسیر آیه روشن خواهد شد.

نخست می فرماید:"پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می خیزند،چگونه خداوند از آن آگاه نیست در حالی که اندازه گیری شب و روز به وسیله او است"(إِنَّ رَبَّکَ یَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنیٰ مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طٰائِفَهٌ مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ وَ اللّٰهُ یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ) (۱).

اشاره به همان دستوری است که در آغاز سوره به پیامبر داده شده،تنها

۱- ۱) باید توجه داشت که"نصفه"و"ثلثه"عطف بر"ادنی"است نه بر"ثلثی اللیل"بنا بر این مفهوم جمله چنین می شود حدود دو ثلث از شب،یا درست به اندازه نیم، یا یک ثلث شب،ضمنا باید توجه داشت که"ادنی"معمولا برای مکان نزدیک گفته می شود و در اینجا اشاره به زمان تقریبی است.

چیزی که در اینجا اضافه دارد این است که گروهی از مؤمنان نیز در این عبادت شبانه،پیامبر ص را همراهی می کردند(به عنوان یک حکم استحبابی و یا احتمالا یک حکم وجوبی زیرا شرائط آغاز اسلام ایجاب می کرد که آنها با تلاوت قرآن که مشتمل بر انواع درسهای عقیدتی و عملی و اخلاقی است و همچنین عبادات شبانه خود را بسازند و آماده تبلیغ اسلام و دفاع از آن گردند).

ولی به گونه ای که از بعضی روایات استفاده می شود جمعی از مسلمانان در نگهداشتن حساب"ثلث"و"نصف"و"دو ثلث"گرفتار اشکال و دردسر می شدند (چرا که وسیله سنجش زمان در آن عصر وجود نداشت)و به همین جهت ناچار احتیاط می کردند،و این امر سبب می شد که گاه تمام شب را بیدار بمانند،و مشغول عبادت باشند،تا آنجا که پاهای آنها به خاطر قیام شبانه ورم کرد! لذا خداوند این حکم را بر آنها تخفیف داد و فرمود:"او می داند که شما نمی توانید مقدار مزبور را دقیقا اندازه گیری کنید،به همین جهت شما را بخشید،اکنون آن مقداری که از قرآن برای شما میسر است تلاوت کنید" (عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ).

"لن تحصوه"از ماده"احصاء"به معنی شماره کردن است،یعنی شما نمی توانید دقیقا وقت شب را از نظر مقدار دو ثلث و نصف و یک ثلث تعیین کنید، و به زحمت می افتید.

بعضی نیز گفته اند منظور این است که شما نمی توانید بر این کار در تمام ایام سال مداومت کنید.

حتی امروز هم که با وسائلی می توان به موقع از خواب بیدار شد تعیین دقیق این مقادیر،در تمام طول سال،مخصوصا با تفاوت مستمر شب و روز،کار آسانی نیست.

جمله" فَتابَ عَلَيْكُمْ "را غالب مفسران به معنی"تخفیف این تکلیف"ذکر

کرده اند،نه به معنی "توبه از گناه" این احتمال نیز وجود دارد که وقتی حکم وجوب برداشته شود گناهی صورت نمی پذیرد،و در نتیجه همچون آمرزش الهی خواهد بود.

در اینکه منظور از جمله "فاقرؤوا مٰا تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ""آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید "چیست؟گفتگو بسیار است:جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده اند که در لابلای آن حتما آیات قرآن خوانده می شود،و بعضی گفته اند منظور همان تلاوت قرآن است هر چند در اثناء نماز نباشد،سپس بعضی مقدار آن را به پنجاه آیه،و بعضی به یکصد آیه،و بعضی دویست آیه، تفسیر کرده اند،ولی هیچیک از این اعداد دلیل خاصی ندارد،بلکه مفهوم آیه این است که هر مقداری که انسان به زحمت نمی افتد از قرآن بخواند.

بدیهی است منظور از "تلاوت قرآن "در اینجا تلاوتی است به عنوان درس و فراگیری برای خودسازی و پرورش ایمان و تقوا.

سپس به بیان دلیل دیگری برای این تخفیف پرداخته می افزاید:"خداوند می داند که گروهی از شما بیمار می شوند،و گروهی دیگر برای تحصیل معاش و ابتغاء فضل الهی راهی سفر می کردند،و گروه دیگری در راه خدا جهاد می کنند،و این امور مانع از آن خواهد شد که عبادات شبانه را در نصابی که قبلا تعیین شده به طور مداوم انجام دهند"(عَلِمَ أَنْ سَیَکُونُ مِنْکُمْ مَرْضیٰ وَ آخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْأَرْضِ یَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَ آخَرُونَ یُقٰاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ).

و همین سبب دیگری برای تخفیف این برنامه است،لذا بار دیگر تکرار می کند"حال که چنین است آن مقدار که برای شما ممکن است و توانایی دارید در شب از قرآن تلاوت کنید"(فَاقْرَؤُا مٰا تَیَسَّرَ مِنْهُ).

ص:۱۹۴

روشن است که ذکر بیماری،و مسافرتهای ضروری،و جهاد فی سبیل اللّه، به عنوان سه مثال برای عذرهای موجه است،ولی منحصر به اینها نیست،منظور این است چون خداوند می داند شما گرفتار مشکلات مختلف زندگی در روز خواهید شد،و این مانع تداوم آن برنامه سنگین است،به شما تخفیف داده است.

اکنون این سؤال مطرح می شود که آیا این حکم آنچه را که در آغاز سوره آمده است نسخ می کند؟یا به صورت استثنایی برای آن است؟ظاهر آیات نسخ حکم سابق می باشد،در حقیقت لازم بود این برنامه مدتی اجرا بشود و اجرا شد،و منظور از این حکم که جنبه موقت و فوق العاده داشت حاصل گردید،و بعد از پایان این مدت به صورت خفیف تری باقی ماند،زیرا ظاهر آیه این است که به خاطر وجود معذورین این حکم در باره همه تخفیف داده شده،نه فقط در باره گروه معذوران،و به این ترتیب نمی تواند استثنا باشد بلکه باید نسخ باشد(دقت کنید) در اینجا سؤال دیگری پیش می آید که:آیا تلاوت مقدار ممکن از قرآن که در این آیه دو بار به آن امر شده،واجب است،یا جنبه مستحبّ دارد؟ بعضی گفته اند:مسلما مستحبّ است،و بعضی احتمال وجوب داده اند،چرا که تلاوت قرآن موجب آگاهی بر دلائل توحید،و ارسال رسل،و اعجاز این کتاب آسمانی،و فراگیری سایر واجبات دین می گردد، بنا بر این تلاوت قرآن مقدمه واجب است و واجب می باشد.

ولی باید توجه داشت که در این صورت لازم نیست قرآن را شبانه بخوانند، و یا در اثناء نماز شب،بلکه بر هر مکلفی واجب است که به مقدار لازم برای تعلیم و تربیت،و آگاهی بر اصول و فروع اسلام،و همچنین حفظ قرآن و رساندن آن به نسلهای آینده تلاوت کند بدون اینکه وقت و زمان خاصی در آن

مطرح باشد.

ولی حق این است که ظاهر امر در جمله"فاقرءوا..."وجوب است چنان که در اصول فقه بیان شده)مگر اینکه گفته شود این"امر"به قرینه"اجماع فقهاء بر عدم وجوب"یک امر استحبابی است،و نتیجه این می شود که در آغاز اسلام به خاطر وجود شرائطی این تلاوت و عبادت شبانه واجب بوده،و بعد هم از نظر مقدار و هم از نظر حکم تخفیف داده شده،و به صورت یک حکم استحبابی آن هم به مقدار میسور در آمده است،ولی به هر حال وجوب نماز شب بر پیامبر اسلام ص تا آخر عمر ثابت ماند(به قرینه سایر آیات قرآن و روایات).

در روایتی از امام باقر ع نیز می خوانیم:حکم مربوط به دو ثلث از شب،یا نیمی از آن،و یا ثلث آن،منسوخ شده،و به جای آن فَاقْرَؤُا ما تَیَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ قرار گرفته است (۱).

قابل توجه اینکه سه نوع عذر در آیه مورد بحث ذکر شده که یکی جنبه جسمانی دارد(بیماری)و دیگری جنبه مالی دارد(مسافرت برای کسب و کار) و سومی جنبه دینی دارد(جهاد فی سبیل اللّه)و لذا بعضی گفته اند از این آیه استفاده می شود که تلاش برای معاش همردیف جهاد فی سبیل اللّه است! و نیز این جمله را دلیلی دانسته اند بر اینکه خصوص این آیه در مدینه نازل شده،چرا که وجوب جهاد در مکه نبود،ولی با توجه به اینکه می فرماید سیکون(به زودی خواهد بود)ممکن است این جمله خبر از تشریع جهاد در آینده باشد،یعنی چون عذرهایی در حال دارید و عذرهایی در آینده برای شما پیدا می شود،این حکم به صورت دائمی در نیامد،و به این صورت با مکی بودن آیه منافات ندارد.

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۵ صفحه ۴۵۱.

سپس به چهار دستور دیگر در پایان این آیه اشاره کرده،و برنامه خودسازی ارائه شده را به این وسیله تکمیل می کند،می فرماید:"نماز را بر پا دارید، و زکات را ادا کنید،و از طریق انفاقهای مستحبی به خداوند قرض الحسنه دهید، و بدانید آنچه را از کارهای خیر برای خود از پیش می فرستید آن را نزد خداوند به بهترین وجه بزرگترین،پاداش خواهید یافت.

(وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَقْرِضُوا اللّهَ قَرْضاً حَسَناً وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللّهِ هُوَ خَيْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً).

"و استغفار کنید،و از خداوند آمرزش بطلبید که خداوند غفور و رحیم است" (وَ اسْتَغْفِرُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

این چهار دستور(نماز،زکات،انفاقهای مستحبی،و استغفار)به ضمیمه دستور تلاوت و تدبر در قرآن که در جمله های قبل آمده بود مجموعا یک برنامه کامل خودسازی را تشکیل می دهد که در هر عصر و زمان به خصوص در آغاز اسلام تاثیر انکارناپذیری داشته و دارد.

منظور از"نماز"در اینجا نمازهای واجب پنجگانه و منظور از"زکات" زکات واجب است،منظور از دادن"قرض الحسنه"به خداوند همان انفاقهای مستحبی است،و این بزرگوارانه ترین تعبیری است که در این زمینه تصور می شود،چرا که مالک تمام ملکها،از کسی که مطلقا چیزی از خود ندارد قرض می طلبد،تا از این طریق او را تشویق به انفاق و ایثار و کسب فضیلت این عمل خیر کند،و از این طریق تربیت شود و تکامل یابد.

ذکر استغفار در پایان این دستورات ممکن است اشاره به این باشد که مبادا با انجام این طاعات خود را انسان کاملی بدانید و به اصطلاح طلبکار تصور کنید،بلکه همواره باید خود را مقصر بشمرید،و عذر به درگاه خدا آورید،"و رنه سزاوار

خداوندیش کس نتواند که بجا آورد".

بعضـی از مفسـران معتقدند تکیه روی این دستورات به خاطر آن است که تصور نشود اگر تخفیفی در باره قیام شبانه و تلاوت قرآن قائل شده به سایر برنامه ها و دستورات دینی نیز سرایت می کند بلکه آنها هم چنان به قوت خود باقی است (۱).

ضمنا ذکر زکات واجب را در اینجا دلیل دیگری بر مـدنی بودن این آیه گرفته انـد،زیرا حکم زکات در مـدینه نازل شد نه در مکه،ولی بعضـی گفته اند اصل زکات در مکه نازل شد،اما نصاب و مقداری برای آن بیان نگردیده بود، آنچه در مدینه تشریع شد مساله نصاب و مقدار زکات بود.

***

نکته ها:

اشاره

۱-ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی

برای انجـام کارهای مهم اجتماعی مخصوصا ایجاد یک انقلاب وسـیع و گسترده در تمام شؤون زنـدگی قبل از هر چیزی یک نیروی مصـمم انسـانی لازم است کـه بـا اعتقـاد راسـخ،و آگـاهی کامـل،و تعلیمـات لازم فکری و فرهنگی،و پرورشـهای اخلاقی،برای این کار ساخته شده باشد.

و این دقیقـا کاری بود که پیغمبر اسـلام ص در مکه در سالهای نخستین بعثت بلکه در تمام دوران عمرش انجام داد،و به همین دلیل و به خاطر وجود همین زیر بنای محکم،نهال اسلام به سرعت نمو کرد،و جوانه زد،و شاخ و برگ آورد.

۱- ۱) "تفسیر المیزان"جلد ۲۰ صفحه ۱۵۶.

آنچه در این سوره آمده است نمونه زنده و بسیار گویایی از این برنامه حساب شده است:دستور به عبادت دو سوم یا حد اقل یک سوم از شب،آن هم توأم با تلاوت و دقت در آیات قرآن مجید تاثیر عجیبی در روح مسلمانان گذارد، و آنها را برای قبول"قول ثقیل"و"سبح طویل"آماده ساخت،این حرکتها و ناشئه های شبانه که به تعبیر قرآن"اشد وطا"و"اقوم قیلا"بود سرانجام کار خود را کرد،و گروهی اندک از توده های محروم و قشرهای مستضعف و در بند چنان ساخته شدند که شایستگی برای حکومت بر بخش عظیمی از جهان را پیدا کردند.

و امروز هم اگر ما مسلمانان بخواهیم عظمت و قدرت دیرین را باز یابیم، راه همین راه،و برنامه همین برنامه است،هرگز نباید انتظار داشته باشیم با افرادی ضعیف و ناتوان از نظر تفکر و ایمان،افرادی که پرورشهای لازم فرهنگی و اخلاقی را نیافته اند سیطره"یهود"را از قلب کشورهای اسلامی بر اندازیم، و دست زورگویان و ابر جنایتکاران را از ممالک اسلامی کوتاه کنیم این سخنی است دامنه دار،اما آنجا که کس است یک حرف بس است! ***

۲-تلاوت قرآن همراه با تفکر

از روایات اسلامی به خوبی استفاده می شود فضیلت تلاوت قرآن در زیاد خواندن آن نیست،بلکه در خوب خواندن و تدبر و اندیشه در آن است.

جالب اینکه در ذیل آیه فوق که دستور می دهد آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید" فَاقْرَؤُا مٰا تَيَسَّرَ مِنْهُ "روایتی از امام علی بن موسی الرضا ع آمده است که از جدش چنین نقل می فرماید:ما تیسر منه لکم فیه خشوع القلب و صفاء السر!:"آن مقدار بخوانید که در آن خشوع قلب و صفای باطن

و نشاط روحانی و معنوی باشد"! (۱).

چرا چنین نباشد در حالی که هدف اصلی تلاوت،تعلیم و تربیت است.

و روایات در این زمینه بسیار است.

***

۳-تلاش برای معاش همردیف جهاد

در آیه فوق-چنان که دیدیم-تلاش برای زندگی را در کنار"جهاد فی سبیل اللّه"قرار داده،و این نشان می دهد که اسلام برای این موضوع اهمیت زیادی قائل است،چرا چنین نباشد در حالی که یک ملت فقیر و گرسنه و محتاج به بیگانه،هرگز استقلال و عظمت و سربلندی نخواهد یافت،و اصولا"جهاد اقتصادی"بخشی از"جهاد با دشمن"است.

در این زمینه جمله ای از عبد اللّه بن مسعود صحابی معروف نقل شده است که می گوید:ایما رجل جلب شیئا الی مدینه من مدائن المسلمین،صابرا محتسبا،فباعه بسعر یومه،کان عند اللّه بمنزله الشهداء،ثم قرأ" وَ آخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْأَرْضِ "..."هر کس متاعی را به یکی از شهرهای مسلمانان ببرد،و زحمات خود را در این راه برای خدا محسوب دارد،سپس آن را به قیمت عادلانه آن روز بفروشد چنین کسی در پیشگاه خدا به منزله شهیدان است سپس این جمله از آیه آخر سوره مزمل را به عنوان شاهد تلاوت کرد: وَ آخَرُونَ یَضْرِبُونَ فِی الْأَرْضِ (۲).

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۸۲.

۲- ۲) "مجمع البیان"و تفسیر"ابو الفتوح رازی"و تفسیر"قرطبی"ذیل آیه مورد بحث،ضمنا از حدیث دیگری که مشابه این حدیث است و در تفسیر قرطبی از رسول اکرم(ص) نقل شده استفاده می شود که عبد اللّه بن مسعود این سخن را از خود نگفته بلکه از پیامبر(ص) استفاده کرده است.

***خداوندا!به ما توفیق جهاد در تمام ابعادش مرحمت فرما.

بار الها!توفیق قیام شبانه و تلاوت قرآن کریم و ساختن خویشتن در پرتو این نور آسمانی به همه ما لطف کن.

پروردگارا!جامعه اسلامی ما را با الهام از این سوره پر محتوا به مقام شایسته و عظمت دیرین برسان.

آمین یا رب العالمین پایان سوره مزمل اول ماه صفر ۱۴۰۷ ۶۵\۷\۱۴

ص :۲۰۱

(۷۴) سوره مدثر این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵۶ آیه می باشد

اشاره

تاریخ شروع ۲ صفر ۱۴۰۷

ص :۲۰۳

محتوای سوره"مدثر"

شکی نیست که این سوره از سورهایی است که در مکه نازل شده،اما در این مساله گفتگو است که آیا اولین سوره ای است که بر پیامبر ص نازل شد، و یا بعد از سوره"اقرأ"نازل گردیده است؟ ولی دقت در محتوای سوره"اقرأ"و سوره"مدثر"نشان می دهد که"اقرأ" در آغاز دعوت بوده،و سوره"مدثر"مربوط به زمانی است که پیامبر ص مامور به دعوت آشکار شد،و دوران دعوت پنهانی پایان گرفت،لذا بعضی گفته اند سوره"اقرأ"اولین سوره ای است که در آغاز بعثت نازل شده،و سوره"مدثر" نخستین سوره بعد از دعوت آشکار است،و این جمع خوبی به نظر می رسد.

به هر حال طبیعت سوره های مکی که دعوت به مبدأ و معاد و مبارزه با شرک، و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی است در این سوره کاملا منعکس است.

بحثهای این سوره رویهمرفته بر هفت محور دور می زند:

۱-دعوت پیامبر ص به قیام و انذار و ابلاغ آشکار و صبر و استقامت در این طریق،و تحصیل آمادگیهای لازم برای این کار.

۲-اشاره به رستاخیز،و صفات دوزخیان،همانها که به مقابله با قرآن برخاسته،و به استهزای حق پرداختند.

۳-قسمتی از ویژگیهای دوزخ توأم با انذار کافران.

۴-تاکید بر امر رستاخیز از طریق سوگندهای مکرر.

۵-ارتباط سرنوشت هر انسانی با اعمال او،و نفی هر گونه افکار غیر منطقی در این زمینه.

ص :۲۰۵

۶-قسمتی از ویژگیهای بهشتیان و دوزخیان و سرنوشت هر کدام از آنها.

۷-چگونگی فرار افراد جاهل و بیخبر و مغرور و خود خواه از حق.

***

فضیلت تلاوت سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است: من قرأ سوره المدثر اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد(ص)و کذب به بمکه : "هر کس سوره مدثر را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که پیامبر اسلام ص را در مکه تصدیق یا تکذیب کردند به او ده حسنه داده می شود" ۱. و در حدیث دیگری از امام باقر ع آمده است: من قرأ فی الفریضه سوره المدثر کان حقا علی اللّه ان یجعله مع محمد(ص)فی درجته،و لا یدرکه فی حیاه الدنیا شقاء ابدا :"کسی که سوره مدثر را در نماز فریضه بخواند بر خداوند حق است که او را همراه پیامبر ص و در جوار،و درجه او قرار دهد،و در زندگی دنیا بدبختی و رنج دامنش را هرگز نگیرد" ۲. بدیهی است چنین نتائج عظیمی تنها بر خواندن الفاظ سوره مترتب نخواهد شد،بلکه باید محتوای سوره را نیز در نظر گرفت و مو به مو اجرا کرد.

ص :۲۰۶

سوره مدثر

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱ تا ۱۰]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;یا أَیُّهَا اَلْمُدَّثِّرُ (۱) قُمْ فَأَنْذِرْ (۲) وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ (۳) وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ (۴) وَ اَلرُّجْزَ فَاهْجُرْ (۵) وَ لا تَمْنُنْ تَسْتَکْثِرُ (۶) وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ (۷) فَإِذا نُقِرَ فِی اَلنّاقُورِ (۸) فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ (۹) عَلَی اَلْکافِرِینَ غَیْرُ یَسِیرٍ (۱۰)

ص: ۲۰۷

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایگر ۱-ای در بستر خواب آرمیده! ۲-برخیز و انذار کن(و عالمیان را بیم ده).

۳-و پروردگارت را بزرگ بشمار.

۴-و لباست را پاک کن.

۵-و از پلیدیها بپرهیز.

۶-و منت مگذار،و فزونی مطلب.

۷-و به خاطر پروردگارت شکیبایی کن.

۸-هنگامی که در صور دمیده شود.

۹-آن روز روز سختی است.

۱۰-و برای کافران آسان نیست.

تفسیر:

برخیز و جهانیان را انذار کن!

بدون شک مخاطب در این آیات شخص پیامبر ص است،هر چند تصریحی به این عنوان در آن نشده،ولی قرائن موجود در این آیات بیانگر این واقعیت است.

نخست می فرماید:"ای در بستر خواب آرمیده،و جامه خواب به سر کشیده"! (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ). ***"برخیز و انذار کن و عالمیان را بیم ده" (قُمْ فَأَنْذِرْ).

که وقت خواب و استراحت گذشته،و زمان قیام و تبلیغ فرا رسیده است.

تکیه بر خصوص"انذار"با اینکه پیامبر ص هم"بشیر"است و هم

"نذیر"به خاطر آن است که"انذار"مخصوصا در آغاز کار تاثیر عمیقتری در بیدار کردن ارواح خفته دارد.

در اینکه چرا پیامبر ص در بستر آرمیده بود که این خطاب او را دعوت به قیام کرد مفسران احتمالات زیادی داده اند:

۱-مشرکان عرب در آستانه موسم حج جمع شدند،و سران آنها مانند ابو جهل، و ابو سفیان،و ولید بن مغیره،و نضر بن حارث،و...به مشورت پرداختند که در برابر سؤالات مردمی که از خارج به مکه می آیند،و جسته گریخته مطالبی در باره ظهور پیامبر اسلام ص شنیده اند چه بگویند؟ اگر هر کدام بخواهند جواب جداگانه ای بدهند،یکی کاهنش خواند، و دیگری مجنون،و دیگری ساحر،این تشتت آراء اثر منفی خواهد گذاشت، باید با وحدت کلمه به مبارزه تبلیغاتی بر ضد پیامبر ص بر خیزند!بعد از گفتگو به اینجا رسیدند که بهتر از همه این است که بگویند"ساحر"است زیرا یکی از آثار پدیده"سحر"جدایی افکندن میان دو همسر،و پدر و فرزند است،و پیامبر با عرضه آئین اسلام چنین کاری را انجام داده بود! این سخن به گوش پیامبر ص رسیده سخت ناراحت شده و بیمار گونه، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید که آیات فوق نازل شده و او را دعوت به قیام و مبارزه کرد.

۲-این آیات از نخستین آیاتی بود که بر پیامبر اکرم ص نازل شد،زیرا از"جابر بن عبد اللّٰه"از پیامبر ص نقل شده که فرمود:من بر کوه حرا بودم که صدایی برخاست گفت ای محمد!"تو رسول خدایی"!به راست و چپ نگاه کردم چیزی ندیدم،به بالای سر نگاه کردم،فرشته ای را بر عرش در میان آسمان و زمین دیدم،ترسیدم،و به سوی خدیجه بازگشتم،و گفتم:مرا بپوشانید مرا بپوشانید،و آب سرد بر من بریزید،در این هنگام بود که جبرئیل نازل شد

و"يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ "را آورد.

ولی با توجه به اینکه آیات سوره بیانگر دعوت آشکار است مسلم می شود که این آیات حد اقل بعد از سه سال دعوت پنهانی نازل شده،و این با آنچه در روایت فوق آمده است سازگار نیست،مگر اینکه گفته شود چند آیه آغاز این سوره در آغاز دعوت نازل شده،و آیات بعد مربوط به چند سال بعد است! ۳-پیامبر ص در حال خواب بود و جامه بر خود افکنده بود،جبرئیل نازل شد و او را بیدار کرد و این آیات را بر او خواند که بر خیز و بستر و خواب را کنار بگذار و به انجام رسالت پرداز.

۴-منظور از پوشیدن جامه،جامه ظاهری نیست بلکه لباس نبوت و رسالت است،همانطور که در باره پرهیزگاری"لباس تقوی"گفته شده است.

۵-منظور از"مدثر"کسی است که در گوشه عزلت قرار گرفته،و در انزوا و تنهایی به سر می برند،بنا بر این آیه می گوید از انزوا و عزلت به در آی، و به انذار خلق و هدایت بندگان خدا پرداز (۱).

تفسیر اول از همه این تفسیرهای پنجگانه مناسبتر به نظر می رسد.

قابل توجه اینکه جمله"فانذر"(انذار کن)بیان نمی کند در باره چه چیز؟و چه موضوع؟انذار کند،و این در حقیقت برای بیان عمومیت است،یعنی در باره بت پرستی و شرک و کفر و ظلم و بیدارگری و فساد،در باره عذاب الهی و حساب محشر و...به مردم هشدار ده(و به اصطلاح حذف متعلق دلالت بر عموم دارد)در ضمن هم شامل عذاب دنیا می شود و هم عذاب آخرت و هم نتائج سوء

۱- ۱) فخر رازی این تفسیرهای پنجگانه را به اضافه بعضی از احتمالات دیگر در تفسیر کبیر خود آورده است،و بعضی دیگر از مفسران از او اقتباس کرده اند(تفسیر فخر رازی جلد ۳۰ صفحه ۱۸۹-۱۹۰).

اعمال انسان که دامنگیر او خواهد شد. ***و به دنبال دعوت به قیام و انذار پنج دستور مهم به پیامبر اسلام ص می دهد که سرمشقی است برای دیگران،و نخستین دستور در باره توحید است، می فرماید:"تنها پروردگارت را بزرگ بشمار "(وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ) (۱).

همان خدایی که مالك و مربی تو است،و هر چه داری از او داری.

غیر او را در بوته فراموشی بیفکن،و خط سرخ بر تمام معبودهای دروغین درکش،و هر گونه آثار شرك و بت پرستی را محو کن.

تکیه روی کلمه"رب"و مقدم داشتن آن بر"کبر"که دلیل بر انحصار است،مساله توحید را با ذکر دلیل در این عبارت کوتاه مطرح می کند،چه جالب و پر محتوا است،تعبیرات قرآن که در یک عبارت کوتاه اینهمه معنی بیان شده است.

منظور از جمله"فکبر"تنها گفتن"اللّه اکبر"نیست،هر چند گفتن"اللّه اکبر"یکی از مصداقهای آن است که در روایات نیز به آن اشاره شده،بلکه منظور این است که خدای خود را بزرگ بشمار،هم از نظر اعتقاد،هم عمل،و هم در سخن و او را متصف به اوصاف جمال و منزه از هر گونه نقص و عیب بدان،بلکه او را از اینکه در توصیف بگنجد برتر بدان،همانگونه که در روایات اهل بیت ع آمده است که معنی"اللّه اکبر"این است که خدا برتر از آن است که توصیف شود،و در فکر انسان بگنجد،بنا بر این"تکبیر"مفهومی گسترده تر از"تسبیح"

ص:۲۱۱

۱- ۱) "فا"در"فکبر"به عقیده بعضی"زائده"و برای تاکید است،و به عقیده جمعی برای افاده معنی"شرط"است،و معنی جمله چنین است:هر جریان و حادثه ای واقع شود بزرگداشت خدا را فراموش مکن(در باره آیات بعد نیز همین گفتگو است).

دارد که فقط تنزیه از هر گونه عیب و نقص را شامل می شود. ***و به دنبال مساله توحید دومین دستور را درباره پاکیزگی از آلودگیها داده،می افزاید"و لباست را پاک کن"(وَ ثِیابَکَ فَطَهِّرْ).

تعبیر به"لباس"ممکن است کنایه از عمل انسان باشد چرا که اعمال هر کس به منزله لباس او است،و ظاهر او بیانگر باطن او است.

بعضی نیز گفته اند منظور از لباس در اینجا قلب و روح و جان است،یعنی قلبت را از هر گونه آلودگی پاک کن،جایی که باید لباس تطهیر شود صاحب لباس اولویت دارد.

بعضی نیز آن را به همان لباس ظاهر تفسیر کرده اند چرا که پاکیزگی لباس ظاهر از مهمترین نشانه های شخصیت،و تربیت و فرهنگ انسان است،مخصوصا در عصر جاهلیت کمتر از آلودگیها اجتناب می نمودند و لباسهایی بسیار آلوده داشتند،مخصوصا معمول بود(همانگونه که در میان گرفتاران جاهلیت عصر اخیر نیز معمول است)دامان لباس را بسیار بلند می کردند،به گونه ای که روی زمین می کشید،و آلوده می شد،و اینکه در بعضی از روایات از امام صادق ع نقل شده که فرمود:معنی آیه این است"ثیابک فقصر"(لباست را کوتاه کن) (۱)نیز ناظر به همین معنی است.

بعضی نیز آن را به همسران تفسیر کرده اند،چرا که قرآن می گوید:

شما لباس همسران خود هستید،و آنها را نیز لباس شما(چرا که حفظ آبروی یکدیگر می کنید،و زینت یکدیگرید هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ (بقره آیه ۱۸۷).

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۸۵.

جمع میان این معانی نیز ممکن است.

در حقیقت آیه اشاره به این نکته نیز دارد که رهبران الهی هنگامی می توانند نفوذ کلمه داشته باشند که دامانشان از هر گونه آلودگی پاک باشد و تقوی و پرهیزکاریشان از هر نظر مسلم گردد،و لذا به دنبال فرمان قیام و انذار، فرمان پاکدامنی می دهد.

*** در سومین دستور می فرماید:از پلیدیها و آنچه موجب عذاب الهی است بپرهیز"(وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ).

گسترش مفهوم رجز(پلیدی)سبب شده است که تفسیرهای گوناگونی برای آن ذکر کنند.

گاه آن را به بتها،و گاه به هر گونه معصیت،و گاه به اخلاق زشت و ناپسند و گاه به حب دنیا که سرآغاز هر خطیئه و گناه است،و گاه به عذاب الهی که نتیجه شرک و معصیت است و گاه به معنی هر چیزی که انسان را از خدا غافل می کند،تفسیر کرده اند.

نکته اصلی این است که"رجز"در اصل به معنی اضطراب و تزلزل است (۱)و سپس به هر گونه گناه شرک،بت پرستی،وسوسه های شیطانی،اخلاق ذمیمه و عذاب الهی که مایه اضطراب انسان می گردد و او را از مسیر صحیح منحرف می کند،اطلاق شده است.

در حالی که بعضی معنی این لغت را"عذاب"می دانند، (۲)و از آنجا که شرک و گناه و اخلاق سوء و حب دنیا جلب عذاب الهی می کند به آنها نیز"رجز"

۱- ۱) "مفردات"راغب.

۲- ۲) "المیزان"و"فی ظلال القرآن"(ذیل آیات مورد بحث).

اطلاق شده است.این نیز لازم به یاد آوری است که در قرآن مجید واژه "رجز"(بر وزن شرک)غالبا به معنی عذاب آمده است (۱).

بعضی نیز معتقدند که"رجز"و"رجس"که به معنی"پلیدی"است مرادف است (۲).

این معانی سه گانه گرچه با هم متفاوتند،ولی در عین حال ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند،و به هر حال آیه مفهوم جامعی دارد که هر گونه انحراف و عمل زشت و پلید،و هر کاری را که موجب خشم و عذاب الهی در دنیا و آخرت می گردد شامل می شود.

مسلم است پیامبر اسلام ص حتی قبل از نبوت از این امور پرهیز و هجران داشت،و تاریخ زندگی او که دوست و دشمن به آن معترفند نیز گواه بر این معنی است،ولی در اینجا به عنوان یک اصل اساسی در مسیر دعوت الی اللّه،و نیز به عنوان یک الگو و اسوه برای همگان،روی آن تکیه شده است. ***و در چهارمین دستور می فرماید:"منت مگذار و فزونی مطلب"(وَ لاٰ تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ) (۳).

در اینکه نهی از منت و فزونی طلبیدن در چه مواردی است باز در اینجا

ص: ۲۱۴

۱- ۱) به آیات ۱۳۴ و ۱۳۵ اعراف و ۵ سبا و ۱۱ جاثیه و ۵۹ بقره و ۱۶۲ اعراف و ۳۴ عنکبوت مراجعه شود.
۲- ۲) در تفسیر فخر رازی این معنی به صورت یک احتمال ذکر شده(جلد ۳۰ صفحه ۱۹۳).
۳- ۳) توجه داشته باشید که"تستکثر"در اینجا حال است نه جواب نهی(زیرا به صورت مرفوع آمده است)بنا بر این مفهوم آیه چنین می شود"منت مگذار در حالی که فزونی می طلبی و یا عملت را بزرگ می شمری".

مفهوم آیه کلی و گسترده است،و هر گونه منت گذاردن بر خالق و خلق را شامل می شود،نه بر پروردگارت منت بگذار که برای او جهاد و تلاش می کنی،چرا که او بر تو منت گذارده که این مقام منیع را به تو ارزانی داشته است.

همچنین عبادت و اطاعت و اعمال صالحت را بسیار مشمر،بلکه همیشه خود را در سرحد"قصور"و"تقصیر"بدان،و عبادت را یک نوع توفیق بزرگ الهی برای خودت بشمار.

به تعبیر دیگر نباید قیام و انذار تو،و نشر توحید و بیان عظمت پروردگار، و تطهیر ثیاب،و پرهیز از هر گونه گناه را مایه منت بر خداوند بشمری،یا آنها را بزرگ بدانی بلکه باید اینها را هدایای گرانبهایی از سوی پروردگارت بدانی و به خاطر آن ممنون باشی،و آن چنان در عشق و محبت او غرق شوی که این کارهای مهم را بسیار ناچیز حساب کنی.

و نیز اگر خدمتی به خلق می کنی چه در جهات معنوی باشد مانند تبلیغ و هدایت و چه در جهات مادی مانند انفاق و بخشش،هیچکدام را نباید با منت یا انتظار جبران،آن هم جبرانی فزونتر توأم نمایی چرا که منت،اعمال نیک را باطل و بی اثر می کند یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُبْطِلُوا صَدَقٰاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذیٰ (بقره:۲۶۴).

"لاـ تمنن"از ماده"منت"در اینگونه موارد به معنی سخن و گفتاری است که بیانگر اهمیت نعمتی است که انسان به دیگری داده است،و از اینجا رابطه آن با مساله"استکثار"(طلب فزونی)روشن می شود،چرا که اگر انسان خدمتش را ناچیز بشمرد انتظار پاداشی ندارد،تا چه رسد به اینکه فزونی بطلبد، و به این ترتیب منت گذاردن همیشه سرچشمه"استکثار"است،عملی که ارزش نعمت را به کلی از بین می برد.

ص :۲۱۵

و اینکه در بعضی از روایات آمده است که معنی آیه این است لا تعط تلتمس اکثر منها"چیزی را به دیگری عطا مکن که انتظار بیشتر از آن را داشته باشی" (۱)در حقیقت بیان یکی از شاخه های مفهوم کلی آیه شریفه است.

همانگونه که در حدیث دیگری آمده است که امام صادق ع در تفسیر این آیه فرمود:لا تستکثر ما عملت من خیر للّه"کار نیکی را که برای خدا انجام می دهی هرگز زیاد مشمر" (۲)این هم شاخه دیگری از آن مفهوم کلی است. ***در آیه بعد به آخرین دستور در این زمینه اشاره کرده،می گوید:"و به خاطر پروردگارت صبر و شکیبایی پیشه کن"(وَ لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ).

باز در اینجا با مفهوم گسترده ای از"صبر و استقامت و شکیبایی برخورد می کنیم که همه چیز را شامل می شود.

یعنی در طریق ادای این رسالت بزرگ شکیبایی کن،و در برابر آزار مشرکان و دشمنان جاهل و نادان صابر باش،در طریق عبودیت اطاعت فرمان خدا استقامت نما، و در جهاد با نفس و در میدان جهاد با دشمن شکیبا باش.

مسلم است که صبر و شکیبایی اساس و ضامن اجرای همه برنامه های گذشته است،اصولا مهمترین سرمایه راه تبلیغ و هدایت همین صبر و شکیبایی است،و لذا بارها در قرآن مجید روی آن تکیه شده است،و به همین دلیل در گفتار امیر مؤمنان علی ع می خوانیم(الصبر من الایمان کالرأس من الجسد):"صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن"! (۳).

و نیز به همین دلیل یکی از مهمترین برنامه های انبیاء و مردان خدا همین

۱- ۱ و ۲) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۵۴ و"تفسیر برهان"جلد ۴ صفحه ۴۰۰.
۲- ۳) "نهج البلاغه"-کلمات قصار ۸۲.
۳-

برنامه صبر و استقامت بوده است،هر قدر حوادث سختر و سنگینتر بر آنها فرو می ریخت شکیبایی آنها بیشتر می شد.

در حدیثی از پیغمبر اسلام ص می خوانیم:که در مورد اجر صابران می گوید:

قال اللّه تعالی:اذا و جهت الی عبد من عبیدی مصیبه فی بدنه او ماله او ولده،ثم استقبل ذلک بصبر جمیل،استحییت منه یوم القیامه ان انصب له میزانا او انشر له دیوانا :"خداوند می فرماید هنگامی که مصیبتی متوجه یکی از بندگانم در بدن یا مال یا فرزندش می کنم،و او با صبر جمیل با آن مقابله می کند حیا می کنم که در قیامت میزان سنجش اعمال برای او نصب کنم،و یا نامه عمل او را بگشایم"! (۱).

*** در تعقیب دستوری که در زمینه قیام و انذار در آیات قبل آمده،در آیات مورد بحث انذار را با بیانی بسیار مؤکد و رسا شروع می کند،و می فرماید:

"هنگامی که در صور دمیده می شود"(فَإِذٰا نُقِرَ فِی النّٰاقُورِ).

*** "آن روز روز سختی است"(فَذٰلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیرٌ) (۲).

*** "روزی است بسیار پرمشقت که برای کافران آسان نیست"(عَلَی الْکٰافِرِینَ غَیْرُ یَسِیرٍ).

۱- ۱) تفسیر"روح المعانی"جلد ۲۹ صفحه ۱۲۰.

۲- ۲) در ترکیب این جمله احتمالات متعددی داده شده که از همه بهتر چیزی است که در کتاب"البیان فی غریب اعراب القرآن"آمده که می گوید"ذلک"مبتدا و"یومئذ"بدل و"یوم عسیر"خبر آن است.

قابل توجه اینکه"ناقور"در اصل از ماده"نقر"به معنی کوبیدنی است که منتهی به سوراخ کردن شود،و"منقار"پرندگان که وسیله کوبیدن و سوراخ کردن اشیاء است نیز از همین معنی گرفته شده،به همین جهت به شیپوری که صدای آن گویی گوش انسان را سوراخ می کند و در مغز فرو می رود"ناقور" گفته می شود.

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که در پایان دنیا و آغاز رستاخیز دو بار در صور دمیده می شود،یعنی دو صدای فوق العاده وحشت انگیز و تکان دهنده که اولی صدای مرگ است،و دومی صدای بیداری و حیات است سراسر جهان را فرا می گیرد،که از آن تعبیر به"نفخه صور اول"و"نفخه صور دوم"می شود، و آیه مورد بحث اشاره به"نفخه دوم"است که رستاخیز با آن بر پا می گردد، و روز سخت و سنگینی بر کافران است.

در باره"صور"و"نفخه صور"بحث مشروحی ذیل آیه ۶۸ سوره زمر (جلد ۹ صفحه ۵۳۴ تا ۵۴۲)داشته ایم.

به هر حال آیات فوق بیانگر این واقعیت است که در نفخه رستاخیز مشکلات کافران یکی بعد از دیگری نمایان می گردد،روزی است بسیار دردناک و مصیبت بار و طاقت فرسا که نیرومندترین انسانها را به زانو در می آورد.

***

ص :۲۱۸

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱۱ تا ۱۷]

اشاره

ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً (۱۱) وَ جَعَلْتُ لَهُ مالاً مَمْدُوداً (۱۲) وَ بَنِینَ شُهُوداً (۱۳) وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِیداً (۱۴) ثُمَّ یَطْمَعُ أَنْ أَزِیدَ (۱۵) کَلَّا إِنَّهُ کانَ لِآیاتِنا عَنِیداً (۱۶) سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً (۱۷)

ترجمه:

۱۱-مرا با کسی که او را تنها آفریدم واگذار! ۱۲-همان کس که برای او مال گسترده ای قرار دادم.

۱۳-و فرزندانی که همواره نزد او(و در خدمت او)هستند.

۱۴-و وسائل زندگی را از هر نظر برای وی فراهم ساختم.

۱۵-باز هم طمع دارد که بر او بیفزایم! ۱۶-هرگز چنین نخواهد شد،چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می ورزد.

۱۷-به زودی او را مجبور می کنم که از قله زندگی بالا رود(سپس او را به زیر می افکنم).

ص:۲۱۹

شان نزول:

برای این آیات دو شان نزول ذکر شده است:

۱-قریش در"دار الندوه"(مرکزی در نزدیکی مسجد الحرام که برای شور در مسائل مهم در آن جمع می شدند)اجتماع کردند،"ولید"(مرد معروف و سرشناس مکه که مشرکان به عقل و درایت او معتقد بودند و در مسائل مهم با او به مشورت می پرداختند)رو به آنها کرده گفت:شما مردمی هستید دارای نسب والاـو عقل و خرد،و عرب از هر سو به سراغ شما می آیند(برای زیارت خانه کعبه و غیر آن)و پاسخهای مختلفی از شما می شنوند حرف خود را یکی کنید.

سپس رو به آنها کرده گفت:شما در باره این مرد(اشاره به پیغمبر اکرم) چه می گوئید؟گفتند می گوئیم"شاعر"است!ولید چهره درهم کشید و گفت ما شعر بسیار شنیده ایم،اما سخن او شباهتی به شعر ندارد،گفتند:می گوئیم "کاهن"است،گفت هنگامی که نزد او می روید سخنانی را که کاهنان(به شکل اخبار غیبی)می گویند در او نمی یابید،گفتند می گوئیم"دیوانه"است،گفت وقتی به سراغ او می روید هیچ اثری از جنون در او نخواهید یافت.

گفتند،می گوئیم"ساحر"است گفت ساحر به چه معنی؟گفتند کسی که میان دشمنان و میان دوستان ایجاد دشمنی می کند،گفت بلی او"ساحر" است و چنین می کند!(زیرا بعضی از آنها مسلمان می شوند و راه خود را از دیگران جدا می سازند).

سپس از"دار الندوه"خارج شدند در حالی که هر کدام پیغمبر اکرم ص را ملاقات می کرد می گفت:ای ساحر!ای ساحر!

ص: ۲۲۰

این مطلب بر پیامبر گران آمد خداوند آیات آغاز این سوره و آیات فوق را(تا آیه ۲۵)نازل فرمود(و پیامبرش را دلداری داد).

۲-بعضی نیز گفته اند:هنگامی که آیات سوره الم سجده(سوره غافر) نازل شد پیامبر ص در مسجد الحرام(به نماز)ایستاده بود و"ولید بن مغیره" نزدیک حضرت بود و تلاوت او را می شنید،هنگامی که پیامبر ص متوجه این معنی شد تلاوت این آیات را تکرار کرد.

"ولید"به مجلس قومش-طائفه بنی مخزوم-آمد و گفت:به خدا سوگند کلامی الان از محمد ص شنیدم که نه شبیه سخن انسانهاست،و نه سخن جن، و ان له لحلاوه و ان علیه لطلاوه و ان اعلاه لمثمر،و ان اسفله لمغدق،و انه لیعلو و ما یعلی!:گفتار او شیرینی خاصی دارد،و زیبایی و طراوت مخصوصی، شاخه هایش پرمیوه،و ریشه هایش قوی و نیرومند،سخنی است که از هر سخن دیگر برتر می رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی یابد"! این را گفت و به منزلش بازگشت قریش به یکدیگر گفتند:به خدا سوگند او دلباخته آئین محمد شده،و از آئین ما بیرون رفته،و تمام قریش را منحرف خواهد کرد،و آنها به ولید"ریحانه قریش"(گل سرسبد قبیله قریش) می گفتند.

ابو جهل گفت من چاره این کار را می کنم،حرکت کرد و آمد و با چهره ای غمگین کنار ولید نشست.

"ولید"گفت:چرا غمگینی،فرزند برادرم؟!گفت:قریش بر تو با این سن و سال عیب می نهند،و گمان می کنند که تو سخن محمد را زینت بخشیدی، او همراه ابو جهل برخاست و به مجلس قوم در آمد،و گفت:شما گمان می کنید محمد دیوانه است؟آیا هرگز آثار جنون بر او دیده اید؟گفتند:نه

گفت:فکر می کنید او کاهن است؟آیا هرگز آثار کهانت بر او دیده اید؟ گفتند:نه.

گفت:تصور می کنید او شاعر است؟آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟ گفتند:نه.

گفت:پس فکر می کنید او دروغگو است؟آیا هرگز سابقه دروغی در باره او دارید؟گفتند:نه،او نزد ما همیشه به عنوان"صادق امین"قبل از ادعای نبوتش شناخته شده.

در اینجا قریش به"ولید"گفتند:پس به عقیده تو در باره او چه بگوئیم؟ ولید فکر کرد و نگاهی نمود،و چهره درهم کشید و گفت:او فقط مرد ساحری است،مگر ندیده اید میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدایی می اندازد؟ (گروهی به او ایمان می آوردند و از خانواده خود جدا می شوند).

بنا بر این او ساحر است و آنچه می گوید سحری است جالب! (۱).

***

تفسیر:

"ولید"آن ثروتمند مغرور حق نشناس!

در تعقیب آیات گذشته که کافران را به طور جمعی مورد انذار قرار می داد،آیات مورد بحث بالخصوص روی بعضی از افراد آنها که مؤثرتر بودند انگشت گذارده و با تعبیراتی گویا و رسا و کوبنده او را زیر رگبار شدیدترین

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۸۶-این شان نزول را بسیاری از مفسران مانند"قرطبی"و"مراغی"و"فخر رازی"و"فی ظلال القرآن"و"المیزان"و غیر آنها(با تفاوتهایی)نقل کرده اند.

انذارها می گیرد.

نخست می گوید:"مرا با کسی که تنها آفریدم واگذار"(ذَرْنِی وَ مَنْ خَلَقْتُ وَحِیداً)این آیه و آیات بعد چنان که در شان نزول گفتیم در مورد ولید بن مغیره مخزومی یکی از سران معروف قریش نازل شده است.

تعبیر به"وحیدا"(تنها)ممکن است توصیفی برای خالق باشد،و یا برای مخلوق،در صورت اول نیز دو احتمال وجود دارد:نخست اینکه مرا با او تنها بگذار که خودم او را کیفر شدید دهم،یا اینکه من تنها خودم او را آفریدم و اینهمه نعمتها به او بخشیدم،اما او نمک نشناسی کرد و در صورت دوم نیز دو احتمال وجود دارد:ممکن است اشاره به این باشد که او در شکم مادر،و به هنگام تولد،تک و تنها بود،نه اموالی داشت و نه فرزندانی،و اینها را همه بعدا به او بخشیدم یا اشاره به اینکه او خودش را"وحید"(شخص منحصر به فرد در میان عرب)می نامید،و مشهور است که می گفت انا الوحید ابن الوحید،لیس لی فی العرب نظیر،و لا ـ لا ـبی نظیر!"من منحصر به فرد و فرزند منحصر به فردم! در عرب نه نظیری برای من وجود دارد و نه برای پدرم"! (۱)این مطلب به عنوان استهزا در آیه تکرار شده است.

ولی از میان همه این تفسیرهای چهار گانه تفسیر اول از همه مناسبتر است ***

---

۱ - ۱) تفسیر"فخر رازی"و"کشاف"و"مراغی"و"قرطبی"ذیل آیات مورد بحث، از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که"وحید"به معنی بی پدر و فرزند نامشروع است، ولی در این روایت قرینه ای وجود ندارد که تفسیر آیه فوق باشد،بعلاوه با دقت روشن می شود که این معنی متناسب با آیه فوق نیست.

سپس می افزاید:"من برای او مال گسترده ای و فراوانی قرار دادم"(وَ جَعَلْتُ لَهُ مٰالاً مَمْدُوداً).

"ممدود"در اصل به معنی"کشیده"است که در اینجا ناظر به گستردگی و حجم اموال او یا کشش از نظر زمان و یا از نظر مکان است.

بعضی گفته اند اموال او به قدری گسترده بود که در فاصله مکه و طائف شتران بسیار و اسبهای فراوان و مستغلات زیاد داشت.

و بعضی گفته اند باغها و مزارعی داشت که غلات یکی تمام نشده دیگری می رسید،بعلاوه دارای صد هزار دینار طلا بود،و همه این معانی در کلمه "ممدود"جمع است.

*** سپس به فزونی نیروی انسانی او اشاره کرده می افزاید"و فرزندانی برای او قرار دادم که همواره نزد او و در خدمت او حاضرند"(وَ بَنِینَ شُهُوداً).

دائما آماده کمک و خدمت بودند،و حضورشان مایه انس و راحت او بود، و هرگز به خاطر تنگی معیشت مجبور نبودند هر کدام به نقطه دور دستی سفر کنند،و پدر را در رنج دوری و هجران و تنهایی بگذارند،در بعضی از روایات آمده او ده فرزند داشت.

*** و بعد به سایر مواهبی که به او ارزانی داشته بود به طور کلی اشاره کرده می فرماید:"وسائل زندگی او را از هر نظر فراهم ساختم"(وَ مَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِیداً).

نه فقط مال و فرزندان برومند،بلکه در جهات اجتماعی و جنبه های جسمانی از هر نظر غرق در نعمت بود.

"تمهید"از ماده"مهد"در اصل به معنی محلی است که برای کودک آماده

می کننـد(گاهواره وماننـد آن)سـپس به هر گونه وسائل استراحت و پیشـرفت و موقعیت و مقام برجسـته اجتماعی اطلاق شـده است،و رویهمرفته معنی وسیعی دارد که انواع مواهب حیات و وسائل پیشرفت و موفقیت را شامل می شود.

*** ولی او بجـای اینکه در برابر بخشـنده اینهمه نعمتهـا سـر تعظیم فرود آورد، و پیشانی به آسـتانش بسایـد،در مقام کفران و افزون طلبی برآمد"و با اینهمه مال و نعمت باز هم طمع دارد که بر نعمتهای او بیفزایم"(ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ).

این منحصـر به"ولید بن مغیره"نبود،بلکه همه دنیاپرستان چنینند،هرگز عطش آنها فرو نمی نشیند،و اگر هفت اقلیم را زیر نگین آنها قرار دهند باز هم دربند اقلیمی دیگرند.

*** ولی آیه بعد با شدت تمام دست رد به سینه این نامحرم می گذارد،و می گوید:

"هرگز چنین نخواهد شد که بر نعمتش بیفزایم،چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می ورزید"(كَلَّا إِنَّهُ كانَ لِآياتِنا عَنِيداً).

و با اینکه به خوبی می دانست که این قرآن نه کلام جن است و نه کلام بشـر، ریشه هایی نیرومند،و شاخه هایی پرثمر،و جاذبه ای بی مانند دارد،باز آن را "سحر"می نامید،و آورنده آن را ساحر"! "عنید"از ماده"عناد"به گفته بعضی به آن نوع مخالفت و دشـمنی گفتـه می شـود کـه آگاهـانه صـورت می گیرد،یعنی انسـان حقـانیت چیزی را درک کنـد و بـا آن بـه مخـالفت برخیزد،و"ولید"مصداق روشن این معنی بود.

تعبیر به"کان"نشان می دهد که عناد او با حق یک امر مستمر و همیشگی بود،نه مقطعی و زود گذر.

*** و بالآخره در آخرین آیه مورد بحث به سرنوشت دردناک او با عبارتی کوتاه و پرمعنی اشاره کرده،می فرماید:"ما به زودی او را مجبور می کنیم که از قله صعب العبور زندگی بالا رود(و سپس از فراز آن قله او را به زیر می افکنیم)(سَأُرْهِقُهُ صَعُوداً).

"سارهقه"از ماده"ارهاق"در اصل به معنی"پوشاندن چیزی با عنف" است و به معنی تحمیل کارهای سخت،و مبتلا ساختن به انواع عذاب نیز آمده.

"صعود"(بر وزن کبود)به معنی مکانی است که از آن بالا می روند و "صعود"(بر وزن قعود)به معنی"بالا رفتن"است.

و از آنجا که بالا رفتن از قله های مرتفع کار بسیار شاق و مشکل است این تعبیر در مورد هر کار مشکل و پرزحمت به کار می رود،و لذا بعضی آن را به عذاب الهی تفسیر کرده اند،و بعضی گفته اند"صعود"کوهی است در جهنم از آتش که او را مجبور می کنند از آن بالا رود،یا اینکه کوهی است صعب العبور و با شیب تند و زیاد که وقتی از آن بالا می رود سقوط می کند.و به زیر می افتد،و این موضوع پیوسته تکرار می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه اشاره به عذاب دنیوی"ولید"در این جهان باشد،زیرا همانطور که در تاریخ آمده است او بعد از رسیدن به اوج قله پیروزی در زندگی فردی و اجتماعی چنان سقوط کرد که تا آخر عمر مرتبا اموال و فرزندان خود را از دست می داد و بیچاره شد (۱).

***

۱- ۱) "تفسیر مراغی"جلد ۲۹ صفحه ۱۳۱.

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۱۸ تا ۲۵]

اشاره

إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ (۱۸) فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۱۹) ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ (۲۰) ثُمَّ نَظَرَ (۲۱) ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ (۲۲) ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اِسْتَكْبَرَ (۲۳) فَقالَ إِنْ هٰذا إِلاّ سِحْرٌ يُؤْثَرُ (۲۴) إِنْ هٰذا إِلاّ قَوْلُ اَلْبَشَرِ (۲۵)

ترجمه:

۱۸-او(برای مبارزه با قرآن)اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت.

۱۹-مرگ بر او باد چگونه(برای مبارزه با حق)مطلب را آماده کرد.

۲۰-باز هم مرگ بر او چگونه مطلب(و نقشه شیطانی خود را)آماده نمود.

۲۱-سپس نگاهی افکند.

۲۲-بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کار شد.

۲۳-سپس پشت(به حق)کرد و تکبر ورزید.

۲۴-و سرانجام گفت این(قرآن)چیزی جز یک سحر جالب همچون سحرهای پیشینیان نیست! ۲۵-این جز سخن انسان نمی باشد!

تفسیر:

مرگ بر او چه نقشه شومی کشید!

در این آیات توضیحات بیشتری پیرامون مردی که خداوند مال و فرزندان فراوان به او داده بود و او در مقام مخالفت با پیامبر اسلام ص بر آمد-یعنی "ولید بن مغیره"مخزومی-آمده است.

می فرماید:"او اندیشه کرد که پیامبر و قرآن را به چه چیز متهم کند؟ و مطلب را در ذهن خود آماده ساخت"(إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ).

بدیهی است فکر کردن ذاتا کار خوبی است اما به شرط اینکه در مسیر حق باشد که گاه یک ساعت آن فضیلت عبادت یک سال،و حتی یک عمر را دارد،چرا که همان یک ساعت می تواند سرنوشت انسان را به کلی دگرگون سازد،ولی اگر فکر در مسیر کفر و فساد و شیطنت به کار گرفته شود مذموم و نکوهیده است،و فکر کردن ولید از همین نوع بود.

"قدر"از ماده"تقدیر"در اینجا به معنی آماده ساختن مطلب در ذهن و تصمیم گرفتن برای اجرای آن نقشه شوم است.

*** سپس برای مذمت او می افزاید:"مرگ بر او باد چگونه نقشه برای مبارزه با حق کشید"(فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ).

*** سپس به عنوان تاکید می افزاید:"باز هم مرگ بر او باد چگونه مطلب

را برای مبارزه با حق آماده کرد"(ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ).

و این اشاره به همان چیزی است که در شان نزول آمد که او می خواست افکار مشرکان را متحد سازد،و به آنها جهت واحدی دهد، تا یک زبان،مطلبی را بر ضد پیامبر ص تبلیغ کنند و هنگامی که پیشنهاد کردند که به حضرت لقب"شاعر"دهد او نپذیرفت،سپس عنوان"کاهن"را پیشنهاد کردند او موافقت نکرد،بعد عنوان"مجنون"پیشنهاد شد آن را نیز نپسندید،سرانجام پیشنهاد کردند که پیامبر ص را"ساحر"بخوانند،و او با آن موافقت کرد، چرا که به پندارش اثر سحر که جدایی افکندن میان دو دوست و ایجاد دوستی میان دو فرد مخالف بود و این امر با ظهور اسلام و قرآن پیدا شده بود،و چون این طرح و نقشه بعد از مطالعه و اندیشه آماده شد قرآن از آن تعبیر" فَكَّرَ وَ قَدَّرَ "که بسیار کوتاه و پر معنی است می کند،و به این ترتیب اگر پیشنهاد هم از ناحیه دیگران بود ولی فکر و انتخاب از ناحیه"ولید"صورت گرفت.

و به هر حال این جمله مخصوصا با توجه به تکرار آن دلیل بر این است که او در افکار شیطانی مهارت داشت،آن چنان که فکر و اندیشه اش مایه تعجب بود.

*** سپس می افزاید:"او بار دیگر نظر کرد"(ثُمَّ نَظَرَ).

و ساخته و پرداخته فکر خود را مورد بازرسی مجدد قرار داد تا از استحکام و انسجام لازم و جنبه های مختلف آن آگاه و مطمئن گردد.

*** "بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کار شد"(ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ).

*** "سپس پشت به حق نمود و تکبر ورزید"(ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ).

*** "و سرانجام گفت:این چیزی جز یک سحر جالب همانند آنچه از پیشینیان نقل شده،نیست"(فَقٰالَ إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ یُؤْثَرُ).

*** "این فقط قول بشر است"و هیچ ارتباطی با وحی آسمانی ندارد!(إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ قَوْلُ الْبَشَرِ).

و به این ترتیب آخرین سخن خود را بعد از مطالعه مکرر و تفکر شیطانی و برای مبارزه با قرآن اظهار داشت،و با تمام شیطنتی که این مغز متفکر عصر جاهلیت و شرک به خرج داد با این سخنش مدح و تمجید فوق العاده ای از قرآن کرد بی آنکه خودش بداند،او نشان داد قرآن جاذبه فوق العاده ای دارد که قلب هر انسانی را تسخیر می کند،و به گفته او تاثیر سحرانگیزی در آن است که دلها را مسحور می سازد،و از آنجا که قرآن هیچ شباهتی به سحر ساحران نداشت، بلکه سخنانی بود منطقی و موزون و حساب شده این خود دلیل بر آن بود که قول بشر نیست و از یک وحی آسمانی،از جهان ما وراء طبیعت،از علم بی پایان خداوند،سرچشمه گرفته،که همه زیبائیها را توأم با انسجام و استحکام در خود جمع کرده است.

"عبس"از ماده عبوس(بر وزن جلوس)به معنی در هم کشیدن چهره است،و عبوس(بر وزن مجوس)به معنی کسی است که دارای این صفت است.

"بسر"از ماده"بسور"و"بسر"(بر وزن نصر)گاه به معنی عجله کردن در انجام کاری قبل از فرارسیدن وقت آن است،و گاه به معنی درهم کشیدن صورت و دگرگون ساختن چهره.

در آیه مورد بحث اگر معنی دوم مراد باشد هماهنگ با جمله"عبس"می شود

و اگر به معنی اول بوده باشد اشاره به دستپاچگی و تصمیم گیری عجولانه برای انتخاب یک"برچسب"نادرست برای قرآن است.

جمله"یؤثر"از ماده"اثر"به معنی روایتی است که از پیشینیان نقل شده و آثاری است که از آنها باقیمانده و بعضی آن را از ماده"ایثار"به معنی برگزیدن و مقدم داشتن دانسته اند.

مطابق معنی اول"ولید"می گوید:این سحری است همانند سحرهایی که از پیشینیان نقل شده،و مطابق معنی دوم می گوید:سحری است که به خاطر حلاوت و جاذبه اش در دلها اثر می کند،و مردم آن را بر همه چیز مقدم می دارند.

به هر حال این یک اعتراف ضمنی به اعجاز قرآن است،چرا که قرآن هیچگونه شباهتی به کارهای خارق العاده ساحران ندارد،کلامی است متین و استوار، مملو از معنویت،و دارای جاذبه و نفوذ بی مانند که اگر طبق گفته"ولید"قول بشر بود دیگران هم باید بتوانند همانند آن را بیاورند،در حالی که می دانیم قرآن بارها دعوت به مقابله کرد،و احدی از دشمنان سرسخت که در زبان عرب مهارت فوق العاده داشتند نتوانستند چیزی همسان آن بیاورند و نه حتی کمتر از آن،و این است معنی معجزه.

***

ص:۲۳۱

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۲۶ تا ۳۰]

اشاره

سَأُصْلِيهِ سَقَرَ (۲۶) وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا سَقَرُ (۲۷) لاٰ تُبْقِي وَ لاٰ تَذَرُ (۲۸) لَوّٰاحَةٌ لِلْبَشَرِ (۲۹) عَلَيْهٰا تِسْعَةَ عَشَرَ (۳۰)

ترجمه:

۲۶-(اما)به زودی او را وارد دوزخ می کنیم.

۲۷-و تو نمی دانی دوزخ چیست؟ ۲۸-(آتشی است که)نه چیزی را باقی می گذارد و نه چیزی را رها می سازد! ۲۹-پوست تن را به کلی دگرگون می کند.

۳۰-نوزده نفر(از فرشتگان عذاب)بر آن گمارده شده اند!

تفسیر:

و این هم سرنوشت شوم او

در ادامه آیات گذشته که وضع بعضی از سران شرک و سخن او را در نفی و انکار قرآن مجید و رسالت پیامبر ص بازگو می کرد،در این آیات به مجازات وحشتناک او در قیامت اشاره می کند.

ص :۲۳۲

می فرماید:"به زودی او را وارد دوزخ می کنم و به آتش دوزخ می سوزانم"! (ساصلیه سقر).

"سـقر"در اصل از ماده"سـقر"(بر وزن فقر)به معنی دگرگون شدن و ذوب شدن بر اثر تابش آفتاب است،سپس به عنوان یکی از نامهـای جهنم انتخاب شـده است،و کرارا در آیات قرآن آمـده،و انتخاب این نام اشاره به عـذابهای هولناک دوزخ است که دامان اهل خود را می گیرد،بعضی نیز آن را نام یکی از طبقات و درکات هول انگیز دوزخ دانسته اند.

*** سپس برای بیان عظمت و شدت عذاب دوزخ می گوید:"تو چه می دانی که سـقر چیست"(و ما ادریک ما سقر)یعنی به قـدری عـذاب آن شدیـد است که از دایره تصور بیرون می باشـد،و به فکر هیچکس نمی گنجد،همانگونه که اهمیت نعمتهای بهشتی و عظمت آن به فکر کسی خطور نمی کند.

*** "نه چیزی را بـاقی می گـذارد،و نه رها می سازد"!(لا تبقی و لا تـذر) این جمله ممکن است اشاره به آن باشـد که آتش دوزخ بر خلاف آتش دنیا که گاه در نقطه ای از بـدن اثر می کند،و نقطه دیگر سالم می ماند،و گاه در جسم اثر می گذارد،و روح از آن در امان می باشد آتشی است فراگیر که تمامی وجود انسان را در بر می گیرد،و هیچ چیز را رها نمی کند.

بعضـی نیز گفته انـد منظور این است که نه دوزخیان را می میراند،و نه زنده نگه میدارد،و بلکه پیوسـته در میان مرگ و حیات گرفتارند،همانگونه که در آیه ۱۳ سوره اعلی آمده لاٰ یَمُوتُ فِیهٰا وَ لاٰ یَحْییٰ "نه در آن می میرد نه زنده می ماند"!

یا اینکه نه پوست و گوشتی بر تن می گذارد و نه استخوان را سالم می گذارد،بنا بر این مفهوم آیه این نیست که به کلی می سوزاند و نابود می کند چرا که این معنی با آنچه در آیه ۵۶ سوره نساء آمده سازگار نیست،آنجا که می فرماید: کُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ :

"هر زمان که پوستهای تن آنها می سوزد پوستهای دیگری بر آن می رویانیم تا مجازات الهی را بچشند"! *** سپس به بیان وصف دیگری از این آتش سوزان قهر الهی پرداخته می افزاید:"پوست تن را کاملا دگرگون می سازد که از فاصله بسیار دوری برای انسانها نمایان است"(لواحه للبشر) (۱).

آن چنان چهره را سیاه و تاریک می کند که سیاه تر از شب تاریک است:

"بشر"در اینجا جمع"بشره"به معنی ظاهر پوست تن است و نیز ممکن است به معنی انسانها بوده باشد،و"لواحه"از ماده"لوح"گاه به معنی ظاهر و آشکار شدن آمده،و گاه به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن.

بنا بر معنی اول،تفسیر آیه چنین می شود:دوزخ از فاصله دوری برای انسانها نمایان می گردد،همانگونه که در آیه ۳۶ سوره نازعات آمده است، وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِمَنْ یَری "دوزخ برای بینندگان آشکار می گردد".

و بنا بر معنی دوم تفسیر آیه چنین است:"دوزخ رنگ پوست تن را به کلی دگرگون می سازد" *** و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:"نوزده نفر از فرشتگان عذاب

۱- ۱) "لواحه"خبر مبتدای محذوفی است و در تقدیر"هی لواحه"می باشد.

بر دوزخ گمارده شده اند"(عَلَيْها تِسْعَةَ عَشَرَ) (۱).

فرشتگانی که قطعا مامور به ترحم و شفقت و مهربانی نیستند،بلکه مامور به کیفر و عذاب و خشونتند.

گرچه در آیه فوق تنها عدد نوزده ذکر شده،و تصریح به ملائکه مامور عذاب نشده است،ولی از آیه بعد به خوبی استفاده می شود که این عدد اشاره به عدد ماموران عذاب از فرشتگان است.

بعضی نیز گفته اند اشاره به نوزده گروه از فرشتگان می باشد،نه نوزده نفر، و جمله"و ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلّا هُوَ "لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند که در آیه بعد آمده قرینه ای بر این معنی می دانند.

اما چرا از میان اعداد تنها عدد نوزده برای ماموران عذاب الهی انتخاب شده؟کسی دقیقا به درستی نمی داند،ولی جمعی احتمال داده اند این به خاطر آن است که در عدد نوزده بزرگترین عدد آحاد(عدد نه)و کوچکترین عدد عشرات(عدد ده)جمع است.

بعضی نیز گفته اند به خاطر آن است که ریشه های اخلاق رذیله به نوزده خلق ظاهر و باطن باز می گردد،و از آنجا که اخلاق رذیله هر کدام یکی از عوامل عذاب الهی است.طبقات دوزخ نوزده طبقه،به تعداد آنها،و در هر طبقه فرشته یا گروهی از فرشتگان مامور عذابند.

اصولا-مسائل مربوط به قیامت و بهشت و دوزخ و جزئیات و خصوصیات آنها برای ما که در محیط محدود دنیا اسیریم دقیقا روشن نیست،آنچه ما می دانیم

۱- ۱) در این جمله"علیها"خبر مقدم و"تسعه عشر"مبتدای مؤخر است، و می دانیم این کلمه مبنی بر فتح است،و لذا در ظاهر رفع به خود نمی گیرد و علتش را این گفته اند که متضمن معنی و او عاطفه می باشد.

کلیات آن است،و لذا در روایات دارد که هر یک از این نوزده فرشته قدرت عظیمی دارند که می توانند قبیله بزرگی را به آسانی در دوزخ بیفکنند.

و از اینجا ضعف و ناتوانی افکار کسانی که مانند ابو جهل فکر می کنند روشن می شود،او وقتی این آیه را شنید از روی استهزا به طایفه قریش گفت مادرانتان به عزایتان بنشینند آیا نمی شنوید"ابن ابی کبشه"(اشاره به پیغمبر اکرم است) (۱)چه می گوید؟می گوید:خازنان دوزخ نوزده نفرند!اما شما گروه عظیمی از شجاعانید،آیا هر ده نفر از شما نمی تواند یکی از آنها را مغلوب کند؟! "ابو الاسد جمحی"(یکی از افراد زورمند قریش)گفت:من از عهده هفده نفر از آنها بر می آیم شما هم حساب دو نفر دیگر را برسید! (۲).

این سبک مغزان می خواستند با این سخریه ها جلو نور حق را بگیرند و خود را از نابودی حتمی نجات دهند.

***

---

۱ - ۱) در اینکه چرا قریش پیامبر(ص)را به این عنوان می نامیدند بعضی گفته اند: به خاطر این است که مردی از طائفه"خزاعه"بنام"ابو کبشه"بود که در زمان جاهلیت دست از عبادت بتها کشید،و از آنجا که پیامبر(ص)شدیدا مخالف با بت پرستی بود او را به عنوان فرزند"ابو کبشه"نامیدند،و بعضی گفته اند"ابو کبشه"یکی از اجداد مادری پیامبر(ص)بود،ولی به هر حال شک نیست که آنها مقصودشان از انتخاب این نام سخریه بوده زیرا"کبش"در لغت عرب به معنی"قوچ"است،هر چند این عنوان در زبان مدح نیز آمده و به فرماندهان و شجاعان لشکر می گویند.

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۸۸ و تفاسیر دیگر.

نکته:

عدد نوزده،عدد فرشتگان عذاب است.

در آیات فوق به روشنی عدد خازنان دوزخ را نوزده نفر،یا نوزده گروه و لشکر معرفی می کند،و در آیات بعد نیز روی همین مطلب تکیه شده است، ولی عجب این است که بعضی از فرق انحرافی اصراری بر مقدس بودن این عدد دارند،و حتی سعی دارند عدد ماههای سال،و عدد روزهای ماه را بر خلاف تمام موازین طبیعی و فلکی بر همین محور نوزده تنظیم کنند!و احکام عملی خود را نیز بر طبق آن قرار داده اند.

و عجبتر اینکه نویسنده ای که شاید بی ارتباط با تشکیلات آنها نباشد، اصرار عجیب و مضحکی دارد که همه چیز قرآن را بر همین اساس نوزده توجیه کند،و در بسیاری از موارد که این عدد دلخواه او با واقعیات موجود آیات قرآن هماهنگ نیست به میل خود چیزی کم یا اضافه می کند تا بر عدد نوزده،و یا مضربهای عدد نوزده هماهنگ گردد که صرف وقت به ذکر مطالب آنها و پاسخگویی از آن شاید از قبیل اتلاف وقت باشد.

آری یک"مذهب دوزخی"باید بر محور"عدد دوزخی"دور زند،و یک جمعیت دوزخی باید خود را هماهنگ با عدد فرشتگان عذاب کنند!.

***

[سوره المدثر (۷۴): آیه ۳۱]

اشاره

وَ مٰا جَعَلْنٰا أَصْحٰابَ اَلنّٰارِ إِلاّٰ مَلاٰئِکَةً وَ مٰا جَعَلْنٰا عِدَّتَهُمْ إِلاّٰ فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا لِیَسْتَیْقِنَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ وَ یَزْدٰادَ اَلَّذِینَ آمَنُوا إِیمٰاناً وَ لاٰ یَرْتٰابَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتٰابَ وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ لِیَقُولَ اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ اَلْکٰافِرُونَ مٰا ذٰا أَرٰادَ اَللّٰهُ بِهٰذٰا مَثَلاً کَذٰلِکَ یُضِلُّ اَللّٰهُ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ وَ مٰا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلاّٰ هُوَ وَ مٰا هِیَ إِلاّٰ ذِکْریٰ لِلْبَشَرِ (۳۱)

ترجمه:

۳۱-ماموران دوزخ را جز فرشتگان(عذاب)قرار ندادیم،و تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران معین نکردیم،تا اهل کتاب(یهود و نصاری)یقین پیدا کنند،و ایمان مؤمنان افزوده شود،و اهل کتاب و مؤمنان(در حقانیت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند،و کافران بگویند:خدا از این توصیف چه منظوری دارد؟(آری)اینگونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند،و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند،و این جز هشدار و تذکری برای انسانها نیست!

تفسیر:

این عدد ماموران دوزخ برای چیست؟

همانگونه که در آیات قبل خواندیم خداوند عدد خازنان و ماموران دوزخ را نوزده نفر(یا نوزده گروه)ذکر می کند،و نیز خواندیم که ذکر این عدد سبب گفتگو در میان مشرکان و کفار شد،و گروهی آن را به باد سخریه گرفتند،و تعداد کمی آنها را دلیل بر این پنداشتند که غلبه بر آنها کار مشکلی نیست! آیه مورد بحث که طولانی ترین آیه این سوره است به آنها پاسخ می گوید و حقایق بیشتری را در این زمینه روشن می سازد.

نخست می فرماید:"ما اصحاب آتش(ماموران عذاب)را جز فرشتگان قرار ندادیم"(وَ مٰا جَعَلْنٰا أَصْحٰابَ النّٰارِ إِلاّٰ مَلاٰئِکَةً) (۱).

فرشتگانی نیرومند،پر قدرت و به تعبیر قرآن"غلاظ"و"شداد"خشن و سخت گیر که تمام گنهکاران در برابر آنها ضعیف و ناتوانند.

سپس می افزاید:"ما تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران قرار ندادیم" (وَ مٰا جَعَلْنٰا عِدَّتَهُمْ إِلاّٰ فِتْنَةً لِلَّذِینَ کَفَرُوا).

این آزمایش از دو جهت بود:نخست اینکه آنها استهزا می کردند که چرا از میان تمام اعداد عدد ۱۹ انتخاب شده،در حالی که هر عدد دیگری انتخاب شده بود جای همین سؤال وجود داشت.

---

۱ – ۱) تعبیر به"اصحاب النار"در آیات قرآن مجید بسیار ذکر شده،و همه جا به معنی"دوزخیان"است،جز در اینجا که به معنی"خازنان دوزخ"است،ضمنا ذکر این تعبیر درباره آنها نشان می دهد که"سقر"در آیات گذشته به معنی تمام دوزخ است،نه بخش خاصی از آن.

از سوی دیگر این تعداد را کم می شمردند،و از روی سخریه می گفتند ما در مقابل هر یک از آنها ده نفر قرار می دهیم،تا آنها را در هم بشکنیم! در حالی که فرشتگان خدا چنان هستند که به گفته قرآن چند نفر از آنها مامور هلاکت قوم لوط می شوند و شهرهای آباد آنها را از زمین برداشته زیر و رو می کنند،و از این گذشته انتخاب عدد نوزده برای خازنان دوزخ نکته هایی دارد که در ضمن آیات قبل بیان شد.

و باز می افزاید"هدف این بود که اهل کتاب(یهود و نصاری)یقین پیدا کنند"(لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) در روایتی آمده است که گروهی از یهود از بعضی از یاران پیامبر ص از عدد خازنان جهنم سؤال کردند،او گفت خدا و رسولش آگاهترند،جبرئیل در همان ساعت نازل شد و به پیامبر ص خبر داد:" عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ " "نوزده نفر(یا نوزده گروه)بر آن گمارده شده اند" (۱).

و از آنجا که آنها ایرادی به این موضوع نکردند معلوم می شود آن را هماهنگ با کتب خود یافتند،و بر یقین آنها به نبوت پیامبر اسلام ص افزوده شد،و همین امر سبب گردید که مؤمنان نیز در عقیده و ایمان خود را سختر شوند لذا در جمله بعد می افزاید:"و هدف این بود که ایمان مؤمنان افزوده شود" (وَ يَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَاناً) و بلافاصله بعد از ذکر این جمله روی همان اهداف سه گانه به عنوان تاکید باز می گردد،و مجددا روی ایمان اهل کتاب،سپس مؤمنان و بعد

۱- ۱) این حدیث را"بیهقی"و"ابن ابی حاتم"و"ابن مردویه"از پیامبر(ص) نقل کرده اند(تفسیر مراغی جلد ۲۹ صفحه ۱۳۴).

به آزمون کفار و مشرکان تکیه کرده،می گوید:"و هدف این بود که اهل کتاب،و مؤمنان،در حقانیت قرآن تردید به خود راه ندهند،و آنها که در قلوبشان بیماری است و کافران بگویند:خدا از این توصیف چه اراده کرده است و چه منظوری دارد"؟!(وَ لاٰ یَرْتٰابَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتٰابَ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِیَقُولَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْکٰافِرُونَ مٰا ذٰا أَرٰادَ اللّٰهُ بِهٰذٰا مَثَلاً) (۱).

در اینکه منظور از" اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ "(آنها که در دلهایشان بیماری است)چه اشخاصی هستند؟جمعی گفته اند منظور"منافقان"است،چرا که در آیات قرآن این تعبیر در باره آنها آمده است،چنان که در آیه ۱۰ سوره بقره که به قرینه آیات قبل و بعد در مورد منافقان سخن می گوید،می خوانیم: فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضاً :"در دلهای آنها یک نوع بیماری است و خداوند بر بیماری آنها می افزاید"و این را دلیل بر مدنی بودن آیه فوق گرفته اند زیرا گروه منافقان به هنگام قدرت اسلام در مدینه پیدا شدند نه در مکه.

ولی بررسی موارد ذکر این تعبیر در آیات قرآن،نشان می دهد که این تعبیر منحصر به منافقان نیست،بلکه به تمام کفاری که حالت عناد و لجاج و دشمنی نسبت به آیات حق داشتند اطلاق شده است،حتی گاهی عطف بر منافقان شده که ممکن است دلیل بر دوگانگی آنها باشد،مثلا در آیه ۴۹ سوره انفال می خوانیم: إِذْ یَقُولُ الْمُنٰافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هٰؤُلاٰءِ دِینُهُمْ :

"هنگامی که منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری بود می گفتند این گروه (مسلمانان)را دینشان مغرور ساخته"،و همچنین آیات دیگر.

ص :۲۴۱

۱- ۱) باید توجه داشت که"لام"در"لیستیقن""لام علت"است،و در"لیقول" "لام غایت"و شاید به همین دلیل تکرار شده در حالی که اگر به یک معنی بود تکرار آن ضرورتی نداشت،و به تعبیر دیگر یقین پیدا کردن مؤمنان خواست خدا و فرمان او است ولی سخنان کفر آمیز کافران خواست و فرمان او نیست،بلکه عاقبت این کار بود.

بنا بر این دلیلی بر نفی مکی بودن این آیه وجود ندارد،به خصوص اینکه هماهنگی و ارتباط کاملی با آیات قبل دارد که نشانه های مکی بودن در آنها کاملا نمایان است(دقت کنید).

سپس به دنبال این گفتگوها که در باره چگونگی بهره گیری مؤمنان و کافران بیمار دل از سخنان الهی بود می افزاید:"اینگونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد،و هر کس را بخواهد هدایت می کند".

(کَذٰلِکَ یُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ).

جمله های گذشته به خوبی نشان می دهد که این مشیت و اراده الهی در باره هدایت بعضی،و گمراهی بعضی دیگر،بی حساب نیست،آنها که معاند و لجوج و بیمار دلند استحقاقی جز این ندارند،و آنها که در برابر فرمان خدا تسلیم و مؤمنند مستحق چنین هدایت هستند.

و در پایان آیه می فرماید:"به هر حال،لشکریان پروردگارت را جز او نمی داند،و این جز هشدار و تذکری برای انسانها نیست"!(وَ مٰا یَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّکَ إِلاّٰ هُوَ وَ مٰا هِیَ إِلاّٰ ذِکْریٰ لِلْبَشَرِ).

بنا بر این اگر سخن از نوزده نفر از خازنان دوزخ به میان آمده مفهومش این نیست که لشکریان خداوند محدود به اینها هستند،بلکه لشکریان پروردگار آن قدر زیادند که به تعبیر بعضی از روایات تمام زمین و آسمان را پر کرده اند، حتی"جای پایی در تمام عالم هستی نیست مگر اینکه در آنجا فرشته ای به تسبیح خدا مشغول است"!.

در اینکه ضمیر"هی"در جمله و ما هِیَ إِلاّٰ ذِکْریٰ لِلْبَشَرِ (و این جز تذکری برای انسانها نیست)به چه چیز برمی گردد مفسران احتمالات متعددی داده اند.

گاه گفته اند:به"جنود و لشکریان خدا"برمی گردد که گروهی از آنان خازنان دوزخند.

و گاه گفته اند،به"سقر"یعنی خود دوزخ باز می گردد.

و گاه گفته شده:اشاره به آیات قرآن مجید است.

گر چه هر یک از اینها مایه تذکر و بیداری و آگاهی است،ولی تفسیر اول با توجه به لحن آیات مناسبتر به نظر می رسد،زیرا هدف بیان این حقیقت است که اگر خداوند جنود و لشکریانی برای خود برگزیده،نه به خاطر آن است که خود نمی تواند همه معاندان و گنهکاران را کیفر دهد،بلکه اینها برای تذکر و بیداری و توجه به جدی بودن مساله عذاب الهی است.

***

نکته:

عدد لشکریان پروردگار!:

حضور خداوند در همه جا،و گسترش قدرتش در تمام عالم هستی،ذات پاک او را از هر گونه یار و یاور و لشکر بی نیاز می کند،ولی با این حال برای نشان دادن عظمتش به خلایق،و برای تذکر و یادآوری آنها،جنود و لشکر فراوانی برای خود برگزیده که مجری فرمان او در سراسر عالمند.

در روایات اسلامی در باره کثرت و عظمت و قدرت جنود پروردگار تعبیرات عجیبی وارد شده است که چون با مقیاسهایی که ما با آن سر و کار داریم سازگار نیست،شنیدن آن برای ما بسیار تعجب آور است.

"در اینجا به کلام پر عظمتی که از علی ع در نخستین خطبه نهج البلاغه در این زمینه نقل شده است قناعت می کنیم،و چون عبارت طولانی است تنها ترجمه

آن را می آوریم:

آن گاه آسمانهای بالا را از هم باز کرد،و آنها را مملو از اصناف مختلف فرشتگان ساخت:

گروهی از آنان همیشه در سجودند و به رکوع نمی پردازند.

و گروهی دائما در رکوعند و سر از رکوع برنمی دارند.

و گروهی دائما ایستاده اند و به عبادت مشغولند و تغییر موضع نمی دهند.

گروهی همواره تسبیح می گویند و خسته نمی شوند.

هیچگاه خواب چشمان آنها را نمی پوشاند،و سهو و نسیان بر عقل آنان غالب نمی گردد.

اندام آنها به سستی نمی گراید،و غفلت و فراموشی عارض آنها نمی شود.

و گروهی دیگر امنای وحی اویند،و زبان او به سوی پیامبران که پیوسته برای ابلاغ فرمان و امر او در رفت و آمدند.

و جمعی دیگر حافظان بندگان او هستند و دربانان بهشت برین.

بعضی از آنها پاهایشان در طبقات پائین زمین ثابت،و گردنهایشان از آسمان برین گذشته!،و ارکان وجودشان از ابعاد جهان بیرون رفته؟و شانه هایشان برای حفظ پایه های عرش خدا آماده است". (۱)

چنان که قبلا نیز گفته ایم(ملک)مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هم فرشتگانی را شامل می شود که دارای عقل و شعور و اطاعت و تسلیمند،و هم بسیاری از نیروها و قوای عالم هستی را.

شرح بیشتری در باره این موضوع در تفسیر آیات آغاز سوره فاطر(جلد ۱۸ صفحه ۱۶۵ به بعد)ذکر کرده ایم.

***

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه اول.

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۳۲ تا ۳۷]

اشاره

کَلاّٰ وَ اَلْقَمَرِ (۳۲) وَ اَللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ (۳۳) وَ اَلصُّبْحِ إِذٰا أَسْفَرَ (۳۴) إِنَّهٰا لَإِحْدَی اَلْکُبَرِ (۳۵) نَذِیراً لِلْبَشَرِ (۳۶) لِمَنْ شٰاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَتَقَدَّمَ أَوْ یَتَأَخَّرَ (۳۷)

ترجمه:

۳۲-اینچنین نیست که آنها تصور می کنند،سوگند به ماه.

۳۳-و به شب هنگامی که(دامن برچیند و)پشت کند.

۳۴-و به صبح هنگامی که چهره بگشاید.

۳۵-که آن(حوادث هولناک قیامت)از مسائل مهم است.

۳۶-هشدار و انذاری است برای همه انسانها.

۳۷-برای کسانی از شما که می خواهند تقدم جویند یا عقب بمانند(به سوی هدایت خیرات پیش روند یا نروند).

تفسیر:

در ادامه بحث با منکران نبوت پیامبر اسلام ص،و انکار رستاخیز،در

ص:۲۴۵

این آیات سوگندهای متعددی یاد کرده و بر مساله قیامت و رستاخیز و دوزخ و عذاب آن تاکید می نماید.

می فرماید:"چنین نیست که آنها تصور می کنند،سوگند به ماه"(کَلاّ وَ الْقَمَرِ).

"کلاـ"حرف"ردع"است،و معمولاـ برای نفی سخنانی که طرف قبلاـ ذکر کرده می باشد،و گاهی نیز برای نفی سخنان بعد است،و در اینجا به قرینه آیات گذشته پندار مشرکان را که منکر دوزخ و عذاب آن بودند،و عدد فرشتگان خازن جهنم را به باد سخریه می گرفتند،نفی می کند.

ذکر سوگند به"ماه"به خاطر آن است که یکی از آیات بزرگ الهی است،هم از نظر خلقت،و هم گردش منظم،و هم نور و زیبایی،و هم تغییرات تدریجی که خود تقویم زنده ای برای مشخص ساختن روزها است. *** سپس می افزاید:"و سوگند به شب هنگامی که پشت کند و دامن برچیند" (وَ اللَّیْلِ إِذْ أَدْبَرَ).

*** "و قسم به صبح هنگامی که نقاب از چهره برگیرد"(وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ) (۱).

در واقع این سه سوگند به یکدیگر مربوط،و مکمل یکدیگرند،زیرا می دانیم:جلوه گری ماه در شبها است،و نور ماه به هنگام روز تحت الشعاع نور خورشید است و مطلقا جلوه ای ندارد.

---

۱ – ۱) "اسفر"از ماده"سفر"(بر وزن فقر)به معنی باز کردن پوشش و کشف حجاب،و لذا به زنان بی حجاب"سافرات"گفته می شود،و این تعبیر در مورد طلوع صبح مشتمل بر یک نوع تشبیه زیبا و جالب است.

شب نیز گرچه آرام بخش است و خاموش،و هنگام راز و نیاز عاشقان حق،اما این شب تاریک آن زمان جالب است که پشت کند و رو به صبح روشنی پیش رود و آخر سحرگاه باشد،و طلوع صبح که پایانگر شب تاریک است از همه زیباتر و دل انگیزتر است که هر انسانی را به وجد و نشاط می آورد و غرق در نور و صفا می کند.

این سوگندهای سه گانه در ضمن تناسبی با نور هدایت"قرآن"و پشت کردن ظلمات"شرك"و بت پرستی و دمیدن سپیده صبحگاهان"توحید"دارد.

*** بعد از بیان این سوگندها به چیزی می پردازد که سوگند به خاطر آن یاد شده،می فرماید:"مسلما حوادث هولناك قیامت و دوزخ و فرشتگان عذاب از مسائل مهم است"(إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ). (۱).

ضمیر در"انها"یا به"سقر"(دوزخ)برمی گردد،یا"جنود"و لشکریان پروردگار،و یا مجموعه حوادث قیامت،و هر کدام باشد عظمت آن روشن است.

*** سپس اضافه می کند"هدف از آفرینش دوزخ هرگز انتقام جویی نیست، بلکه این وسیله ای است برای انذار انسانها"(نَذِیراً لِلْبَشَرِ) (۲).

---

۱ - ۱) "کبر"جمع"کبری"به معنی بزرگ است،بعضی گفته اند:منظور این است که سقر یکی از طبقات بزرگ دوزخ می باشد،ولی این تفسیر با آنچه قبلا به آن اشاره کردیم و از آیات استفاده می شود سازگار نیست.

۲ - ۲) "نذیرا"حال است برای ضمیر در"انها"که به"سقر"بازمی گردد و بعضی آن را"تمیز"گرفته اند،و این در صورتی است که"نذیر"معنی مصدری داشته باشد و به معنی"انذار"بیاید،ولی احتمال اول صحیحتر به نظر می رسد.

تا همگان را بیم دهد،و از عذاب وحشتناکی که در انتظار کافران و گنهکاران و دشمنان حق است بر حذر دارد.

*** و سرانجام برای تاکید بیشتر می افزاید:این انذار مخصوص گروه معینی نیست بلکه"برای همه افراد بشر است"برای کسانی از شما که می خواهند تقدم جویند،و به سوی خیرات و اطاعت فرمان خدا پیش روند،و چه آنها که مایلند از این قافله عقب بمانند"(لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَتَقَدَّمَ أَوْ یَتَأَخَّرَ).

هر کس راه"تقدم"را پیش گیرد خوشا به حال او،و هر کس راه"تاخر" و عقب گرد را بپیماید بدا به حال او.

بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از تقدم و تاخر در اینجا تقدم به سوی آتش دوزخ و تاخر از آن است.

و بعضی نیز گفته اند منظور تقدم نفس انسانی و تکامل او و یا انحطاط و تاخر او می باشد.

معنی اول و سوم مناسبتر است و تفسیر دوم چندان تناسبی ندارد.

***

ص :۲۴۸

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۳۸ تا ۴۸]

اشاره

کُلُّ نَفْسٍ بِمٰا کَسَبَتْ رَهِینَةٌ (۳۸) إِلاّٰ أَصْحٰابَ اَلْیَمِینِ (۳۹) فِی جَنّٰاتٍ یَتَسٰاءَلُونَ (۴۰) عَنِ اَلْمُجْرِمِینَ (۴۱) مٰا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ (۴۲) قٰالُوا لَمْ نَکُ مِنَ اَلْمُصَلِّینَ (۴۳) وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ اَلْمِسْکِینَ (۴۴) وَ کُنّٰا نَخُوضُ مَعَ اَلْخٰائِضِینَ (۴۵) وَ کُنّٰا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ اَلدِّینِ (۴۶) حَتّٰی أَتٰانَا اَلْیَقِینُ (۴۷) فَمٰا تَنْفَعُهُمْ شَفٰاعَةُ اَلشّٰافِعِینَ (۴۸)

ص: ۲۴۹

ترجمه:

۳۸-هر کس در گرو اعمال خویش است.

۳۹-مگر "اصحاب الیمین "(که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوی به دست راستشان می دهند).

۴۰-آنها در باغهای بهشتند و سؤال می کنند.

۴۱-از مجرمان:

۴۲-چه چیز شما را به دوزخ فرستاد؟ ۴۳-می گویند:ما از نمازگزاران نبودیم! ۴۴-و اطعام مستمند نمی کردیم! ۴۵-و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم.

۴۶-و همواره روز جزا را انکار می کردیم.

۴۷-تا زمانی که مرگ ما فرا رسید.

۴۸-لذا شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشید.

تفسیر:

شما چرا اهل دوزخ شدید؟

در ادامه بحثی که در باره دوزخ و دوزخیان در آیات قبل آمد،در این آیات می افزاید:"هر کس در گرو اعمال خویش است" (كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ).

"رهینه"از ماده"رهن"به معنی"گروگان"است،و آن وثیقه ای است که معمولا-در مقابل"وام"می دهند،گویی تمام وجود انسان در گرو انجام وظائف و تکالیف او است،هنگامی که آن را انجام می دهد آزاد می گردد و گرنه در قید اسارت باقی خواهد ماند.

از بعضی از کلمات اهل لغت چنین بر می آید که یکی از معانی"رهن"ملازمت

ص:۲۵۰

و همراهی است (۱)طبق این معنی مفهوم آیه چنین می شود که همه همراه اعمال خویشند،خواه نیکوکاران،و خواه بدکاران.

ولی به قرینه آیات بعد،تفسیر اول مناسبتر است.

*** لذا بلافاصله می فرماید:"مگر اصحاب الیمین که از قید این اسارت آزادند" (إِلّاٰ أَصْحٰابَ الْیَمِینِ).

آنها در پرتو ایمان و عمل صالح،غل و زنجیرهای اسارت را شکسته اند، و بی حساب وارد بهشت می شوند (۲).

در اینکه منظور از" أَصْحٰابَ الْیَمِینِ "در اینجا چه کسانی هستند؟در میان مفسران گفتگو است:

بعضی آن را به کسانی تفسیر کرده اند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود.

و بعضی آنها را مؤمنانی می دانند که مطلقا گناه ندارند،و بعضی آن را اشاره به فرشتگان دانسته اند،و احتمالات دیگر.

ولی آنچه از آیات مختلف قرآن بر می آید،و شواهد قرآنی دارد،همان معنی اول است،آنها کسانی هستند که دارای ایمان و عمل صالحند،و اگر گناهان مختصری داشته باشند تحت الشعاع حسنات آنهاست،و به حکم

۱- ۱) "لسان العرب"ماده"رهن".

۲- ۲) در اینکه"استثناء"در اینجا"متصل"است یا"منقطع"بعضی مانند مرحوم شیخ طوسی در"تبیان"آن را"منقطع"گرفته اند،و بعضی مانند"روح البیان"آن را متصل می دانند،این تفاوت مربوط به تفسیرهای مختلفی است که مورد مفهوم"رهینه"ذکر کردیم مطابق تفسیری که برگزیده ایم استثناء منقطع است،و طبق تفسیر دیگر استثناء متصل خواهد بود(دقت کنید).

إِنَّ الْحَسَنٰاتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئٰاتِ (هود ۱۱۴).

اعمال نیکشان اعمال بد را می پوشاند،یا بدون حساب وارد بهشت می شوند و یا اگر حسابی داشته باشند سهل و ساده و آسان است،همانگونه که در آیه ۷ سوره انشقاق آمده است: فَأَمّٰا مَنْ أُوتِیَ کِتٰابَهُ بِیَمِینِهِ فَسَوْفَ یُحٰاسَبُ حِسٰاباً یَسِیراً :

اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او داده شده حساب او آسان خواهد بود".

"قرطبی"مفسر معروف اهل سنت از امام باقر ع در تفسیر این آیه نقل کرده است که فرمود:نحن و شیعتنا اصحاب الیمین،و کل من ابغضنا اهل البیت فهم المرتهنون:"ما و شیعیانمان"اصحاب الیمین"هستیم،و هر کس ما اهل بیت را دشمن دارد در اسارت اعمال خویش است" (۱).

این حدیث را مفسران دیگر از جمله در"مجمع البیان"و نویسنده تفسیر"نور الثقلین"و بعضی دیگر ذیل آیات مورد بحث آورده اند.

*** سپس به گوشه ای از شرح حال"اصحاب الیمین"و گروه مقابل آنها پرداخته می افزاید:"آنها در باغهای پر نعمت و با عظمت بهشتند در حالی که سؤال می کنند..." (فِی جَنّٰاتٍ یَتَسٰاءَلُونَ) (۲).

***

ص:۲۵۲

۱- ۱) تفسیر"قرطبی"جلد ۱۰ صفحه ۶۸۷۸.

۲- ۲) "یتساءلون"گرچه از باب"تفاعل"است که معمولا برای کارهایی میان دو نفر یا چند نفر است می آید،ولی در اینجا مانند بعضی موارد دیگر این معنی را از دست داده،و به معنی یسالون می باشد،ضمنا نکره بودن"جنات"برای بیان عظمت آن است و به هر حال"فی جنات"خبر برای مبتدای محذوفی است و در تقدیر"هم فی جنات" است.

"از گنهکاران"(عَنِ الْمُجْرِمِينَ).

*** می گویند:چه چیز شما را به دوزخ فرستاد"؟!(مٰا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ).

از این آیات به خوبی استفاده می شود که رابطه میان بهشتیان و دوزخیان به کلی قطع نمی گردد،بهشتیان می توانند از عالم خود وضع دوزخیان را مشاهده کنند،و با آنها به گفتگو پردازند.

*** اکنون ببینیم مجرمان در پاسخ این سؤال"اصحاب الیمین"چه می گویند؟ آنها به چهار گناه بزرگ خویش در این رابطه اعتراف می کنند:

نخست اینکه"می گویند:ما از نمازگزاران نبودیم"(قٰالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّينَ).

اگر نماز می خواندیم نماز ما را به یاد خدا می انداخت،و نهی از فحشاء و منکر می کرد،و ما را به صراط مستقیم الهی دعوت می نمود.

*** دیگر اینکه"ما اطعام مسکین نمی کردیم"(وَ لَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِينَ).

اطعام مسکین گرچه به معنی غذا دادن به بینوایان است،ولی ظاهرا منظور از آن،هر گونه کمک به نیازمندیهای ضروری نیازمندان می باشد،اعم از خوراک و پوشاک و مسکن و غیر اینها.

و همانگونه که مفسران تصریح کرده اند منظور از آن"زکات واجب"است چرا که ترک انفاقهای مستحبی سبب ورود در دوزخ نمی شود،و این آیه بار دیگر این مطلب را تاکید می کند که زکات به طور اجمال در مکه نیز نازل شده بود، هر چند تشریع جزئیات و تعیین خصوصیات حدود و مخصوصا تمرکز آن در بیت المال در مدینه بوده است.

*** دیگر اینکه"ما پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا می شدیم"(وَ کُنّا نَخُوضُ مَعَ الْخائِضِینَ).

هر صدایی از هر گوشه ای بر ضد حق بلند می شد،و هر مجلسی برای ترویج باطل تشکیل می گردید و ما با خبر می شدیم، با آنها همراهی می کردیم و همرنگ جماعت می شدیم،سخنان آنها را تصدیق می کردیم،و بر تکذیب و انکار آنها صحه می گذاردیم،و از استهزا و سخریه آنها نسبت به حق لذت می بردیم.

"نخوض"از ماده"خوض"(بر وزن حوض)در اصل به معنی ورود و حرکت در آب است،و سپس به ورود و آلوده شدن به سایر امور نیز گفته شده، ولی در قرآن مجید غالبا در مورد ورود در مطالب باطل و بی اساس استعمال می شود.

"خوض در باطل"معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم شامل ورود در مجالس کسانی می شود که آیات خدا را به باد استهزا می گیرند،تبلیغات ضد اسلامی می کنند،یا ترویج بدعت می نمایند،و یا شوخیهای رکیک دارند،یا گناهانی را که انجام داده اند به عنوان افتخار یا تلذذ نقل می کنند،و همچنین شرکت در مجالس غیبت و تهمت و لهو و لعب و مانند آنها،ولی در آیه مورد بحث بیشتر نظر بر مجالسی است که برای تضعیف دین خدا و استهزای مقدسات،و ترویج کفر و شرک و بی دینی تشکیل می شود.

*** سپس می افزایند"و اینکه ما همواره روز جزا را انکار می کردیم" (وَ کُنّا نُکَذِّبُ بِیَوْمِ الدِّینِ).

***

"تا زمانی که مرگ ما فرا رسید"(حَتّٰی أَتٰانَا الْیَقِینُ).

روشن است انکـار معـاد و روز حسـاب و جزا،تمام ارزشـهای الهی و اخلاقی را متزلزل می سازد،و انسان را برای ارتکاب گناه تشجیع می کند،و موانع را از این راه بر می دارد،مخصوصا اگر این مساله به صورت یک امر مداوم تا پایان عمر در آید.

به هر حـال از این آیـات به خـوبی اسـتفاده می شود که اولاـ کفـار همـانگونه که مکلف به اصول دین هسـتند به فروع دین نیز مکلفند،و نیز نشان می دهد این امور چهار گانه یعنی"نماز"و"زکات"و"ترک مجالس اهل باطل"و"ایمان به قیامت"اهمیت و نقش فوق العاده ای در هدایت و تربیت انسان دارد،و به این ترتیب جهنم جای نمازگزاران واقعی،و زکات دهندگان،و تارکان باطل،و مؤمنان به قیامت نیست.

البته نمـاز از آنجـا که عبـادت خـدا است بـدون ایمـان به او میسـر نیست، بنا بر این ذکر آن رمزی است برای ایمان و اعتقاد به خداونـد،و تسـلیم در برابر فرمان او و می توان گفت:این امور چهارگانه از توحیـد شـروع می شود و به معاد پایان می پـذیرد،و ارتباط انسان را با"خالق"و"خلق"و"خویشتن" دربر می گیرد.

معروف در میان مفسـران این است که منظور از"یقین"در اینجا مرگ است،چرا که یک امر یقینی برای مؤمن و کافر محسوب می شود،و انسان در هر چیز شک کنـد در مرگ نمی تواند شک کند،در آیه ۹۹ سوره حجر نیز می خوانیم وَ اعْبُدْ رَبَّکَ حَتّٰی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ :"خدای خود را عبادت کن تا یقین(و مرگ تو)فرا رسد".

ولی بعضی یقین را در اینجا به معنی آگاهی حاصل بعد از مرگ انسان

نسبت به مسائل برزخ و قیامت تفسیر کرده اند که با تفسیر اول از جهتی هماهنگ است.

*** و در آخرین آیه مورد بحث به عاقبت شوم این گروه اشاره کرده می گوید:

"لـذا شـفاعت هیچیک از شـفاعت کننـدگان به حال آنها سودی نـدارد"و بایـد در عذاب الهی برای همیشه بمانند(فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ).

نه شـفاعت انبیـا و رسولان پروردگار و امامان،و نه شـفاعت فرشـتگان و صـدیقین و شـهداء و صالحین،چرا که شـفاعت نیاز به وجود زمینه مساعـد دارد، و اینها زمینه ها را به کلی از میان برده اند،شـفاعت همچون آب زلالی است که بر پای نهال ضـعیفی ریخته می شود،و بدیهی است اگر نهال به کلی مرده باشد این آب زلال آن را زنده نمی کند،و به تعبیر دیگر همانگونه که در بحث شـفاعت گفته ایم"شـفاعت"از ماده شـفع به معنی"ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر" است،و مفهوم این سخن آن است که شـخص شـفاعت شونده قسمتی از راه را با پای خود پیموده،و در فراز و نشیبهای سخت وامانده،شخص شفاعت کننده به او ضمیمه می شود و او را یاری می کند تا بقیه راه را بپیماید (۱).

ضمنا این آیه بار دیگر بر مساله شفاعت و تنوع و تعدد شفیعان درگاه خدا تاکید می کند،و پاسخ دندان شکنی است برای آنها که منکر اصل شفاعتند.

همچنین تاکیـدی است بر اینکه شـفاعت بی قیـد و شـرط نیست،و به معنی چراغ سبز برای گناه محسوب نمی شود،بلکه عاملی است برای تربیت انسان که حـد اقل او را به مرحله ای که قابلیت شـفاعت داشـته باشـد برسانـد،و رابطه او با خدا و اولیای او به کلی قطع نشود.

۱- ۱) -تفسیر "نمونه"جلد اول ذیل آیه ۴۸ سوره بقره.

این نکته نیز قابل ذکر است که مفهوم آیه فوق این نیست که شافعان به شفاعت چنین کسانی برمی خیزند،بلکه مفهومش آن است که چون شفاعت به حال آنها سودی ندارد آنها شفاعت نمی کنند زیرا اولیاء اللّه مرتکب کار لغو و بیهوده نمی شوند.

***

نکته:

شفیعان روز جزا

از آیات مورد بحث،همچنین بعضی دیگر از آیات قرآن مجید،استفاده می شود که شفیعان در روز قیامت متعددند،(و دایره شفاعت آنها متفاوت است)از مجموع روایاتی که از منابع شیعه و اهل سنت نقل شده-و این روایات بسیار زیاد است-استفاده می شود که این شفیعان در قیامت برای گنهکارانی که زمینه های شفاعت در آنها موجود است شفاعت می کنند.

۱-نخستین شفیع شخص پیامبر اسلام ص است،چنان که در حدیثی می خوانیم رسول اللّه فرمود،

انا اول شافع فی الجنه

(۱)

.

۲-تمام انبیاء از شفعاء روز قیامتند،چنان که در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم ص آمده است که فرمود:

یشفع الانبیاء فی کل من یشهد أن لا اله الا اللّه مخلصا فیخرجونهم منها :"پیامبران در باره تمام کسانی که از روی اخلاص به وحدانیت خداوند گواهی می دهند شفاعت می کنند،و آنها را از دوزخ خارج می سازند" (۲).

۱- ۱) "صحیح مسلم"جلد ۲ صفحه ۱۳۰.

۲- ۲) "مسند احمد"جلد ۳ صفحه ۱۲.

۳-فرشتگان از شفیعان روز محشرند،همانگونه که از رسول خدا ص نقل شده:

یؤذن للملائکه و النبیین و الشهداء ان یشفعوا در آن روز به فرشتگان و انبیاء و شهداء اجازه داده می شود که شفاعت کنند" (۱).

۴ و ۵-ائمه معصومین و شیعیان آنها نیز شفاعت می کنند چنان که علی ع می فرماید:

لنا شفاعه و لاهل مودتنا شفاعه :"برای ما شفاعت است و برای ما دوستان ما نیز مقام شفاعت است" (۲).

۶ و ۷-علماء و دانشمندان و همچنین شهیدان راه خدا از شفیعانند چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

یشفع یوم القیامه الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء "روز قیامت نخست انبیاء شفاعت می کنند سپس علما،و بعد از آنها شهداء" (۳).

حتی در حدیثی از همان حضرت ص آمده است که

یشفع الشهید فی سبعین انسانا من اهل بیته :شفاعت شهید درباره هفتاد نفر از خانواده اش پذیرفته می شود" (۴).

و در حدیث دیگری که مرحوم"علامه مجلسی"در"بحار الانوار" آورده:شفاعت آنها در باره هفتاد هزار نفر پذیرفته می شود"! (۵).

و با توجه به اینکه عدد هفتاد،و هفتاد هزار،هر دو از اعداد تکثیر است منافاتی بین این دو روایت نیست.

۸-قرآن نیز در روز قیامت شفاعت می کند چنان که علی ع فرمود:

ص :۲۵۸

۱- ۱) "مسند احمد"جلد ۵ صفحه ۴۳.

۲- ۲) "خصال صدوق"صفحه ۶۲۴.

۳- ۳) "سنن ابن ماجه"جلد ۲ صفحه ۱۴۴۳.

۴- ۴) "سنن ابی داود"جلد ۲ صفحه ۱۵.

۵- ۵) "بحار الانوار"جلد ۱۰۰ صفحه ۱۴.

و اعلموا انه(القرآن)شافع مشفع "بدانید قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته می شود" (۱).

۹-کسانی که عمری در اسلام صرف کرده اند،چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم:

اذا بلغ الرجل التسعین غفر اللّه ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و شفع فی اهله "هنگامی که انسان به نودسالگی برسد(و در مسیر ایمان سیر کند)خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد،و شفاعت او در خانواده اش پذیرفته می شود (۲).

۱۰-عبادات نیز شفاعت می کنند،چنان که در حدیثی از رسول خدا ص آمده است:

الصیام و القرآن یشفعان للعبد یوم القیامه "روزه و قرآن برای بندگان در قیامت شفاعت می کنند" (۳).

۱۱-از بعضی از روایات استفاده می شود که اعمال نیک مانند امانتی که انسان در حفظ آن کوشیده است نیز در قیامت از انسان شفاعت می کند (۴).

۱۲-جالب اینکه از بعضی روایات استفاده می شود که خود خداوند هم شفاعت گنهکاران می کند،چنان که در حدیث دیگری از رسول اکرم ص آمده است:

یشفع النبیون و الملائکه و المؤمنون فیقول الجبار بقیت شفاعتی :

"در قیامت پیامبران و فرشتگان و مؤمنان شفاعت می کنند،و خداوند می گوید شفاعت من باقی مانده است" (۵).

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۱۷۶.
۲- ۲) "مسند احمد"جلد ۲ صفحه ۸۹.
۳- ۳) "مسند احمد"جلد ۲ صفحه ۱۷۴.
۴- ۴) "مناقب ابن شهرآشوب"جلد ۲ صفحه ۱۴.
۵- ۵) "صحیح البخاری"جلد ۹ صفحه ۱۴۹.

روایات در این زمینه بسیار فراوان است و آنچه ذکر کردیم گوشه ای از آن می باشد (۱).

باز تکرار می کنیم که شفاعت شرائط و قیودی دارد که بدون آن امکان پذیر نیست،چنان که در آیات مورد بحث صریحا این معنی آمده که درباره گروهی از مجرمان شفاعت تمام شفیعان بی اثر است،مهم آن است که قابلیت قابل نیز موجود باشد،زیرا فاعلیت فاعل به تنهایی کافی نیست.(شرح بیشتر در این زمینه را در جلد اول در بحث شفاعت آورده ایم).

***

۱- ۱) برای توضیح بیشتر می توانید به کتاب "مفاهیم القرآن"جلد ۴ صفحه ۲۸۸ تا ۳۱۱ مراجعه فرمائید.

[سوره المدثر (۷۴): آیات ۴۹ تا ۵۶]

اشاره

فَمٰا لَهُمْ عَنِ اَلتَّذْكِرَهِ مُعْرِضِينَ (۴۹) كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَهٌ (۵۰) فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ (۵۱) بَلْ يُرِيدُ كُلُّ اِمْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتىٰ صُحُفاً مُنَشَّرَهً (۵۲) كَلاّٰ بَلْ لاٰ يَخٰافُونَ اَلْآخِرَهَ (۵۳) كَلاّٰ إِنَّهُ تَذْكِرَهٌ (۵۴) فَمَنْ شٰاءَ ذَكَرَهُ (۵۵) وَ مٰا يَذْكُرُونَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اَللّٰهُ هُوَ أَهْلُ اَلتَّقْوىٰ وَ أَهْلُ اَلْمَغْفِرَهِ (۵۶)

ترجمه:

۴۹-چرا آنها اینهمه از تذکر گریزانند؟ ۵۰-گویی آنها گورخرانی هستند رمیده.

۵۱-که از شیر فرار کرده اند!

ص :۲۶۱

۵۲-بلکه هر کدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه ای(از سوی خدا)برای او فرستاده شود.

۵۳-چنین نیست که آنها می گویند،بلکه آنها از آخرت نمی ترسند.

۵۴-چنین نیست که آنها می گویند،آن(قرآن)یک تذکر و یادآوری است.

۵۵-هر کس بخواهد از آن پند می گیرد.

۵۶-و هیچکس پند نمی گیرد مگر اینکه خدا بخواهد،او اهل تقوی و آمرزش است.

تفسیر:

اشاره

چنان از حق می گریزند که گورخران از شیر!

در ادامه بحثی که پیرامون سرنوشت مجرمان و دوزخیان در آیات قبل آمده بود در آیات مورد بحث وحشت این گروه معاند و لجوج را از شنیدن سخن حق و هر گونه اندرز و نصیحت به روشنترین وجهی منعکس می کند.

نخست می گوید:"چرا آنها اینهمه از تذکر و یادآوری روی گردانند"؟ (فَمٰا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ) (۱).

چرا از داروی شفابخش قرآن فرار می کنند؟چرا دست رد بر سینه طبیب دلسوز می زنند؟راستی جای تعجب است.

*** " گویی آنها گورخرانی هستند رمیده و فراری"(كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ).

---

۱ - ۱) در این جمله"ما""مبتدا"است و"لهم""خبر"و"معرضین""حال" برای ضمیر"لهم"و"عن التذکره""جار و مجرور"متعلق به"معرضین"است بعضی معتقدند که مقدم داشتن"عن التذکره"بر"معرضین"دلالت بر حصر دارد یعنی آنها تنها از یادآوریهای مفید روی گردانند،به هر حال منظور از"تذکره"در اینجا هر گونه یادآوری مفید و سودمند است که در رأس آنها قرآن مجید قرار دارد.

*** که از شیر(یا صیاد)فرار کرده اند"(فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَهٍ).

"حمر"جمع"حمـار"به معنی الاـغ است،منتها در اینجا به قرینه فرار کردن از چنگال شـیر یا صـیاد منظور خر وحشـی یا گورخر است (۱)و به تعبیر دیگر این کلمه مفهوم وسیعی دارد که وحشی و اهلی آن را شامل می شود.

"قسوره"از ماده"قسـر"(به معنی قهر و غلبه)گرفته شده،و یکی از نامهای"شـیر"است،و بعضـی آن را به معنی تیرانداز و یا صیاد نیز تفسیر کرده اند، ولی معنی اول در اینجا مناسبتر به نظر می رسد.

معروف است که"گورخر"وحشت عجیبی از"شـیر"دارد،حتی موقعی که صدای شـیر را می شـنود چنان وحشتی بر او مسـتولی می شود که دیوانه وار به هر سو می دود،مخصوصا هنگامی که شـیر به گروهی از آنها برسـد چنان پراکنـده می شونـد و به هر سو می دونـد که هر بیننـده ای را غرق تعجب می کند، اصولا این حیوان به حکم وحشـی بودن از همه چیز وحشت دارد تا چه رسد به دشمن خونخوارش شیر.

به هر حال این آیه تعبیری است بسـیار رسا و گویا از وحشت و فرار مشـرکان از آیات روح پرور قرآن،آنها را به گورخر تشبیه کرده کـه هـم فاقـد عقـل و شـعور است،و هم به علت وحشـی بـودن گریزان از همه چیز،در حـالی که در برابر آنهـا چیزی جز تذکره(وسیله یادآوری و بیداری و هوشیاری)قرار ندارد.

*** ولی با اینهمه نادانی و بیخبری آن چنان پر ادعا و متکبرند که هر کدام از

۱- ۱) "گورخر"مرکب از"گور"به معنی"صحرا"و"خر"است،و لذا به آن خر وحشی و"خر صحرایی"نیز می گویند.

آنها انتظار دارد نامه های جداگانه ای از سوی خداوند به او داده شود"! (بَلْ یُرِیدُ کُلَّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُؤْتی صُحُفاً مُنَشَّرَةً) (۱).

این شبیه چیزی است که در آیه ۹۳ سوره اسراء آمده است: وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِیِّکَ حَتّی تُنَزِّلَ عَلَیْنا کِتاباً نَقْرَؤُهُ :"اگر به آسمان نیز بروی ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای(از سوی خدا)بر ما نازل کنی"!و یا آیه ۱۲۴ سوره انعام که می گوید: قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتّی نُؤْتی مِثْلَ ما أُوتِیَ رُسُلُ اللّهِ :

آنها می گویند ما ایمان نمی آوریم تا زمانی که همان چیزی که به رسولان الهی نازل شده به ما نیز داده شود"! و به این ترتیب هر کدام انتظار داشتند پیامبری اولو العزم باشند!و نامه مخصوصی به نامشان از سوی خدا از آسمان نازل شود،و تازه اگر چنین چیزی نازل می شد معلوم نبود ایمان بیاورند.

در بعضی از روایات آمده است که ابو جهل و جماعتی از قریش گفتند ای محمد ما به تو ایمان نمی آوریم تا زمانی که نامه ای از آسمان بیاوری که عنوانش این باشد:"از خداوند رب العالمین به فلان فرزند فلان و در آن رسما دستور داده شود که ما به تو ایمان بیاوریم (۲)! *** و لذا در آیه بعد می افزاید"چنان نیست که آنها می گویند"(کلا).

نازل شدن کتاب آسمانی بر آنها و مطالب دیگری از این قبیل همه بهانه است.

---

۱ - ۱) "صحف"جمع"صحیفه"به معنی ورقه ای است که آن را این طرف و آن طرف می کنند(چون اصل ماده"صحف"و"صحیفه"به معنی چیز گسترده مانند صورت است)سپس به نامه و کتاب اطلاق شده.

۲- ۲) تفسیر"قرطبی"و تفسیر"مراغی"و تفاسیر دیگر!

"آنها در حقیقت از آخرت نمی ترسند"(بَلْ لاٰ یَخٰافُونَ الْآخِرَةَ).

اگر آنها از عذاب آخرت بیم داشتند،اینهمه بهانه جویی نمی کردند، تکذیب رسول خدا ص نمی نمودند،آیات الهی را به باد سخریه نمی گرفتند، تعداد فرشتگان مامور عذاب را وسیله استهزاء قرار نمی دادند.

و از اینجا اثر ایمان به معاد در تقوا پرهیز از گناه و پاک شدن از انواع معاصی بزرگ روشن می شود.

به حق باید گفت که ایمان به جهان رستاخیز و پاداش و کیفر قیامت شخصیت تازه ای به انسان می بخشد،و می تواند افراد بی بندوبار و متکبر و خودخواه و ظالم را به انسانی متعهد و متقی و متواضع و عدالت پیشه تبدیل کند.

*** سپس بار دیگر تاکید می کند آن گونه که آنها در باره قرآن می اندیشند، نیست،(کلا).

"مسلما قرآن تذکر و یادآوری است"(إِنَّهُ تَذْکِرَةٌ).

*** "و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد"(فَمَنْ شٰاءَ ذَکَرَهُ).

قرآن هم راه را نشان داده،و هم دیده بینا در اختیار گذارده،و هم نور آفتاب را، "تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش".

*** در عین حال پند گرفتن از آن جز به مشیت و توفیق الهی ممکن نیست "و آنها اندرز نمی گیرند جز اینکه خدا بخواهد"(وَ مٰا یَذْکُرُونَ إِلاّٰ أَنْ یَشٰاءَ اللّٰهُ).

این جمله دارای چند تفسیر است،یکی همان که در بالا گفتیم،یعنی انسان

نمی تواند راه هدایت را بپوید جز اینکه به ذیل عنایت پروردگار توسل جوید، و از او توفیق و امداد طلبد. تا که از جانب معشوق نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد و البته این امداد الهی در زمینه های مساعد نازل می گردد.

دیگر اینکه:جمله" فَمَنْ شٰاءَ ذَکَرَهُ "که در آیه قبل آمده،ممکن است این توهم را ایجاد کند که همه چیز بسته به اراده خود انسان است،و اراده او از هر نظر استقلال دارد،این آیه برای رفع این اشتباه می گوید انسان در عین مختار و آزاد بودن وابسته به مشیت الهی است،مشیتی که بر سراسر عالم هستی و جهان آفرینش حاکم است،و به تعبیر دیگر:همین اختیار و آزادی انسان نیز با مشیت او است،و هر لحظه بخواهد می تواند آن را بگیرد.

سوم اینکه:می گوید آنها به هیچ قیمتی ایمان نمی آورند مگر اینکه خداوند بخواهد و آنها را مجبور سازد،و می دانیم خدا کسی را اجبار به ایمان یا کفر نمی کند.

البته تفسیر اول و دوم بهتر و مناسبتر است.

و در پایان آیه می فرماید:"او اهل تقوا و آمرزش است"(هُوَ أَهْلُ التَّقْویٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَهِ).

شایسته است که از عقاب او بترسند،و از اینکه چیزی را شریک او قرار دهند بپرهیزند و نیز شایسته است که به آمرزش او امیدوار باشند.

در حقیقت این جمله اشاره ای به مقام"خوف"و"رجاء"و"عذاب"و "مغفرت"الهی است،و در حقیقت تعلیلی است برای آیه قبل.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

"خداوند می گوید:

انا اهل ان اتقی،و لا یشرک بی عبدی شیئا و انا اهل ان لم یشرک بی شیئا ان ادخله الجنه :"من شایسته این هستم که از من پرهیز

ص :۲۶۶

شود،و بنده ام چیزی را شریک من قرار ندهد،و من شایسته ام که اگر بنده ام چیزی را شریک من قرار ندهد او را داخل بهشت کنم" (۱).

گرچه تمام مفسران تا آنجا که ما دیده ایم،"تقوا"را در اینجا به معنی "مفعولی"تفسیر کرده اند و گفته اند خدا شایسته این است که از او(از شرک و معصیت او)بپرهیزند،ولی این احتمال نیز هست که به معنی فاعلی نیز تفسیر شود یعنی خدا،اهل تقوی است،از هر گونه ظلم و قبیح و هر گونه کاری که بر خلاف حکمت است می پرهیزد،و در حقیقت بالاترین مقام تقوی از آن خدا است و آنچه در بندگان است،شعله ضعیفی از آن تقوای بی انتها است،هر چند تعبیر به "تقوا"به معنی اسم فاعلی در مورد خداوند کمتر گفته می شود.

به هر حال این سوره با امر به"انذار"و"تکلیف"شروع شد،و با دعوت به"تقوی"و"وعده مغفرت"پایان می پذیرد،و اینجا است که با نهایت خضوع و تضرع به پیشگاه مقدسش عرضه می داریم:

***پروردگارا!ما را از اهل تقوی و مغفرت خود قرار ده.

خداوندا!تا توفیق و الطاف تو دست ما را نگیرد به جایی نمی رسیم،ما را مشمول این عنایت فرما.

بار الها!دام سخت است،و راه پر پیچ و خم،و شیطان آماده اغواگری، پیمودن این راه جز به امداد تو میسر نیست،ما را امداد کن.

آمین یا رب العالمین پایان سوره مدثر ۱۹ ماه صفر ۱۴۰۷

ص: ۲۶۷

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۴ صفحه ۴۰۵.

(۷۵) سوره قیامت این سوره در مکه نازل شده و دارای ۴۰ آیه است

اشاره

ص: ۲۶۹

محتوای سوره قیامت

همـانگونه که از نام سوره پیـدا است مباحث آن بر محور مسائل مربوط به معاد و روز قیامت دور می زنـد،جز چنـد آیه که در باره"قرآن مجیـد"و مکـذبین به آن سـخن می گویـد،و اما بحثهایی که در مورد قیامت در این سوره آمده رویهمرفته در چهار محور است.

۱-مسائل مربوط به اشراط الساعه(حوادث عجیب و بسیار هول انگیزی که در پایان این جهان و آغاز قیامت روی می دهد).

۲-مسائل مربوط به وضع حال نیکوکاران و بدکاران در آن روز.

۳-مسائل مربوط به لحظات پر اضطراب مرگ و انتقال از این جهان به جهان دیگر.

۴-بحثهای مربوط به هدف آفرینش انسان و رابطه آن با مساله معاد.

***

فضیلت تلاوت سوره

در حـدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم: من قرأ سوره القیـامه شـهدت انـا و جبریـل له یوم القیامه انه کان مؤمنا بیوم القیامه،و جاء و وجهه مسفر علی وجوه الخلائق یوم القیامه "کسی که سوره قیامت را بخواند من و جبرئیل برای او در روز قیامت گواهی می دهیم که او ایمان به آن روز داشته،و در آن روز صورتش از صورت سایر مردم درخشنده تر است" ۱. و در حدیثی از امام صـادق ع می خوانیم: من ادمن قراءه"لاـ اقسم" و کـان یعمـل بهـا،بعثهـا اللّه یوم القیـامه معه فی قـبره،فی احسن صوره تبشـره و تضـحک فی وجهه،حتی یجوز الصـراط و المیزان :"کسـی که تـداوم بر سوره"لا اقسم"(سوره قیامت)کنـد و به آن عمل نماید خداوند این سوره را در قیامت همراه او از قبرش با بهترین چهره برمی انگیزد،و پیوسته به او بشارت می دهد و در صورتش می خنـدد تا از صـراط و میزان بگذرد" ۱. قابـل توجه اینکه آنچه را از قرائن در فضـیلت تلاـوت سوره هـای قرآن در موارد دیگر اسـتفاده می کردیم در اینجا صـریحا در متن روایت آمـده است زیرا می فرمایـد:هر کسـی بر آن مـداومت کنـد"و به آن عمل نماید"بنا بر این همه اینها مقدمه عمل کردن و به کار بستن مضمون آن است.

ص :۲۷۱

همـانگونه که از نام سوره پیـدا است مباحث آن بر محور مسائل مربوط به معاد و روز قیامت دور می زنـد،جز چنـد آیه که در باره"قرآن مجیـد"و مکـذبین به آن سـخن می گویـد،و اما بحثهایی که در مورد قیامت در این سوره آمده رویهمرفته در چهار محور است.

۱-مسائل مربوط به اشراط الساعه(حوادث عجیب و بسیار هول انگیزی که در پایان این جهان و آغاز قیامت روی می دهد).

۲-مسائل مربوط به وضع حال نیکوکاران و بدکاران در آن روز.

۳-مسائل مربوط به لحظات پر اضطراب مرگ و انتقال از این جهان به جهان دیگر.

۴-بحثهای مربوط به هدف آفرینش انسان و رابطه آن با مساله معاد.

***

فضیلت تلاوت سوره

در حـدیثی از پیغمبر اکرم ص می خوانیم: من قرأ سوره القیـامه شـهدت انـا و جبریـل له یوم القیامه انه کان مؤمنا بیوم القیامه،و جاء و وجهه مسفر علی وجوه الخلائق یوم القیامه "کسی که سوره قیامت را بخواند من و جبرئیل برای او در روز قیامت گواهی می دهیم که او ایمان به آن روز داشته،و در آن روز صورتش از صورت سایر مردم درخشنده تر است" ۱. و در حدیثی از امام صـادق ع می خوانیم: من ادمن قراءه"لا ـ اقسم" و کـان یعمـل بهـا،بعثهـا اللّه یوم القیـامه معه فی قـبره،فی احسن صوره تبشـره و تضـحک فی وجهه،حتی یجوز الصـراط و المیزان :"کسـی که تـداوم بر سوره"لا اقسم"(سوره قیامت)کنـد و به آن عمل نماید خداوند این سوره را در قیامت همراه او از قبرش با بهترین چهره برمی انگیزد،و پیوسته به او بشارت می دهد و در صورتش می خنـدد تا از صـراط و میزان بگذرد" ۱. قابـل توجه اینکه آنچه را از قرائن در فضـیلت تلاـوت سوره هـای قرآن در موارد دیگر استفاده می کردیم در اینجا صـریحا در متن روایت آمـده است زیرا می فرمایـد:هر کسـی بر آن مـداومت کنـد"و به آن عمل نماید"بنا بر این همه اینها مقدمه عمل کردن و به کار بستن مضمون آن است.

ص :

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gtلاٰ أُقْسِمُ بِیَوْمِ اَلْقِیٰامَهِ (۱) وَ لاٰ أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اَللَّوّٰامَهِ (۲) أَ یَحْسَبُ اَلْإِنْسٰانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظٰامَهُ (۳) بَلیٰ قٰادِرِینَ عَلیٰ أَنْ نُسَوِّیَ بَنٰانَهُ (۴) بَلْ یُرِیدُ اَلْإِنْسٰانُ لِیَفْجُرَ أَمٰامَهُ (۵) یَسْئَلُ أَیّٰانَ یَوْمُ اَلْقِیٰامَهِ (۶)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایگر ۱-سوگند به روز قیامت.

۲-و سوگند به نفس لوامه،و جدان بیدار و ملامت گر،(که رستاخیز حق است).

۳-آیا انسان می پندارد که استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟ ۴-آری قادریم که(حتی خطوط سر)انگشتان او را موزون و مرتب کنیم.

۵-(انسان شک در معاد ندارد)بلکه او می خواهد(آزاد باشد و)ما دام العمر گناه کند.

۶-(لذا)می پرسد قیامت کی خواهد بود.

ص: ۲۷۳

تفسیر:

اشاره

سوگند به روز قیامت و وجدان ملامت گر؟

این سوره با دو سوگند پر معنی آغاز شده،می فرماید:"سوگند به روز قیامت"(لا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيامَهِ).

*** "و سوگند به وجدان بیدار انسانها و نفس ملامت کننده"(وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوّامَهِ).

در اینکه"لا-"در این دو آیه"زائده"و برای تاکید است(بنا بر این سوگند را نفی نمی کند،بلکه آن را مؤکدتر می کند)و یا اینکه"لا-"نافیه است،و هدف آن است که بگوید این موضوع به قدری مهم است که به آن سوگند یاد نمی کنم(مثل اینکه گاهی مردم به یکدیگر می گویند به جان تو قسم یاد نمی کنم که برتر از سوگند است)در میان مفسران گفتگو است.

غالب مفسران احتمال اول را برگزیده اند در حالی که بعضی طرفدار تفسیر دوم هستند و معتقدند که"لا"زائده در آغاز کلام نمی آید،بلکه باید در وسط کلام باشد.

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد،زیرا قرآن به اموری مهمتر از قیامت،مانند ذات پاک خدا،سوگند یاد کرده بنا بر این دلیلی ندارد که به روز قیامت در اینجا قسم یاد نشود،و قرار گرفتن"لا"زائده در آغاز کلام نیز نمونه دارد چنان که از اشعار امرأ القیس نقل کرده اند که در آغاز بعضی از قصائدش لاء زائده را به کار برده است (۱).

۱- ۱) لا و ابیک ابنه العامر لا یدعی القوم انی افر "سوگند به پدرت ای دختر"عامر"قوم هرگز نمی تواند ادعا کند که من فرار می کنم".

ولی به عقیـده مـا بحث پیرامون زائـده بودن یـا نـافیه بودن"لا"چنـدان مهم نیست،چرا که نتیجه نهـایی هر دو یکی است،و آن اهمیت موضوعی است که سوگند به خاطر آن یاد شده.

مهم این است که ببینیم در میـان این دو سوگنـد(سوگنـد به روز قیامت و سوگنـد به و جـدان بیـدار)چه رابطه ای وجود دارد؟ حقیقت این است که یکی از دلائـل وجود"معـاد"وجود"محکمه و جـدان" در درون جـان انسان است که به هنگام انجام کار نیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می کنـد،و از این طریق به او پاداش می دهد،و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت روح او را سـخت در فشار قرار داده و مجازات و شـکنجه می کنـد،به حدی که گاه برای نجات از عذاب و جدان اقدام به خودکشی می کند.

یعنی در واقع و جـدان حکم اعـدام او را صـادر کرده،و به دست خودش اجرا می کنـد! بازتـاب"نفس لوامه"در وجود انسـانها بسیار وسیع و گسترده،و از هر نظر قابل دقت و مطالعه است،و در بحث نکات اشاره بیشتری به آن خواهیم کرد.

وقتی"عـالم صـغیر"یعنی وجود انسـان در دل خود محکمه و دادگـاه کوچکی دارد،چگونه"عـالم کبیر"با آن عظمتش محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت؟ و از اینجا است که ما از وجود"و جدان اخلاقی"پی به وجود"رستاخیز و قیامت"می بریم و نیز از همین جا رابطه جالب این دو سوگند روشن می شود، و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی است بر سوگند اول.

ص: ۲۷۵

در اینکه مراد از "نفس لوامه" (۱)چیست؟مفسران تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر کرده اند، یک تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم،یعنی "و جدان اخلاقی"که انسان را به هنگام اعمال خلاف در این دنیا ملامت می کند، و به جبران و تجدید نظر وا می دارد.

تفسیر دیگر اینکه منظور ملامت کردن همه انسانها در قیامت نسبت به خویشتن است،مؤمنان به این جهت خود را ملامت می کنند که چرا اعمال صالح کم بجا آورده اند؟و کافران از این جهت که چرا راه کفر و شرک و گناه پیموده اند؟ دیگر اینکه منظور تنها نفس کافران است که در قیامت آنها را به خاطر اعمال سوءشان بسیار ملامت و سرزنش می کند.

ولی مناسب با آیه قبل و بعد همان تفسیر اول است آری این دادگاه و جدان آن قدر عظمت و احترام دارد که خداوند به آن سوگند یاد می کند،و آن را بزرگ می شمرد،و به راستی بزرگ است، چرا که یکی از عوامل مهم نجات انسان محسوب می شود،به شرط آنکه و جدان بیدار باشد و بر اثر کثرت گناه ضعیف و ناتوان نگردد.

این نکته نیز قابل توجه است که به دنبال این دو سوگند پر اهمیت و پر معنی بیان نشده است که برای چه چیز سوگند یاد شده؟و به اصطلاح "مقسم له" محذوف است،این به خاطر آن است که از سیاق آیات بعد مطلب روشن است، بنا بر این،آیات فوق چنین معنی می دهد"سوگند به روز قیامت،و نفس لوامه که همه شما در قیامت برانگیخته می شوید و به سزای اعمالتان می رسید" (۲).

ص :۲۷۶

۱- ۱) "لوامه"صیغه مبالغه است و به معنی"بسیار ملامت کننده"می باشد.

۲- ۲) در تقدیر"لتبعثن یوم القیامه"یا"انکم تبعثون"می باشد.

جالب اینکه به روز قیامت سوگند یاد شده که قیامت و رستاخیزی هست، این به خاطر آن است که مساله رستاخیز آن چنان مسلم شمرده شده که حتی در برابر منکران می توان به آن سوگند یاد کرد.

*** سپس در آیه بعد به عنوان یک استفهام انکاری می افزاید:"آیا انسان می پندارد که ما استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟(أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ).

*** آری ما قادریم که حتی انگشتان(خطوط سر انگشتان)او را دو باره به صورت اول موزون و مرتب کنیم"(بَلی قادِرِینَ عَلی أَنْ نُسَوِّیَ بَنانَهُ).

در روایتی آمده است که یکی از مشرکان که در همسایگی پیامبر ص زندگی می کرد به نام"علی بن ابی ربیعه"خدمت حضرت ص آمد و از روز قیامت سؤال کرد که چگونه است؟و کی خواهد بود؟سپس افزود:اگر آن روز را من با چشم خودم.ببینم باز تصدیق تو نمی کنم،و به تو ایمان نمی آورم! آیا ممکن است خداوند این استخوانها را جمع آوری کند؟این باور کردنی نیست! اینجا بود که آیات فوق نازل شد و به او پاسخ گفت و لذا پیغمبر ص در باره این مرد لجوج معاند می فرمود:اللهم اکفنی شر جاری السوء"خداوندا شر این همسایه بد را از من دور کن" (۱).

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می خورد،از جمله در آیه ۷۸ سوره یس می خوانیم:یکی از منکران معاد قطعه استخوان پوسیده ای

۱- ۱) این روایت را"مراغی"،همچنین"روح المعانی"و تفسیر"صافی"با مختصر تفاوتی نقل کرده اند.

را به دست گرفته بود و به پیغمبر می گفت من یحیی اَلْعِظٰامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ :"چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که پوسیده است"؟ ضمنا تعبیر به"یحسب"(از ماده"حسبان"به معنی گمان)اشاره به این است که این منکران هرگز به گفته خود ایمان نداشتند بلکه تنها بر پندار و گمانهای واهی و بی اساس تکیه می کردند.

اما ببینیم چرا مخصوصا روی استخوانها تکیه شده است؟این به خاطر آن است که اولا دوام استخوان بیش از سایر اعضا می باشد،و لذا هنگامی که بپوسد و خاک شود و ذرات غبارش پراکنده گردد امید بازگشت آن در نظر افراد سطحی کمتر است.

ثانیا استخوان مهمترین رکن بدن انسان می باشد،چرا که ستونهای بدن را استخوانها تشکیل می دهند،و تمام حرکات و جابجایی و فعالیتهای مهم بدن به وسیله استخوانها انجام می گیرد،کثرت و تنوع و اشکال و اندازه های مختلف استخوانها در بدن انسان از عجایب خلقت خداوند محسوب می شود، و ارزش یک مهره کوچک پشت انسان هنگامی ظاهر می شود که از کار بیفتد و می بینیم که تمام بدن را فلج می کند.

"بنان"در لغت هم به معنی"انگشتان"آمده،و هم به معنی"سر انگشتان"و در هر دو صورت اشاره به این نکته است که نه تنها خداوند استخوانها را جمع آوری می کند،و به حال اول باز می گرداند،بلکه استخوانهای کوچک و ظریف و دقیق انگشتان را همه در سر جای خود قرار می دهد،و از آن بالاتر خداوند حتی سر انگشتان او را به طور موزون به صورت نخست باز می گرداند.

این تعبیر می تواند اشاره لطیفی به خطوط سر انگشت انسانها باشد که می گویند کمتر انسانی در روی زمین پیدا می شود که خطوط سر انگشت او با

ص :۲۷۸

دیگری یکسان باشد،یا به تعبیر دیگر خطوط ظریف و پیچیده ای که بر سر انگشتان هر انسانی نقش است معرف شخص او است،و لذا در عصر ما مساله "انگشت نگاری"به صورت علمی در آمده،و به وسیله آن بسیاری از مجرمان شناخته شده،و جرمها کشف گردیده است،همین قدر کافی است که مثلا یک سارق هنگامی که وارد اتاق یا منزلی می شود دست خود را بر دستگیره در، یا شیشه اطاق یا قفل و صندوق بگذارد و اثر خطوط انگشتانش روی آن بماند، فورا از آن نمونه برداری کرده،با سوابقی که از سارقان و مجرمان دارند مطابقه نموده و مجرم را پیدا می کنند.

*** در آیه بعد به یکی از علل حقیقی انکار معاد اشاره کرده،می فرماید:

چنین نیست که انسان در قدرت خداوند بر جمع استخوانها و زنده کردن مردگان تردید داشته باشد،بلکه هدفش از انکار این است که ما دام العمر گناه کند" (بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسانُ لِيَفْجُرَ أَمامَهُ).

او می خواهد از طریق انکار معاد،کسب آزادی برای هر گونه هوسرانی و ظلم و بیدارگری و گناه بنماید،هم و جدان خود را از این طریق اشباع کاذب کند،و هم در برابر خلق خدا مسئولیتی برای خود قائل نباشد،چرا که ایمان به معاد و رستاخیز و دادگاه عدل خدا سد عظیمی است در مقابل هر گونه عصیان و گناه،او می خواهد این لجام را بر گیرد و این سد را در هم بشکند و آزادانه هر عملی را خواست انجام دهد.

این منحصر به زمانهای گذشته نبوده است،امروز هم یکی از علل گرایش به مادیگری و انکار مبدء و معاد،کسب آزادی برای"فجور" و گریز از مسئولیتها،و شکستن هر گونه قانون الهی است،و گرنه دلائل مبدء

و معاد آشکار است.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که در توضیح معنی این آیه فرمود:

یقدم الذنب و یؤخر التوبه و یقول سوف اتوب:آیه اشاره به کسی است که گناه را مقدم می دارد و توبه را به تاخیر می اندازد و می گوید بعدا توبه خواهم کرد".

بعضی نیز گفته اند منظور از"فجور"در آیه،"تکذیب"است،بنا بر این معنی آیه چنین می شود:انسان می خواهد قیامت و رستاخیز را که در پیش روی او قرار دارد تکذیب کند،ولی تفسیر اول مناسبتر است.

*** و به دنبال آن می افزاید:لذا"می پرسد قیامت کی خواهد بود"؟! (یَسْئَلُ أَیّانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ).

آری او برای گریز از مسئولیتها استفهام انکاری در باره وقت قیام قیامت می کند، تا راه را برای فجور خود بگشاید.

این نکته لازم به یادآوری است که سؤال آنها از وقت بر پا شدن قیامت نه به این معنی است که اصل آن را قبول داشتند و از وقت آن سؤال می کردند،بلکه این سؤال مقدمه ای است برای انکار اصل قیامت،درست مثل اینکه کسی می گوید "فلان شخص از سفر می آید"و هنگامی که طول کشید و نیامد دیگری که منکر آمدن آن مسافر است می گوید:پس این مسافر کی خواهد آمد؟ ***

نکته ها:

اشاره

۱-"محکمه و جدان"یا"قیامت صغری"

از قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که روح و نفس انسانی دارای سه

مرحله است:

۱-"نفس اماره"یعنی روح سرکش که پیوسته انسان را به زشتیها و بدیها دعوت می کند،و شهوات و فجور را در برابر او زینت می بخشد،این همان چیزی است که همسر عزیز مصر،آن زن هوسباز هنگامی که پایان شوم کار خود را مشاهده کرد به آن اشاره نمود و گفت:و ما أبرئ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمّارَةٌ بِالسُّوءِ :"من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم،چرا که نفس سرکش همواره به بدیها فرمان می دهد"(سوره یوسف آیه ۵۳).

۲-"نفس لوامه"که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده،روحی است بیدار و نسبتا آگاه،هر چند هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته گاه لغزش پیدا می کند.

و در دامان گناه می افتد اما کمی بعد بیدار می شود توبه می کند و به مسیر سعادت باز می گردد،انحراف در باره او کاملا ممکن است،ولی موقتی است نه دائم،گناه از او سر می زند،اما چیزی نمی گذرد که جای خود را به ملامت و سرزنش و توبه می دهد.

این همان چیزی است که از آن به عنوان"و جدان اخلاقی"یاد می کنند،در بعضی از انسانها بسیار قوی و نیرومند است و بعضی بسیار ضعیف و ناتوان ولی به هر حال در هر انسانی وجود دارد دیگر اینکه با کثرت گناه آن را به کلی از کار بیندازد.

۳-"نفس مطمئنه"یعنی روح تکامل یافته ای که به مرحله اطمینان رسیده، نفس سرکش را رام کرده،و به مقام تقوای کامل و احساس مسئولیت رسیده که دیگر به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست.

این همان است که در سوره و الفجر آیه ۲۷ و ۲۸ می فرماید: یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً :"ای نفس مطمئنه!به

سوی پروردگارت باز گرد،در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو" به هر حال این "نفس لوامه"چنان که گفتیم رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک یا بد،بلا فاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می گردد و به حساب و کتاب او می رسد.

لذا گاه در برابر یک کار نیک و مهم چنان احساس آرامش درونی می کند، و روح او لبریز از شادی و نشاط می شود،که لذت و شکوه و زیبایی آن با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست.

و به عکس،گاهی به دنبال یک خلاف و جنایت بزرگ چنان گرفتار کابوس وحشتناک،و طوفانی از غم و اندوه می گردد،و از درون می سوزد،که از زندگی به کلی سیر می شود،و حتی گاه برای رهایی از چنگال این ناراحتی خود را آگاهانه به مقامات قضایی معرفی و به چوبه دار تسلیم می کند.

این دادگاه عجیب درونی شباهت عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد:

۱-قاضی و شاهد و مجری حکم در حقیقت در اینجا یکی است همانطور که در قیامت چنین است: عالِمَ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ أَنْتَ تَحْکُمُ بَیْنَ عِبادِکَ خداوندا تو از اسرار پنهان و آشکار آگاهی و تو در میان بندگانت قضاوت خواهی کرد"(زمر-آیه ۴۶).

۲-این دادگاه و جدان توصیه و رشوه و پارتی و پرونده سازی رائج بشری را نمی پذیرد،همانطور که در باره دادگاه قیامت نیز می خوانیم: وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَهٌ وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ :از آن روز بترسید که هیچکس بجای دیگری مجازات نمی شود،و نه شفاعتی پذیرفته می گردد،و نه فدیه و رشوه ای،و نه یاری می شوند"(سوره بقره-آیه ۴۸).

۳-محکمه و جدان مهمترین و قطورترین پرونده ها را در کوتاهترین

مدت رسیدگی کرده،حکم نهایی خود را به سرعت صادر می کند،نه استیناف در آن هست،و نه تجدید نظر،و نه ماهها و سالها سرگردانی،همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز می خوانیم: وَ اللّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِهِ وَ هُوَ سَرِیعُ الْحِسابِ ."خداوند حکم می کند و حکم او رد و نقض نمی شود و حساب او سریع است"(سوره رعد-آیه ۴۱).

۴-مجازات و کیفرش بر خلاف مجازاتهای دادگاههای رسمی این جهان، نخستین جرقه هایش در اعماق دل و جان افروخته می شود،و از آنجا به بیرون سرایت می کند،نخست روح انسان را می آزارد،سپس آثارش در جسم،و چهره و دگرگون شدن خواب و خوراک او آشکار می شود،همانطور که در باره دادگاه قیامت نیز می خوانیم: نارُ اللّهِ الْمُوقَدَهُ اَلَّتِی تَطَّلِعُ عَلَی الْأَفْئِدَهِ ،"آتش بر افروخته الهی که از قلبها زبانه می کشد"!(سوره همزه-آیه ۶-۷).

۵-این دادگاه وجدان چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد،بلکه معلومات و آگاهیهای خود انسان متهم را به عنوان"شهود"به نفع یا بر ضد او می پذیرد! همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز ذرات وجود انسان حتی دست و پا و پوست تن او گواهان بر اعمال او هستند چنان که می فرماید: حَتّی إِذا ما جاؤُها شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ :"چون به کنار آتش دوزخ بر سند گوش و چشم و پوست تن آنها بر ضد آنها گواهی می دهد(سوره فصلت-آیه ۲۰).

این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه نشانه دیگری بر فطری بودن مساله معاد است،زیرا چگونه می توان باور کرد در وجود یک انسان که قطره کوچکی از این اقیانوس عظیم هستی است،چنان حساب و کتاب و دادگاه مرموز و اسرار آمیزی وجود داشته باشد،اما در درون این عالم بزرگ مطلقا حساب

ص :۲۸۳

و کتاب و دادگاه و محکمه ای وجود نداشته باشد،این باور کردنی نیست. (۱)

***

۲-نامهای قیامت در قرآن مجید

می دانیم قسمت مهمی از معارف قرآن،و مسائل اعتقادی آن،بر محور مسائل مربوط به قیامت و رستاخیز دور می زند،چرا که مهمترین تاثیر را در تربیت انسان و روند تکامل او دارد.

نام هایی که در قرآن برای این روز بزرگ انتخاب شده نیز بسیار است و هر کدام بیانگر بعدی از ابعاد آن روز می باشد،و به تنهایی می تواند مسائل بسیاری را در این رابطه بازگو کند.

به گفته مرحوم"فیض کاشانی"در"محجه البیضاء"در زیر هر یک از این نامها سری نهفته شده،و در هر توصیفی معنای مهمی بیان گشته،باید کوشید تا این معانی را درک کرد،و این اسرار را یافت.

او بیش از یکصد نام برای قیامت ذکر کرده که همه یا اکثر آن را می توان از قرآن مجید استفاده کرد.مانند"یوم الحسره""یوم الندامه""یوم المحاسبه" "یوم المساله""یوم الواقعه""یوم القارعه""یوم الراجفه""یوم الرادفه" "یوم الطلاق""یوم الفراق""یوم الحساب""یوم التناد""یوم العذاب""یوم الفرار" "یوم الحق""یوم الحکم""یوم الفصل""یوم الجمع""یوم الدین""یوم تبلی السرائر""یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا""یوم یفر المرء من اخیه""یوم لا ینفع مال و لا بنون"و"یوم التغابن و... " (۲).

---

۱ - ۱) برای توضیح بیشتر پیرامون محکمه و جدان به کتاب"رهبران بزرگ" (بحث و جدان)و کتاب"معاد و عالم پس از مرگ"(بحث دلائل معاد)مراجعه فرمائید.

۲- ۲) "المحجه البیضاء"جلد ۸ صفحه ۳۳۱(با اختصار).

ولی معروفترین نـام آن همـان "یوم القیـامه "است که هفتـاد بـار در قرآن مجیـد ذکر شـده،و حکایت از قیام عمومی بنـدگان و رستاخیز عظیم انسانها می کند و توجه به آن نیز انسان را به قیام در این دنیا برای انجام وظیفه دعوت می نماید.

به عقیده ما برای بیدار شدن از خواب غفلت و غرور،و مهار کردن نفس سرکش،و تعلیم و تربیت انسان،کافی است که در این نامها بیندیشیم و وضع خود را در آن روز عظیم،روزی که همگی در پیشگاه خداوند بزرگ حاضر می شویم،و پرده ها کنار می رود و اسرار درون ظاهر می شود،بهشت تزیین می گردد و جهنم بر افروخته می شود،و همگـان در پـای میزان عـدل الهی حاضر می شویم در نظر بگیریم(خداوندا ما را در آن روز در پناه خودت جای ده).

***

ص: ۲۸۵

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۷ تا ۱۵]

اشاره

فَإِذٰا بَرِقَ اَلْبَصَرُ (۷) وَ خَسَفَ اَلْقَمَرُ (۸) وَ جُمِعَ اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ (۹) یَقُولُ اَلْإِنْسٰانُ یَوْمَئِذٍ أَیْنَ اَلْمَفَرُّ (۱۰) کَلاّٰ لاٰ وَزَرَ (۱۱) إِلیٰ رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ اَلْمُسْتَقَرُّ (۱۲) یُنَبَّؤُا اَلْإِنْسٰانُ یَوْمَئِذٍ بِمٰا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ (۱۳) بَلِ اَلْإِنْسٰانُ عَلیٰ نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ (۱۴) وَ لَوْ أَلْقیٰ مَعٰاذِیرَهُ (۱۵)

ترجمه:

۷-در آن هنگام چشمها از شدت وحشت به گردش در می آید.

۸-و ماه بی نور گردد.

۹-و خورشید و ماه یک جا جمع شوند.

۱۰-آن روز انسان می گوید:راه فرار کجاست؟!

ص:۲۸۶

۱۱-هرگز چنین نیست،راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد.

۱۲-و قرارگاه نهایی تنها به سوی پروردگار تو است.

۱۳-و در آن روز انسان را از تمام کارهایی که از پیش یا پس فرستاده،آگاه می کنند.

۱۴-بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است.

۱۵-هر چند(در ظاهر)برای خود عذرهایی بتراشد.

تفسیر:

انسان بهترین داور خویش است

در آیات گذشته سخن به سؤالی که منکران رستاخیز در باره قیامت داشتند منتهی شد،آنها می گفتند:اگر قیامت راست است کی خواهد آمد؟! آیات مورد بحث پاسخ گویایی است به این سؤال.

نخست به حوادث قبل از رستاخیز یعنی تحول عظیمی که در دنیا پیدا می شود و نظام آن متلاشی می گردد اشاره کرده،می فرماید:"هنگامی که چشمها از شدت هول و وحشت به گردش درآید و مضطرب شود"(فَإِذا بَرِقَ الْبَصَرُ) (۱).

*** و زمانی که ماه بی نور و منخسف گردد"(وَ خَسَفَ الْقَمَرُ).

***

۱- ۱) "برق"از ماده"برق"(بر وزن فرق)در اصل به معنی روشنایی و برقی است که در میان ابرها ظاهر می شود،سپس به هر نوع روشنایی اطلاق شده،برق زدن چشمها که در این آیه به آن اشاره شده به معنی حرکت شدید و اضطراب آمیز آن از شدت هول و ترس است،بعضی نیز آن را به معنی ساکن شدن حدقه چشم و خیره نگاه کردن به یک نقطه که آن هم غالبا نشانه وحشت است تفسیر کرده اند،و شواهدی از اشعار عرب بر این معنی که برق زدن چشم به معنی تحیر است آورده اند،ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

"و زمانی که خورشید و ماه در یک جا جمع شوند"(وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ).

در اینکه منظور از"جمع ماه و خورشید"چیست؟مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند.

گاه گفته اند:هر دو در کنار هم قرار می گیرند،و یا هر دو با هم از مشرق طلوع کرده در مغرب غروب می کنند.

و گاه گفته اند هر دو در این صفت که نور خود را از دست می دهند جمع خواهند بود (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که ماه تدریجا تحت تاثیر جاذبه خورشید به آن نزدیک و سرانجام به سوی آن جذب و جمع می شود،و هر دو بی فروغ می گردند.

به هر حال در اینجا به دو قسمت از مهمترین پدیده های انقلابی آخر جهان،یعنی بی نور شدن ماه،و جمع شدن خورشید و ماه با یکدیگر است اشاره شده،که در آیات دیگر قرآن نیز کم و بیش اشاراتی به آن دیده می شود،مثلا در آیه ۱ سوره تکویر می فرماید: إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ :"هنگامی که خورشید تاریک گردد"و می دانیم نور ماه از خورشید است،هنگامی که خورشید تاریک شود ماه نیز تاریک می گردد،در نتیجه کره زمین در ظلمت و تاریکی وحشتناکی فرو می رود.

۱- ۱) مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"می گوید جمع سه گونه است:جمع در مکان،جمع در زمان،و جمع اوصاف در شیء واحد(مانند جمع علم و عدالت در یک انسان)ولی جمع به معنی"اشتراک دو چیز در صفت"مثل بی نور شدن ماه و خورشید با هم یک نوع تعبیر مجازی است(که باید از قرینه استفاده شود)(مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۳۹۵).

*** به این ترتیب با یک انقلاب و تحول عظیم،جهان پایان می یابد سپس با تحول عظیم دیگری(با نفخه صور دوم که نفخه حیات است)رستاخیز انسانها آغاز می گردد،و در آن روز انسان می گوید:راه فرار کجاست!"(يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ) (۱).

آری انسانهای کافر و گنهکار که روز قیامت را تکذیب می کردند آن روز از شدت خجالت و شرم پناهگاهی می جویند،و از سنگینی بار گناه و ترس از عذاب راه فرار می طلبند،درست همانند این دنیا که وقتی مواجه با حادثه خطرناکی می شدند دنبال راه فرار می گشتند آنجا را نیز به اینجا قیاس می کنند! *** ولی به زودی به آنها گفته می شود"هرگز چنین نیست،راه فرار و پناهگاهی در اینجا وجود ندارد"(كَلَّا لَا وَزَرَ) (۲).

*** "بلکه قرارگاه نهایی همگان به سوی پروردگار است"و جز او پناهگاهی وجود ندارد(إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ).

برای این آیه غیر از تفسیر فوق تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند از جمله اینکه:در آن روز حکم نهایی به دست خدا است.

۱- ۱) "مفر"اسم مکان است از"فرار"و بعضی احتمال داده اند مصدر بوده باشد، ولی این احتمال در اینجا بعید به نظر می رسد.

۲- ۲) "وزر"(بر وزن قمر)در اصل معنی پناهگاههای کوهستانی و مانند آن است، و"وزیر"را از این جهت"وزیر"می گویند که در کارها به او پناه می برند و به هر حال در آیه مورد بحث به معنی هر گونه پناهگاه است.

یا اینکه قرارگاه نهایی از بهشت و دوزخ به فرمان او است.

یا اینکه استقرار برای محاکمه و حساب در پیشگاه او است.

ولی با توجه به آیه بعد تفسیری را که انتخاب کردیم از همه مناسبتر است.

بعضی معتقدند که این آیه از جمله آیاتی است که خط سیر تکامل ابدی انسان را بیان می کند،و در زمره آیاتی است که می گوید: وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ "بازگشت همه به سوی او است"(تغابن:۳)-و یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ إِنَّکَ کادِحٌ إِلی رَبِّکَ کَدْحاً فَمُلاقِیهِ :"ای انسان تو با سعی و زحمت به سوی پروردگارت پیش می روی، و او را ملاقات خواهی کرد"(انشقاق:۶) وَ أَنَّ إِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی :"و اینکه همه به سوی پروردگارت باز می گردند"(نجم:۴۲) (۱).

به تعبیر روشنتر انسانها رهروانی هستند که از سر حد عدم حرکت کرده و تا به اقلیم وجود اینهمه راه را آمده اند،و در این اقلیم نیز رو به سوی وجود مطلق و هستی بی پایان خداوند در حرکتند،و هر گاه از مسیر اصلی و صراط مستقیم منحرف نشوند این حرکت تکاملی تا ابد ادامه خواهد یافت و هر روز وارد مرحله تازه ای از قرب خدا می شوند،اما اگر از مسیر خود منحرف شوند سقوط کرده و نابود خواهند شد.

*** سپس در ادامه همین سخن می افزاید:در آن روز انسان را از تمام کارهایی که"مقدم"داشته یا"مؤخر"نموده است آگاه می سازند"(یُنَبَّؤُا الْإِنْسانُ یَوْمَئِذٍ بِما قَدَّمَ وَ أَخَّرَ).

در اینکه منظور از این دو تعبیر چیست؟تفسیرهای زیادی ذکر شده است:

۱- ۱) البته در تفسیر این آیات نظرات دیگری نیز هست که در ذیل آنها بیان کرده ایم.

نخست اینکه منظور اعمالی است که در حیات خود از پیش فرستاده،یا آثاری که بعد از مرگ از او باقیمانده،اعم از سنت نیک و بد که در میان مردم گذاشته و به آن عمل می کنند و حسنات و سیئاتش به او می رسد،و یا کتاب و نوشته ها،و بناهای خیر و شر،و فرزندان صالح و ناصالح،که آثارش به او می رسد.

دیگر اینکه منظور اولین اعمالی است که بجا آورده،و آخرین اعمالی که در عمرش انجام داده است،و به تعبیر دیگر از تمام اعمالش با خبر می شود.

دیگر اینکه اموالی را که پیش از خود فرستاده،و اموالی را که برای وارثان گذاشته است.

بعضی نیز گفته اند منظور گناهانی است که مقدم داشته،و اطاعاتی است که مؤخر داشته است،یا بالعکس.

ولی از همه مناسبتر تفسیر اول است،به خصوص اینکه در حدیثی از امام باقر ع در تفسیر این آیه آمده است که فرمود:

(ینبؤ)بما قدم من خیر و شر، و ما اخر من سنه لیس بها من بعده،فان کان شرا کان علیه مثل وزرهم، و لا ینقص من وزرهم شیئا،و ان کان خیرا کان له مثل اجورهم،و لا ینقص من اجورهم شیئا :

"در آن روز به انسان خبر می دهند آنچه از خیر و شر را مقدم داشته، و آنچه مؤخر نموده است،از سنتهایی که از خود به یادگار گذارده،تا کسانی که بعد از او می آیند به آن عمل کنند،اگر سنت بدی بوده به اندازه گناه عمل کنندگان بر او خواهد بود،بی آنکه چیزی از گناه آنان بکاهد،و اگر سنت خیری بوده همانند پاداشهای آنها برای او خواهد بود بی آنکه چیزی از اجر آنها کاسته شود" (۱).

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۴ صفحه ۴۰۶ نظیر همین حدیث در"تفسیر قرطبی" جلد ۱۰ صفحه ۶۸۹۱ نیز آمده است.

*** در آیه بعد می افزاید:گرچه خداوند و فرشتگان او انسان را از تمام اعمالش آگاه می کنند،ولی نیازی به این اعلام نیست،"بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است"و خود و اعضایش در آن روز بزرگ شاهد و گواه او هستند (بَلِ الْإِنْسٰانُ عَلیٰ نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ).

*** "هر چند در ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد"(وَ لَوْ أَلْقیٰ مَعٰاذِیرَهُ).

این آیات در حقیقت همان چیزی را می گوید که در آیات دیگر قرآن در باره گواهی اعضای انسان بر اعمال او آمده است،مانند آیه ۲۰ سوره فصلت که می گوید: شَهِدَ عَلَیْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ :

"گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به آنچه انجام می دادند گواهی می دهند" و آیه ۶۵ یس که می فرماید: وَ تُکَلِّمُنٰا أَیْدِیهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ :

"دستهای آنها با ما سخن می گویند،و پاهایشان به اعمالی که انجام داده اند گواهی می دهند"! بنا بر این در آن دادگاه بزرگ قیامت بهترین گواه بر اعمال انسان، خود اوست،چرا که او از همه بهتر از وضع خویشتن آگاه است،هر چند خداوند برای اتمام حجت گواهان زیاد دیگری نیز برای او قرار داده است.

"بصیره"هم معنای مصدری دارد(بینایی و آگاهی)و هم معنی وصفی (شخص آگاه)و لذا بعضی آن را به معنی"حجت و دلیل و برهان"که آگاهی بخش است تفسیر کرده اند (۱).

---

۱ - ۱) بنا بر احتمال اول"تاء"آن مصدری است،و بنا بر احتمال دوم"تاء"تانیث است به خاطر اینکه انسان در اینجا به معنی"جوارح"یا به معنی"نفس"است که تانیث مجازی دارد،و بعضی نیز آن را"تاء مبالغه"می دانند که خبر از شدت آگاهی انسان بر خویشتن می دهد.

"معاذیر"جمع"معـذرت"در اصل به معنی پیدا کردن چیزی است که آثار گناه را از بین ببرد که گاهی عذر واقعی است،و گاه صوری و ظاهری،بعضـی نیز گفته انـد:"معاذیر"جمع"معـذار"به معنی پرده و پوشـش است،طبق این تفسـیر معنی آیه چنین می شود:انسان بر خویشـتن آگاهی دارد هر چنـد پرده ها بر اعمال خود بیفکنـد،و کارهای خویش را مسـتور دارد،ولی تفسـیر اول مناسبتر است.

به هر حال حاکم بر حساب و جزا در آن روز بزرگ کسـی است که هم از اسـرار درون و برون آگاه است،و هم خود انسان را حسابگر اعمال خویش قرار می دهـد،همانگونه که در آیه ۱۴ سوره اسـراء آمده: اِقْرَأْ کِتابَکَ کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً "نـامه اعمـالت را بخوان،کـافی است که امروز خود حسـابگر خویش باشـی"! گرچه آیـات مورد بحث همگی در بـاره معاد و قیامت سـخن می گویـد،ولی مفهوم آن گسترده است،عالم دنیا را نیز شامل می شود،در اینجا نیز مردم از حال خود آگاهند،هر چند گروهی با دروغ و پشت هم اندازی و ظاهرسازی و ریاکاری چهره واقعی خویش را مکتوم می دارند.

لذا در حدیثی از امام صادق ع آمده است که فرمود:

ما یصـنع احدکم ان یظهر حسـنا،و یسـر سیئا ا لیس اذا رجع الی نفسه یعلم انه لیس کذلک،و اللّه سبحانه یقول: بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ ،ان السریره اذا صلحت قویت العلانیه :"هر گاه یکی از شما ظاهر خود را بیاراید اما در پنهانی بد کار باشد چه می توانـد انجـام دهـد؟آیـا هنگـامی که به خویشـتن مراجعه کنـد نمی دانـد که اینگونه نیست؟همـانگونه که خداونـد سـبحان می فرماید:بلکه انسان به خویشتن آگاه است،هنگامی که باطن انسان صالح گردد ظاهر او نیز تقویت می شود" (۱).

ص: ۲۹۳

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۹۶.

و در احادیث روزه مریض نیز آمـده است که یکی از یاران امام صادق ع سؤال کرد:ما حـد المرض الذی یفطر صاحبه؟"میزان آن بیماری که مجوز افطار است چیست؟امام در جواب فرمود: بَلِ الْإِنْسانُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ، هو اعلم بما یطیق:"انسان از وضـع خود آگاهتر است و بهتر می داند چه اندازه توانایی دارد" (۱).

***

ص :۲۹۴

۱- ۱) همان مـدرک(این حـدیث را مرحوم صدوق در من لا یحضـر در کتاب صـیام نیز آورده است-جلد ۲ صفحه ۱۳۲ باب حد المرض الذی یفطر صاحبه حدیث ۱۹۴۱).

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۱۶ تا ۱۹]

اشاره

لاٰ تُحَرِّکْ بِهِ لِسٰانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ (۱۶) إِنَّ عَلَیْنٰا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ (۱۷) فَإِذٰا قَرَأْنٰاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ (۱۸) ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنٰا بَیٰانَهُ (۱۹)

ترجمه:

۱۶-زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن(قرآن)حرکت مده.

۱۷-چرا که جمع و خواندن آن بر عهده ماست.

۱۸-و هنگامی که ما آن را خواندیم از آن پیروی کن.

۱۹-سپس بیان(و توضیح)آن نیز بر عهده ماست.

تفسیر:

جمع و حفظ قرآن بر عهد ماست!

این آیات در حقیقت به منزله جمله معترضه ای است که گاه گوینده در لابلای سخن خویش می آورد،مثلا شخصی مشغول خطابه است و می بیند آخر مجلس مملو از جمعیت شده در حالی که جلو مجلس خالی است موقتا سخنان خویش را قطع می کند،و حاضران را دعوت به جلو آمدن می کند تا جا برای آیندگان باز شود و بعد به سخنان خویش ادامه می دهد و یا استادی به هنگام تدریس غفلتی از شاگرد خود می بیند سخن خویش را قطع کرده و به او هشدار می دهد سپس درس را ادامه می دهد.

ص :۲۹۵

اگر شخصی ناآگاه،آن سخنرانی یا این تدریس را از نوار بشنود ممکن است گرفتار اشتباه شود،و از عدم ارتباط این جمله ها با جمله های قبل و بعد تعجب کند،ولی با دقت در شرایط خاص مجلس،فلسفه این جمله های معترضه روشن می شود.

با توجه به این مقدمه ساده به تفسیر آیات مورد بحث می پردازیم.

خداوند موقتا رشته سخن در باره قیامت و احوال مؤمنان و کافران را رها کرده، و تذکر فشرده ای به پیامبرش در باره قرآن می دهد و می فرماید:

"زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن،حرکت مده"(لاٰ تُحَرِّکْ بِهِ لِسٰانَکَ لِتَعْجَلَ بِهِ).

در تفسیر این آیه،مفسران گفتگو بسیار دارند،و رویهمرفته سه تفسیر برای آن ذکر شده است.

نخست تفسیر معروفی است که از ابن عباس در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است،و آن اینکه پیامبر ص به خاطر عشق و علاقه شدیدی که به دریافت و حفظ قرآن داشت،هنگامی که پیک وحی آیات را بر او می خواند،همراه او زبان خود را حرکت می داد و عجله می کرد،خداوند او را نهی فرمود که این کار را مکن،خود ما آن را برای تو جمع می کنیم.

دیگر اینکه:می دانیم قرآن دارای دو نزول است:"نزول دفعی"یعنی همه آن یک جا در"شب قدر"بر قلب پاک پیامبر ص نازل شد،و"نزول تدریجی" که در طی ۲۳ سال صورت گرفته،پیامبر ص به خاطر عجله ای که در ابلاغ دعوت داشت گاه قبل از نزول تدریجی،و یا همراه آن آیات را تلاوت می کرد، به او دستور داده شد که از این کار خود داری کند،و بگذارد هر آیه ای در موقع خود تلاوت و ابلاغ گردد.

و به این ترتیب مضمون این آیه همانند آیه ۱۱۴ سوره طه است(وَ لاٰ تَعْجَلْ

ص :۲۹۶

بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یُقْضی إِلَیْکَ وَحْیُهُ :)"در باره قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن تمام شود".

این دو تفسیر تفاوت زیادی با هم ندارند،و در مجموع به این معنی باز می گردد که پیامبر ص حتی در گرفتن وحی هم نباید عجله کند.

تفسیر سومی که طرفدار بسیار کمی دارد این است که مخاطب در این آیات گنهکاران در قیامتند که به آنها دستور داده می شود نامه اعمال خود را بخوانند و حسابگر خویش باشند،و به آنها گفته می شود:در خواندن آن عجله نکنید طبیعی است آنها به هنگام خواندن نامه عمل خود وقتی به"سیئات" می رسند ناراحت می شوند،و می خواهند با عجله از آن بگذرند،این دستور به آنها داده می شود و آنها را از عجله باز می دارد،و موظف می شوند هنگامی که فرشتگان الهی نامه اعمال آنها را می خوانند آنها نیز از آنها پیروی کنند.

مطابق این تفسیر این آیات شکل جمله معترضه ندارد،و با آیات گذشته و آینده مربوط است،و همگی با هم پیوند دارد،چرا که همه مربوط به احوال قیامت و معاد است،ولی طبق تفسیر اول و دوم-همانگونه که گفتیم این آیات جنبه معترضه دارد.

ولی به هر حال تفسیر سوم،مخصوصا با توجه به ذکر نام قرآن در آیات بعد،بسیار بعید به نظر می رسد،و اصولا لحن آیات به خوبی نشان می دهد که مراد یکی از دو تفسیر قبل است، و جمع میان آن دو نیز مانعی ندارد،هر چند لحن آیات بعد موافق تفسیر اول یعنی تفسیر مشهور است(دقت کنید).

*** سپس می افزاید"بر ما است که آن را جمع کنیم و بر تو بخوانیم"(إِنَّ

عَلَيْنا جَمْعَهُ وَ قُرْآنَهُ

) [(1)](#).

خلاصه از ناحیه جمع آوری قرآن نگران نباش،ما آیات آن را جمع می کنیم باز هم به وسیله پیک وحی بر تو می خوانیم.

*** "و هنگامی که ما بر تو خواندیم از آن پیروی کن و بخوان"(فَإِذا قَرَأْناهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ).

*** "سپس بر ما است که آن را تبیین کنیم"(ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنا بَيانَهُ).

بنا بر این جمع قرآن،و هم تلاوت آن بر تو،و هم تبیین و تفصیل معانی آن هر سه بر عهده ما است،به هیچوجه نگران مباش،آن کس که این وحی را نازل کرده،در تمام مراحل حافظ آن است،تنها وظیفه تو از یک سو پیروی از تلاوت پیک وحی،و از سوی دیگر ابلاغ این رسالت به عامه مردم است.

بعضی نیز گفته اند منظور از جمع کردن جمع در لسان وحی نیست،بلکه جمع در سینه پیغمبر ص و تلاوت آن در لسان آن حضرت ص است،یعنی عجله مکن ما تمام این آیات را در سینه تو جمع می کنیم،و سپس قرائت آن را بر زبانت جاری می سازیم.

به هر حال این تعبیرات همگی تفسیر اول را تایید می کند که پیامبر ص به هنگام نزول وحی به وسیله جبرئیل،پیوسته عجله داشت که آیات را به سرعت تکرار کند،مبادا از حافظه او برود،و اینجا بود که از سوی خداوند به او

۱- ۱) توجه داشته باشید"قرآن"در این آیه و آیه بعد معنی مصدری دارد و به معنی "قرائت"است.

اعلام شد که خونسردی خود را حفظ کند،و نیز اطمینان داده شد که نه تنها جمع آیات و تلاوت آن،بلکه تبیین آن نیز از سوی خداوند تضمین شده است.

این آیات در ضمن بیانگر اصالت قرآن،و حفظ آن از هر گونه تحریف و دگرگونی است،چرا که خداوند وعده جمع و تلاوت و تبیین آن را داده است.

در حدیث آمده است که پیغمبر اکرم ص بعد از نزول این آیات هنگامی که جبرئیل بر او نازل می شد کاملا سکوت می کرد،و هنگامی که جبرئیل می رفت شروع به تلاوت آیات می نمود (۱).

***

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۳۹۷.

[سوره القيامه (۷۵): آيات ۲۰ تا ۲۵]

اشاره

كَلاّ بَلْ تُحِبُّونَ اَلْعاجِلَةَ (۲۰) وَ تَذَرُونَ اَلْآخِرَةَ (۲۱) وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ (۲۲) إِلى رَبِّها ناظِرَةٌ (۲۳) وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ (۲۴) تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ (۲۵)

ترجمه:

۲۰-چنین نیست که شما می پندارید(و دلایل معاد را مخفی می شمرید)بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید(و هوسرانی بی قید و شرط را).

۲۱-و آخرت را رها می کنید.

۲۲-در آن روز صورتهایی شاداب و مسرور است.

۲۳-و به پروردگارش می نگرد! ۲۴-و در آن روز صورتهایی در هم کشیده است.

۲۵-زیرا می داند عذابی در مورد او انجام می شود که پشت را در هم می شکند!

ص: ۳۰۰

تفسیر:

چهره های خندان و چهره های عبوس در صحنه قیامت

در این آیات بار دیگر به ادامه بحثهای مربوط به معاد باز می گردد، ویژگیهای دیگری را از قیامت،و همچنین علل انکار معاد را بیان می کند، می فرماید:"چنان نیست که دلائل معاد مخفی باشد و نتوانید به حقانیت آن پی ببرید،بلکه در حقیقت شما این دنیای زود گذر را دوست دارید"(کَلّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَهَ).

*** "و به همین دلیل آخرت را رها می کنید"(وَ تَذَرُونَ الْآخِرَهَ).

دلیل اصلی انکار معاد شک در قدرت خداوند و جمع آوری"عظام رمیم" و خاکهای پراکنده نیست، بلکه علاقه شدید شما به دنیا،و شهوات و هوسهای سرکش سبب می شود که هر گونه مانع و رادعی را از سر راه خود بر دارید، و از آنجا که پذیرش معاد و امر و نهی الهی،موانع و محدودیتهای فراوانی بر سر این راه ایجاد می کند،لذا به انکار اصل مطلب برمی خیزید،و آخرت را به کلی رها می سازید.

همانگونه که قبلا نیز گفتیم یکی از علل مهم گرایش به مادیگری و انکار مبدأ و معاد کسب آزادی بی قید و شرط در برابر شهوات و لذات،و هر گونه گناه،می باشد،نه تنها در گذشته که در دنیای امروز نیز این معنی به صورت آشکارتری صادق است.

این دو آیه در حقیقت تاکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت که می فرمود: بَلْ یُرِیدُ الْإِنْسانُ لِیَفْجُرَ أَمامَهُ- یَسْئَلُ أَیّانَ یَوْمُ الْقِیامَهِ (۱).

ص: ۳۰۱

---

۱ – ۱) بعضی"کلا"را در آیات فوق اشاره به نفی تدبر آنها در قرآن مجید دانسته اند،ولی این تفسیر صحیح نیست،زیرا همانگونه که گفتیم در آیات مربوط به قرآن مخاطب پیامبر(ص)است و جنبه معترضه دارد،اما آیات مورد بحث ادامه ای است بر آیات گذشته پیرامون قیامت.

*** سپس به بیان حال مؤمنان نیکو کار،و کافران بد کار،در آن روز پرداخته، چنین می گوید:"صورتهایی در آن روز شاداب و خندان و نورانی و زیبا است" (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نٰاضِرَةٌ).

"ناضره"از ماده"نضره"به معنی شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد که توأم با سرور و زیبایی و نورانیت است،یعنی رنگ رخساره آنها از وضع حالشان خبر می دهد که چگونه غرق نعمتهای الهی شده اند،در حقیقت این شبیه چیزی است که در آیه ۲۴ سوره مطففین آمده: تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ "در صورتهای آنها(بهشتیان) شادابی نعمت را مشاهده می کنی".

*** این از نظر پاداشهای مادی،و اما در مورد پاداشهای روحانی آنها می فرماید:"آنها فقط به ذات پاک پروردگارشان می نگرند!(إِلىٰ رَبِّهٰا نٰاظِرَةٌ).

نگاهی با چشم دل و از طریق شهود باطن،نگاهی که آنها مجذوب آن ذات بی مثال،و آن کمال و جمال مطلق می کند،و لذتی روحانی و توصیف ناپذیر به آنها دست می دهد که یک لحظه آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا است برتر و بالاتر است! توجه داشته باشید که مقدم شدن"الی ربها"بر"ناظره"افاده حصر

می کند،یعنی تنها به او می نگرند،و نه به غیر او.

و اگر گفته شود بهشتیان مسلما بغیر او نیز نگاه می کنند،می گوئیم:

اگر به غیر او نگاه می کننـد همه را آثار او می بینند،و نگاه کردن به اثر نگاه به مؤثر است،و به تعبیر دیگر در همه جا او را می بیننـد،و در همه چیز قدرت و جلال و جمال او را تماشا می کنند،لذا توجه به نعمتهای بهشتی نیز آنها را از نظر به ذات خداوند غافل نمی کند.

به همین دلیل در بعضی از روایات که در تفسیر این آیه آمده است می خوانیم:

آنها نظر به رحمت خداوند و نعمت او و ثواب او می کنند" (۱)چرا که نگاه به اینها نیز نگاه به ذات مقدس او است.

جمعی از بیخبران آیه فوق را اشـاره به مشاهـده حسـی خداونـد در قیـامت گرفته انـد.و می گوینـد در آن روز خـدا را با همین چشم ظاهر مشاهـده خواهند کرد! در حالی که چنین مشاهده ای لازمه اش جسـمانی بودن خداوند،و وجود در مکان و کیفیت و حـالت خـاص جسـمانی است،و می دانیم ذات پـاکش از این آلودگیهـا بر کنـار است،همـانگونه که در آیـات مختلف قرآن کرارا روی آن تکیه شده است از جمله در آیه ۱۰۳ سوره انعام می خوانیم: لاٰ تُدْرِکُهُ الْأَبْصٰارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ الْأَبْصٰارَ :"چشمها او را نمی بیند،و او چشمها را می بیند"این آیه مطلق است،و هیچ اختصاص به دنیا ندارد.

به هر حال عـدم مشاهـده حسـی خداوند واضـحتر از آن است که بخواهیم بیش از این روی آن بحث کنیم،و هر کس کمترین آشنایی با قرآن و معارف اسلامی داشته باشد به این حقیقت اعتراف می کند.

۱- ۱) تفسیر"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۶۴ و ۴۶۵.

بعضی برای "ناظره" تفسیر دیگری ذکر کرده،و گفته اند:از ماده "انتظار" است،یعنی مؤمنان در آن روز انتظارشان تنها از ذات پاک خدا است، و حتی بر اعمال نیک خود نیز تکیه نمی کنند،و پیوسته منتظر رحمت و نعمت اویند.

و اگر گفته شود این انتظار آمیخته با نوعی ناراحتی خواهد بود،در حالی که در آنجا برای مؤمنان ناراحتی وجود ندارد.

در پاسخ می گویند:آن انتظاری آمیخته با ناراحتی است که اطمینانی به سرانجامش نباشد،ولی با وجود اطمینان،چنین انتظاری آمیخته با آرامش است (۱).

جمع میان معنی "نظر کردن" و "انتظار داشتن" نیز بعید به نظر نمی رسد، زیرا استعمال لفظ واحد در معانی متعدد جائز است،اما اگر بنا شود یکی از این دو معنی منظور باشد ترجیح با معنی اول است.

این سخن را با حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم ص پایان می دهیم:فرمود:

اذا دخل اهل الجنه الجنه یقول اللّه تعالی تریدون شیئا ازیدکم؟ فیقولون ا لم تبیض وجوهنا؟ا لم تدخلنا الجنه و تنجینا من النار؟ قال فیکشف اللّه تعالی الحجاب فما اعطوا شیئا احب الیهم من النظر الی ربهم!:

"هنگامی که اهل بهشت وارد بهشت می شوند خداوند می فرماید:چیز دیگری می خواهید بر شما بیفزایم؟

۱- ۱) بعضی معتقدند "نظر" به معنی "انتظار" با "الی" متعدی نمی شود، بلکه بدون حرف جر متعدی خواهد شد،ولی شواهدی از اشعار عرب در دست است که نشان می دهد "نظر" به معنی "انتظار" نیز با "الی" متعدی می شود(به مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۳۹۸ و تفسیر قرطبی جلد ۱۰ صفحه ۶۹۰۰ مراجعه شود)

آنها می گویند:(پروردگارا همه چیز به ما داده ای)آیا روی ما را سفید نکردی؟آیا ما را وارد بهشت ننمودی؟و رهایی از آتش نبخشیدی؟ در این هنگام حجابها کنار می رود(و خداوند را با چشم دل مشاهده می کنند)و در آن حال چیزی محبوبتر نزد آنان از نگاه به پروردگارشان نیست" (۱).

جالب توجه اینکه:در حدیثی از"انس بن مالك"از آن حضرت ص آمده است که فرمود:

ینظرون الی ربهم بلا کیفیت و لا حد محدود و لا صفه معلومه :"آنها به پروردگارشان می نگرند بدون کیفیت و حد محدود و صفت مشخصی"! (۲).

و این حدیث تاکیدی است بر شهود باطنی نه مشاهده با چشم.

*** و در نقطه مقابل این گروه مؤمنان گروهی هستند که صورتهایشان،عبوس و در هم کشیده است"(وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ بٰاسِرَةٌ).

"باسره"از ماده"بسر"(بر وزن نصر)به معنی چیز نارس و کار قبل از موعد است،و لذا به میوه کال نخل،"بسر"(بر وزن عسر)گفته می شود،و سپس به درهم کشیدن صورت و عبوس بودن اطلاق شده است،از این جهت که عکس العملی است که انسان قبل از فرا رسیدن رنج و عذاب و ناراحتی اظهار می دارد.

به هر حال آنها وقتی که نشانه های عذاب را می نگرند،و نامه های اعمال خویش را خالی از حسنات،و مملو از سیئات،مشاهده می کنند،سخت پریشان و محزون و اندوهگین می شوند،و چهره در هم می کشند.

***

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۲۹ صفحه ۱۴۵.

۲- ۲) "تفسیر المیزان"جلد ۲۰ صفحه ۲۰۴.

"آنها می دانند عذابی سخت که پشت آنها را در هم می شکند در باره آنها انجام خواهد شد"(تَظُنُّ أَنْ یُفْعَلَ بِهٰا فٰاقِرَةٌ).

بسیاری از مفسران معتقدند که"ظن"در اینجا به معنی علم است،یعنی آنها یقین به چنین عذابی پیدا می کنند،در حالی که بعضی گفته اند:"ظن" در اینجا به همان معنی اصلی یعنی گمان می باشد،البته آنها اجمالا یقین دارند عذاب می شوند اما نسبت به چنین عذاب کمرشکن گمان دارند (۱).

"فاقره"از ماده"فقره"(بر وزن ضربه)و جمع آن"فقار"به معنی مهره های پشت است،بنا بر این"فاقره"به حادثه سنگینی می گویند که مهره های پشت را در هم می شکند،و"فقیر"را از این رو فقیر گفته اند که گویی پشتش شکسته است (۲).

به هر حال،این تعبیر کنایه از انواع مجازاتهای سنگینی است که در دوزخ در انتظار این گروه است،این گروه انتظار عذابهای کمرشکن را می کشند در حالی که گروه سابق در انتظار رحمت پروردگار،و آماده لقای محبوبند اینها بدترین عذاب را دارند،و آنها برترین نعمت جسمانی و موهبت و لذت روحانی را.

---

۱ - ۱) از جمله شواهدی که برای این موضوع آورده اند این است که اگر"ظن"به معنی"علم"باشد،"ان"بعد از آن باید"مخففه از مثقله"باشد،در حالی که"ان" در آیه مورد بحث مصدریه است به قرینه اینکه نصب داده است.

۲ - ۲) "فاقره"صفت برای موصوف محذوفی است،و در تقدیر"داهیه فاقره" می باشد،و"تظن"فعل است که فاعل آن"وجوه"است،و در تقدیر"ارباب الوجوه" یا"ذوات الوجوه"می باشد.

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۲۶ تا ۳۰]

اشاره

کَلاّٰ إِذٰا بَلَغَتِ اَلتَّرٰاقِیَ (۲۶) وَ قِیلَ مَنْ رٰاقٍ (۲۷) وَ ظَنَّ أَنَّهُ اَلْفِرٰاقُ (۲۸) وَ اِلْتَفَّتِ اَلسّٰاقُ بِالسّٰاقِ (۲۹) إِلیٰ رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ اَلْمَسٰاقُ (۳۰)

ترجمه:

۲۶-چنین نیست،او هرگز ایمان نمی آورد تا جان به گلوگاهش رسد.

۲۷-و گفته شود:آیا کسی هست که این بیمار را از مرگ نجات دهد؟! ۲۸-و یقین به فراق از دنیا پیدا کند.

۲۹-و ساق پاها(از شدت جان دادن)به هم می پیچید.

۳۰-(آری)در آن روز مسیر همه به سوی(دادگاه)پروردگارت خواهد بود.

تفسیر:

در ادامه بحثهای مربوط به جهان دیگر و سرنوشت مؤمنان و کافران، در این آیات سخن از لحظه دردناک مرگ است که دریچه ای است به سوی جهان دیگر.

می فرماید:"چنین نیست،او هرگز ایمان نمی آورد تا زمانی که جان

به گلوگاهش برسد"(کَلاّ إِذٰا بَلَغَتِ التَّرٰاقِیَ) (۱).

آن روز است که چشم برزخی او باز می شود،حجابها کنار می رود، نشانه های عذاب و کیفر را می بیند،و به اعمال خود واقف می شود،و در آن لحظه ایمان می آورد،ولی ایمانی که هرگز مفید به حال او نخواهد بود.

"تراقی"جمع"ترقوه"به معنی استخوانهایی است که گرداگرد گلو را گرفته است، و رسیدن جان به گلوگاه،کنایه از آخرین لحظات عمر است،زیرا هنگامی که روح از بدن بیرون می رود،اعضایی که فاصله بیشتری از قلب دارند(مانند دست و پاها)زودتر از کار می افتند،گویی روح تدریجا خود را از بدن بر می چیند تا به گلوگاه برسد.

*** در این هنگام اطرافیان او سراسیمه و دستپاچه به دنبال راه نجاتی می گردند "و گفته می شود،آیا کسی هست که بیاید و این بیمار را از مرگ نجات دهد" (وَ قِیلَ مَنْ رٰاقٍ).

این سخن را از روی عجز و یاس و بیچارگی می گویند،در حالی که می دانند کار از کار گذشته است،و از دست طبیب نیز کاری ساخته نیست.

"راق"از ماده"رقی"(بر وزن نهی)و"رقیه"(بر وزن خفیه)به معنی"بالا رفتن"است،این واژه(رقیه)به اوراد و دعاهایی که موجب نجات مریض می شود اطلاق گردیده،به خود طبیب از آنجا که بیمار را رهایی می بخشد و نجات می دهد نیز"راقی"گفته اند،بنا بر این مفهوم آیه چنین است که اطرافیان

ص:۳۰۸

۱- ۱) "اذا"در اینجا شرطیه است و جزاء آن محذوف است،و در تقدیر چنین است" إِذٰا بَلَغَتِ التَّرٰاقِیَ انکشف له حقیقه الامر،و وجد ما عمله"ضمنا فاعل در"بلغت" "نفس"است که محذوف می باشد و از قرینه کلام،معلوم می شود.

مریض،و گاه خود او،از شـدت ناراحتی صـدا می زنـد آیا طبیبی پیـدا می شود؟ آیا کسـی هست که دعائی بخواند و این بیمار رهـایی یابـد؟! بعضـی نیز گفته انـد معنای آیه این است که چه کسـی از فرشـتگان روح او را قبض می کنـد و بالا می برد؟آیا فرشـتگان عذاب،یا فرشتگان رحمت؟! و بعضی افزوده اند از آنجا که فرشتگان الهی از گرفتن و بالا بردن روح چنین انسان بی ایمانی کراهت دارند ملک الموت می گوید:کیست که روح او را بگیرد و بالا برد؟ ولی تفسـیر اول از همه صـحیحتر و مناسبتر است.

*** در آیه بعـد به یاس کامل "محتضـر "اشاره کرده،می گوید:"در این حال او از زندگی به طور مطلق مایوس شده،و یقین به فراق و جدایی از دنیا پیدا می کند"(وَ ظَنَّ أَنَّهُ الْفِرٰاقُ).

*** "و ساق پاها به هم پیچیده می شود"و لحظه مرگ فرا می رسد (وَ الْتَفَّتِ السّٰاقُ بِالسّٰاقِ).

این به هم پیچیـدگی،یـا به خاطر شـدت ناراحتی جان دادن است،یا در نتیجه از کار افتادن دست و پا و بر چیـده شـدن روح،از آنها.

برای این آیه تفسـیرهای دیگری نیز نقـل شـده است،از جمله در حـدیثی از امام باقر ع می خوانیم:التفت الـدنیا بالآخره:"دنیا به آخرت پیچیده می شود" (۱).

و در تفسیر علی بن ابراهیم نیز همین معنی آمده است (۲).

۱- ۱ و ۲) "نور الثقلین "جلد ۵ صفحه ۴۶۵.

۲-

از ابن عباس نیز نقل شده که منظور"به هم پیچیدن شدت امر آخرت به امر دنیا"است.

بعضی نیز گفته اند:منظور به هم پیچیدن شدائد مرگ با شدائد قیامت است.

ظاهر این است که همه اینها به همان معنی که از امام باقر ع نقل شده باز می گردد.

این تفسیر از اینجا گرفته شده که یکی از معانی"ساق"در لغت عرب، حادثه شدید و مصیبت و بلای عظیم است.

و بعضی نیز گفته اند:منظور به هم پیچیدن ساق پاها در کفن است.

البته این تفسیرها تضادی با هم ندارند،و می تواند همه آنها در معنی آیه جمع باشد.

*** و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:"مسیر همه خلایق در آن روز به سوی دادگاه پروردگار تو است"(إِلیٰ رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمَسٰاقُ).

آری همه به سوی او بازمی گردند و در دادگاه عدل او حاضر می شوند و تمام خطوط به او منتهی خواهد گشت.

این آیه هم تاکیدی بر مساله معاد و رستاخیز عمومی بندگان است، و هم می تواند اشاره ای به جهت گیری حرکت تکاملی خلایق به سوی ذات پاک او که ذاتی است بی نهایت از هر جهت،بوده باشد.

***

نکته:

لحظه دردناک مرگ

چنان که می دانیم قرآن بارها روی مساله مرگ و مخصوصا لحظه جان دادن تکیه می کند،و به انسانها هشدار می دهد که همگی چنین لحظه ای را در پیش دارند،گاه از آن به"سکره الموت"(مستی و گیجی حال مرگ) تعبیر کرده است (۱).

و گاه تعبیر به"غمرات الموت"یعنی"شدائد مرگ" (۲).

گاه تعبیر به"رسیدن روح به حلقوم" (۳)و گاه تعبیر به"رسیدن روح به تراقی"،یعنی استخوانهای اطراف گلوگاه نموده است(آیات مورد بحث) از مجموع اینها به خوبی استفاده می شود که آن لحظه-بر خلاف آنچه بعضی از مادیین می گویند-لحظه سخت و دردناکی است،چرا چنین نباشد در حالی که لحظه انتقال از این جهان به جهان دیگر می باشد،یعنی همانگونه که انتقال انسان از عالم جنین به جهان دنیا توأم با درد و رنج فراوان است، انتقال به جهان دیگر نیز طبعا چنین خواهد بود.

ولی از روایات اسلامی استفاده می شود که این لحظه بر مؤمنان راستین آسان می گذرد،در حالی که برای افراد بی ایمان سخت دردناک است،این به خاطر آن است که شوق به لقای پروردگار و رحمت و نعمتهای بی پایان او،

۱- ۱) "وَ جٰاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ "(سوره ق-آیه ۱۹).

۲- ۲) سوره انعام-۹۳.

۳- ۳) فَلَوْ لاٰ إِذٰا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ (واقعه ۸۳).

چنان گروه اول را از خود بی خود می کند که دردهای لحظه انتقال را احساس نمی کنند.

در حالی که گروه دوم وحشت مجازات از یک سو،و مصیبت فراق از دنیایی که به آن دل بسته بودند از سوی دیگر،دردهای لحظه انتقال از دنیا را برای آنها مضاعف می کند.

در حدیثی از امام علی بن الحسین ع می خوانیم هنگامی که در باره مرگ از آن حضرت سؤال شد فرمود"مرگ برای مؤمن مانند کندن یک لباس چرکین پرحشره،و گشودن غل و زنجیرهای سنگین،و تبدیل آن به بهترین لباسها،و خشبوترین عطرها،و راهوارترین مرکبها،و مرفه ترین منزلهای است و نسبت به کافر مانند کندن یک لباس فاخر،و نقل مکان از منزلها مرفه، و تبدیل آن به کثیف ترین و خشن ترین لباسها،و وحشتناکترین منزلها و عظیم ترین عذابها است (۱).

در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم که شخصی از حضرتش توصیف مرگ را خواست امام فرمود:

للمؤمن کاطیب ریح یشمه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الالم کله عنه،و للکافر کلسع الافاعی و لدغ العقارب او اشد! :"نسبت به مؤمن همچون عطر بسیار خشبویی است که آن را می بوید و حالتی شبیه خواب به او دست می دهد،و درد و رنج به کلی از او قطع می شود! و نسبت به کافر مانند گزیدن افعی ها و عقربها و یا شدیدتر از آن است"! (۲).

به هر حال مرگ،دریچه عالم بقا است،چنان که در حدیثی از علی ع آمده که فرمود:

لکل دار باب و باب دار الآخره الموت :"هر خانه ای دری دارد

ص :۳۱۲

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۶ صفحه ۱۵۵.

۲- ۲) همان مدرک-صفحه ۱۵۲.

و در خانه آخرت،مرگ است" (۱).

آری توجه آن اثر عمیقی در شکستن شهوات،و پایان دادن به آرزوهای دور و دراز،و زدودن زنگار غفلت از آئینه دل دارد،لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس و یقلع منابت الغفله،و یقوی القلب بمواعد اللّه و یرق الطبع،و یکسر اعلام الهوی، و یطفئ نار الحرص،و یحقر الدنیا،و هو معنی ما قال النبی(ص)فکر ساعه خیر من عباده سنه :

یاد مرگ شهوتهای سرکش را در درون آدمی می میراند،و ریشه های غفلت را از دل بر می کند،قلب را به وعده های الهی نیرو می بخشد،و به طبع آدمی نرمی و لطافت می دهد،نشانه های هوا پرستی را در هم می شکند،آتش حرص را خاموش می کند.و دنیا را در نظر انسان کوچک می کند،و این است معنی سخنی که پیغمبر ص فرموده:یک ساعت فکر کردن از یک سال عبادت بهتر است"! (۲).

البته منظور بیان یکی از مصداقهای روشن تفکر است نه اینکه موضوع تفکر منحصر به آن بوده باشد.

در این باره بحث دیگری در جلد ۲۲ صفحه ۲۳۵(ذیل آیه ۱۹ سوره ق)گذشت.

***

۱- ۱) "شرح نهج ابن ابی الحدید"ج ۲۰ صفحه ۳۴۵.

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۶ صفحه ۱۳۳.

[سوره القیامه (۷۵): آیات ۳۱ تا ۴۰]

اشاره

فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّٰى (۳۱) وَ لٰكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلّٰى (۳۲) ثُمَّ ذَهَبَ إِلىٰ أَهْلِهِ يَتَمَطّٰى (۳۳) أَوْلىٰ لَكَ فَأَوْلىٰ (۳۴) ثُمَّ أَوْلىٰ لَكَ فَأَوْلىٰ (۳۵) أَ يَحْسَبُ اَلْإِنْسٰانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدىً (۳۶) أَ لَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنىٰ (۳۷) ثُمَّ كٰانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰى (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ اَلزَّوْجَيْنِ اَلذَّكَرَ وَ اَلْأُنْثىٰ (۳۹) أَ لَيْسَ ذٰلِكَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يُحْيِيَ اَلْمَوْتىٰ (۴۰)

ترجمه:

۳۱-او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند.

ص: ۳۱۴

۳۲-بلکه تکذیب کرد،و روی گردان شد.

۳۳-سپس به سوی خانواده خود بازگشت در حالی که متکبرانه قدم بر می داشت.

۳۴-عذاب الهی برای تو شایسته تر است،شایسته تر! ۳۵-سپس عذاب الهی برای تو شایسته تر است،شایسته تر! ۳۶-آیا انسان گمان می کند بیهوده و بی هدف رها می شود؟ ۳۷-آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟ ۳۸-سپس به صورت خون بسته در آمد،و او را آفرید و موزون ساخت؟ ۳۹-و از او دو زوج مذکر و مؤنث آفرید.

۴۰-آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!

تفسیر:

خدایی که انسان را از نطفه بی ارزش آفرید...

در ادامه بحثهای مربوط به"مرگ"که نخستین گام در سفر آخرت است و در آیات گذشته آمده،در آیات مورد بحث از خالی بودن دست کافران از توشه این مسافرت سخن می گوید.

نخست می فرماید:"این انسان منکر معاد هرگز ایمان نیاورد و آیات خدا را تصدیق نکرد و برای او نماز نگذارد"(فَلاٰ صَدَّقَ وَ لاٰ صَلّٰی) (۱).

*** "بلکه راه تکذیب را پیش گرفت و به فرمان خدا پشت کرد(وَ لٰکِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلّٰی).

منظور از جمله فَلاٰ صَدَّقَ عدم تصدیق قیامت و حساب و جزا و آیات الهی

ص: ۳۱۵

۱- ۱) ضمیر در جمله ها"صدق و صلی"به"انسان منکر معاد"بازمی گردد که از لحن کلام استفاده می شود،و در آغاز سوره نیز به آن اشاره شده است.

و توحید و نبوت پیامبر اسلام ص است،ولی بعضی آن را اشاره به ترک انفاق و"صدقه"از ناحیه کافران دانسته اند،به قرینه ذکر آن در کنار نماز.

ولی آیه دوم به خوبی گواهی می دهد که نقطه مقابل این تصدیق،تکذیب است،بنا بر این تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

*** در آیه بعد می افزاید:"سپس او به سوی خانواده خود بازگشت،در حالی که متکبرانه راه می رفت"(ثُمَّ ذَهَبَ إِلیٰ أَهْلِهِ یَتَمَطّی).

او به گمان اینکه با بی اعتنایی و تکذیب پیامبر ص و آیات الهی، پیروزی مهمی به دست آورده،از باده غرور سرمست بود،و به سراغ خانواده خود می آمد تا طبق معمول مسائل افتخار آمیز را که در خارج خانه رخ داده برای آنها بازگو کند،حتی راه رفتنش و حرکت اعضاء پیکرش همگی بیانگر این کبر و غرور بوده.

"یتمطی"از ماده"مطط"در اصل به معنی پشت است و"تمطی"به معنی کشیدن پشت از روی بی اعتنایی و غرور،و یا کسالت و بی حالی است، و در اینجا منظور همان معنی اول است.

بعضی نیز آن را از ماده"مط"(بر وزن خط)به معنی کشیدن پا یا سایر اعضای بدن به هنگام اظهار بی اعتنایی یا کسالت می دانند،ولی اشتقاق آن از"مطط"با ظاهر لفظ مناسبتر است (۱).

به هر حال این معنی شبیه چیزی است که در آیه ۳۱ سوره"مطففین"

۱- ۱) زیرا اگر از ماده"مطط"باشد تغییری در ظاهر لفظ حاصل نشده،در حالی که اگر از ماده"مط"باشد جمله"یتمطی"در اصل"یتمطط"بوده که"طاء"آخر آن تبدیل به"یاء"شده است.

آمـده است: وَ إِذَا انْقَلَبُوا إِلىٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ :"هنگـامی که آنهـا به سوی خانواده های خود بازمی گردنـد از روی اسـتهزا درباره مؤمنان سخن می گویند".

*** سپس اینگونه افراد بی ایمان را مخاطب ساخته،و به عنوان تهدید می گوید:

"عذاب الهی برای تو شایسته تر است،شایسته تر"!(أَوْلىٰ لَکَ فَأَوْلىٰ).

*** "باز هم عذاب الهی برای تو شایسته تر است،شایسته تر"!(ثُمَّ أَوْلىٰ لَکَ فَأَوْلىٰ).

تفسیرهای متعدد دیگری برای این آیه نیز ذکر کرده اند از جمله اینکه:

تهدیدی است به آنها که عذاب بر تو باد باز هم عذاب بر تو باد.

یا این حالتی را که داری برای تو سزاوارتر است،سزاوارتر.

یا سرزنش و مذمت برای تو بهتر است،باز هم بهتر.

یا وای بر تو،باز هم وای بر تو.

یا خیرات دنیا از تو دور باد،و خیرات آخرت نیز دور باد.

یا شر و عذاب دامنگیر تو باد،باز هم شر و عذاب دامنگیرت باد.

یا عـذابی که در میـدان بـدر مشاهده می کنی برای تو در این دنیا شایسـته تر است،و عذاب قبر و قیامت نیز برای تو شایسـته تر (۱).

۱- ۱) مطابق بعضی از تفسیرها"أولی"در اینجا"افعل تفضیل"است و طبق بعضی از تفاسیر"أولی""فعل ماضی"از باب افعال از مـاده"ولی"اسـت،و مفهـوم جملـه چنیـن می شـود"قاربـک اللّه العـذاب"،و بعضـی گفتـه انـد"أولی"از"اسـماء افعـال است،و معنی"قــارب"دارد،ولی منــاسب همــان معنی اول اســت(بــه البیــان فی غریــب اعراب القران،و روح المعــانی،و المیزان،و المنجد،مراجعه شود).

ولی ناگفته پیدا است که غالب این معانی به یک معنی کلی و جامع بر می گردد که تهدید به عذاب و مذمت و شر و عقاب را در بر می گیرد اعم از عذاب دنیا،برزخ،و قیامت.

در روایات آمده است که رسول خدا ص دست ابو جهل را گرفت(و طبق بعضی از روایات گریبان او را گرفت)و فرمود: أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ ثُمَّ أَوْلیٰ لَکَ فَأَوْلیٰ ابو جهل گفت:"مرا به چه چیز تهدید می کنی،نه تو می توانی و نه پروردگارت می تواند به من زیانی برساند،من قدرتمندترین افراد این سرزمین هستم،"! اینجا بود که همین جمله ها بر پیامبر ص به صورت آیات قرآنی نازل شد (۱).

*** سپس به دو استدلال جالب درباره معاد می پردازد که یکی از طریق بیان "هدف آفرینش و حکمت خداوند است،و دیگری از طریق بیان قدرت او و به استناد تحول و تکامل نطفه انسان در مراحل مختلف عالم جنین.

در مرحله اول می فرماید:"آیا انسان گمان می کند که بیهوده و بی هدف رها می شود"؟!(أَ یَحْسَبُ الْإِنْسٰانُ أَنْ یُتْرَکَ سُدیً).

"سدی"(بر وزن هدی)به معنی مهمل و بیهوده و بی هدف است،عرب می گوید: "ابل سدی"در مورد شتری که بدون ساربان رها شده و هر جا می خواهد به چرا می رود.

منظور از"انسان"در این آیه همان انسانی است که منکر معاد و رستاخیز می باشد،آیه می گوید:او چگونه باور می کند خداوند این جهان پهناور را،با این عظمت،و اینهمه شگفتیها،برای انسان بیافریند،ولی در آفرینش انسان هدفی نباشد،؟چگونه می تواند باور کرد،که هر عضوی از اعضای

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۰۱.

انسان برای هدف خاصی آفریده شده باشد،چشم برای دیدن و گوش برای شنیدن، و قلب برای رسانیدن غذا و اکسیژن و آب به تمام سلولهای بدن.حتی خطوط سر انگشتان انسان نیز حکمتی دارد،ولی برای مجموع وجود او هیچ هدفی در کار نیست،و بیهوده و مهمل و بدون هیچگونه برنامه و امر و نهی و تکلیف و مسئولیت آفریده شده است؟ یک فرد عادی اگر مصنوع کوچکی بی هدف بسازد به او ایراد می کنند، و نامش را از زمره انسانهای عاقل حذف می نمایند،چگونه خداوند حکیم علی الاطلاق ممکن است چنین آفرینش بی هدفی داشته باشد؟! و اگر گفته شود هدف همین زندگی چند روزه دنیا است،همین خور و خواب تکراری و آمیخته با هزار گونه درد و رنج،قطعا این چیزی نیست که بتواند آن آفرینش بزرگ را توجیه کند.

بنا بر این نتیجه می گیریم که این انسان برای هدف بزرگتری یعنی زندگی جاویدان در جوار قرب رحمت حق،و تکامل بی وقفه و بی پایان،آفریده شده است (۱).

*** سپس به بیان دلیل دوم پرداخته،می افزاید:"آیا انسان در آغاز نطفه ای از منی نبود که در رحم ریخته می شود"؟!(أَ لَمْ یَکُ نُطْفَةً مِنْ مَنِیٍّ یُمْنیٰ) *** "سپس این مرحله را پشت سر گذارد و به صورت خون بسته درآمد،

۱- ۱) در این زمینه بحث دیگری در ذیل آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون(جلد ۱۴ صفحه ۳۴۶)نیز داشتیم.

و خداوند او را آفرینش تازه ای بخشید،و موزون ساخت"(ثُمَّ کٰانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوّٰی).

*** باز در این مرحله متوقف نماند"خداوند از همین نطفه دو جفت مرد و زن را آفرید"(فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْأُنْثیٰ).

*** آیا کسی که نطفه کوچک و بی ارزش را در ظلمتکده رحم مادر،هر روز آفرینش جدیدی می بخشد،و لباس تازه ای از حیات و زندگی در تن او می کند،و چهره نوینی به او می دهد،تا سرانجام انسان مذکر یا مؤنث کاملی می شود و از مادر متولد می گردد"آیا چنین کسی قادر نیست مردگان را زنده کند"؟!(أَ لَیْسَ ذٰلِکَ بِقٰادِرٍ عَلیٰ أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتیٰ).

این بیان در حقیقت در مقابل منکرانی است که در مساله معاد جسمانی غالبا دم از محال بودن می زدند،و امکان بازگشت به زندگی را بعد از مردن و خاک شدن نفی می کردند،و قرآن برای اثبات امکان این معنی دست انسان را گرفته و او را به آغاز خلقتش بازمی گرداند،مراحل عجیب جنین،و تطورات شگفت انگیز انسان را در این مراحل به او نشان می دهد،تا بداند او بر همه چیز قادر و توانا است،و به تعبیر دیگر بهترین دلیل برای امکان یک شیء وقوع آن است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-تطورات جنین یا رستاخیزهای مکرر!

"نطفه"در اصل به معنی آب کم یا آب صاف است،سپس به قطرات آبی

که از طریق لقاح سبب پیدایش انسان یا حیوانی می شود گفته شده است.

در حقیقت تحول نطفه در دوران جنینی از عجیب ترین پدیده های جهان هستی است که موضوع علم"جنین شناسی"می باشد،و در قرون اخیر پرده از روی اسرار آن تا حد زیادی برداشته شده است.

قرآن در آن روز که هنوز این مسائل کشف نشده بود کرارا به عنوان یکی از نشانه های قدرت خداوند روی آن تکیه کرده،و این خود از نشانه های عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است.

گرچه در این آیات تنها بعضی از مراحل جنینی ذکر شده ولی در آیات دیگر قرآن مانند آیات آغاز سوره حج،و اوائل سوره مؤمنون،مراحل بیشتری بیان گردیده است،و ما شرح بیشتری در ذیل این آیات در این زمینه داده ایم (۱).

ضمنا به"ذلک"که اسم اشاره به بعید است در مورد خداوند کنایه از عظمت مقام او است و اشاره به این است که بقدری ذات پاکش والا است که از دسترس افکار بشر بیرون است.

در روایتی آمده است هنگامی که آیات أَ لَيْسَ ذٰلِكَ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتىٰ :"آیا خداوند با اینهمه توانایی،قادر نیست مردگان را زنده کند"؟ نازل گردید؟رسول خدا ص عرضه داشت:سبحانك اللهم،و بلی:منزهی تو ای خداوند آری چنین قدرتی را داری".

همین معنی از امام باقر و امام صادق ع نیز نقل شده است (۲).

***

۱- ۱) به تفسیر نمونه جلد ۱۴ از صفحه ۱۷ به بعد و از صفحه ۲۰۶ به بعد مراجعه شود.

۲- ۲) مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۴۰۲.

۲-نظام جنسیت در جهان بشریت

با تمام گفتگوهایی که در باره عوامل جنسیت جنین شده،و اینکه تحت تاثیر چه اموری تبدیل به جنس"مذکر"یا"مؤنث"می شود،هنوز هیچکس به درستی نمی داند که عوامل اصلی چیست؟ درست است که بعضی از مواد غذایی یا پاره ای از داروها ممکن است در این مساله بی تاثیر نباشد.ولی یقینا هیچکدام عامل تعیین کننده محسوب نمی شود، و به تعبیر دیگر این مطلبی است که علمش نزد خداوند عالم است.

از سوی دیگر همواره یک تعادل نسبی در میان این دو جنس در همه جوامع دیده می شود گرچه در غالب جوامع تعداد زنان کمی بیشتر و ندرتا در بعضی جوامع تعداد مردان کمی زیادتر است ولی رویهمرفته یک تعادل نسبی در میان این دو جنس وجود دارد.

اگر فرضا روزی فرا رسد که این تعادل به هم بخورد،و مثلا تعداد زنان ده برابر مردان،یا تعداد مردان ده برابر زنان شود،فکر کنید چگونه نظام جامعه انسانی به هم می خورد؟و چه مفاسد عجیبی از این رهگذر به وجود می آید که در برابر هر یک زن ده مرد،و یا در برابر هر ده مرد یک زن وجود داشته باشد،و چه جنجالی بر پا می شود.

آیات فوق که می گوید فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَ الْأُنْثىٰ اشاره لطیف و سر بسته ای به این دو موضوع است:از یک سو به تنوع مرموز انسانها،و تقسیم آنها به این دو جنس در دوران جنین اشاره می کند،و از سوی دیگر به این تعادل نسبی (۱).

ص: ۳۲۲

۱- ۱) اینکه معروف است تعداد زنان در هر جامعه ای بیشتر از مردان است و آن را یکی از دلائل تعدد زوجات می گیرند قابل قبول است،اما این منافات با تعادل نسبی ندارد، فی المثل در یک جامعه ۵۰ میلیون نفری ممکن است ۲۶ میلیون زن و ۲۴ میلیون مرد باشد یعنی تفاوت این دو تنها حدود یک دهم یا کمتر باشد اما اینکه تعداد زنان چند برابر مردان بوده باشد در هیچ جامعه ای دیده نشده است.

***خداوندا!ما گواهی می دهیم که تو قادری بر اینکه در یک لحظه تمام مردگان را لباس حیات بپوشانی،چیزی در مقابل قدرت تو مشکل و پیچیده نیست.

پروردگارا!در آن روز که جانها به گلوگاه می رسد،و از همه چیز قطع امید می کنیم تنها امیدمان به ذات پاک تو است.

بار الها!ما را به هدف آفرینش آشنا بفرما.

آمین یا رب العالمین پایان سوره قیامت ۷\۷ ربیع الاول ۱۴۰۷

ص :۳۲۳

(۷۶) سوره انسان(دهر) این سوره در مدینه نازل شده و ۳۱ آیه دارد

اشاره

ص: ۳۲۵

محتوای سوره"انسان"

این سوره در عین کوتاهی محتوای عمیق و متنوع و جامعی دارد و از یک نظر می توان آن را به پنج بخش تقسیم کرد:

در بخش اول از آفرینش انسان و خلقت او از نطفه"امشاج"(مختلط)و سپس هدایت و آزادی اراده او سخن می گوید.

در بخش دوم سخن از پاداش ابرار و نیکان است که شان نزول خاصی در مورد اهل بیت ع دارد که به آن اشاره خواهد شد.

در بخش سوم دلائل استحقاق این پاداشها را در جمله هایی کوتاه و مؤثر بازگو می کند.

در بخش چهارم به اهمیت قرآن،و طریق اجرای احکام آن،و راه پرفراز و نشیب خودسازی اشاره شده.

و در بخش پنجم سخن از حاکمیت مشیت الهی(در عین مختار بودن انسان) به میان آمده است.

برای این سوره نامهای متعددی است که مشهورترین آنها سوره"انسان" و سوره"دهر"و سوره"هل اتی"است که هر کدام از آنها از یکی از کلمات اوائل سوره گرفته شده است،هر چند در روایاتی که بعدا در فضیلت سوره می خوانیم تنها از"هل اتی"یاد شده است.

***

آیا این سوره در مدینه نازل شده است؟

در اینکه سوره"هل اتی"مدنی یا مکی است؟در میان مفسران گفتگو است،ولی اجماع علما و مفسران شیعه بر این است که همه یا حد اقل قسمتی از آیات آغاز سوره که مقام ابرار و اعمال صالح آنها را بیان می کند در مدینه نازل شده،که شان نزول آن یعنی داستان نذر علی ع و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین ع و فضه مشروحا خواهد آمد. و همچنین مشهور در میان علمای اهل سنت نیز نزول آن در مدینه است، همانگونه که قرطبی مفسر مشهور اهل تسنن در تفسیرش می گوید:و قال الجمهور مدنیه:"مشهور علما معتقدند که در مدینه نازل شده است" ۱. از کسانی که تمام این سوره یا قسمتی از آیات آن را که در بالا اشاره شد "مدنی"می دانند علماء زیر را می توان نام برد: ۱-حاکم ابو القاسم حسکانی از ابن عباس تعداد آیاتی را که در مکه و در مدینه نازل شده به ترتیب مشروحا نقل کرده است،و این سوره را جزء سوره های مدنی شمرده که بعد از سوره"رحمن"،و قبل از سوره"طلاق"نازل گردیده ۲. صاحب کتاب"ایضاح"استاد احمد زاهد نیز همین معنی را از ابن عباس آورده است ۳. ۲-در"تاریخ القرآن"ابو عبد اللّه زنجانی از کتاب"نظم الدرر و تناسق الآیات و السور"از جمعی از بزرگان اهل سنت نقل کرده که سوره انسان را در ردیف سوره های مدنی آورده اند ۱. ۳-و نیز در همان کتاب از"فهرست ابن ندیم"از ابن عباس نقل شده که سوره هل اتی را یازدهمین سوره مدنی می شمارد ۲. ۴-در"اتقان"سیوطی از بیهقی در"دلائل النبوه"از عکرمه نقل شده که سوره هل اتی در مدینه نازل شده است ۳. ۵-در"در المنثور"نیز همین معنی از ابن عباس به طرق مختلف نقل شده ۴. ۶-"زمخشری"در"تفسیر کشاف"شان نزول معروف آیات آغاز این سوره را در مورد نذر علی ع و همسر و فرزندانش نقل کرده است ۵. ۷-گذشته از موارد بالا جمع کثیر دیگری از بزرگان اهل سنت نزول آیات آغاز این سوره را(إِنَّ الْأَبْرارَ ...)در باره علی ع و فاطمه زهرا و حسن و حسین ع نقل کرده اند که شهادتی است بر مدنی بودن آن(زیرا می دانیم تولد امام حسن و امام حسین ع در مدینه بوده است)مانند واحدی در"اسباب النزول" بغوی در"معالم التنزیل"سبط بن جوزی در"تذکره"گنجی شافعی در "کفایه الطالب"و جمعی دیگر ۶. این مساله به قدری معروف و مشهور است که"محمد بن ادریس شافعی" یکی از ائمه چهار گانه اهل سنت،در شعر معروفش می گوید: الی م الی م و حتی متی؟ اعاتب فی حب هذا الفتی! و هل زوجت فاطم غیره؟ و فی غیره هل اتی هل اتی؟! تا کی تا کی و تا چه زمانی؟مرا در محبت این جوانمرد سرزنش می کنید! مگر فاطمه به غیر او تزویج شد؟و مگر هل اتی در باره غیر او نازل شده است؟! ۱مدارک فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که به قسمتی از آنها به هنگام بیان شان نزول آیات إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ ...اشاره خواهیم کرد. اما با این همه بعضی از متعصبان اصرار دارند که آن را"مکی"بدانند، و تمام روایات مربوط به نزول آن در مدینه، و همچنین نزول این سوره در باره علی ع و فاطمه زهرا و حسنین انکار کنند! راستی عجیب است،هر جا آیه و روایتی منتهی به فضائل علی و اهل بیت ع می شود گروهی داد و فریاد بلند می کنند و حساسیت فوق العاده ای نشان می دهند گویی اسلام به خطر افتاده! با اینکه ادعا می کنند علی ع را از خلفای راشدین،و از پیشوایان بزرگ اسلام می دانند و نسبت به اهل بیت ع اظهار علاقه می کنند،به اعتقاد ما این عصبیت نتیجه حاکمیت روح اموی بر افکار این گروه است و زائیده تبلیغات آن دوران شوم،خدا همه ما را از اینگونه اشتباهات حفظ کند. ***

این سوره در عین کوتاهی محتوای عمیق و متنوع و جامعی دارد و از یک نظر می توان آن را به پنج بخش تقسیم کرد:

در بخش اول از آفرینش انسان و خلقت او از نطفه"امشاج"(مختلط)و سپس هدایت و آزادی اراده او سخن می گوید.

در بخش دوم سخن از پاداش ابرار و نیکان است که شان نزول خاصی در مورد اهل بیت ع دارد که به آن اشاره خواهد شد.

در بخش سوم دلائل استحقاق این پاداشها را در جمله هایی کوتاه و مؤثر بازگو می کند.

در بخش چهارم به اهمیت قرآن،و طریق اجرای احکام آن،و راه پرفراز و نشیب خودسازی اشاره شده.

و در بخش پنجم سخن از حاکمیت مشیت الهی(در عین مختار بودن انسان) به میان آمده است.

برای این سوره نامهای متعددی است که مشهورترین آنها سوره"انسان" و سوره"دهر"و سوره"هل اتی"است که هر کدام از آنها از یکی از کلمات اوائل سوره گرفته شده است،هر چند در روایاتی که بعدا در فضیلت سوره می خوانیم تنها از"هل اتی"یاد شده است.

***

ص :

این سوره در عین کوتاهی محتوای عمیق و متنوع و جامعی دارد و از یک نظر می توان آن را به پنج بخش تقسیم کرد:

در بخش اول از آفرینش انسان و خلقت او از نطفه"امشاج"(مختلط)و سپس هدایت و آزادی اراده او سخن می گوید.

در بخش دوم سخن از پاداش ابرار و نیکان است که شان نزول خاصی در مورد اهل بیت ع دارد که به آن اشاره خواهد شد.

در بخش سوم دلائل استحقاق این پاداشها را در جمله هایی کوتاه و مؤثر بازگو می کند.

در بخش چهارم به اهمیت قرآن،و طریق اجرای احکام آن،و راه پرفراز و نشیب خودسازی اشاره شده.

و در بخش پنجم سخن از حاکمیت مشیت الهی(در عین مختار بودن انسان) به میان آمده است.

برای این سوره نامهای متعددی است که مشهورترین آنها سوره"انسان" و سوره"دهر"و سوره"هل اتی"است که هر کدام از آنها از یکی از کلمات اوائل سوره گرفته شده است،هر چند در روایاتی که بعدا در فضیلت سوره می خوانیم تنها از"هل اتی"یاد شده است.

***

ص :

فضیلت تلاوت سوره انسان

در حـدیثی از پیغمبر اکرم ص آمـده است: من قرأ سوره "هل اتی" کان جزاؤه علی اللّه جنه و حریرا :"کسـی که سوره هل اتی را بخواند پاداش او بر خداوند بهشت و لباسهای بهشتی است" ۱. و در حدیثی از امام باقر ع آمده که "یکی از پاداشهای کسی که سوره هل اتی را در هر صبح پنجشنبه بخواند این است که در قیامت با پیغمبر اکرم ص خواهد بود" ۲. ***

ص :۳۳۱

[سوره الإنسان (٧۶): آيات ١ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اَللّهِ اَلرَّحْمنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gtهَلْ أَتى عَلَى اَلْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ اَلدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً (١) إِنّا خَلَقْنَا اَلْإِنْسانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً (٢) إِنّا هَدَيْناهُ اَلسَّبِيلَ إِمّا شاكِراً وَ إِمّا كَفُوراً (٣) إِنّا أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالاً وَ سَعِيراً (۴)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشايشگر ١-آيا چنين نيست كه زمانى طولانى بر انسان گذشت كه چيز قابل ذكرى نبود؟! ٢-ما انسان را از نطفه مختلطى آفريديم،و او را مى آزمائيم(لذا)او را شنوا و بينا قرار داديم.

٣-ما راه را به او نشان داديم،خواه شاكر باشد(و پذيرا گردد)يا كفران كند.

۴-ما براى كافران زنجيرها و غلها و شعله هاى سوزان آماده كرده ايم.

ص: ٣٣٢

تفسیر:

نطفه بی ارزش را انسان کردیم،و تمام وسائل هدایت را در اختیارش نهادیم

با اینکه بیشترین بحثهای این سوره پیرامون قیامت و نعمتهای بهشتی است، ولی در آغاز آن سخن از آفرینش انسان است چرا که توجه به این آفرینش زمینه ساز توجه به قیامت و رستاخیز است،همانگونه که در تفسیر سوره"قیامت" در چند صفحه قبل شرح دادیم.

می فرماید:"آیا چنین نیست که زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیزی قابل ذکر نبود"؟(هَلْ أَتیٰ عَلَی الْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً) (۱).

آری،ذرات وجود او هر کدام در گوشه ای پراکنده بود،در میان خاکها،در لابلای قطرات آب دریاها،در هوایی که در جو زمین وجود دارد، مواد اصلی وجود او هر کدام در گوشه یکی از این سه محیط پهناور افتاده بود، و او در میان آنها در حقیقت گم شده،و هیچ قابل ذکر نبود.

آیا منظور از"انسان"در اینجا نوع انسان است،و عموم افراد بشر را شامل می شود؟یا خصوص حضرت آدم است؟.

آیه بعد که می گوید ما انسان را از نطفه آفریدیم قرینه روشنی بر معنی اول می باشد،هر چند بعضی معتقدند که"انسان"در آیه اول به معنی حضرت

۱- ۱) در اینکه"هل"در اینجا به معنی"قد"می باشد،یا به معنی استفهام تقریری یا استفهام انکاری احتمالات مختلفی داده اند،ولی ظاهر این است که استفهام تقریری است، و مفهوم جمله این است"ا لیس قد أَتیٰ عَلَی الْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً ".

"آدم"و"انسان"در آیه دوم اشاره به فرزندان آدم است،ولی این جدایی در این فاصله کوتاه بسیار بعید به نظر می رسد.

در تفسیر جمله" لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً ":"چیز قابل ذکری نبود"نیز نظرات دیگری اظهار شده است،از جمله اینکه:انسان به هنگامی که در عالم نطفه و جنین بود موجود قابل ذکری نبود،ولی بعدا که مراحل تکامل را پیمود به موجودی قابل ذکر تبدیل شد.

در حدیثی از امام باقر ع نقل شده که فرمود:"انسان"در"علم خدا" مذکور بود،هر چند در"عالم خلق"مذکور نبود (۱).

در بعضی از تفاسیر نیز آمده که منظور از"انسان"در اینجا علماء و دانشمندان است که قبل از فرا گرفتن علم قابل ذکر نبودند،اما بعد از رسیدن به نظام علم در میان همه مردم،در حیات و بعد از موتشان،همه جا ذکر آنها است.

بعضی نقل کرده اند که"عمر بن خطاب"این آیه را از کسی شنید گفت ای کاش آدم هم چنان غیر مذکور باقی مانده بود،و از مادرزاده نمی شد،و فرزندانش مبتلا نمی شدند! (۲).

و این سخن تعجب آور است چرا که در واقع ایرادی است به مساله آفرینش.

*** به هر حال بعد از این مرحله نوبت آفرینش انسان،و موجود قابل ذکر شدن است،می فرماید.

"ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم،و او را می آزمائیم،و لذا او

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۰۶.
۲- ۲) "همان مدرک".

را شنوا و بینا قرار دادیم"(إِنّٰا خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشٰاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنٰاهُ سَمِيعاً بَصِيراً).

"امشاج"جمع"مشج"(بر وزن نسج یا بر وزن سبب)یا جمع "مشیج"(بر وزن مریض)به معنی شیء مخلوط است.

آفرینش انسان از"نطفه مخلوط"ممکن است اشاره به اختلاط نطفه مرد و زن و ترکیب"اسپر"و"اوول"بوده باشد همانگونه که در روایات اهل بیت ع اجمالا به آن اشاره شده است.یا اشاره به استعدادهای مختلفی که در درون نطفه از نظر عامل وراثت از طریق ژنها و مانند آن وجود دارد،و یا اشاره به اختلاط مواد مختلف ترکیبی نطفه است،چرا که از دهها ماده مختلف تشکیل یافته،و یا اختلاط همه اینها با یکدیگر،معنی اخیر از همه جامعتر و مناسبتر است.

این احتمال نیز داده شده که امشاج اشاره به تطورات نطفه در دوران جنینی است (۱).

جمله"نبتلیه"اشاره به رسیدن انسان به مقام"تکلیف و تعهد و مسئولیت و آزمایش و امتحان"است،و این یکی از بزرگترین مواهب خدا است که به انسان کرامت فرموده و او را شایسته"تکلیف و مسئولیت"قرار داده است.

و از آنجا که"آزمایش و تکلیف"بدون"آگاهی"ممکن نیست،در آخر آیه اشاره به ابزار شناخت و چشم و گوش می کند که در اختیار انسانها قرار داده است.

۱- ۱) باید توجه داشت با وجود اینکه"نطفه"مفرد است و صفت آن"امشاج" به صورت جمع آمده،این به خاطر آن است نطفه از اجزاء مختلفی ترکیب یافته،و در حکم جمع است و بعضی نیز مانند"زمخشری"در"کشاف"گفته اند که امشاج مفرد است هر چند بر وزن جمع می باشد.

بعضـی نیز گفته انـد منظور از ابتلاء و آزمایش در اینجا تطورات و تحولاتی است که به جنین از مرحله نطفه تا رسـیدن به یک انسان کامل دست می دهد.ولی با توجه به تعبیر"نبتلیه"و همچنین تعبیر به"انسان"تفسیر اول مناسبتر است.

ضمنـا از ایـن تعبیر اسـتفاده می شـود کـه ریشـه همـه ادراکـات انسـان از ادراکـات حسـی او اسـت:و به تعـبیر دیگر ادراکـات حسـی"مادر"همه"معقولات" است،و این نظریه بسـیاری از فلاسـفه اسـلامی است،و در میان فلاسفه یونان "ارسطو"نیز طرفدار همین نظر بوده است.

*** و از آنجـا کـه تکلیـف و آزمـایش انسـان علاـوه بر مسـاله آگـاهی و ابزار شـناخت نیـاز بـه دو عامـل دیگر یعنی به مسـاله"هـدایت"و"اختیار"دارد آیه بعـد به آن اشاره کرده،می فرمایـد:"ما راه را به او نشان دادیم،خواه شاکر و پـذیرا باشـد،یا کفران کننده و ناپذیرا"(إِنّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً) (۱).

"هـدایت"در اینجـا معنی وسـیع و گسـترده ای دارد کـه هـم هـدایت"تکـوینی" را شامـل می شـود و هـم هـدایت"فطری"و هم"تشریعی"را هر چند سوق آیه بیشتر روی هدایت تشریعی است.

"توضـیح"اینکه از آنجا که خداونـد انسان را برای هدف"ابتلاء و امتحان"و تکامل آفریده است مقدمات وصول به این هدف را در وجود او

۱- ۱) "شاکرا"و"کفورا"به عقیده بسیاری از مفسران حال برای ضمیر مفعولی در"هدیناه"می باشد این احتمال نیز وجود دارد که خبر"یکون"محذوفی بوده باشد و در تقدیر چنین است(اما یکون شاکرا و اما یکون کفورا).

آفریده،و نیروهای لازم را به او بخشیده این همان هدایت "تکوینی "است.

سپس در اعماق فطرتش عشق به پیمودن این راه را قرار داده،و از طریق الهامات فطری مسیر را به او نشان داده،و از این نظر هدایت "فطری "نموده و از سوی دیگر،رهبران آسمانی و انبیای بزرگ را به تعلیمات و قوانین روشن برای "ارائه طریق "مبعوث کرده،و به وسیله آنها هدایت "تشریعی "فرموده است، و البته تمام این شعب سه گانه هدایت،جنبه عمومی دارد،و همه انسانها را شامل می شود.

رویهمرفته این آیه به سه مساله مهم و سرنوشت ساز در زندگی انسان اشاره می کند:

مساله "تکلیف "،مساله "هدایت "و مساله "آزادی اراده و اختیار "که لازم و ملزوم یکدیگر و مکمل یکدیگرند.

در ضمن جمله " إِنّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَ إِمّا کَفُوراً "خط بطلان بر مکتب جبر می کشد.

تعبیر به "شاکرا "و "کفورا "مناسبترین تعبیری است که در اینجا امکان دارد،چرا که در مقابل نعمت بزرگ هدایت الهی آنها که پذیرا و تسلیم شوند،و راه هدایت پیش گیرند،شکر این نعمت را بجا آورده،و آنها که مخالفت کنند کفران کرده اند.

و از آنجا که از دست و زبان هیچکس بر نمی آید،که از عهده شکرش بدر آید، در مورد "شکر "تعبیر به اسم فاعل کرده،در حالی که در مورد "کفران "تعبیر به "کفور "(صیغه مبالغه)آمده،زیرا آنها که این نعمت بزرگ را نادیده بگیرند بالاترین کفران را کرده اند،چرا که خداوند انواع وسائل هدایت را در اختیار آنها گذارده،و این نهایت کفران است که همه را نادیده بگیرد و راه خطا برود.

ص: ۳۳۷

ضمنا باید توجه داشت "کفور "واژه ای است که هم در مورد "کفران نعمت " به کار می رود و هم در مورد "کفر اعتقادی " (همانگونه که راغب در مفردات آورده است). در آخرین آیه مورد بحث اشاره کوتاه و پرمعنایی به سرنوشت کسانی که راه کفر و کفران را می پویند کرده،می فرماید:"ما برای کافران زنجیرها و غلها و شعله های سوزان آتش آماده کرده ایم "(إِنّا أَعْتَدْنا لِلْکافِرِینَ سَلاسِلَ وَ أَغْلالاً وَ سَعِیراً).

تعبیر به "اعتدنا "(آماده کرده ایم)تاکیدی است بر مساله حتمی بودن مجازات این گروه،درست است که آماده کردن از قبل،کار کسانی است که توانایی محدودی دارند و احتمال می دهند به هنگام نیاز توانایی پیدا نکنند، و این معنی در باره خداوند موردی ندارد چرا که هر چه را اراده کند با فرمان "کن "فورا موجود می شود،در عین حال برای بیان قطعی بودن مجازات کافران اعلام می کند که وسائل مجازات آنها از هم اکنون آماده است! "سلاسل "جمع "سلسله "به معنی "زنجیر "و "اغلال "جمع "غل " به معنی حلقه ای است که بر گردن یا دستها قرار می دهند،سپس آن را با زنجیر می بندند (۱).

به هر حال ذکر غل و زنجیر،و سپس شعله های سوزان آتش بیانگر مجازات عظیم این گروه است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده،و "عذاب " و "اسارت "در آن جمع است.

آزادی آنها در شهوات در اینجا سبب اسارت آنها در آنجا می شود،

۱- ۱) توضیح بیشتر در باره معنی "اغلال "را ذیل آیه ۸ سوره یس(جلد ۱۸ صفحه ۳۲۱)مطالعه فرمائید.

آتشهایی که در این دنیا بر پا کرده اند در آنجا تجسم می یابد و دامانشان را می گیرد.

***

نکته:

عالم پر غوغای جنین:

می دانیم نطفه انسان از ترکیب نطفه مرد و زن که اولی "اسپر" یا "کرمک" و دومی "اوول" یا "تخمک" نام دارد تشکیل می شود.

اصل وجود "نطفه" و سپس ترکیب آن،و بعد مراحل مختلف جنین،از عجائب و شگفتیهای بزرگ جهان آفرینش است که با پیشرفت علم "جنین شناسی" پرده از اسرار آن برداشته شده،هر چند اسرار بیشتری هنوز در پرده نهان است.

از جمله شگفتیهای مزبور که گوشه کوچکی را تشکیل می دهد امور زیر است:

۱-"اسپر" که با آب نطفه مرد خارج می شود موجود زنده متحرک بسیار کوچک ذره بینی است که دارای یک سر و گردن و دم متحرک می باشد،و عجب اینکه در هر بار انزال مرد ممکن است از دو تا پانصد میلیون!اسپر وجود داشته باشد که مطابق جمعیت چندین کشور است،ولی از این عده بیشمار، فقط یک یا چند عدد وارد تخمک شده،و بارور می گردد،وجود این تعداد نطفه نر به خاطر آن است که اسپرها برای رسیدن به تخمک و ترکیب با آن تلفات زیادی می دهند،و اگر این تعداد عظیم نبود شاید امر بارور شدن

مشکل می شد.

۲-"رحم"قبل از دوران بارداری فقط به اندازه یک گردو است!اما بعد از انعقاد نطفه و پرورش جنین به قدری بزرگ می شود که جای زیادی را اشغال می کند و عجب اینکه جدار آن بقدری قابل ارتجاع است که در برابر این حجم عظیم کاملا مقاومت می کند.

۳-خون در دیواره رحم در عروق و رگها نیست!بلکه به صورت ناودان در میان عضلات جاری است،زیرا اگر رگی وجود داشت مسلما در برابر کشش فوق العاده جدار رحم تاب مقاومت نمی آورد! ۴-بعضی از دانشمندان معتقدند که نطفه زن دارای الکتریسته"مثبت" است و اسپر داری الکتریسته"منفی"،و لذا به سوی هم کشیده می شوند،اما هنگامی که اسپر وارد تخمک شد بار الکتریکی آن را منفی می کند و به همین دلیل اسپرهای بیشمار دیگر که در اطراف آن وجود دارند از آن رانده می شوند، و بعضی نیز گفته اند با ورود اسپر،ماده شیمیایی مخصوص ترشح می شود که سایر اسپرها را می راند.

۵-جنین در میان کیسه ای بزرگ در آبی غلیظ بنام"آمنی بوس" غوطه ور است که خاصیت ضد ضربه در مقابل انواع حرکات تند مادر،و یا اصابت چیزی به شکم،دارد،بعلاوه جنین را به صورت یک نواخت گرم نگه می دارد، و تغییر حرارت خارجی در آن به زودی اثر نمی کند و از همه جالبتر اینکه او را در حالت بی وزنی قرار می دهد،و از فشار آوردن اعضای مختلف جنین روی همدیگر که ممکن است موجب ضایعاتی شود جلوگیری می کند! ۶-تغذیه جنین از طریق"جفت"و"بند ناف"صورت می گیرد،یعنی خون مادر با تمام مواد غذایی و اکسیژن وارد جفت شده،و با تصفیه جدیدی از

طریق بند ناف وارد قلب جنین می شود،و از آنجا به تمام اعضای بدن پخش می گردد.

جالب اینکه بطن چپ و راست قلب جنین با یکدیگر مربوط است چون مساله تصفیه از طریقه ریه در آنجا مطرح نیست،زیرا جنین تنفس نمی کند اما به محض،تولد،حفره ها از هم جدا می شوند،و دستگاه تنفس به کار می افتد! (۱).

۱- ۱) در این بحث از جلد اول کتاب اولین دانشگاه و آخرین پیامبر و کتب دیگر استفاده شده است.

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۵ تا ۱۱]

اشاره

إِنَّ اَلْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً (۵) عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اَللّٰهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً (۶) یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً (۷) وَ یُطْعِمُونَ اَلطَّعامَ عَلیٰ حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً (۸) إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اَللّٰهِ لاٰ نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لاٰ شُکُوراً (۹) إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً (۱۰) فَوَقاهُمُ اَللّٰهُ شَرَّ ذٰلِکَ اَلْیَوْمِ وَ لَقّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً (۱۱)

ترجمه:

۵-ابرار(نیکان)از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است.

۶-از چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند،و از هر جا بخواهند آن را جاری می سازند! ۷-آنها به نذر خود وفا می کنند،و از روزی که عذابش گسترده است می ترسند.

۸-و غذای(خود)را با اینکه به آن علاقه(و نیاز)دارند به مسکین و یتیم و اسیر می دهند.

۹-(و می گویند:)ما شما را برای خدا اطعام می کنیم و،هیچ پاداش و تشکری از

ص: ۳۴۲

شما نمی خواهیم.

۱۰-ما از پروردگارمان خائفیم در آن روز که عبوس و شدید است.

۱۱-از این رو خداوند آنها را از شر آن روز نگه می دارد و از آنها استقبال می کند در حالی که شادمان و مسرورند.

شان نزول:

(سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر"ص").

ابن عباس می گوید حسن و حسین ع بیمار شدند پیامبر ص با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند،و به علی ع گفتند:ای ابو الحسن!خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می کردی،علی ع و فاطمه ع و فضه که خادمه آنها بود نذر کردند که اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین ع نیز گفتند ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم).

چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند،در حالی که از نظر مواد غذایی دست خالی بودند علی ع سه من جو قرض نمود،و فاطمه س یک سوم آن را آرد کرد،و نان پخت،هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد و گفت:السلام علیکم اهل بیت محمد ص"سلام بر شما ای خاندان محمد!مستمندی از مستمندان مسلمین هستم،غذایی به من بدهید خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند،آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند،و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.

روز دوم را هم چنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی که غذا را آماده کرده بودند(همان نان جوین)یتیمی بر در خانه آمد آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند(بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را

نیز روزه گرفتند).

در سومین روز اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد باز سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد علی ع دست حسن ع و حسین ع را گرفته بود و خدمت پیامبر ص آمدند هنگامی که پیامبر ص آنها را مشاهده کرد دید از شدت گرسنگی می لرزند!فرمود!این حالی را که در شما می بینم برای من بسیار گران است،سپس برخاست و با آنها حرکت کرد هنگامی که وارد خانه فاطمه س شد دید در محراب عبادت ایستاده،در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده،و چشمهایش به گودی نشسته،پیامبر ص ناراحت شد.

در همین هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت ای محمد!این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید،سپس سوره "هل اتی"را بر او خواند(بعضی گفته اند که از آیه "ان اَلْأَبْرارَ "تا آیه کانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً که مجموعا هیجده آیه است در این موقع نازل گشت).

آنچه را در بالا آوردیم نص حدیثی است که با کمی اختصار در"الغدیر" به عنوان"قدر مشترک"میان روایات زیادی که در این باره نقل شده آمده است، و در همان کتاب از ۳۴ نفر از علمای معروف اهل سنت نام می برد که این حدیث را در کتابهای خود آورده اند(با ذکر نام کتاب و صفحه آن).

به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است (۱).

---

۱ - ۱) "الغدیر"جلد ۳ صفحه ۱۰۷ تا ۱۱۱ و در کتاب"احقاق الحق"در جلد ۳ صفحه ۱۵۷ تا ۱۷۱ حدیث فوق از ۳۶ نفر از دانشمندان و علمای اهل سنت با ذکر ماخذ نقل شده است.

و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا مجموع این سوره،در ماجرای فوق نازل شده است،و همگی بدون استثناء در کتب تفسیر یا حدیث،روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضائل مهم علی ع و فاطمه زهرا و فرزندانشان آورده اند.

حتی چنان که در آغاز سوره گفتیم این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعرا،و حتی در شعر معروف "امام شافعی "آمده است.

در اینجا بهانه جویانی که هر وقت به فضائل علی ع می رسند حساسیت فوق العاده ای نشان می دهند منتهای دقت را در اشکال تراشی به عمل آورده و خرده- گیری هایی بر این شان نزول دارند از جمله:

۱-این سوره "مکی "است در حالی که داستان شان نزول مربوط به بعد از تولد امام حسن ع و امام حسین ع است که قطعا در مدینه واقع شده! ولی چنان که در آغاز این سوره مشروحا بیان کردیم دلائل روشنی در دست داریم که نشان می دهد تمام سوره "هل اتی "و یا لا اقل "هیجده آیه "در مدینه نازل شده است.

۲-لفظ آیه عام است چگونه می توان آن را تخصیص به افراد معینی داد.

ولی ناگفته پیدا است که عام بودن مفهوم آیه منافاتی با نزول آن در مورد خاصی ندارد،بسیاری از آیات قرآن مفهوم عام و گسترده ای دارد،ولی شان نزول که مصداق اتم و اعلای آن است مورد خاصی می باشد،و این عجیب است که عمومیت مفهوم آیه ای را کسی دلیل بر نفی شان نزول آن بگیرد.

۳-بعضی،شان نزولهای دیگری نقل کرده اند که با شان نزول فوق سازگار نیست،از جمله اینکه "سیوطی "در "در المنثور "نقل کرده که مرد سیاه پوستی خدمت پیامبر ص آمد و از "تسبیح "و "تهلیل "سؤال کرد.

ص :۳۴۵

عمر گفت:بس است زیاد از رسول خدا سؤال کردی،پیامبر ص فرمود عمر خاموش باش،و در این هنگام سوره"هل اتی"بر پیامبر ص نازل شد! (۱).

در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است که مردی از حبشه خدمت رسول خدا ص آمد و می خواست از او سؤال کند،پیامبر ص فرمود سؤال کن و فرا گیر،عرض کرد ای رسول خدا گروه شما از نظر رنگ و صورت و نبوت به ما برتری دارید،اگر من به آنچه تو ایمان آورده ای ایمان بیاورم،و همانند آنچه عمل می کنی عمل کنم،من با تو در بهشت خواهم بود؟فرمود آری،سوگند به کسی که جانم به دست او است سفیدی سیاه پوستان در بهشت از هزار سال راه دیده می شود،سپس پیامبر ثوابهای مهمی برای گفتن لا اله الا اللّه و سبحان اللّه و بحمده بیان فرمود و در این هنگام سوره هل اتی نازل شد! (۲).

ولی با توجه به اینکه این روایات تقریبا هیچگونه تناسبی با مضمون آیات سوره "هل اتی"ندارد،به نظر می رسد که برای پایمال کردن شان نزول سابق از سوی عمال بنی امیه یا مانند آنان جعل شده باشد.

۴-بهانه دیگر که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که چگونه انسان می تواند سه روز گرسنه بماند و تنها با آب افطار کند؟! ولی این ایراد عجیبی است برای اینکه خود ما افراد متعددی را دیده ایم که برای بعضی از معالجات طبی سه روز که سهل است امساک معروف"چهل روز"را انجام داده اند،یعنی چهل روز تمام تنها آب نوشیده اند!و مطلقا غذایی نخورده اند!و همین امر باعث درمان بسیاری از بیماریهای آنها شده،

۱- ۱) "در المنثور"جلد ۶ صفحه ۲۹۷.

۲- ۲) همان مدرک.

حتی یکی از اطبای معروف غیر مسلمان بنام"الکسی سوفورین"کتابی در زمینه آثار درمانی مهم چنین امساکی با ذکر برنامه دقیق آن نوشته است (۱).

حتی اگر تعجب نکنید بعضی از همکاران در تفسیر نمونه،این امساک را تا ۲۲ روز عملا انجام داده اند.

۵-بعضی دیگر برای اینکه به سادگی از کنار این فضیلت بگذرند از طریق دیگری وارد شده اند،مثلا"آلوسی"می گوید:اگر بگوئیم این سوره در باره علی ع و فاطمه س نازل نشده چیزی از قدر آنها نمی کاهد،زیرا داخل بودن آنها در عنوان"ابرار"مطلب آشکاری است که هر کس می داند، سپس به بیان بعضی از فضائل آنها پرداخته،می گوید:انسان چه در باره این دو بزرگوار می تواند بگوید جز اینکه علی ع مولای مؤمنان و وصی پیامبر ص و فاطمه س پاره تن رسول خدا ص و جزء وجود محمدی ص و حسنین ع روح و ریحان،و آقایان جوانان بهشتند،اما مفهوم این سخن ترک دیگران نیست،بلکه هر کس غیر این راه را بپوید گمراه است (۲).

ولی ما می گوئیم اگر بنا شود فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم، بقیه فضائل نیز تدریجا به چنین سرنوشتی دچار می شود،و روزی فرا خواهد رسید که بعضی اصل فضیلت علی و بانوی اسلام و حسنین ع را نیز انکار کنند! قابل توجه اینکه در بعضی از روایات از خود علی ع نقل شده که در موارد متعدد به نزول این آیات در مورد خود و فرزندانش در مقابل مخالفان استدلال کرده است (۳).

۱- ۱) این کتاب بنام کتاب"روزه،روش نوین برای درمان بیماریها"به فارسی ترجمه و نشر شده است.

۲- ۲) "روح المعانی"جلد ۲۹ صفحه ۱۵۸.

۳- ۳) "احتجاج طبرسی"و"خصال صدوق"(طبق نقل المیزان جلد ۲۰ صفحه ۲۲۴).

این نکته نیز قابل توجه است که"اسیر"معمولا در"مدینه"وجود داشت،و در مکه به حکم آن که هنوز غزوات اسلامی شروع نشده بود کمتر اسیر دیده می شد،و این گواه دیگری بر مدنی بودن این سوره است.

آخرین نکته ای را که در اینجا لازم به یاد آوری می دانیم این است که به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله"آلوسی"مفسر معروف اهل سنت بسیاری از نعمتهای بهشتی در این سوره بر شمرده شده است ولی از"حور العین" که غالبا در قرآن مجید در عداد نعمتهای بهشتی آمده مطلقا سخنی مطرح نیست، ممکن است این امر به خاطر نزول این سوره در باره فاطمه زهرا و همسر و فرزندانش می باشد که به احترام بانوی اسلام"س"ذکری از"حور"به میان نیامده! (۱).

گرچه بحث ما در زمینه این شان نزول طولانی شد ولی در برابر اشکال- تراشیهای بهانه جویان چاره ای جز این نبود.

***

تفسیر:

پاداش عظیم ابرار:

در آیات گذشته بعد از آن که انسانها را به دو گروه"شکور"و"کفور" یا"شکرگزار"و"کفران کننده"تقسیم کرد،اشاره کوتاهی به مجازات و کیفر سخت کفران کنندگان آمده بود،آیات مورد بحث به سراغ پاداشهای شکر گزاران و ابرار(نیکان و پاکان)می رود،و نکات جالبی در این زمینه یادآوری می کند.

نخست می فرماید:"نیکان از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است"

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۲۹ صفحه ۱۵۸.

(إِنَّ الْأَبْرٰارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کٰانَ مِزٰاجُهٰا کٰافُوراً).

"ابرار"جمع"بر"(بر وزن رب)در اصل به معنی وسعت و گستردگی است،و به همین جهت صحراهای وسیع را"بر"می گویند،و از آنجا که افراد نیکوکار اعمالشان نتائج گسترده ای در سطح جامعه دارد این واژه بر آنها اطلاق می شود،و"بر"(به کسر ب)به معنی"نیکو کاری"است،بعضی گفته اند فرق بیان آن و"خیر"این است که"بر"به معنی"نیکی توام با توجه"است در حالی که"خیر"معنی اعمی دارد.

"کافور"در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروف آن بوی خوش است همچنین گیاهی است خوشبو،و یکی دیگر از معانی آن همان"کافور" معمولی است که بوی تندی دارد،و برای مصارف طبی از جمله ضدعفونی کردن به کار می رود.

به هر حال آیه فوق نشان می دهد که این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است که هم ذائقه از آن لذت می برد،و هم شامه.

بعضی از مفسران نیز گفته اند"کافور"نام یکی از چشمه های بهشتی است، ولی این تفسیر با تعبیر" کٰانَ مِزٰاجُهٰا کٰافُوراً "که می گوید آمیخته با کافور است سازگار نیست.

از سوی دیگر با توجه به این که کافور از ماده"کفر"به معنی"پوشش" است،بعضی از ارباب لغت مانند"راغب"در"مفردات"معتقدند که انتخاب این نام برای"کافور"به خاطر پوشیده بودن میوه درختی که این ماده از آن گرفته می شود در میان غلافها است.

بعضی نیز تعبیر"کافور"را اشاره به سفیدی فوق العاده و خنکی آن دانسته اند، زیرا کافور معمولی نیز از نظر"خنکی"و"سفیدی"ضرب المثل است.

اما روی هم رفته تفسیر نخست از همه مناسبتر به نظر می رسد،به خصوص

این که گاهی در عبارات کافور را همردیف مشک و عنبر شمرده اند که از بهترین بوهای خوش است.

*** سپس به سرچشمه ای که این جام شراب طهور از آن پر می شود اشاره کرده می افزاید:"این از چشمه خاصی است که بندگان خدا از آن می نوشند،و آن را از هر جا بخواهند جاری می سازند"! (عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً ((۱)(۲)).

آری این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عباد اللّه است که هر جا اراده کنند از همانجا سر بر می آورد،و جالب اینکه در حدیثی از امام باقر ع نقل شده که در توصیف آن فرمود:هی عین فی دار النبی(ص)تفجر الی دور الانبیاء و المؤمنین:"این چشمه ای است در خانه پیغمبر اسلام ص که از آنجا به خانه سایر پیامبران و مؤمنان جاری می شود" (۳).

آری همانگونه که در دنیا چشمه های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم

۱- ۱) در اینکه نصب"عینا"برای چیست؟احتمالات زیادی داده اند،شاید از همه مناسبتر این است که"عینا""منصوب به نزع خافض است،و در تقدیر"من عین" بوده،بعضی نیز گفته اند"بدل"از"کافورا"و یا منصوب به اختصاص یا مدح است، و یا مفعول فعل مقدری است،و در تقدیر"یشربون عینا"می باشد،ولی همانگونه که گفتیم معنی اول مناسبتر است.
۲- ۲) "یشرب"هم به وسیله با متعدی می شود و هم بدون آن و"با"در"بها"ممکن است به معنی"من"باشد.
۳- ۳) تفسیر"نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۷۷ و"روح المعانی"جلد ۲۹ صفحه ۱۵۵.

ص به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می شود،در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است چشمه شراب طهور الهی از همین بیت وحی می جوشد، و شاخه های آن به خانه های مؤمنان سرازیر می گردد! "یفجرون"از ماده"تفجیر"در اصل از ریشه"فجر"گرفته شده که به معنی شکافتن وسیع است،خواه شکافتن زمین باشد،یا چیز دیگر،و از آنجا که نور صبح گویی پرده شب را می شکافد به آن"فجر"گفته اند،و به شخص فاسق از این رو"فاجر"می گویند که پرده حیا و پاکی را دریده،و از مسیر حق خارج شده است.

اما در آیه مورد بحث به معنی شکافتن زمین است.

قابل توجه اینکه در میان نعمتهای فراوان بهشتی که در این سوره آمده است نخستین نعمت"شراب طهور معطر خاصی"ذکر شده،و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام که در بهشت می نهند با نوشیدن از این شراب هر گونه اندوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می شویند،و سرمست از عشق حق به استفاده از سایر مواهب بهشتی می پردازند.

*** در آیات بعد به ذکر اعمال و اوصافی که"ابرار"و"عباد اللّه"دارند، پرداخته با ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آنها را نسبت به این همه نعمتهای بی مانند توضیح می دهد.

می فرماید:"آنها به نذر خود وفا می کنند"(یُوفُونَ بِالنَّذْرِ).

"و از روزی که عذاب و شر آن گسترده است بیمناک‌اند"(وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً).

ص :۳۵۱

جمله"یوفون"و"یخافون"و جمله های بعد از آن که همه به صورت "فعل مضارع"آمده نشان می دهد که این برنامه مستمر و همیشگی آنان است.

البته همانگونه که در شان نزول گفتیم مصداق اتم و اکمل این آیات امیر مؤمنان علی و فاطمه زهرا و فرزندان آنها حسن و حسین"سلام اللّه علیهم اجمعین" می باشند که نذر خود را در مورد سه روز روزه داشتن ادا کردند،و جز با آب افطار ننمودند،و قلب آنان از خوف خدا و خوف قیامت مالا مال بود.

"مستطیر"به معنی گسترده و پراکنده است،و اشاره به عذابهای گوناگون و وسیع آن روز عظیم می باشد.

به هر حال وقتی آنها به نذرهایی که بر خویشتن واجب کرده اند وفا می کنند به طریق اولی واجبات الهی را محترم شمرده و در انجام آن می کوشند.

ترس آنها از شر آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مساله معاد،و احساس مسئولیت شدید در برابر فرمان الهی است.

آنها به خوبی معاد را باور کرده اند،و به تمام کیفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند،و اثر این ایمان در اعمالشان کاملا نمایان است.

*** سپس به ذکر سومین عمل شایسته آنها پرداخته،می گوید:"آنها غذای خود را در عین اینکه به آن نیازمندند و دوست دارند به"مسکین"و"یتیم" و"اسیر"می دهند"(وَ یُطْعِمُونَ الطَّعٰامَ عَلیٰ حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً).

اطعام کردن آنها ساده نیست،بلکه توام با ایثار در هنگام نیاز شدید است، و از سوی دیگر اطعامی است گسترده که انواع نیازمندان را از"مسکین"و"یتیم" و"اسیر"شامل می شود،و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است.

ضمیر در" عَلیٰ حُبِّهِ "به"طعام"باز می گردد،یعنی در عین اینکه علاقه به طعام

دارنـد آن را انفـاق می کننـد،و بـه این ترتیب شـبیه چیزی است که در آیه ۹۲ سوره آل عمران آمـده است لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ :"هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسـید تا از آنچه دوست داریـد انفاق کنیـد". بعضـی نیز گفته انـد ضـمیر مزبور به"اللّه"بر می گردد که در آیات گذشـته آمـده یعنی آنها به عشق پروردگار اطعام اطعام می کنند ولی با توجه به اینکه این مطلب در آیه بعد می آید معنی اول صحیحتر به نظر می رسد.

معنی"مسکین"و"یتیم"و"اسیر"روشن است،اما در اینکه این اسیر اشاره به کدام اسیر است در میان مفسران گفتگو است.

بسـیاری گفتـه انـد منظـور اسـیرانی اسـت کـه از مشـرکان و کفـار می گرفتنـد، و بـه قلمرو حکـومت اسـلامی در مـدینه می آوردند،بعضـی احتمال داده اند که منظور از آن بردگانی است که اسیر دست مالک خود می باشند،و بعضی آن را به زندانیان تفسیر کرده اند،ولی تفسیر اول از همه مناسبتر و مشهورتر است.

در اینجـا این سؤال پیش می آیـد که مطـابق شـان نزول مرد اسـیر بر در خـانه علی ع به هنگام افطار آمـد،مگر اسـیران زنـدانی نبودنـد؟ اما با توجه به یک نکته پاسـخ این سؤال روشن می شود که طبق نقل تواریـخ در زمان پیامبر ص مطلقا زنـدانی وجود نـداشت،و حضـرت ص اسـیران را تقسـیم کرده و به دست مسـلمانان می سپرد،و می فرمود مراقب آنهـا باشـید،و به آنهـا نیکی کنیـد،و گاه که توانایی بر تامین غـذای آنها نداشـتند،از دیگر مسـلمانان برای اطعام اسـیران کمک می گرفتنـد،و آنها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می فرستادند،تا به آنها کمک کنند.

زیرا در آن موقع مسلمین سخت در مضیقه بودند.

البته بعدا که حکومت اسلامی گسترش پیدا کرد،و تعداد اسیران بالا گرفت

ص :۳۵۳

و حتی مجرمـان بـا گسترش دامنه حکومت زیـاد شدنـد،زنـدان به وجود آمـد، و ارتزاق اسـیران و مجرمـان از طریق بیت المال صورت می گرفت (۱).

به هر حال از آیه فوق به خوبی اسـتفاده می شود که یکی از بهترین اعمال، اطعام محرومان و نیازمنـدان است،نه تنها نیازمندان مسـلمان کـه اسـیران بلاـد شـرک نیز تحت پوشـش این دسـتور اسـلامی قرار گرفته،تـا آنجـا که اطعـام آنهـا یکی از کارهـای برجسته"ابرار"شمرده شده است.

در حـدیثی از رسول خـدا ص می خوانیم:اسـتوصوا بالاسـری خیرا و کـان احـدهم یؤثر اسیره بطعامه:"با اسـیران به نیکی رفتار کنید،مسلمانان هنگامی که این سخن را شنیدند گاه غذای خود را به اسیر داده و او را بر خویشتن مقدم می شمردند" (۲).

*** چهـارمین عمـل بر جسـته ابرار را اخلاـص می شـمرد،و می فرمایـد:"آنهـا می گوینـد ما شـما را تنها برای خـدا اطعام می کنیم،نه پاداشی از شما می خواهیم و نه تشکری"(إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً).

این برنـامه منحصـر به مسـاله اطعـام نیست که تمـام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداونـد است و هیـچ چشـمداشتی به پـاداش مردم و حتی تقـدیر و تشـکر آنهـا نیست،و اصولا در اسـلام ارزش عمل به خلوص نیت است،و گرنه اعمالی که انگیزه های غیر الهی داشته باشد،خواه ریاکارانه باشد،و یا به خاطر هوای نفس،و یا تشکر و قدردانی مردم،یا پاداش مادی،و هیچگونه ارزش معنوی و الهی ندارد،و حدیث مشهور پیغمبر اکرم ص

لا عمل الا بالنیه و انما

ص: ۳۵۴

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به کتاب"احکام زندان در اسلام"مراجعه کنید.

۲- ۲) "کامل ابن اثیر"جلد ۲ صفحه ۱۳۱.

الاعمال بالنیات اشاره به همین معنی است.

منظور از"وجه اللّه"همـان ذات خـدا است،و گرنه خـدا"صورت" جسـمانی نـدارد،و این همـان چیزی است که در سـایر آیات قرآن نیز روی آن تکیه و تاکید شده است،در آیه ۲۷۲ بقره می خوانیم: وَ مٰا تُنْفِقُونَ إِلاَّ ابْتِغٰاءَ وَجْهِ اللّٰهِ :"شما جز برای خداوند انفاق نکنیـد"و در آیه ۲۸ سوره کهف در توصـیف همنشـینان شایسـته پیـامبر ص چنین آمـده است: وَ اصْبِرْ نَفْسَـکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰاهِ وَ الْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ :"با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند،و تنها ذات او را می طلبند".

*** و در آخرین توصیف"ابرار"می فرماید:"آنها می گویند:ما از پروردگارمان خائفیم از آن روز که عبوس و شدید است"(إِنّٰا نَخٰافُ مِنْ رَبِّنٰا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً).

این سخن ممکن است زبان حال"ابرار"باشد یا زبان قال آنها.

تعبیر از روز قیامت به روز"عبوس"و"سـخت"با اینکه عبوس از صفات انسان است و به کسی می گویند که قیافه اش را در هم کشـیده،به خاطر تاکید بر وضع وحشتناک آن روز است،یعنی آن قدر حوادث آن روز سخت و ناراحت کننده است که نه تنها انسانها در آن روز عبوسند بلکه گویی خود آن روز نیز عبوس است.

در اینکه"قمطریر"از چه مـاده ای گرفته شـده؟در میان مفسـران و ارباب لغت گفتگو است،بعضـی آن را از"قمطر"می داننـد،و بعضی آن را مشتق از ماده"قطر"(بر وزن مرغ)و میم را زائده می دانند.

ولی مشهور همان اول است که به معنی شدید و عبوس است (۱).

۱- ۱) "مفردات"راغب"لسان العرب"،"المنجد"،"قرطبی"و"مجمع البیان".

در اینجا سؤالی پیش می آید و آن اینکه اگر "ابرار"تنها برای ذات پاک خدا کار می کنند پس چرا می گویند ما از عذاب روز قیامت بیمناکیم،آیا انگیزه الهی،با انگیزه ترس از عذاب قیامت،سازگار است؟! اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می شود،و آن این که آنها به هر حال به خاطر خدا گام بر می دارند،و اگر از عذاب قیامت می ترسند به خاطر آن است که عذاب الهی است،و اگر به نعمتهای بهشت علاقه دارند چون این نعمتها از ناحیه او است،و این همان چیزی است که در باب"نیت عبادت" در فقه مطرح است که می گویند:قصد قربت در عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب،و ترس از عقاب،و یا حتی کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نماز استسقا برای نزول باران)ندارد،زیرا همه اینها بازگشت به خداوند می کند،و به اصطلاح از قبیل "داعی بر داعی"است،هر چند مرحله عالی عبادت این است که علاقه به نعمتهای بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد بلکه یک پارچه به عنوان"حبا للّه"انجام گیرد.

تعبیر به" إِنّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً "نیز شاهد بر این است که این خوف نیز خوف از پروردگار است.

نکته قابل توجه اینکه دومین وصف از اوصاف پنجگانه،و پنجمین وصف هر دو مساله خوف است،با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت،در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شر آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی آن را می رساند و دیگری گستردگی کیفی را.

*** در آخرین آیه مورد بحث به نتیجه اجمالی اعمال نیک و نیات پاکی که

"ابرار"دارنـد اشـاره کرده،می فرمایـد:"به خاطر همین ها خداونـد آنها را از شـر آن روز نگهـداری می کنـد،و در حالی که با طراوت و مسرور و شادمان هستند از آنها استقبال می کند(فَوَقاهُمُ اللّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقّاهُمْ نظره و سرورا).

"نظره"به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد،آری رنگ رخسار آنها در آن روز آرامش و نشاط درونی آنان خبر می دهد.

بنا بر این اگر در دنیا به خاطر احساس مسئولیت از آن روز بیمناک بودنـد،خداوند در عوض آنها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می کند.

تعبیر به"لقـاهم"از تعبیرهـای بسـیار جالبی است که نشان می دهـد خداونـد بزرگ از این میهمانان گرانقـدر با لطف خاصـش استقبال می کند،و آنها را که غرق شادی و سرورند در سایه رحمتش جای می دهد.

***

نکته:

سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است

نه تنهـا در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسـته ابرار و عباد اللّه می شـمرد،بلکه در بسـیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تاکید شده است،و نشان می دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد.

و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیونها نفر از گرسـنگی می میرنـد،در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن قـدر غـذای اضافی به زباله دانها می ریزنـد که حسابی برای آن نیست،اهمیت این دسـتور اسـلامی از یک سو و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می گردد.

در روایات اسلامی نیز تاکید بسیار در این زمینه دیده می شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در اینجا می آوریم:

۱-در حدیثی از پیغمبر اکرم ص آمده است:

من اطعم ثلاثه نفر من المسلمین اطعمه اللّه من ثلاث جنان فی ملکوت السموات :"کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمانها اطعام خواهد کرد" (۱).

و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

من اطعم مؤمنا حتی یشبعه لم یدر احد من خلق اللّه ما له من الاجر فی الآخره،لا ملک مقرب،و لا نبی مرسل الا اللّه رب العالمین :"کسی که مؤمنی را اطعام کند تا سیر شود احدی از خلق خدا نمی داند چقدر در آخرت پاداش دارد،و نه فرشتگان مقرب الهی،و نه پیامبران مرسل،جز خداوند که پروردگار عالمیان است" (۲).

در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود:"

لان اطعم مؤمنا محتاجا احب الی من ان ازوره،و لان ازوره احب الی من ان اعتق عشر رقاب :"اگر مؤمن نیازمندی را اطعام کنم نزد من محبوبتر است از اینکه تنها به دیدار او بروم،و اگر بدیدار او بروم نزد من محبوبتر است از اینکه ده برده را آزاد کنم"! (۳).

قابل توجه اینکه در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده بلکه در بعضی صریحا آمده است که اطعام مؤمنان هر چند بی نیاز باشند همچون آزاد کردن برده است،و این نشان می دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندیها جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است،به عکس

۱- ۱) "اصول کافی"جلد دوم باب"اطعام المؤمن"حدیث ۳.

۲- ۲) "همان مدرک"حدیث ۶.

۳- ۳) "همان مدرک"حدیث ۱۸.

آنچه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک،یا دو خویشاوند به مهمانخانه ای می روند هر کدام باید سهم خود را بپردازد،گویی مساله میهمانی کردن مخصوصا نفرات بسیار برای آنان بسیار شگفت آور است.

در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هر چند مؤمن و مسلمان هم نباشند)از افضل اعمال است،چنان که در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است که فرمود:

من افضل الاعمال عند اللّٰه ابراد الکباد الحاره و اشباع الکباد الجائعه و الذی نفس محمد"صلی اللّٰه علیه و آله"بیده لا یؤمن بی عبد یبیت شبعان و اخوه-او قال جاره-المسلم جائع:

"یکی از برترین اعمال نزد خدا خنک کردن جگرهای داغ است،و سیر کردن شکمهای گرسنه،سوگند به کسی که جان محمد در دست او است بنده ای که شب سیر بخوابد و برادر-یا فرمود همسایه-مسلمانش گرسنه باشد به من ایمان نیاورده است"! (۱).

ذیل حدیث فوق گرچه در باره سیر کردن مسلمانان است،ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه ای را شامل می شود،و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود.

و در این زمینه روایات بسیار است (۲).

***

ص:۳۵۹

۱- ۱ و ۲) "بحار الانوار"جلد ۷۴ صفحه ۳۶۹-قابل توجه اینکه مرحوم علامه مجلسی در این زمینه بابی عنوان کرده که ۱۱۳ حدیث در آن آورده است که مربوط به اطعام مؤمن و سیراب کردن و لباس پوشاندن و اداء دین می باشد،و بعضی از آنها عمومیت دارد.

-۲

[سوره الإنسان (۷۶): آيات ۱۲ تا ۲۲]

اشاره

وَ جَزٰاهُمْ بِمٰا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً (۱۲) مُتَّكِئِينَ فِيهٰا عَلَى اَلْأَرٰائِكِ لاٰ يَرَوْنَ فِيهٰا شَمْساً وَ لاٰ زَمْهَرِيراً (۱۳) وَ دٰانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلاٰلُهٰا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهٰا تَذْلِيلاً (۱۴) وَ يُطٰافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوٰابٍ كٰانَتْ قَوٰارِيرَا (۱۵) قَوٰارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهٰا تَقْدِيراً (۱۶) وَ يُسْقَوْنَ فِيهٰا كَأْساً كٰانَ مِزٰاجُهٰا زَنْجَبِيلاً (۱۷) عَيْناً فِيهٰا تُسَمّٰى سَلْسَبِيلاً (۱۸) وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدٰانٌ مُخَلَّدُونَ إِذٰا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً (۱۹) وَ إِذٰا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً (۲۰) عٰالِيَهُمْ ثِيٰابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَسٰاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقٰاهُمْ رَبُّهُمْ شَرٰاباً طَهُوراً (۲۱) إِنَّ هٰذٰا كٰانَ لَكُمْ جَزٰاءً وَ كٰانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً (۲۲)

ص: ۳۶۰

ترجمه:

۱۲-خداوند در برابر شکیبایی آنان،بهشت و لباسهای حریر بهشتی را به آنها پاداش می دهد.

۱۳-این در حالی است که بر تختهای زیبا تکیه کرده اند،نه آفتاب را در آنجا می بینند، نه سرما را.

۱۴-و در حالی است که سایه های آن(درختان بهشتی)بر آنها فرو افتاده،و چیدن میوه هایش بسیار آسان است.

۱۵-و در گرداگرد آنها ظرفهایی از نقره،و قدحهایی بلورین می گردانند(مملو از بهترین غذاها و نوشیدنی ها) ۱۶-ظرفهای بلورینی از نقره!که آنها را به اندازه لازم آماده کرده اند.

۱۷-و در آنجا از جامهایی سیراب می شوند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته است.

۱۸-از چشمه ای در بهشت که نامش سلسبیل است.

۱۹-و بر گرد آنها نوجوانانی جاودانی(برای پذیرایی)می گردند که هر گاه آنها را ببینی گمان می کنی مروارید پراکنده اند! ۲۰-و هنگامی که آنجا را ببینی نعمتها و ملک عظیمی را می بینی! ۲۱-بر اندام آنها(بهشتیان)لباسهایی است از حریر نازک سبز رنگ،و از دیبای ضخیم و با دستبندهایی از نقره تزیین شده اند،و پروردگارشان شراب طهور به آنها می نوشاند! ۲۲-این جزای شما است و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است.

ص:۳۶۱

تفسیر:

پاداشهای عظیم بهشتی!

بعد از اشاره اجمالی در آیات گذشته به نجات "ابرار و نیکان"از عذابهای دردناك روز قیامت،و رسیدن آنها به لقای محبوب،و غرق سرور و شادمانی شدن، در آیات مورد بحث به شرح این نعمتهای بهشتی پرداخته،حد اقل پانزده نعمت را در طی این آیات بر می شمرد:

نخست از مسکن و لباس این بهشتیان سخن می گوید،و می فرماید:

"خداوند در برابر صبر و شکیبایی آنها بهشت و لباسها و فرشهایی از حریر را به آنها پاداش می دهد"(وَ جَزٰاهُمْ بِمٰا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً).

آری در برابر آن همه استقامت و ایثار که نمونه آن وفاء به نذر،و روزه داشتن،و بخشیدن طعام مورد نیاز خود هنگام افطار به مسکین و یتیم و اسیر است، خداوند آنها را در باغهای مخصوصی از بهشت جای می دهد،و بهترین لباسها را بر آنها می پوشاند.

نه تنها در این آیه که در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت تصریح شده که پاداشهای قیامت در مقابل صبر و شکیبایی انسان است(صبر در طریق اطاعت، صبر در برابر معصیت،و صبر و استقامت در برابر مشکلات و مصائب).

در آیه ۲۴ سوره رعد می خوانیم فرشتگان به بهشتیان چنین خوشامد می گویند: سَلاٰمٌ عَلَيْكُمْ بِمٰا صَبَرْتُمْ :"درود بر شما به خاطر صبر و استقامتی که داشتید".

و در آیه ۱۱۱ مؤمنون آمده است: إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمٰا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفٰائِزُونَ :"من امروز آنها را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم،آنها پیروز و رستگارند".

ص:۳۶۲

*** سپس می افزاید:"این در حالی است که آنها بر تختهای زیبا تکیه کرده،نه گرمی آفتاب را می بینند،و نه سردی هوا را"(مُتَّكِئِينَ فِيهٰا عَلَى الْأَرٰائِكِ لاٰ يَرَوْنَ فِيهٰا شَمْساً وَ لاٰ زَمْهَرِيراً ":

ذکر این حالت(تکیه کردن بر تختها)اشاره به آرامش و راحتی کامل آنها است،چرا که انسان معمولا در حالت آرامش در چنین حالتی به سر می برد، و ذیل آیه نیز اشاره به اعتدال کامل هوای بهشت است.

نه اینکه خورشید و ماه در آنجا وجود نداشته باشد،بلکه تابش ناراحت کننده خورشید وجود ندارد،با وجود سایه های درختان بهشتی.

"زمهریر"از ماده"زمهر"به معنی شدت سرما،یا شدت غضب،یا سرخ شدن چشم بر اثر خشم،می باشد،و در اینجا منظور همان معنی اول است.

در حدیثی آمده است که در جهنم نقطه ای وجود دارد که از شدت سرما اعضای بدن از هم متلاشی می شود (۱).

"ارائک"جمع"اریکه"در اصل به تختهایی می گویند که در حجله عروس می نهند و منظور در اینجا تختهای زیبا و فاخر است.

"آلوسی"مفسر معروف اهل سنت در"روح المعانی"در حدیثی از ابن عباس چنین نقل می کند:بینا اهل الجنه فی الجنه اذا راوا ضوءا کضوء الشمس،و قد اشرقت الجنان به فیقول اهل الجنه یا رضوان ما هذا؟ و قد قال ربنا لاٰ يَرَوْنَ فِيهٰا شَمْساً وَ لاٰ زَمْهَرِيراً ،فیقول لهم رضوان لیس هذا بشمس،و لا قمر،و لکن علی(ع)و فاطمه(ع)ضحکا،و اشرقت الجنان من نور ثغریهما!:"هنگامی که بهشتیان در بهشت هستند ناگهان نوری

۱- ۱) "در المنثور"جلد ۶ صفحه ۳۰۰.

همچون نور آفتاب مشاهده می کنند که صحنه بهشت را روشن ساخته،بهشتیان به رضوان(فرشته مامور بهشت)می گویند:این نور چیست با اینکه پروردگار ما فرموده در بهشت نه آفتاب را می بینند و نه سرما را؟!او در پاسخ می گوید:

این نور خورشید و ماه نیست،ولی علی ع و فاطمه س خندان شده اند و بهشت از نور دندانشان روشن گشته است"! (۱).

*** آیه بعد در ادامه این نعمتها می افزاید:"این در حالی است که سایه های درختان بهشتی بر آنها فرو افتاده،و چیدن میوه هایش برای آنها بسیار سهل و آسان است":(وَ دٰانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلاٰلُهٰا وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُهٰا تَذْلِیلاً (۲).

نه مشکلی وجود دارد،نه خاری در دست می رود،و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه ها است! بار دیگر یاد آوری این نکته را ضروری می دانیم که اصول حاکم بر زندگی انسان در آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است،و آنچه در باره نعمتهای بهشتی در این آیات و آیات دیگر قرآن آمده،تنها اشاراتی است پر معنی به آن مواهب عظیم،و گرنه طبق تصریح بعضی از روایات در آنجا نعمتهایی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر اندیشه هیچ کسی نگذشته است.

"ابن عباس"سخنی دارد که در ذیل بعضی از آیات همین سوره بیان کرده است:می گوید:آنچه را خداوند در قرآن از نعمتهای بهشتی نام برده مثل

۱- ۱) "روح المعانی"جلد ۲۹ صفحه ۱۵۹.

۲ - ۲) "قطوف"بر وزن"ظروف"جمع"قطف"(بر وزن حفظ)یا جمع"قطف" (بر وزن حذف)است که اولی معنی وصفی دارد،و دومی معنی مصدری،و به معنی میوه های چیده شده یا چیدن میوه است.

و مانندی در دنیا ندارد،ولی خداوند آن را با نامی که برای ما شناخته شده است نام می برد،مثلا از شراب طهوری نام می برد که با"زنجبیل"ممزوج است این ماده معطری بود که عرب به آن علاقه داشت (۱).

*** در آیه بعد به توضیح قسمتی از چگونگی پذیرایی از این میهمانان بهشتی خدا وسائل پذیرایی آنها،و پذیرایی کنندگان می پردازد و می فرماید:"در گرداگرد آنها ظرفهایی از نقره و قدحهایی بلورین می گردانند"(وَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوابٍ كانَتْ قَوارِيرَا).

*** "ظرفهای بلورینی از نقره!که آن را به اندازه لازم آماده کرده اند" (قَوارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدِيراً).

در این ظرفها انواع غذاهای بهشتی،و در آن قدحهای بلورین انواع نوشیدنیهای لذت بخش و نشاط آفرین،به مقداری که می خواهند و علاقه دارند موجود است،و خدمتکاران بهشتی پیوسته گرد آنها دور می زنند و به آنها عرضه می کنند.

"آنیه"جمع"اناء"به معنی هر گونه ظرف است،و"اکواب"جمع "کوب"(بر وزن خوب)به معنی ظرف آب است که دسته نداشته باشد که گاه از آن تعبیر به"قدح"می شود.

"قواریر"جمع"قاروره"به معنی ظرف بلورین و شیشه ای است.

عجب اینکه می فرماید:ظرفهای بلورین بهشتی از نقره ساخته شده! در حالی که در عالم دنیا چنین ظرفی مطلقا وجود ندارد،و ظرفهای بلورین را

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۱۱.

از سنگهای مخصوصی که ذوب می کنند می سازند،ولی همان خدایی که این امکان را در سنگ تیره آفرید که قابل تبدیل به شیشه و بلور باشد،می تواند در فلزی همچون نقره نیز بیافریند.

و به هر حال از این تعبیر استفاده می شود که ظرفها و جامهای بهشتی هم صفا و شفافیت بلور را دارد،و هم درخشندگی و زیبایی نقره را،و نوشابه هایی که در آن است کاملا نمایان است.

قابل توجه اینکه:در حدیثی از امام صادق ع آمده است که

ینفذ البصر فی فضه الجنه کما ینفذ فی الزجاج!: "نور چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می کند،آن چنان که در شیشه و بلور دنیا نفوذ دارد (۱).

این را نیز می دانیم در عصر ما دانشمندان به اشعه هایی پی برده اند(مانند اشعه ایکس)که از اجسام تیره نیز عبور می کند و درون آن را مانند بلور نشان می دهد.

ابن عباس می گوید:همه نعمتهای بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد جز ظرفهای بلورین که از نقره است که در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست (۲).

*** سپس می افزاید:"در آنجا از جامهایی سیراب می شوند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته"(وَ یُسْقَوْنَ فِیهٰا کَأْساً کٰانَ مِزٰاجُهٰا زَنْجَبِیلاً).

بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که عرب جاهلی از شرابهایی که آمیخته با زنجبیل بود لذت می برد زیرا که تندی مخصوصی به شراب می داد، و قرآن در اینجا از جامهایی سخن می گوید که شراب طهورش با زنجبیل آمیخته

ص: ۳۶۶

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۱۰.

۲- ۲) "روح المعانی"جلد ۲۹ صفحه ۱۵۹.

است،ولی بدیهی است میان این شراب و آن شراب تفاوت از زمین تا آسمان است!و یا به تعبیر دیگر تفاوت از دنیا تا آخرت است!.

به نظر می رسد که عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته یکی به اصطلاح نشاط آور و محرک،و دیگری سست کننده و آرام بخش که اولی را با"زنجبیل" می آمیخته،و دومی را با"کافور"،و از آنجا که حقایق عالم آخرت در قالب الفاظ این جهان نمی گنجد چاره ای جز این نیست که این الفاظ با معانی گسترده تر و والاتری برای آن حقایق بزرگ استخدام شود.

گرچه در باره معنی"زنجبیل"تفسیرهای مختلفی نقل شده،ولی غالبا به همان ریشه معطر و خوشبویی که در ادویه مخصوص غذا،و نوشابه ها به کار می رود تفسیر کرده اند.

*** سپس می افزاید:"این جامها از چشمه ای در بهشت پر می شود که سلسبیل نامیده می شود"(عَيْناً فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلاً) (۱).

"سلسبیل"نوشیدنی بسیار لذیذی را می گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می شود و کاملا گوارا است،بسیاری معتقدند که از ماده"سلاسه" به معنی"روانی"گرفته شده،همانگونه که به عبارات روان و جالب نیز"سلیس" گفته می شود.

بعضی دیگر گفته اند از ماده"تسلسل"گرفته شده که به معنی"حرکت پی در پی"است در نتیجه روان بودن چیزی را تداعی می کند،بنا بر این هر دو معنی به هم نزدیک است،و در هر صورت باء در آن اضافی می باشد.

بعضی نیز معتقدند که این واژه ای است مرکب از دو کلمه"سال"و"سبیل"

۱- ۱) در محل اعراب"عینا"همان سخنی که در چند آیه قبل گفتیم"عینا"جاری است!و مناسب آن است که از قبیل"منصوب به نزع خافض"باشد.

و بعضـی نیز آن را مرکب از"سـال"و"سبیـل"می داننـد که در صـورت اول مفهـومش این است"راهی به طلب"و در صـورت دوم"راهی طلبید"و معنی کنایی هر دو "گوارا"است.

بعضی نیز تصریح کرده اند که در لغت عرب کلمه"سلسبیل"وجود نداشته و این از ابداعات قرآن مجید است (۱).

ولی معنی اول از همه مشهورتر و مناسبتر است.

*** سپس از پذیرایی کنندگان این بزم پرسرور که در جوار رحمت حق در بهشت برین برپا می شود سخن به میان آورده،می گوید:"بر گرد آنها نوجوانان جاودانی می گردند که هر گاه آنها را ببینی گمان می کنی مرواریدهای پراکنده اند"!(وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً).

هـم خودشـان در بهشـت جـاودانی هسـتند،و هـم طراوت و زیبـایی و نشـاط جـوانی آنهـا جـاودانی است،و هم پـذیرایی کردن آنـان،چرا که تعبیر"مخلـدون"از یـک سو، و تعبیر" یَطُوفُ عَلَیْهِمْ "(بر آنهـا طواف می کننـد)از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است.

تعبیر به" لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً "(مرواریـدهای پراکنده)اشاره ای است به زیبایی و صـفا و درخشـندگی و جذابیت آنها،و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی.

ص: ۳۶۸

۱- ۱) بعضـی از مفسـران گفته اند که"سـلسبیل"قاعدتا ما لا ینصـرف است،زیرا علمیت و عجمه در آن جمع است،و اینکه در اینجا تنوین به خود گرفته به خاطر هماهنگی با آخر آیات دیگر این سوره است.

*** و از آنجا که نعمتهای جهان دیگر به وصف نمی آیـد هر قـدر الفاظ گویا و رسا باشد،در آیه بعد به صورت سربسـته می افزاید:"و هنگامی که آنجا را می نگری نعمتها و ملک عظیمی را می بینی"!(وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً) (۱).

برای"نعیم"و"ملک کبیر"تفسـیرهای زیادی شده،از جمله در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم"معنی آیه این است که ملکی است که هرگز زائل نمی شود و فنا نمی پذیرد" (۲).

یا نعمتهای بهشتی آن قدر گسترده است که از نظر کثرت به وصف نمی آید.

یا اینکه"ملک کبیر"آن است که فرشتگان به هنگام دخول بر بهشتیان اذن می گیرند،و با سلام به آنها تحیت می گویند.

یا بهشتیان هر چه اراده کنند به آن دست می یابند.

یا پائین ترین فرد بهشتی قلمرو ملکش به انـدازه است که وقتی نگاه می کنـد فاصـله هزار سال راه را می بینـد! یا به معنی ملک دائمی و ابدی و توام با تحقق تمام آرزوها است.

واژه"نعیم"که در لغت به معنی"نعمتهـای فراوان"است،و"ملـک کـبیر" که از عظمت و وسـعت باغهـای بهشتیـان خبر می دهد مفهوم وسیع و گسترده ای

۱- ۱) بعضـی از مفسـرین تصریح کرده اند به اینکه"ثم"در اینجا"ظرف مکان"است و"رایت"معنی فعل لازم دارد و معنی آیه چنین می شود"اذا رمیت ببصـرک ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً "این احتمال نیز وجود دارد که"ثم""اسم اشاره به دور"باشـد و مفعول به"رایت".

۲- ۲) مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۴۱۱.

دارند که همه تفسیرهای فوق را شامل می شوند.

*** تـا اینجـا به قسـمتی از نعمتهای بهشتی از قبیل "مساکن "و "تختها"و "سایه ها" و "میوه ها"و "نوشـیدنیها"و "ظرفها"و "گروه پذیرایی کنندگان"اشاره شد، اکنون نوبت وسائل تزیینی بهشتیان است،می فرماید:"بر اندام آنها لباسـهایی است از حریر نازک سبز،و از دیبای ضخیم"(عالِیَهُمْ ثِیابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ) (۱).

سندس به معنی پارچه ابریشمین نازک است،در حالی که"استبرق" به معنی پارچه ابریشمین ضخیم است،بعضی آن را از کلمه فارسی استبر یا"ستبر" می دانند،و بعضی احتمال داده اند که از ریشه عربی"برق"به معنی تلالؤ گرفته شده.سپس می افزاید:"و آنها با دستبندهایی از نقره تزیین شده اند" (وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّهٍ).

نقره هایی شفاف که همچون بلور می درخشد،و از یاقوت و در و مروارید زیباتر است.

"اساور"جمع"اسوره"(بر وزن مغفره)و آن نیز به نوبه خود جمع "سوار"(بر وزن غبار)یا سوار(بر وزن کتاب)است که در اصـل از کلمه فارسـی "دستوار"به معنی"دستبند"گرفته شده،و به هنگام نقل به زبان عربی مختصر تغییری در آن پیدا شده است،و به صورت"سوار"در آمده است.

---

۱ - ۱) در محـل اعراب"عـالیهم"دو احتمـال اسـت:نخسـت اینکـه"ظرف"است به معنی"فـوق"بنـا بر این مفهـوم آیه چنین می شـود"فوقهم ثیـاب سـندس"دیگر اینکه"حـال" است برای ضـمیر"هم"که در آیـات قبـل بود و به"ابرار"بـاز می گردد و معنی جمله چنین می شود"حالکونهم یعلوهم ثِیابُ سُندُسٍ خُضْرٌ ".

انتخاب رنگ سبز برای لباسهای بهشتی به خاطر آن است که رنگی است بسیار نشاط آفرین، همانند برگهای زیبای درختان،و البته رنگ سبز انواع و اقسامی دارد و هر کدام خود دارای لطفی است.

در بعضی از آیات قرآن مانند آیه ۳۰ سوره کهف آمده است که بهشتیان با دستبندهایی از طلا تزئین می شوند" یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ " و این منافاتی با آنچه در آیه مورد بحث آمده ندارد،زیرا ممکن است از جهت تنوع،گاه با این تزیین کنند،و گاه با آن.

در اینجا این سؤال پیش می آید که مگر دستبند طلا و نقره زینت زنانه نیست؟چگونه برای مردان بهشتی این زینت ذکر شده؟ ولی جواب آن روشن است چرا که در بسیاری از محیطها زینت طلا-و نقره هم برای مردان است،و هم برای زنان(هر چند اسلام زینت طلا-را برای مردان تحریم کرده)ولی البته نوع دستبندهای مردان و زنان متفاوت است،و از آیه ۵۳ سوره زخرف که از قول فرعون نقل شده: فَلَوْ لا أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ "چرا به موسی دستبندهایی از طلا داده نشده"؟بر می آید که دستبند طلا برای مردان در محیط مصر نشانه عظمت محسوب می شد.

بعلاوه همانگونه که بارها اشاره کرده ایم چون برای بیان نعمتهای بهشتی الفاظ معمولی این دنیا هرگز کافی نیست،راهی جز این وجود ندارد که با این الفاظ اشاراتی به آن نعمتهای عظیم و توصیف ناکردنی شود.

و سرانجام در پایان آیه به عنوان آخرین و مهمترین نعمت از این سلسله نعمتها می فرماید"و پروردگارشان شراب طهور به آنها می نوشاند"(وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً).

درست است که در لابلای این نعمتها نیز سخن از نوشیدنیهای گوارا،از جامهایی که از چشمه سلسبیل پر می شود،و بهشتیان از آن سیراب می گردند،در

میان بود،ولی میان آنها و آنچه در این آیه آمده است فرق بسیار است.زیرا از یک سو در آنجا ساقی " وِلْدٰانٌ مُخَلَّدُونَ "بودند،اما در اینجا ساقی "خدا" است،و چه تعبیر عجیبی؟مخصوصا با تکیه بر کلمه"رب"خداوندی که همیشه این انسان را پرورش داده و مالک و مربی او است،وی را در مراحل تکامل همواره به پیش برده تا به آخرین مرحله رسیده،و اکنون نوبت آن است که ربوبیتش را به حد اعلا برساند،و با دست قدرتش از جام شراب طهور بندگان ابرار و نیکان را سیراب و سرخوش کند.

و از سوی دیگر"طهور"به معنی چیزی است که هم پاک است و هم پاک کننده به این ترتیب این شراب،جسم و روح انسان را از هر گونه آلودگی و ناپاکی پاک می کند،و آن چنان روحانیت و نورانیت و نشاط به او می بخشد،که وصفش در هیچ عبارتی نمی گنجد،حتی در حدیثی از امام صادق ع نقل شده است:

یطهر هم عن کل شیء سوی اللّه:"قلب و جان آنها را از همه چیز جز خداوند پاک می کند" (۱).

پرده های غفلت را می درد،حجابها را از بین می برد،و انسان را شایسته حضور دائم در جوار قرب خدا می کند،نشئه این شراب طهور از هر نعمتی برتر،و از هر موهبتی بالاتر است.

اگر شراب آلوده دنیا عقل را زایل می کند،و انسان را از خدا دور می سازد، اما شراب طهوری که با دست ساقی "الست"داده می شود،او را از"ما سوی اللّه" بیگانه کرده،غرق در جمال و جلال او می کند.

کوتاه سخن اینکه لطفی که در این آیه و در این نعمت نهفته است از همه برتر و بالاتر است.

ص :۳۷۲

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۴۱۱.

از حدیثی که از رسول خدا ص نقل شده استفاده می شود که چشمه شراب طهور بر در بهشت قرار دارد:

فیسقون منها شربه فیطهر اللّه بها قلوبهم من الحسد!...و ذلک قول اللّه عز و جل وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً :

"جرعه ای از این شراب طهور به آنها داده می شود و خدا به وسیله آن قلوب آنها را از حسد(و هر گونه صفات رذیله)پاک می سازد" (۱).

جالب اینکه تعبیر به"طهور"در قرآن مجید فقط در دو مورد آمده یکی در مورد باران(فرقان ۴۸)که همه چیز را پاک و زنده می کند و دیگر در آیه مورد بحث در باره شراب مخصوص بهشتی که آن نیز پاک کننده و حیات بخش است *** و در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخن را در این زمینه بیان کرده، می فرماید:"از سوی خدا به آنها گفته می شود:این نعمتهای عظیم و مواهب بی نظیر پاداش اعمال شما است،و سعی و کوشش و تلاش شما در طریق اطاعت فرمان حق مقبول و مشکور است"(إِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً).

مبادا کسی تصور کند که این مواهب و پاداشهای عظیم را بی حساب می دهند، اینها همه جزای سعی و عمل است،و پاداش مجاهدتها و خودسازیها و چشم پوشی از گناه است (۲).

بیان این مطلب خود لذت و لطف خاصی دارد که خداوند بزرگ،یا فرشتگان او،ابرار و نیکان را مخاطب ساخته و به عنوان قدردانی و تشکر از آنها می گوید:اینها همه پاداش اعمال شما است،و سعی شما مشکور است،بلکه به

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۸۵ ذیل حدیث ۶۰.
۲- ۲) این آیه در حقیقت جمله ای در تقدیر دارد مانند"یقال"لهم"یا یقول اللّه لهم"

گفته بعضی از مفسران این نعمتی است ما فوق همه نعمتها و موهبتی است بالاتر از همه مواهب که خدا از انسان تشکر کند.

تعبیر به "کان" که فعل ماضی است خبر از گذشته می دهد،ممکن است اشاره به این باشد که این نعمتها از قبل برای شما فراهم شده است،چرا که هر وقت کسی به میهمان خود بسیار اهمیت دهد وسائل پذیرایی او را از مدتها پیش آماده می کند.

ص: ۳۷۴

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۲۳ تا ۲۶]

اشاره

إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنٰا عَلَيْكَ اَلْقُرْآنَ تَنْزِيلاً (۲۳) فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لاٰ تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً (۲۴) وَ اُذْكُرِ اِسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً (۲۵) وَ مِنَ اَللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَوِيلاً (۲۶)

ترجمه:

۲۳-مسلما ما قرآن را بر تو نازل کردیم.

۲۴-پس در(تبلیغ و اجرای)حکم پروردگارت شکیبا باش،و از هیچ گنهکار و کافری از آنان اطاعت مکن.

۲۵-و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور.

۲۶-و در شبانگاه برای او سجده کن،و مقداری طولانی از شب،او را تسبیح گوی.

تفسیر:

پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا

آیات این سوره از آغاز تا کنون در باره خلقت انسان و سپس معاد و رستاخیز او سخن می گفت،در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر ص کرده، دستورات مؤکدی برای هدایت انسانها و صبر و مقاومت در این راه به او می دهد، در واقع این آیات راه وصول به آن همه نعمتهای بی مانند را نشان داده است که

ص: ۳۷۵

تنها از طریق تمسک به قرآن و پیروی از رهبری چون پیامبر اسلام ص و الهام گرفتن از دستورات او امکان پذیر است.

نخست می فرماید:"مسلما ما قرآن را بر تو نازل کردیم"(إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَيْکَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلاً).

بعضی از مفسران"تنزیلا"را که به صورت"مفعول مطلق"در آیه فوق آمده اشاره به"نزول تدریجی قرآن"دانسته اند که اثر تربیتی آن روشن است، و بعضی اشاره به عظمت مقام این کتاب آسمانی و تاکیدی بر نزول قرآن از ناحیه خداوند،مخصوصا با توجه به تاکیدات دیگر که در آیه آمده(تاکید به وسیله "ان"و"نحن"و"جمله اسمیه")می دانند،و در حقیقت پاسخی است به کسانی که پیامبر ص را به کهانت و سحر و افترا بر خداوند متهم می کردند.

*** سپس پنج دستور مهم به پیامبر اسلام ص می دهد که نخستین آن دعوت به صبر و استقامت است،می فرماید:"اکنون که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت صابر و شکیبا باش"(فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ).

از مشکلات و موانع راه و کثرت دشمنان و سرسختی آنها ترس و هراسی به خود راه مده،و هم چنان به پیش حرکت کن.

قابل توجه اینکه:دستور به استقامت را(با توجه به"فاء تفریع"در "فاصبر")فرع بر نزول قرآن از سوی خدا می گیرد،یعنی چون پشتیبان تو خدا است قطعا در این راه استقامت کن،و تعبیر به"رب"اشاره لطیف دیگری به همین معنی است.

و در دومین دستور پیامبر ص را از هر گونه سازش با منحرفان بر حذر داشته می گوید:"از هیچ گنهکار و کافری از آنها اطاعت مکن"(وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ

ص :۳۷۶

آثِماً أَوْ كَفُوراً

):

در حقیقت این حکم دوم تاکیدی است بر حکم اول چرا که جمعیت دشمنان تلاش می کردند که از طرق مختلف پیامبر ص را در مسیر باطل به سازش بکشانند،چنان که نقل شده که"عتبه بن ربیعه"و"ولید بن مغیره"به پیامبر ص می گفتند از دعوت خود باز گرد،ما آن قدر ثروت در اختیار تو می گذاریم که راضی شوی،و زیباترین دختران عرب را به همسری تو در می آوریم،و پیشنهادهای دیگری از این قبیل،و پیامبر ص به عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در برابر این وسوسه های شیطانی،یا تهدیداتی که بعد از بی اثر ماندن این تطمیعات عنوان می شود،صبر و استقامت به خرج دهد،نه تسلیم تطمیع گردد،و نه تهدید.

درست است که پیامبر اسلام ص هرگز تسلیم نشد،ولی این تاکیدی است بر اهمیت این موضوع در مورد آن حضرت ص و سرمشقی است جاودانی برای سایر رهبران راه خدا.

گرچه بعضی از مفسران"آثم"را به"عتبه بن ربیعه"و"کفور"را به "ولید بن مغیره"یا"ابو جهل"که هر سه از مشرکان عرب بودند تفسیر کرده اند، ولی روشن است که"آثم" (گنهکار)و"کفور"(کافر و کفران کننده)مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه مجرمان و مشرکان را شامل می گردد،هر چند این سه نفر از مصداقهای روشن آن بودند.

این نکته نیز قابل توجه است که"آثم"مفهوم عامی دارد که"کفور"را نیز شامل می شود،بنا بر این ذکر"کفور"از قبیل ذکر"خاص"بعد از"عام"و برای تاکید است.

*** ولی از آنجا که صبر و استقامت در برابر هجوم این مشکلات عظیم کار آسانی

نیست،و پیمودن این راه را دو توشه خاصی لازم دارد،در آیه بعد می افزاید:

"نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور"(وَ اذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ بُکْرَةً وَ أَصِیلًا).

*** "و شبانگاه برای او سجده کن،و مقدار زیادی از شب او را تسبیح گوی" (وَ مِنَ اللَّیْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَیْلًا طَوِیلًا).

تا در سایه آن"ذکر"و این"سجده"و"تسبیح"،نیروی لازم و قدرت معنوی و پشتوانه کافی برای مبارزه با مشکلات این راه فراهم سازی.

"بکره"(بر وزن نکته)به معنی آغاز روز است و"اصیل"نقطه مقابل آن یعنی شامگاهان و آخر روز است.

بعضی گفته اند اطلاق این واژه بر آخر روز با توجه به اینکه از ماده "اصل"گرفته شده،به خاطر آن است که آخر روز اصل و اساس شب را تشکیل می دهد.

از بعضی از تعبیرات استفاده می شود که"اصیل"گاه به فاصله میان ظهر و غروب اطلاق می گردد(مفردات راغب).

و از بعضی دیگر بر می آید که"اصیل"به اوائل شب نیز گفته می شود،زیرا که آن را به"عشی"تفسیر کرده اند و"عشی"آغاز شب است چنان که نماز مغرب و عشا را"عشائین"می گویند،حتی از بعضی کلمات استفاده می شود که "عشی"از زوال ظهر تا صبح فردا را نیز شامل می شود (۱).

ولی با توجه به اینکه"اصیل"در آیه شریفه در مقابل"بکره"(صبحگاهان) قرار گرفته،و بعد از آن نیز سخن از عبادت شبانه به میان آمده،روشن می شود

۱- ۱) "مفردات راغب".

که منظور همان طرف آخر روز است.

به هر حال این دو آیه در حقیقت بیانگر لزوم توجه شبانه روزی و مستمر به ذات مقدس پروردگار است.

بعضی آن را به خصوص نمازهای پنجگانه،یا به اضافه نماز شب،یا خصوص نماز صبح و عصر و مغرب و عشا تفسیر کرده اند،ولی ظاهر این است که این نمازها مصداقهایی از این ذکر مستمر الهی،و تسبیح و سجده در پیشگاه مقدس اوست.

تعبیر به" لَیْلاً طَوِیلاً "اشاره به این است که مقدار زیادی از شب را تسبیح خدا کن،در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع در تفسیر آن آمده که در پاسخ این سؤال که منظور از این تسبیح چیست؟فرمود:منظور نماز شب است (1)!.

ولی بعید نیست که این تفسیر نیز از قبیل بیان مصداق روشن باشد،چرا که نماز شب در تقویت روح ایمان،و تهذیب نفوس،و زنده نگهداشتن اراده انسان در طریق اطاعت خدا،تاثیر فوق العاده ای دارد.

**در اینجا باید به این نکته توجه داشت که دستورهای پنجگانه آیات فوق گرچه به صورت برنامه ای برای پیامبر اسلام ص ذکر شده،ولی در حقیقت سرمشقی است برای همه کسانی که در مسیر رهبری معنوی و انسانی جامعه بشری گام بر می دارند.

آنها باید بدانند بعد از اطمینان و ایمان کامل به هدف و رسالتی که دارند لازم است صبر و استقامت پیشه کنند،و از انبوه مشکلات راه،وحشت نداشته باشند، چرا که هدایت یک جمعیت به خصوص زمانی که در مقابل انسان افراد ناآگاه و دشمنان لجوج وجود داشته باشند،همیشه توام با مشکلات عظیم بوده و هست،

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۱۳.

و اگر صبر و استقامت رهبران نباشد هیچ رسالتی به ثمر نمی رسد.

و در مرحله بعد باید در برابر وسوسه های شیاطینی که مصداق آثم و کفورند، و با انواع حیل و تزویر سعی در منحرف ساختن رهبران و پیشوایان می کننـد،تا رسالت آنها عقیم مانـد،با کمال قـدرت مقاومت کنند،نه فریب تطمیع بخورند و نه واهمه ای از تهدید به خود راه دهند.

و در تمـام مراحـل برای کسب قـدرت روحی،و نیروی اراده،عزم راسـخ،و تصـمیم آهنین،هر صـبح و شام به یاد خـدا باشـند،و پیشانی را بر درگاهش بساینـد، مخصوصا از عبادتهای شـبانه و راز و نیاز با او مدد گیرند که اگر این امور رعایت شود پیروزی حتمی است.

و اگر در پـاره ای از مراحل مصـیبت و شـکستی رخ دهـد در پرتو این اصول می توان آنها را جبران کرد،برنامه زنـدگی پیامبر اسلام ص و دعوت و رسالت او سرمشق مؤثری برای رهروان این راه است.

ص :۳۸۰

[سوره الإنسان (۷۶): آیات ۲۷ تا ۳۱]

اشاره

إِنَّ هٰؤُلاٰءِ يُحِبُّونَ اَلْعٰاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرٰاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً (۲۷) نَحْنُ خَلَقْنٰاهُمْ وَ شَدَدْنٰا أَسْرَهُمْ وَ إِذٰا شِئْنٰا بَدَّلْنٰا أَمْثٰالَهُمْ تَبْدِيلاً (۲۸) إِنَّ هٰذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شٰاءَ اِتَّخَذَ إِلىٰ رَبِّهِ سَبِيلاً (۲۹) وَ مٰا تَشٰاؤُنَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اَللّٰهُ إِنَّ اَللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً (۳۰) يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ اَلظّٰالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً (۳۱)

ترجمه:

۲۷-آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند در حالی که پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می کنند.

۲۸-ما آنها را آفریدیم و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم،و هر زمان بخواهیم جای آنان را به گروه دیگری می دهیم.

۲۹-این یک تذکر و یاد آوری است و هر کس بخواهد(با استفاده از آن)راهی به سوی

ص :۳۸۱

پروردگارش انتخاب می کند.

۳۰-و شما چیزی را نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد،خداوند عالم و حکیم است.

۳۱-هر کس را بخواهد(و شایسته ببیند)در رحمت خود وارد می کند،و برای ظالمان عذاب دردناکی فراهم ساخته است.

تفسير:

این یک هشدار است،و انتخاب راه با شماست!

در آیات گذشته به پیامبر ص هشدار داده شده که تحت تاثیر افراد "آثم"و"کفور"(مجرم و کافر)هرگز واقع نشود،و به شهادت تاریخ،آنها کسانی بودند که به پندار خامشان برای نفوذ در اراده و تصمیم پیامبر ص می خواستند از تطمیع به مال و مقام و زنهای زیبا کمک بگیرند.

آیات مورد بحث معرفی بیشتری از آنها کرده،می گوید:"آنها زندگی زود گذر این جهان را دوست دارند،در حالی که در پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می کنند و نادیده می گیرند"!(إِنَّ هٰؤُلاٰءِ يُحِبُّونَ الْعٰاجِلَةَ وَ يَذَرُونَ وَرٰاءَهُمْ يَوْماً ثَقِيلاً).

افق افکار آنها از خور و خواب و شهوت فراتر نمی رود،و آخرین نقطه دید آنها همین لذائذ بی قید و شرط مادی است،و عجب اینکه می خواهند روح بزرگ پیامبر ص را نیز با همین مقیاس بسنجند.

اما این بی خبران کوردل توجه ندارند که چه روز سنگینی در پیش دارند؟!،سنگین از نظر مجازاتها،سنگین از نظر محاسبه،و سنگین از نظر طول زمان و فضاحت و رسوایی سنگین.

تعبیر به"وراءهم"(پشت سرشان)با اینکه باید قاعدتا پیش روی آنها گفته شود به خاطر آن است اینها آن روز را به دست فراموشی می سپارند،

ص:۳۸۲

گویی پشت سر انداخته اند،ولی به گفته بعضی از مفسران کلمه"وراء"گاه به معنی پشت سر،و گاه به معنی پیش رو به کار می رود (۱).

*** در آیه بعد به آنها هشدار می دهد که از نیرو و قدرت خود مغرور نشوند که اینها را همه خدا داده،و هر زمان بخواهد به سرعت باز پس می گیرد،می فرماید:

"ما آنها را آفریدیم،و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم،به آنها قوت و قدرت بخشیدیم،و هر زمان بخواهیم آنها را می بریم و گروه دیگری را جانشینشان می سازیم"(نَحْنُ خَلَقْنٰاهُمْ وَ شَدَدْنٰا أَسْرَهُمْ وَ إِذٰا شِئْنٰا بَدَّلْنٰا أَمْثٰالَهُمْ تَبْدِیلاً) (۲).

"اسر"(بر وزن عصر)در اصل به معنی بستن چیزی با زنجیر است،و اسیران را از این جهت"اسیر"نامیده اند که آنها را می بندند،ولی"اسر"در اینجا اشاره به استحکام پیوندهای وجودی انسان است که قدرت حرکت و توانایی فعالیتهای مهم به او می دهد.

به راستی قرآن در اینجا انگشت روی نقطه حساسی گذارده،و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است از عصبهای کوچک و بزرگ که همچون طنابهای آهنین عضلات را به یکدیگر مربوط می سازد گرفته،تا رباطها و عضلات مختلف،

۱- ۱) در تفسیر"روح البیان"آمده است که اگر"وراء"به"فاعل"اضافه شود به معنی پشت سر است،و اگر به"مفعول"اضافه شود به معنی پیش رو است(روح البیان جلد ۸ صفحه ۴۳۹).
۲- ۲) این آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است:بدلناهم امثالهم(توجه داشته باشید که تبدیل غالبا دو مفعول می گیرد در اینجا ضمیر"هم"مفعول اول و"امثالهم" مفعول دوم است).

آن چنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشتهای اندام انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آنها یک واحد کاملا منسجم که آماده انجام هر گونه فعالیتی است ساخته،اما رویهمرفته این جمله کنایه از قدرت و قوت است.

این آیه در ضمن غنا و بی نیازی ذات پاک خدا را،از آنها،و از اطاعت و ایمانشان،روشن می سازد،تا بدانند اگر اصراری برای ایمان آنها است، در حقیقت لطف و رحمتی است از ناحیه پروردگار.

نظیر این معنی در آیه ۱۳۳ سوره انعام نیز آمده است،آنجا که می فرماید: وَ رَبُّکَ الْغَنِیُّ ذُو الرَّحْمَهِ إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِکُمْ مٰا یَشٰاءُ :

"پروردگار تو بی نیاز و مهربان است،اگر بخواهد همه شما را می برد، و هر کس را بخواهد جانشین شما می سازد".

*** سپس به کل بحثهایی که در این سوره آمده است که مجموعا یک برنامه جامع سعادت را ارائه می دهد اشاره کرده،می گوید:"این یک تذکر و یادآوری است،و هر کس بخواهد با استفاده از آن راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند"(إِنَّ هٰذِهِ تَذْکِرَهٌ فَمَنْ شٰاءَ اتَّخَذَ إِلیٰ رَبِّهِ سَبِیلاً) (۱).

وظیفه ما نشان دادن راه است،نه اجبار بر انتخاب،این شما هستید که باید با عقل و درک خود،حق را از باطل تشخیص دهید،و با اراده و اختیار خود تصمیم بگیرید.

این در حقیقت تاکیدی است بر آنچه در آغاز سوره گذشته که فرمود:

۱- ۱) بعضی برای آیه محذوفی قائلند،و می گویند:در تقدیر چنین است"فمن شاء اتخذ الی رضا ربه سبیلا"،یا"الی طاعه ربه سبیلا"ولی انصاف این است که نیازی به تقدیر ندارد،چرا که همه راههای تکامل به سوی خدا منتهی می شود.

إِنّٰا هَدَيْنٰاهُ السَّبِيلَ إِمّٰا شٰاكِراً وَ إِمّٰا كَفُوراً :"ما راه را به او نشان داديم،خواه پذيرا شود و شكر اين نعمت را بجا آورد،يا اعراض و كفران كند".

*** و از آنجا كه ممكن است افراد كوته فكر از تعبير فوق نوعى تفويض و واگذارى مطلق به بندگان تصور كنند،در آيه بعد براى نفى اين توهم مى افزايد:"شما چيزى را نمى خواهيد مگر اينكه خدا بخواهد"(وَ مٰا تَشٰاؤُنَ إِلاّٰ أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ) (۱).

"چرا كه خداوند عالم و حكيم است"(إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً).

و اين در حقيقت اثبات اصل معروف"الامر بين الامرين"است،از يک سو مى فرمايد:"خدا راه را نشان داده و انتخاب با شما است"و از سوى ديگر مى افزايد:"انتخاب شما منوط به مشيت الهى است"يعنى شما استقلال كامل نداريد بلكه قدرت و توان و آزادى اراده شما همه به خواست خدا و از ناحيه او است،و هر زمان اراده كند مى تواند اين قدرت و آزادى را سلب كند.

به اين ترتيب نه"تفويض"و واگذارى كامل است و نه اجبار و سلب اختيار، بلكه حقيقتى است دقيق و ظريف در ميان اين دو،يا به تعبير ديگر:نوعى آزادى وابسته به مشيت الهى است،كه هر لحظه بخواهد مى تواند آن را باز پس گيرد،تا هم بندگان بتوانند بار تكليف و مسئوليت را كه رمز تكامل آنهاست بر دوش گيرند و هم خود را بى نياز از خداوند تصور نكنند.

خلاصه اين تعبير براى آن است كه بندگان،خود را بى نياز از هدايت

۱ - ۱) در اينكه محل اعراب" أَنْ يَشٰاءَ اللّٰهُ "چيست؟جمعى از مفسران گفته اند منصوب به ظرفيت است،و در معنى چنين است"ما تشاءون الا وقت مشيه اللّه"ولى اين احتمال نيز وجود دارد كه در اينجا"شيئا"در تقدير باشد،و در معنى چنين است"و ما تشاءون الا شيئا يشاء اللّه".

و حمایت و توفیق و تایید ذات مقدس او ندانند،و در عین تصمیم گیری در کارها، خود را به او بسپارند،و تحت حمایت او قرار دهند.

از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران جبری مسلک مانند"فخر رازی" به این آیه چسبیده اند به خاطر پیشداوریهایی است که در این مساله داشته اند، او می گوید:و اعلم ان هذه الایه من جمله الآیات التی تلاطمت فیها امواج الجبر و القدر!:"بدان که این آیه از آیاتی است که امواج جبر در آن متلاطم است! (۱).

آری،اگر این آیه را از آیات قبل جدا کنیم جای این توهم وجود دارد ولی با توجه به اینکه در یک آیه بیان تاثیر اختیار شده،و در یک آیه دیگر بیان تاثیر مشیت پروردگار،به خوبی مساله"الامر بین الامرین"تثبیت می گردد.

عجیب است طرفداران تفویض به همان آیه ای می چسبند که سخن از اختیار مطلق می گوید،و طرفداران جبر به آیه ای که به تنهایی بوی جبر می دهد،و هر کدام می خواهند پیشداوریهای خود را با آن توجیه کنند،در حالی که فهم صحیح کلام الهی(و هر کلام دیگر)ایجاب می کند که همه را در کنار هم بگذارند،و بدون تعصب و پیشداوری قبلی قضاوت کنند.

ذیل آیه که می فرماید: إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد چرا که علم و حکمت خدا ایجاب می کند بندگان را در پیمودن راه تکامل آزاد بگذارد،و گرنه تکامل اجباری و تحمیلی تکامل نیست،بعلاوه علم و حکمت او اجازه نمی دهد که افرادی را مجبور به کار خیر و افرادی را مجبور به کار شر،کند،و بعد گروه اول را پاداش دهد،و گروه دوم را مجازات کند.

***

۱- ۱) تفسیر"فخر رازی"جلد ۳۰ صفحه ۲۶۲.

و سرانجام در آخرین آیه این سوره،به سرنوشت نیکوکاران و بدکاران در یک جمله کوتاه و پرمعنی اشاره کرده،می فرماید:"خدا هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می کند،و برای ظالمان عذاب دردناکی فراهم ساخته است" (یُدْخِلُ مَنْ یَشاءُ فِی رَحْمَتِهِ وَ الظّالِمِینَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً أَلِیماً).

جالب اینکه در آغاز آیه می گوید:"هر کس را بخواهد در رحمت خود وارد می کند"ولی در پایان آیه،عذاب را روی ظالمان متمرکز می سازد،و این نشان می دهد که مشیت او بر عذاب به دنبال مشیت انسان بر ظلم و گناه است،و به قرینه مقابله روشن می شود که مشیت او در رحمت نیز به دنبال اراده انسان در ایمان و عمل صالح و اجرای عدل است،و جز این از حکیم نمی توان انتظار داشت.

عجب اینکه با این قرینه روشن باز افرادی مانند فخر رازی صدر آیه را دلیل بر مساله جبر گرفته اند بی آنکه ذیل آیه را که در باره آزادی اراده و عمل ظالمان سخن می گوید مورد توجه قرار دهند! (1).

***خداوندا!ما را در رحمتت داخل کن،و از عذاب الیمی که در انتظار ظالمان است برهان.

پروردگارا!تو راه را نشان دادی،ما نیز تصمیم به پیمودن این راه داریم، ما را مدد فرما! بارالها!اگر از"ابرار"نیستیم دوستدار آنهائیم،ما را به آنها ملحق نما.

پایان سوره انسان(دهر) ۱ ربیع الثانی ۱۴۰۷

۱- ۱) شرح بیشتر در باره آیات"مشیت"را در جلد ۱۹ صفحه ۴۶۸-۴۶۱(ذیل آیه ۳۷ سوره زمر)مطالعه فرمائید.

(۷۷) سوره مرسلات این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵۰ آیه است

اشاره

ص :۳۸۹

محتوای سوره "مرسلات"

معروف این است که این سوره در "مکه "نازل شده،ولی بعضی تصریح کرده اند به این که آیه ۴۸ "و إِذا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لا یَرْکَعُونَ ""مدنی "است، هر چند دلیل روشنی برای آن ذکر نکرده اند،و اگر مساله "رکوع "و "نماز " سبب این استنباط شده،درست به نظر نمی رسد،زیرا مدتها مسلمانان در مکه نماز می خواندند و رکوع می کردند.

به هر حال بیشترین مطلبی که در این سوره مطرح شده است،مسائل مربوط به قیامت و تهدید و انذار مکذبان و منکران است.

و از امتیازات این سوره این است که آیه " وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ ":

"وای در آن روز بر تکذیب کنندگان "ده بار در آن تکرار شده،و هر بار به دنبال مطلب تازه ای.

بعد از ذکر سوگندهایی،از قیامت و حوادث سنگین و سخت رستاخیز خبر می دهد،و به دنبال آن همین آیه را ذکر می کند،و می گوید: "وای بر تکذیب کنندگان در آن روز "! در مرحله بعد سرگذشت غم انگیز اقوام گنهکار پیشین.

و در مرحله سوم گوشه ای از ویژگیهای آفرینش انسان.

و در مرحله چهارم قسمتی از مواهب الهی در زمین.

و در مرحله پنجم قسمتهایی از عذاب تکذیب کنندگان را شرح می دهد.

همچنین در هر مرحله اشاره ای به مطلبی بیدارگر و تکان دهنده کرده، و به دنبال آن این آیه را تکرار می کند،و حتی در بخشی از آن به نعمتهای

بهشتی که نصیب پرهیزگاران شده اشاره نموده تا انذار را با بشارت بیامیزد و تهدید را با تشویق.

و به هر حال این تکرار،تکرار بعضی از آیات را در سوره الرحمن تداعی می کند،با این تفاوت که در آنجا سخن از نعمتها بود،و در اینجا غالبا از عذاب های مکذبان است.

انتخاب نام"مرسلات"برای این سوره به تناسب نخستین آیه این سوره است.

***

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیامبر اکرم ص می خوانیم:" من قرء سوره و المرسلات کتب انه لیس من المشرکین ":"کسی که سوره مرسلات را بخواند نوشته می شود که او از مشرکان نیست" ۱. و در حدیث دیگری از امام صادق ع آمده است:" من قراها عرف اللّه بینه و بین محمد(ص) ":"کسی که این سوره را بخواند خداوند او را با پیامبر آشنا(و همجوار)می سازد" ۲. بدون شک این ثواب و فضیلت از آن کسانی است که بخوانند و بیندیشند و عمل کنند،و لذا در حدیثی آمده است:بعضی از یاران پیامبر ص خدمتش عرض کردند:اسرع الشیب الیک یا رسول اللّه(ص):"چه زود آثار پیری در شما نمایان شده ای رسول خدا"؟! فرمود:" شیبتنی هود و الواقعه و المرسلات و عم یتساءلون "!:"سوره های هود،واقعه،مرسلات،و عم یتساءلون مرا پیر کرده"! ۱. قابل توجه این که در تمام این سوره ها احوال قیامت و مسائل هول انگیز آن دادگاه بزرگ منعکس است،و همین ها بوده که در روح مقدس پیامبر ص اثر گذارد. بدیهی است تلاوت بدون فکر و تصمیم بر عمل نمی تواند چنین اثری بگذارد.

معروف این است که این سوره در"مکه"نازل شده،ولی بعضی تصریح کرده اند به این که آیه ۴۸"و إِذٰا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لاٰ یَرْکَعُونَ ""مدنی"است، هر چند دلیل روشنی برای آن ذکر نکرده اند،و اگر مساله"رکوع"و"نماز" سبب این استنباط شده،درست به نظر نمی رسد،زیرا مدتها مسلمانان در مکه نماز می خواندند و رکوع می کردند.

به هر حال بیشترین مطلبی که در این سوره مطرح شده است،مسائل مربوط به قیامت و تهدید و انذار مکذبان و منکران است.

و از امتیازات این سوره این است که آیه" وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ ":

"وای در آن روز بر تکذیب کنندگان"ده بار در آن تکرار شده،و هر بار به دنبال مطلب تازه ای.

بعد از ذکر سوگندهایی،از قیامت و حوادث سنگین و سخت رستاخیز خبر می دهد،و به دنبال آن همین آیه را ذکر می کند،و می گوید:"وای بر تکذیب کنندگان در آن روز"! در مرحله بعد سرگذشت غم انگیز اقوام گنهکار پیشین.

و در مرحله سوم گوشه ای از ویژگیهای آفرینش انسان.

و در مرحله چهارم قسمتی از مواهب الهی در زمین.

و در مرحله پنجم قسمتهایی از عذاب تکذیب کنندگان را شرح می دهد.

همچنین در هر مرحله اشاره ای به مطلبی بیدارگر و تکان دهنده کرده، و به دنبال آن این آیه را تکرار می کند،و حتی در بخشی از آن به نعمتهای

ص :

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱ تا ۱۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِیمِlt;br/gt;وَ اَلْمُرْسَلاٰتِ عُرْفاً (۱) فَالْعٰاصِفٰاتِ عَصْفاً (۲) وَ اَلنّٰاشِرٰاتِ نَشْراً (۳) فَالْفٰارِقٰاتِ فَرْقاً (۴) فَالْمُلْقِیٰاتِ ذِکْراً (۵) عُذْراً أَوْ نُذْراً (۶) إِنَّمٰا تُوعَدُونَ لَوٰاقِعٌ (۷) فَإِذَا اَلنُّجُومُ طُمِسَتْ (۸) وَ إِذَا اَلسَّمٰاءُ فُرِجَتْ (۹) وَ إِذَا اَلْجِبٰالُ نُسِفَتْ (۱۰) وَ إِذَا اَلرُّسُلُ أُقِّتَتْ (۱۱) لِأَیِّ یَوْمٍ أُجِّلَتْ (۱۲) لِیَوْمِ اَلْفَصْلِ (۱۳) وَ مٰا أَدْرٰاکَ مٰا یَوْمُ اَلْفَصْلِ (۱۴) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ (۱۵)

ص: ۳۹۴

ترجمه:

۱-سوگند به فرشتگانی که پی در پی فرستاده می شوند.

۲-و آنها که همچون تند باد حرکت می کنند.

۳-و سوگند به آنها که(ابرها را)می گسترانند،و منتشر می سازند.

۴-و آنها که جدا می کنند.

۵-و سوگند به آنها که آیات بیدار کننده(الهی)را به(انبیاء)القا می نمایند.

۶-برای اتمام حجت،یا انذار! ۷-که آنچه به شما(در باره قیامت)وعده داده می شود به وقوع می پیوندد.

۸-در آن هنگام که ستارگان محو و تاریک گردند، ۹-و(کواکب)آسمان از هم بشکافند، ۱۰-و در آن زمان که کوه ها از جا کنده شوند.

۱۱-و در آن هنگام که برای پیامبران(به منظور اداء شهادت)تعیین وقت شود.

۱۲-این امر برای چه روزی به تاخیر افتاده؟

ص :۳۹۵

۱۳-برای روز جدایی(حق از باطل).

۱۴-تو چه می دانی روز جدایی چیست؟ ۱۵-وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

تفسیر:

وعده های الهی حق است،وای بر تکذیب کنندگان!

در آغاز این سوره مقدمه در پنج آیه،پنج سوگند آمده که در تفسیر معنی آنها سخن بسیار است:

می فرماید:"سوگند به آنها که پی در پی فرستاده می شوند"(وَ الْمُرْسَلاتِ عُرْفاً (۱).

*** "و آنها که همچون طوفان و تند باد حرکت می کنند"(فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً).

*** "و سوگند به آنها که می گسترانند و منتشر می سازند"(وَ النّاشِراتِ نَشْراً).

*** "و آنها که جدا می کنند"(فَالْفارِقاتِ فَرْقاً).

*** "و آنها که آیات بیدار کننده را القا می نمایند"(فَالْمُلْقِیاتِ ذِکْراً).

***

۱- ۱) "عرف"به معنی متتابع و پی در پی آمده،و در اصل به معنی"یال اسب"است که روی هم می ریزد و گاه آن را به معنی"کار خوب و شناخته شده"نیز تفسیر کرده اند.

"برای اتمام حجت یا انذار"(عُذْراً أَوْ نُذْراً) (۱).

اکنون ببینیم این سوگندهای سربسته که از مسائل مهمی خبر می دهد مفهومش چیست؟ در اینجا سه تفسیر معروف وجود دارد:

۱-تمام این قسمتهای پنجگانه اشاره به"بادها و طوفانها"است،که نقش مؤثری در بسیاری از مسائل جهان طبیعت دارند،بنا بر این مفهوم آیات چنین می شود:سوگند به بادهایی که پشت سر هم می وزند.

و سوگند به طوفانهایی که شدیدا حرکت می کنند.

و قسم به آنها که ابرها را می گسترانند و قطرات حیاتبخش باران را از لابلای آنها روانه سرزمینهای خشک می کنند.

و سوگند به آنها که ابرها را بعد از ریزش باران پراکنده می سازند.

و قسم به این بادها که با این برنامه انسانها را به یاد خدا می اندازند.

(بعضی نیز" فَالْعاصِفاتِ عَصْفاً "را اشاره به طوفانهای عذاب که نقطه مقابل بادهای حیاتبخش است دانسته اند که آن هم به نوبه خود مایه تذکر و بیداری است).

۲-تمام این سوگندها اشاره به"فرشتگان آسمان"است،یعنی قسم به فرشتگانی که پی در پی به سوی انبیاء فرستاده می شوند(یا فرشتگانی که با برنامه های شناخته شده و معروف فرستاده می شوند.

و قسم به آنها که همچون طوفان با سرعت تمام به دنبال ماموریت خود می روند.

۱- ۱) محل اعراب" عُذْراً أَوْ نُذْراً "نصب به خاطر مفعول لاجله است و بعضی آن را حال دانسته اند.

و به آنها که آیات کتب آسمانی را در برابر پیامبران می گسترانند و نشر می دهند.

و آنها که با این عمل حق را از باطل جدا می سازند.

و آنها که ذکر حق و دستورات او را به انبیاء القا می کنند.

۳-سوگند اول و دوم ناظر به مساله"بادها و طوفانها"است،و سوگند سوم و چهارم و پنجم را ناظر به نشر آیات حق به وسیله"فرشتگان"،و سپس جدا کردن حق از باطل،و بعد القاء ذکر و دستورهای الهی به پیامبران،به منظور اتمام حجت و انذار است.

چیزی که می تواند شاهد بر تفسیر سوم باشد اولا جداسازی این دو دسته از سوگندها در آیات به وسیله"واو"است،در حالی که بقیه به وسیله"فاء" عطف شده که نشانه ارتباط و پیوند آنها است.

ثانیا چنان که خواهیم دید همه این سوگندها برای مطلبی است که در آیه هفتم آمده،یعنی حقانیت و واقعیت رستاخیز و معاد،و می دانیم در آستانه رستاخیز دگرگونی عظیمی در عالم پیدا می شود،طوفانهای شدید زلزله ها و حوادث تکان دهنده از یک سو،و سپس تشکیل دادگاه عدل الهی از سوی دیگر که در آنجا فرشتگان نامه های اعمال را نشر می دهند،و میان صفوف مؤمنان و کافران جدایی می افکنند،و حکم الهی را در این زمینه القا می کنند.

اگر قسمتهای پنجگانه فوق طبق این تفسیر بیان شود تناسبی با مقسم به یعنی چیزی که برای آن سوگند یاد شده است خواهد داشت و تفسیر اخیر از این نظر برتری دارد.

ذکر در جمله" فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْراً "یا به معنی علوم و دانشهایی است که به انبیاء القا شده،یا آیاتی است که بر آنها نازل گشته است،و می دانیم در آیات قرآن از خود قرآن تعبیر به"ذکر"شده است،چنان که در آیه ۶ سوره حجر

آمده است وَ قالُوا یا أَیُّهَا الَّذِی نُزِّلَ عَلَیْهِ الـذِّکْرُ إِنَّکَ لَمَجْنُونٌ (دشمنان)می گفتند ای کسی که ذکر بر تو نازل شده است تو دیوانه ای"! تعبیر به"الملقیات"به صورت"جمع"با اینکه فرشته وحی یعنی جبرئیل یک فرد بیشتر نبود،به خاطر این است که از بعضی از روایات استفاده می شود که گاه برای نزول آیات قرآن گروه های عظیمی از فرشتگان جبرئیل را همراهی می کردند،در آیه ۱۵ سوره عبس نیز آمده است بِأَیْدِی سَفَرَهٍ یعنی"آیات قرآنی به دست سفیران الهی(فرشتگان)بر پیامبر اسلام نازل شده است".

*** حال باید دید که این سوگندها برای چه منظوری است؟در آیه بعد پرده از روی این معنی برداشته،می گوید:آنچه به شما وعده داده می شود واقع خواهد شد" (إِنَّما تُوعَدُونَ لَواقِعٌ).

بعث و نشور،ثواب و عقاب،حساب و جزا،همه حق است،و تردیدی در آن نیست.

بعضی نیز آن را اشاره به تمام وعده های الهی،اعم از وعده هایی که به نیکان یا بدان در دنیا،یا در آخرت داده است،ولی آیات بعد نشان می دهد که منظور فقط وعده قیامت است (۱).

گرچه در این آیه استدلالی بر مساله معاد نشده است و تنها به ادعا قناعت گردیده،ولی لطف مطلب اینجا است که در قسمهای پیشین مطالبی آمده که خود از دلائل معاد است،از جمله زنده شدن زمینهای مرده به وسیله نزول بارانها که خود نمونه ای از صحنه معاد است دیگر نزول تکالیف الهی بر پیامبران و ارسال رسل که بدون وجود معاد نامفهوم است،خود نشان می دهد که وعده رستاخیز

۱- ۱) عطف با"فاء"نیز این مطلب را تقویت می کند.

قطعی است.

نظیر این مطلب در آیه ۲۳ سوره ذاریات نیز آمده است که خداوند می فرماید: فَوَ رَبِّ السَّمٰاءِ انه لحق:"سوگند به پروردگار آسمان که روزی شما حق است"سوگند به"رب"که اشاره به ربوبیت پروردگار و تدبیر او در جهان آفرینش است ایجاب می کند که بندگان را بی روزی نگذارد.

*** سپس به بیان نشانه های این روز موعود پرداخته،می فرماید:"این روز موعود زمانی فرا می رسد که ستاره ها از صفحه آسمان محو و تاریک گردند".

(فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ).

*** "و آسمان(کواکب آسمان)از هم شکافته شود"(وَ إِذَا السَّمٰاءُ فُرِجَتْ) *** "و زمانی که کوه ها از جا کنده شود"(وَ إِذَا الْجِبٰالُ نُسِفَتْ).

***"طمست"از ماده"طمس"(بر وزن شمس)به معنی محو کردن و زائل کردن آثار چیزی است،و در اینجا ممکن است اشاره به محو نور ستارگان باشد یا متلاشی شدن آنها،ولی تفسیر اول مناسبتر است،همانگونه که در آیه ۲- تکویر آمده است وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ :"در آن هنگام که ستارگان تاریک شوند".

و"نسفت"از ماده"نسف"(بر وزن حذف)در اصل به معنی ریختن دانه های غذایی در غربال و تکان دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود،و در اینجا به معنی خرد شدن و سپس بر باد رفتن کوه ها است.

اصولا از آیات متعددی در قرآن مجید استفاده می شود که پایان این جهان

با یک سلسله حوادث بسیار هول انگیز و کوبنده همراه است،به طوری که نظام آن را به کلی متلاشی می سازد،و جهان آخرت با نظامی نوین جایگزین آن می گردد.

به طوری که این حوادث عجیب و وحشتناك است که با هیچ بیانی نمی توان آن را توصیف کرد،آیا حوادثی که کوه ها را از جا می کند و چنان به هم می کوبد که تبدیل به غبار می شود،و به صورت پشمهای زده شده در می آورد قابل توصیف است؟ و به تعبیر بعضی از مفسران عظمت این حوادث به قدری است که عظیمترین زلزله هایی که انسان به چشم دیده در برابر آن مانند ترقه های کوچکی است که بچه ها برای بازی منفجر می کنند در برابر بزرگترین بمب اتم.

و به هر حال این تعبیرات قرآنی دلیل بر تفاوت زیاد نظامات آخرت با نظامات دنیا است.

*** و به دنبال آن اشاره ای به صحنه رستاخیز کرده می افزاید:"و این در هنگامی است که برای پیامبران تعیین وقت می شود که به نوبت بیایند و شهادت خود را در باره امتها بدهند"(وَ إِذَا الرُّسُلُ أُقِّتَتْ) (۱).

همانگونه که در آیه ۶ سوره اعراف آمده است، فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَ لَنَسْئَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ :"ما هم از کسانی که رسولان به آنها مبعوث شدند سؤال می کنیم،و هم از رسولان".

ص :۴۰۱

۱- ۱) "اقتت"در اصل"وقتت"از ماده"وقت"بوده که واو مضموم در آن تبدیل به همزه شده،و به معنی"توقیت وقت"برای رسولان پروردگار است،و این نیز معلوم است که وقت برای خود آنها تعیین نمی شود،بلکه برای عمل آنها یعنی شهادتشان تعیین می گردد، و لذا گفته اند که آیه محذوفی دارد.

*** سپس می افزاید:"برای چه روزی شهادت این رسولان و گواهی آنها بر امتها به تاخیر افتاده"؟!(لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ) (۱).

*** "برای روز جدایی"(لِيَوْمِ الْفَصْلِ).

روز جدایی حق از باطل،جدایی صفوف مؤمنان از کافران،و نیکوکاران از بدکاران،و روز داوری مطلق حق در باره همگان.

این سؤال و جواب برای بیان عظمت آن روز بزرگ است و چه تعبیر پر معنی و گویایی از آن روز شده است"روز جداییها"!
*** سپس برای بیان عظمت آن روز می فرماید:"تو چه می دانی یوم الفصل و روز جداییها چیست"؟(وَ مٰا أَدْرٰاكَ مٰا يَوْمُ الْفَصْلِ).

جایی که پیامبر ص با آن علم وسیع و گسترده،و با آن دیده تیز بینی که اسرار غیب را مشاهده می کرد ابعاد عظمت آن روز را به درستی ندانند، تکلیف بقیه مردم روشن است،و همان گونه که بارها گفته ایم درک تمام اسرار با عظمت قیامت برای ما زندانیان قفس دنیا ممکن نیست تنها شبحی از آن را می بینیم و به آن ایمان داریم.

***

ص: ۴۰۲

۱- ۱) طبق این تفسیر ضمیر در"اجلت"به شهادت انبیا و رسل باز می گردد که از آیه قبل استفاده می شود،ولی بعضی گفته اند:به تمام امور مربوط به انبیاء و اخباری که آنها در مورد ثواب و عقاب و حوادث قیامت و مانند آن دادند بازمی گردد،بعضی نیز آن را اشاره به تمام اموری که در آیات قبل آمده مانند تاریک شدن ستارگان و...می دانند،ولی روشن است که تفسیر اول از همه مناسبتر می باشد،چرا که مرجع ضمیر در آیه متصل به آن است.

و در آخرین آیه مورد بحث،تکذیب کنندگان آن روز را شدیدا مورد تهدید قرار داده،می فرماید:"وای در آن روز بر تکذیب کنندگان" (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

"ویل"را بعضی به معنی"هلاکت"،و بعضی به معنی"انواع عذاب" و بعضی آن را به معنی"وادی پر عذابی در جهنم"تفسیر کرده اند،این کلمه معمولا ـ در مورد حوادث اسفناك به کار می رود،و در اینجا حکایت از سرنوشت دردناك تکذیب کنندگان در آن روز می کند (۱).

منظور از"مکذبین"در اینجا کسانی است که قیامت را تکذیب می کنند، و می دانیم کسی که ایمان به قیامت و دادگاه عدل خداوند و حساب و جزا نداشته باشد به آسانی مرتکب هر گونه گناه و ظلم و فسادی می شود،اما ایمان راسخ به آن روز به انسان تعهد و احساس مسئولیت و تقوی و پرهیزگاری می بخشد.

***

نکته:

۱-محتوای این سوگندها!

در آیات فوق نخست به بادها و طوفانها سوگند یاد شده،و این بخاطر نقش مهمی است که آنها در جهان آفرینش دارند:ابرها را به حرکت در می آورند، و سپس آنها را بر فراز زمینها خشك و مرده پیوند می دهند،و بعد از نزول باران آنها را متفرق می سازند.

بذرهای گیاهان را جابجا می کنند،و جنگلها و مرتعها به وجود می آورند.

بسیاری از گلها و میوه ها را بارور می سازند،و حرارت و برودت را از

---

۱ - ۱) توضیح بیشتری در زمینه معنی"ویل"و تفاوت آن با"ویس"و"ویح"در جلد ۲۲ صفحه ۴۰۲ ذیل آیه ۶۰ سوره"ذاریات"آمده است.

مناطق مختلف زمین به نقاط دیگر می برند و هوا را تعدیل می کنند.

هوای زنده و پر اکسیژن را از مزارع و صحراها به شهرها می برند،و هوای آلوده را برای تصفیه به صحراها می فرستند.

آبهای دریا را متلاطم و مواج،و برای موجودات زنده آبزی پر اکسیژن می کنند آری بادها و نسیمها خدمات عظیم و حیاتی در جهان دارند.

بخش دیگر این سوگندها که از برنامه نزول وحی به وسیله فرشتگان سخن می گوید نیز در عالم معنی شباهت با وزش نسیم در عالم ماده دارد،فرشتگان، کلمات وحی را که همچون قطرات باران زنده کننده است بر قلوب پیامبران خدا نازل می کنند،و گلها و میوه های معارف الهی و تقوی را در قلبها می رویانند، و به این ترتیب خداوند هم به مربیان عالم ماده و هم مربیان عالم معنی سوگند یاد کرده است.

و جالب اینکه تمام این سوگندها برای بیان واقعیت روزی است که تمام این تلاشها و کوششها به ثمر می نشیند روز قیامت و یوم الفصل.

***

ص :۴۰۴

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۱۶ تا ۲۸]

اشاره

أَ لَمْ نُهْلِكِ اَلْأَوَّلِينَ (۱۶) ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ اَلْآخِرِينَ (۱۷) كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ (۱۸) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۱۹) أَ لَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مٰاءٍ مَهِينٍ (۲۰) فَجَعَلْنٰاهُ فِی قَرٰارٍ مَكِينٍ (۲۱) إِلىٰ قَدَرٍ مَعْلُوم (۲۲) فَقَدَرْنٰا فَنِعْمَ اَلْقٰادِرُونَ (۲۳) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۴) أَ لَمْ نَجْعَلِ اَلْأَرْضَ كِفٰاتاً (۲۵) أَحْيٰاءً وَ أَمْوٰاتاً (۲۶) وَ جَعَلْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِيَ شٰامِخٰاتٍ وَ أَسْقَيْنٰاكُمْ مٰاءً فُرٰاتاً (۲۷) وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (۲۸)

ص: ۴۰۵

ترجمه:

۱۶-آیا ما اقوام(مجرم)نخستین را هلاك نکردیم؟ ۱۷-سپس آخرین را به دنبال آنها می فرستیم.

۱۸-(آری)اینگونه با مجرمان رفتار می کنیم.

۱۹-وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

۲۰-آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم؟ ۲۱-سپس آن را در قرارگاهی محفوظ و آماده قرار دادیم.

۲۲-تا مدتی معین.

۲۳-ما قدرت بر این کار داشتیم پس ما قدرتمند خوبی هستیم(و امر معاد برای ما سهل است).

۲۴-وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

۲۵-آیا زمین را مرکز اجتماع انسانها قرار ندادیم؟ ۲۶-هم در حال حیاتشان و هم مرگشان.

۲۷-و در آن کوه های استوار و بلند قرار دادیم،و آبی گوارا به شما نوشاندیم.

۲۸-وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

تفسیر:

با اینهمه مظاهر قدرت باز در معاد شک دارید؟!

در این آیات نیز از طرق مختلف به منکران رستاخیز هشدار می دهد، و با بیانات گوناگون آنها را از خواب سنگین غفلت بیدار می کند.

نخست دست آنها را گرفته و به گذشته تاریخ می برد،و سرزمینهای بلا دیده اقوام کفار پیشین را به آنها نشان می دهد،می فرماید:"آیا ما اقوام نخستین که راه کفر و انکار را پیش گرفتند هلاك نکردیم(أَ لَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ).

آثار آنها نه تنها بر صفحات تاریخ که بر صفحه روی زمین نیز نمایان است،

اقوامی همچون قوم"عـاد"و"ثمود"و قوم"نوح"و قوم"لوط"و قوم"فرعون" که گروهی با طوفان،و جمعی با صاعقه،و عـده ای با تندباد،و قومی با زلزله و سنگهای آسمانی به کیفر اعمالشان مجازات و نابود شدند.

*** "سپس ما اقوام آخرین را که اعمال مشابهی دارند به دنبال آنها می فرستیم (ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِینَ).

چرا که این یک سـنت مسـتمر است و تبعیض و اسـتثنا برنمی دارد،مگر ممکن است گروهی را به جرمی مجازات کند و همان جرم را برای دیگران بپسـندد؟! *** و لـذا در آیه بعـد می افزایـد:"اینگونه مـا بـا گنهکـاران رفتـار می کنیم" (کَذٰلِکَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ).

این آیه در حقیقت به منزله بیـان دلیـل بر هلاـکت"اقوام اولین"و به دنبـال آنهـا هلاکت"اقوام آخرین"است،چرا که عـذابهای الهی نه جنبه انتقام جویی دارد،و نه تصفیه حساب شخصی است،بلکه تابع اصل استحقاق و مقتضای حکمت است.

بعضـی گفته انـد:منظور از"اولین"اقوامی هسـتند که در گذشـته دور بودند، مانند قوم نوح و عاد و ثمود،و"آخرین"اقوامی می باشند که بعد از آنها آمدند، مانند قوم لوط و قوم فرعون،ولی با توجه به اینکه"نتبعهم"به صورت"فعل مضارع"آمده در حالی کـه" أَ لَمْ نُهْلِکِ "معنی ماضـی دارد روشـن می شـود کـه "اولین"تمـام اقـوام پیشـین را می گیرد که به عـذاب الهی هلاـک شدند،و"آخرین" کفاری را شامل است که در عصـر پیامبر ص بودند،یا بعد از آن پا به عرصه وجود می گذارند و آلوده جرم و گناه و ظلم و فساد می شوند.

*** و سرانجام نتیجه گیری کرده،می افزاید:"وای در آن روز بر تکذیب کنندگان"(وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ).

"یومئذ"در اینجا اشاره به روز رستاخیز است که مجازات اصلی و مهم آنها مربوط به آن روز است،و این تکرار برای تاکید مطلب است،و اینکه بعضی احتمال داده اند که این آیه ناظر به عذاب دنیا می باشد،و آیه مشابه آن که قبلا آمد ناظر به عذاب آخرت است بسیار بعید به نظر می رسد.

*** سپس دست آنها را گرفته،و به عالم جنین می برد،و عظمت و قدرت خداوند، و کثرت مواهب او را در این جهان اسرار آمیز،به آنها نشان می دهد،تا از یک سو به قدرت خدا بر مساله رستاخیز و معاد پی ببرند،و از سوی دیگر خود را مدیون نعمتهای بیشمارش بدانند،و سر تعظیم بر آستانش فرود آورند.

می فرماید"آیا ما شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم"؟!(أَ لَمْ نَخْلُقْکُمْ مِنْ مٰاءٍ مَهِینٍ).

*** سپس ما آن را در قرار گاهی مناسب و محفوظ و آماده قرار دادیم" (فَجَعَلْنٰاهُ فِی قَرٰارٍ مَکِینٍ) (1).

قرار گاهی که تمام شرائط حیات و پرورش و رشد و محافظت نطفه انسان در آن از هر نظر تامین شده،و آن قدر عجیب و جالب و موزون است که هر انسانی

---

۱ - ۱) "قرار"به معنی"محل استقرار"و"مکین"به معنی"محفوظ"است، و در اصل از"مکانت"است که به معنی"تمکن"آمده(البته"مکانت"گاه به معنی منزلت نیز آمده است).

را در شگفتی فرو می برد.

*** سپس می افزاید:"قرار گرفتن نطفه در آن جایگاه محفوظ تا مدت معینی ادامه دارد"(إِلَىٰ قَدَرٍ مَعْلُومٍ).

مدتی که آن را هیچکس جز خدا نمی داند،مدتی مملو از تغییرات و دگرگونیها و تحولات بسیار که هر روز لباس تازه ای از حیات و زندگی بر نطفه پوشانیده می شود،و او را در مسیر تکامل در آن مخفیگاه پیش می برد.

*** سپس نتیجه گیری می کند"ما قدرت بر این کار داشتیم که از نطفه بی ارزش و حقیر و ناچیزی چنان انسان شریف و کاملی بسازیم،پس ما قادر و توانای خوبی هستیم"(فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ) (۱)(۲).

این همان دلیلی است که قرآن بارها برای اثبات مساله معاد روی آن تکیه کرده است،از جمله در آیات آغاز سوره حج می گوید:چگونه در بازگشت مردگان به حیات جدید تردید می کنید با اینکه قدرت او را در آفرینش این انسان از یک نطفه بی ارزش مشاهده می کنید که هر روزش معاد و رستاخیزی

ص :۴۰۹

۱- ۱) آیه محذوفی دارد و در تقدیر"فنعم القادرون نحن"است(به اصطلاح مخصوص بالمدح حذف شده).
۲- ۲) بعضی از مفسران این آیه را چنین تفسیر کرده اند که:"ما نطفه را با اندازه گیریهای لازم و مقدرات مختلف،و ویژگیهایی در جسم و جان تقدیر نمودیم،و خوب تقدیر کننده ای هستیم"ولی این تفسیر با توجه به اینکه متن قرآن و قرائت معروف بدون تشدید است بعید به نظر می رسد هر چند بعضی گفته اند که ماده ثلاثی مجرد نیز به معنی اندازه گیری آمده است ولی در استعمالات معمول"قادر"به این معنی استعمال نمی شود. (دقت کنید).

است؟!چه تفاوتی میان خاک و آن نطفه بی ارزش است؟ *** در پایان باز همان جمله را تکرار فرموده،می گوید:"وای در آن روز بر تکذیب کنندگان"(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

وای بر آنها که اینهمه آثار قدرت او را می بینند و باز او را انکار می کنند.

امیر مؤمنان علی ع در این زمینه می فرماید:

ایها المخلوق السوی، و المنشا المرعی فی ظلمات الارحام،و مضاعفات الاستار،بدئت من سلاله من طین،و وضعت فی قرار مکین،الی قدر معلوم،و اجل مقسوم،تمور فی بطن امک جنینا،لا تحیر دعاء،و لا تسمع نداء،ثم اخرجت من مقرک الی دار لم تشهدها،و لم تعرف سبل منافعها،فمن هداک لاجترار الغذاء من ثدی امک،و عرفک عند الحاجه مواضع طلبک و ارادتک؟! "ای مخلوقی که با اندام متناسب و در محیطی محفوظ آفریده شده ای! در ظلمات رحم و پرده های مضاعف،آفرینش تو از عصاره گل آغاز شده،و در قرارگاه محفوظی تا زمان معلوم و سرآمد معینی قرار داده شدی.

آن روز که چنین بودی و در رحم مادر حرکت داشتی نه قدرت پاسخگویی در تو بود،و نه توانایی شنیدن صدای کسی.

سپس از این قرارگاه به سرایی آمدی که هرگز آن را مشاهده نکرده بودی،و راه منافع آن را نمی شناختی.

بگو چه کسی در مکیدن شیر از پستان مادرت تو را هدایت کرد؟و چه کسی راههای وصول به نیازهایت را به تو نشان داد"؟(۱) ***

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۱۶۳.

در بخش دیگری از این آیات به بیان قسمتی از آیات و نشانه های آفاقی خداونـد و نعمتها و مواهب او در جهان بزرگ می پردازد که هم دلیل بر قدرت و رحمت واسعه او است،و هم دلیلی بر امکان معاد،در حالی که در آیات گذشته سخن از آیات انفسی و مواهب خداوند در آفرینش خود انسان بود.

می فرماید:"آیا ما زمین را مرکز اجتماع انسانها قرار ندادیم"؟! (أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفٰاتاً) (۱).

*** "هم در حال حیات و هم مرگشان"(أَحْيٰاءً وَ أَمْوٰاتاً) (۲).

"کفات"(بر وزن کتاب)و"کفت"(بر وزن کشف)به معنی جمع کردن و ضمیمه کردن چیزی به یکدیگر است،و به پرواز سریع پرندگان نیز"کفات" گفته می شود،چرا که به هنگام پرواز سریع بالها را جمع می کند تا با سرعت بیشتری هوا را بشکافد و به پیش رود.

منظور این است که زمین قرار گاهی است برای همه انسانها،زنـدگان را روی خود جمع می کند،و تمام حوائج و نیازهایشان را در اختیارشـان می گـذارد، و مردگـان آنهـا را نیز در خود جای می دهـد،که اگر زمین آماده برای دفن مردگان نبود عفونت و بیماریهای ناشی از آن فاجعه ای برای همه زندگان به وجود می آورد.

آری زمین همچون مادری که فرزندان را دور خود جمع می کند و زیر

۱- ۱) "کفاتا"مفعول دوم است برای"جعلنا"و مصدری است که به معنی اسم فاعل آمده است.

۲- ۲) " أَحْيٰاءً وَ أَمْوٰاتاً "حال است برای ضمیر مفعولی محذوفی و در تقدیر "کفاتا لکم احیاء و امواتا"می باشد.

پر و بال خویش قرار می دهد انسانها را روی خود جای می دهد،نوازش می کند، تغذیه می نماید،لباس می پوشاند،مسکن می دهـد،و همه حوائجشان را تامین می نماید و مردگان آنها را نیز در دل خود نگاه می دارد،و جذب می کند،و آثار سوء آنها را از بین می برد.

بعضـی در اینجا"کفات"را به معنی"پرواز سریع"تفسیر کرده،و آیه را اشاره به حرکت زمین به دور آفتاب و حرکات دیگر می دانند که در زمان نزول قرآن مسلما کشف نشده بود.

ولی با توجه به آیه بعد از آن یعنی" أَحْیٰاءً وَ أَمْوٰاتاً "تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

به خصوص اینکه در روایتی آمـده است که امیر مؤمنـان علی ع هنگـامی که از میـدان صـفین بـاز می گشت به نزدیـک کوفه رسید،هنگامی که چشمان مبارکش به قبرستانی که بیرون دروازه کوفه بود افتاد فرمود:هذه کفات الاموات ای مساکنهم:

"ایـن کفـات مردگـان اسـت یعنی منزلگاههـای آنهـا اسـت"و سـپس نگـاهی به خـانه هـای کـوفه کرده،و فرمـود:هـذه کفـات الاحیاء:"این هم منازل زندگان است" سپس آیات فوق را تلاوت فرمود: أَ لَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ کِفٰاتاً أَحْیٰاءً وَ أَمْوٰاتاً (۱).

اشاره به اینکه فاصله زیادی میان منازل زنـدگان و مردگان وجود نـدارد! *** سـپس به یکی از نعمتهای بزرگ الهی در کره زمین اشاره کرده،می افزاید:

"در آن کوه های ثابت و استوار و بلند قرار دادیم"

ص: ۴۱۲

۱- ۱) "تفسیر برهان"جلد ۴ صفحه ۴۱۷(نقل از تفسیر علی بن ابراهیم).

(وَ جَعَلْنٰا فِيهٰا رَوٰاسِيَ شٰامِخٰاتٍ) (۱).

این کوه ها که سر به آسمان کشیده،و ریشه های آن به یکدیگر پیوسته است از یک سو همچون زرهی زمین را در بر گرفته،و در برابر فشار داخلی و فشارهای ناشی از جزر و مد خارجی حفظ می کند،و از سوی دیگر جلو اصطکاک قشر هوا را با زمین می گیرد،و پنجه در هوا انداخته و آن را با خود به گردش در می آورد، و از سوی سوم طوفانها و بادهای عظیم را کنترل می کند،و به این ترتیب از جهات مختلف به اهل زمین آرامش می بخشد.

و در ذیل همین آیه به یکی دیگر از برکات کوه ها اشاره کرده می افزاید:

"و آبی گوارا به شما نوشاندیم"(وَ أَسْقَيْنٰاكُمْ مٰاءً فُرٰاتاً).

آبی که هم برای شما گوارا و مایه حیات است،و هم برای حیوانات شما و زراعتها و باغهایتان.

درست است که تمام آبهای گوارا از باران است،ولی کوه ها مهمترین نقش را در آن ایفا می کند،بسیاری از چشمه ها و قناتها از کوه ها می جوشد،و سرچشمه بسیاری از نهرها و شطهای عظیم از برفهای متراکمی است که بر قله های کوه ها می نشیند،و مهمترین ذخائر آبی انسانها را تشکیل می دهد.

قله کوه ها به خاطر دوری از سطح زمین همیشه سرد است و می تواند ذخائر برف را سالیان دراز در خود جای دهد تا تدریجا در پرتو آفتاب آب شود و به صورت نهرها جریان یابد.

***

۱- ۱) "رواسی"جمع"راسیه"به معنی ثابت و پابرجا است،و"شامخات" جمع"شامخ"به معنی بلند است،و در بعضی از عبارات مانند"شمخ باتقه"کنایه از تکبر است(مفردات راغب).

در پایان این قسمت باز می فرماید:"وای در آن روز بر تکذیب کنندگان" (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

همـان کسـانی که اینهمه آیـات و نشـانه های قـدرت حق را با چشم خود می بیننـد، و اینهمه نعمتهای الهی را که در آن غرقند مشاهده می کنند باز هم رستاخیز و دادگاه قیامت را که مظهر عدل و حکمت او است انکار می نمایند.

***

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۲۹ تا ۴۰]

اشاره

اِنْطَلِقُوا إِلیٰ مٰا کُنْتُمْ بِهِ تُکَذِّبُونَ (۲۹) اِنْطَلِقُوا إِلیٰ ظِلٍّ ذِی ثَلاٰثِ شُعَبٍ (۳۰) لاٰ ظَلِیلٍ وَ لاٰ یُغْنِی مِنَ اَللَّهَبِ (۳۱) إِنَّهٰا تَرْمِی بِشَرَرٍ کَالْقَصْرِ (۳۲) کَأَنَّهُ جِمٰالَتٌ صُفْرٌ (۳۳) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ (۳۴) هٰذٰا یَوْمُ لاٰ یَنْطِقُونَ (۳۵) وَ لاٰ یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ (۳۶) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ (۳۷) هٰذٰا یَوْمُ اَلْفَصْلِ جَمَعْنٰاکُمْ وَ اَلْأَوَّلِینَ (۳۸) فَإِنْ کٰانَ لَکُمْ کَیْدٌ فَکِیدُونِ (۳۹) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ (۴۰)

ص: ۴۱۵

ترجمه:

۲۹-(و در آن روز به آنها گفته می شود)بیدرنگ بروید به سوی همان چیزی که پیوسته آن را انکار می کردید! ۳۰-بروید به سوی سایه سه شاخه(دودهای خفقان بار آتش!).

۳۱-سایه ای که نه آرامبخش است،و نه از شعله های آتش جلوگیری می کند!.

۳۲-جرقه هایی از خود پرتاب می کند مانند یک کاخ! ۳۳-گویی(در سرعت و کثرت)همچون شتران زرد رنگی هستند(که به هر سو پراکنده می شوند).

۳۴-وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

۳۵-امروز روزی است که سخن نمی گویند(و قادر بر دفاع از خویش نیستند).

۳۶-و به آنها اجازه داده نمی شود که عذر خواهی کنند.

۳۷-وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

۳۸-امروز همان روز جدایی(حق از باطل)است که شما و پیشینیان را در آن جمع کرده ایم.

۳۹-اگر چاره ای در برابر من(برای فرار از چنگال مجازات)دارید انجام دهید.

۴۰-وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

تفسیر:

نه قدرت بر دفاع دارند نه راهی برای فرار!

در این آیات سرنوشت نهایی تکذیب کنندگان قیامت،و منکران آن دادگاه عدل الهی بیان شده است،بیانی که به راستی انسان را در وحشتی عمیق فرو می برد،و ابعاد فاجعه را روشن می سازد.

می فرماید:"به آنها گفته می شود بی درنگ رهسپار شوید به سوی همان چیزی که پیوسته آن را انکار می کردید"!(اِنْطَلِقُوا إِلىٰ مٰا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ).

رهسپار شوید به سوی جهنم سوزان که همیشه آن را به باد استهزا

می گرفتید.

حرکت کنید به سوی انواع عذابها که با اعمالتان آن را از پیش فراهم ساخته اید.

"انطلقوا"از ماده"انطلاق"به معنی حرکت کردن بـدون توقف است، و یک نوع آزادی از قید و بند نیز در آن نهفته شده،و این در حقیقت توضیحی است برای وضع آنها در عرصه محشر که آنها را مدتی طولانی برای حساب نگه می دارند،سپس آنها را رها ساخته،می گویند بدون توقف به سوی دوزخ حرکت کنید.

گوینده این سخن ممکن است خداوند متعال باشد که مستقیما به آنها خطاب می کند،و یا فرشتگان عذاب،و به هر حال لحنی است آمیخته با سرزنشی عمیق که خود عذابی است دردناک و جانکاه.

*** سپس به توضیح بیشتری در باره این عـذاب پرداخته می گویـد:"رهسپار شویـد به سوی سایه ای از دودهای خفه کننده آتش که دارای سه شعبه است"! (اِنْطَلِقُوا إِلیٰ ظِلٍّ ذِی ثَلاٰثِ شُعَبٍ).

شاخه ای از بالاسر،و شاخه ای از طرف راست،و شاخه ای از طرف چپ، و به این ترتیب از هر طرف این دود غلیظ مرگبار آنها را احاطه می کند،و در کام خود فرو می برد.

*** "اما سایه ای که آرام بخش نیست،و هرگز دوزخیان را از شعله های آتش جلوگیری نمی کنـد"(لاٰ ظَلِیلٍ وَ لاٰ یُغْنِی مِنَ اللَّهَبِ).

چه اینکه خود بر خاسته از آتش است.

ص :۴۱۷

ممکن است تعبیر به"ظل "(سایه)این تصور را ایجاد کند که در آنجا سایه ای وجود دارد که از سوزندگی شعله های آتش،کمی می کاهد،ولی این آیه بر این پندار غلط خط بطلان می کشد،و می گوید:این سایه هرگز سایه ای که شما تصور می کنید نیست،سایه ای است سوزان و خفقان آور،و بر خاسته از دودهای غلیظ آتش که می تواند گرمای شعله ها را کاملا منعکس کند (۱).

شاهد این سخن آیات سوره واقعه است که در باره"اصحاب الشمال می فرماید: فِی سَمُومٍ وَ حَمِیمٍ وَ ظِلٍّ مِنْ یَحْمُومٍ لاٰ بٰارِدٍ وَ لاٰ کَرِیمٍ :"آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند،و در سایه دودهای متراکم و آتش زا،سایه ای که نه خنک می باشد،و نه مفید و آرام بخش"(سوره واقعه ۴۱-۴۴).

بعضی گفته اند این شعبه های سه گانه بازتابی است از تکذیبهای سه گانه آنها نسبت به اساس دین،یعنی"توحید"و"نبوت"و"معاد"زیرا تکذیب معاد از تکذیب نبوت و توحید جدا نیست.

و بعضی گفته اند اشاره ای است به مبدءهای سه گانه گناه"قوه غضبیه"و "شهویه" و"وهمیه"آری آن دود تاریک تجسمی است از تاریکیهای شهوات: ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن که از دود آن چشم دل تیره گردد! غضب چون در آید رود عقل بیرون هوی چون شود چیره جان خیره گردد! *** سپس در توصیف دیگری از آن آتش سوزان می افزاید:"جرقه هایی از خود بیرون می دهد مانند یک کاخ عظیم"!(إِنَّهٰا تَرْمِی بِشَرَرٍ کَالْقَصْرِ) (۲).

ص:۴۱۸

۱- ۱) "لا ظلیل "صفت است برای"ظل "و به همین جهت مجرور ذکر شده است.

۲- ۲) "شرر"(بر وزن ضرر)جمع"شراره"به معنی اجزاء کوچکی است که از آتش جدا می شود،و به هوا پرتاب می گردد،و از ماده"شر"گرفته شده است.

نه همچون جرقه های آتش این دنیا که گاه به اندازه سر سوزنی بیش نیست تعبیر به"قصر"(کاخ)در اینجا تعبیر پر معنایی است،شاید تصور شود مناسبتر این بود که گفته شود جرقه هایی همچون کوه،ولی نباید فراموش کرد کوه ها همان گونه که در آیات قبل اشاره شد منبع انواع برکات است و سرچشمه های آب فرات و گوارا،این قصرها و کاخهای ستمکاران هستند که منشا شعله های سوزان و آتشهای شرربارند (۱).

*** در آیه بعد به توصیف دیگری از شراره ها و جرقه های این آتش سوزان پرداخته،می فرماید:"آنها همچون شترهای زرد رنگی هستند"(كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ) (۲).

"جماله"جمع"جمل"به معنی"شتر"است(مانند حجر و حجاره)و "صفر"(بر وزن قفل)جمع"اصفر"به معنی چیزی است که زرد رنگ باشد و گاه به رنگهای تیره و متمایل به سیاه نیز اطلاق شده،ولی در اینجا مناسب همان معنی اول است زیرا جرقه های آتش زرد متمایل به سرخ است.

در آیه قبل این جرقه ها از نظر حجم به کاخ بزرگ تشبیه شده بود،و در این آیه از نظر کثرت و رنگ و سرعت حرکت و پراکنده شدن به هر سو به گروهی از شتران زرد رنگ تشبیه شده که به هر سو روانند.

ص: ۴۱۹

۱- ۱) بعضی از مفسران مانند"فخر رازی"از"ابن عباس"نقل کرده اند که در تفسیر "قصر"گفته است منظور چوبهایی است که از بیابان می بریدند و جمع آوری می کردند برای زمستان رویهم می چیدند(بعید نیست این تفسیر نیز بخاطر آن باشد که انبوه هیزمهای رویهم چیده شده را تشبیه به یک قصر بلند می کردند).

۲- ۲) ضمیر"کانه"ممکن است به"قصر"برگردد،یا به"شرر"ولی چون"شرر" جمع است بدون تاویل ممکن نیست مگر اینکه"شرر"را اسم جمع بدانیم.

جایی که جرقه ها این چنین باشد،پیدا است که خود آن آتش سوزان چگونه است؟و در کنار آن چه عذابهای دردناک دیگری قرار گرفته؟(خداوند همه ما را به رحمت و لطفش از آن حفظ کند).

*** بار دیگر در پایان این بخش از آیات همان هشدار را تکرار کرده، می فرماید:"وای در آن روز بر تکذیب کنندگان"(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

*** سپس فصل دیگری از مشخصات آن روز هولناک را شروع کرده،می افزاید:

"امروز،روزی است که سخن نمی گویند:" (هٰذٰا يَوْمُ لاٰ يَنْطِقُونَ) (۱).

آری خداوند در آن روز بر دهان مجرمان و گناهکاران مهر سکوت می زند همانگونه که در آیه ۶۵ سوره یس آمده است،" اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْوٰاهِهِمْ ":امروز بر دهانشان مهر می نهیم"و باز همانگونه که در ذیل همین آیه آمده است"دست و پای آنها به سخن درمی آیند"و حتی طبق آیات دیگر قرآن پوستهای آنان زبان باز می کنند و همه گفتنیها را می گویند.

*** سپس می افزاید:"و به آنها اجازه داده نمی شود که عذر خواهی کنند" (وَ لاٰ يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ) (۲).

۱- ۱) توجه داشته باشید که"یوم"در اینجا بدون تنوین است،و این بخاطر آن است که به مفهوم جمله" لاٰ يَنْطِقُونَ "اضافه شده است.

۲- ۲) در اینکه چرا جمله"فیعتذرون"به صورت مرفوع آمده با اینکه قاعده باید منصوب باشد و نون حذف گردد،بعضی گفته اند بخاطر آن است که ترک عذرخواهی آنان به علت آن است که عذری ندارند نه اینکه به علت عدم اذن الهی است.

نه اجازه سخن گفتن دارند،و نه عذر خواهی و دفاع از خویشتن،چرا که همه حقایق در آنجا روشن است،و چیزی برای گفتن ندارند،آری این زبان پشت هم انداز که در دنیا از آزادی خود سوء استفاده کرده،به تکذیب انبیاء،و استهزاء اولیاء،و باطل کردن حق،و حق جلوه دادن باطل،می پرداخت در آنجا باید به کیفر آن اعمال قفل شود،و از کار بیفتد،که این خود عذاب و شکنجه دردناکی است که در چنان صحنه ای انسان قدرت بر دفاع از خویش، و یا عذرخواهی نداشته باشد.

در حدیثی از امام صادق ع آمده است که"خداوند برتر و عادلتر و بزرگتر از آن است که بنده اش عذر موجهی داشته باشد و به او اجازه عذرخواهی ندهد،بلکه آنها در حقیقت هیچ عذر موجهی ندارند که مطرح کنند" (۱).

البته از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که در قیامت مجرمان گاهی سخن می گویند،این بخاطر آن است که همان گونه که قبلا هم اشاره کرده ایم- در قیامت مواقف زیادی است،در بعضی از مواقف زبان از کار می افتد و نوبت به گواهی اعضاء می رسد، و در بعضی دیگر زبان گشوده می شود،و مطالبی را بازگو می کند که نشانه حسرت و اندوه شدید و سرگردانی و بدبختی آنها است.

*** باز در پایان این مقطع می گوید:"وای در آن روز بر تکذیب کنندگان" (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

*** در مقطع دیگر روی سخن را به مجرمان کرده،به عنوان حکایت از صحنه آن روز،می گوید:"امروز همان روز جدایی است که همه شما و پیشینیان را

۱- ۱) "نور الثقلین"جلد ۵ صفحه ۴۹.

در آن جمع کرده ایم"(هٰذٰا یَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنٰاکُمْ وَ الْأَوَّلِینَ).

امروز همه انسانها را بدون استثنا از اولین گرفته،تا آخرین،همه را برای حسابرسی و فصل خصومت در این عرصه و دادگاه بزرگ گرد آورده ایم.

*** "اکنون اگر شما در برابر من چاره ای برای فرار از چنگال مجازات دارید انجام دهید"(فَإِنْ کٰانَ لَکُمْ کَیْدٌ فَکِیدُونِ) (۱).

آیا می توانید از قلمرو حکومت من بگریزید؟ یا می توانید بر قدرت من غلبه کنید؟ یا توانایی دارید با پرداختن فدیه ای آزاد شوید؟ و یا قدرت دارید ماموران حسابرسی را فریب دهید؟ هر کار از دست شما ساخته است انجام دهید،ولی بدانید کاری از شما ساخته نیست! در حقیقت این امر به اصطلاح"امر تعجیزی"است که برای روشن ساختن عجز و ناتوانی طرف مقابل ذکر می شود،مثل همان چیزی که در مورد قرآن مجید آمده است که می فرماید:"اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم تردید دارید سوره ای مانند آن را بیاورید".

"کید"(بر وزن صید)به طوری که"راغب"در"مفردات"میگوید:

نوعی چاره جویی است که گاه نکوهیده و گاه قابل تمجید است،هر چند استعمال

---

۱ - ۱) "نون"در"فکیدون"مکسور است،و کسره آن به جای یاء متکلم می باشد، و در اصل"فکیدونی"بوده،"یاء"حذف شده،و کسره که دلیل آن است باقیمانده،و ضمیر متکلم طبق ظاهر آیات به ذات پاک خدا بر می گردد و احتمال اینکه به شخص پیغمبر(ص) برگردد بسیار بعید است.

آن در موارد مذموم بیشتر است(همانگونه که در آیه مورد بحث نیز چنین است).

مسلما در آن روز کاری از دستشان ساخته نیست،چرا که می دانیم آن روز روزی است که دست انسان از هر گونه اسباب و وسائل کوتاه می گردد،چنان که در آیه ۱۶۶ سوره بقره آمده است:" وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ ".

قابل توجه اینکه از یک سو می فرماید:آن روز،" یَوْمُ الْفَصْلِ "یعنی روز جداییها است،از سوی دیگر می فرماید آن روز" یَوْمَ الْجَمْعِ "یعنی روز اجتماع است که هر کدام از این دو در یک مقطع انجام می شود،نخست همه را در آن دادگاه بزرگ جمع می کنند،و سپس بر حسب عقائد و اعمالشان در صفوف مختلفی از هم جدا می شوند،حتی آنها که رهسپار بهشت می شوند صفوف گوناگون و درجات مختلفی دارند و راهیان دوزخ نیز صفوف متفاوت و درکاتی دارند.

آری آن روز روز جدایی حق از باطل،و ظالم از مظلوم است.

*** و باز همان جمله تهدید آمیز و بیدار کننده را تکرار کرده،می فرماید "وای در آن روز بر تکذیب کنندگان"(وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ).

***

[سوره المرسلات (۷۷): آیات ۴۱ تا ۵۰]

اشاره

إِنَّ اَلْمُتَّقِینَ فِی ظِلاٰلٍ وَ عُیُونٍ (۴۱) وَ فَوٰاکِهَ مِمّٰا یَشْتَهُونَ (۴۲) کُلُوا وَ اِشْرَبُوا هَنِیئاً بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۴۳) إِنّٰا کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُحْسِنِینَ (۴۴) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ (۴۵) کُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِیلاً إِنَّکُمْ مُجْرِمُونَ (۴۶) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ (۴۷) وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمُ اِرْکَعُوا لاٰ یَرْکَعُونَ (۴۸) وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ (۴۹) فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ (۵۰)

ص: ۴۲۴

ترجمه:

۴۱-افراد با تقوی در سایه های(درختان بهشتی)و در میان چشمه ها قرار دارند.

۴۲-و میوه هایی از آنچه مایل باشند.

۴۳-بخورید و بنوشید گوارا،اینها در برابر اعمالی است که انجام می دادید.

۴۴-ما اینگونه نیکوکاران را جزا می دهیم.

۴۵-وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

۴۶-(در مقابل،به مجرمان گفته می شود)بخورید و بهره گیرید در این مدت کم(ولی بدانید عذاب الهی در انتظار شما است)چرا که شما مجرمید.

۴۷-وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

۴۸-و هنگامی که به آنها گفته شود رکوع کنید رکوع نمی کنند.

۴۹-وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

۵۰-(اگر آنها به این قرآن ایمان نمی آورند)پس به کدام سخن بعد از آن ایمان می آورند.

تفسیر:

اگر به قرآن ایمان نمی آورند به کدام سخن ایمان می آورند؟!

می دانیم برنامه قرآن آمیختن انذار به بشارت،و تهدید به تشویق است، و همچنین ذکر سرنوشت مؤمنان در برابر سرنوشت مجرمان تا با قرینه مقابله مسائل بهتر درک شود.

بر اساس همین سنت،در آیات فوق به دنبال بیان مجازاتهای گوناگون مجرمان در قیامت،اشاره پر معنی و کوتاهی در باره وضع پرهیزکاران در آن روز کرده،می فرماید:"افراد با تقوی در سایه های درختان و در میان چشمه ها قرار دارند"(إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی ظِلالٍ وَ عُیُونٍ).

این در حالی است که مجرمان چنان که از آیات قبل دانسته شد در سایه

شرر بار و سوزان دودهای خفه کننده اند.

"ظلال"جمع"ظل"به معنی سایه است،خواه سایه ای مانند سایه درختان در روز،و یا سایه ای که در تاریکی شب حاصل می شود،در حالی که "فیء"به سایه ای گفته می شود که تنها در مقابل یک مبدء نورانی به وجود می آید همچون سایه درختان در مقابل آفتاب.

*** سپس می افزاید:"آنها در میان انواع میوه ها از آنچه مایل باشند و می خواهند قرار دارند"(وَ فَوٰاکِهَ مِمّٰا یَشْتَهُونَ).

روشن است ذکر"میوه ها"و"سایه ها"و"چشمه ها"اشاره به گوشه ای از مواهب عظیم الهی بر آنها است،گوشه ای که با زبان اهل دنیا قابل بیان و ترسیم است،اما آنچه در بیان نمی گنجد،و به فکر ساکنان دنیا خطور نمی کند، از آن به مراتب برتر و بالاتر است.

*** جالب اینکه آنها در این میهمان سرای الهی به عالیترین وجهی پذیرایی می شوند،همان گونه که در آیه بعد آمده که به آنها گفته می شود"بخورید و بنوشید گوارا،اینها در برابر اعمالی است که انجام می دادید"!(کُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِیئاً بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

این جمله خواه مستقیما از سوی خداوند به عنوان خطاب به آنها باشد، یا وسیله فرشتگان توام با لطف و محبتی است آشکار که غذایی است برای روح و جان آنها.

تعبیر" بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ "(در مقابل اعمالی که انجام می دادید)اشاره به این است که این مواهب را بدون حساب به کسی نمی دهند،و با ادعا و خیال

و پندار به دست نمی آید،تنها به وسیله اعمال صالح فراهم می شود.

"هنیء"(بر وزن ملیح)به گفته"راغب"در"مفردات"هر چیزی است که مشقتی به دنبال ندارد،و ناراحتی تولید نمی کند،و لذا به غذا و آب گوارا "هنیء"گفته می شود،گاه به زندگی گوارا نیز اطلاق می گردد.

و این اشاره به آن است که میوه ها و غذاها و نوشابه های بهشتی،همانند آب و غذای دنیا نیست که گاه آثار سویی در بدن می گذارد یا عوارض نامطلوبی به دنبال دارد.

در میان مفسران گفتگو است که این امر به خوردن و نوشیدن آیا برای بیان مباح بودن استفاده از این نعمتها است،و یا واقعا امر و فرمان و دستور است؟ ولی باید توجه داشت اینگونه اوامر که به هنگام پذیرایی گفته می شود نوعی طلب و خواست گوینده است که برای عظمت و احترام میهمان بیان می گردد، و میزبان دوست دارد غذایش را بیشتر بخورد تا اکرام بیشتری از او شده باشد.

*** در آیه بعد باز روی این مطلب تکیه می کند که این نعمتها بی حساب نیست،می افزاید:"مسلما ما این گونه،نیکوکاران را جزا می دهیم"(إِنّا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ).

جالب اینکه در آیه نخست روی مساله"تقوی"تکیه شده،و در آیه بعد از آن روی"عمل"و در این آیه روی"احسان و نیکوکاری".

"تقوی"هر گونه پرهیز از گناه و فساد و شرک و کفر است و"احسان" انجام هر کار نیک،و"عمل"نیز ناظر به اعمال صالح است،تا روشن شود برنامه نعمتهای الهی تنها مربوط به این گروه است،نه مدعیان دروغین ایمان،

و آلودگان به انواع فساد،هر چند ظاهرا در سلک اهل ایمان در آیند.

*** و در پایان این مقطع باز تکرار می کند:"وای در آن روز بر تکذیب کنندگان"(وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ).

وای بر آنها که از تمام این نعمتها و محبتها محروم می شوند،که حسرت این محرومیت آزارش کمتر از آتش سوزان دوزخ نیست؟ *** و از آنجا که یکی از عوامل انکار معاد پرداختن به لذات زودگذر دنیا، و تمایل به آزادی بی قید و شرط برای بهره گیری از این لذات است،در آیه بعد روی سخن را به مجرمان کرده با لحنی تهدید آمیز می فرماید:"بخورید و بهره گیرید در این چند روز کوتاه،ولی بدانید عذاب الهی در انتظار شما است،چرا که شما مجرم و گنهکارید"(كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ).

تعبیر به"قلیلا"می تواند اشاره به مدت کوتاه عمر انسان در دنیا باشد، و هم ناچیز بودن مواهب این جهان در برابر نعمتهای بی حساب آخرت.

گرچه بعضی از مفسران گفته اند که این خطاب را در آخرت به مجرمان می کنند،ولی با توجه به اینکه در آخرت هیچ گونه تمتع و بهره گیری برای مجرمان از مواهب حیات تصور نمی شود،باید قبول کرد که این سخن خطابی است به آنها در این دنیا.

در حقیقت"متقین"و پرهیزگاران با نهایت احترام در آخرت پذیرایی می شوند،و با جمله پر از لطف كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً مخاطب می گردند،ولی دنیا پرستان در این دنیا با جمله تهدید آمیز كُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِيلاً مخاطبند.

به پرهیزکاران می فرماید: بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (اینها در برابر اعمال صالحی

ص :۴۲۸

است که انجام می دادید).

و به اینها نیز می گوید:" إِنَّکُمْ مُجْرِمُونَ ":"این تهدید به خاطر آن است که شما مجرمید" (۱).

و به هر حال نشان می دهد که سرچشمه عذاب الهی جرم و گناه انسان است که از بی ایمانی یا اسارت در چنگال شهوات ناشی می شود.

*** سپس این تهدید را بار دیگر با جمله:"وای در آن روز بر تکذیب کنندگان تکمیل می کند(وَیْلٌ یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ).

همانها که به زرق و برق دنیا و لذات و شهوات آن مغرور و فریفته شدند، و عذاب الهی را برای خود خریدند.

*** در آیه بعد به یکی دیگر از عوامل انحراف و بدبختی و آلودگی آنها اشاره کرده،می افزاید:"چنان از باده غرور سرمستند که وقتی به آنان گفته شود در برابر پروردگار رکوع کنید رکوع نمی کنند"(وَ إِذا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لا یَرْکَعُونَ).

بسیاری از مفسران گفته اند که این آیه در باره قبیله"ثقیف"نازل شد که پیامبر ص به آنها فرمود:"نماز بخوانید"آنها گفتند:ما هرگز در برابر کسی خم نمی شویم،و این برای ما عیب است!پیامبر ص فرمود:

لا خیر فی دین لیس فیه رکوع و لا سجود :"دینی که در آن رکوع و سجود نباشد ارزشی ندارد"! (۲).

آنها نه فقط از رکوع و سجود ابا داشتند بلکه این روح غرور و نخوت

۱- ۱) این آیه در حقیقت محذوفی دارد و در تقدیر به گفته مجمع البیان چنین است کُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِیلاً-فان الموت کائن لا محاله ولی به نظر می رسد مناسبتر این است که در تقدیر چنین باشد: کُلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِیلاً و انتظروا العذاب فانکم مجرمون.

۲- ۲) "مجمع البیان"جلد ۱۰ صفحه ۴۱۹،و همین معنی را"آلوسی"در"روح المعانی"و"قرطبی"در تفسیر خود و"زمخشری"در"کشاف"و"روح البیان"ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند.

در تمامی افکار و زندگیشان منعکس بود،نه در برابر خدا تسلیم بودند،و نه در برابر دستورات پیامبر ص،نه حقوق مردم را به رسمیت می شناختند و نه تواضعی در برابر خالق و فروتنی در برابر خلق داشتند در حقیقت این دو عامل (غرور و شهوت پرستی)از مهمترین عوامل جرم و گناه و کفر و ظلم و طغیان است.

بعضی احتمال داده اند که این خطاب ارکعوا(رکوع کنید)در قیامت به آنها گفته می شود،ولی این احتمال بعید به نظر می رسد،مخصوصا با در نظر گرفتن آیات قبل و بعد.

*** و بعد برای دهمین و آخرین بار در این سوره می فرماید:"وای در آن روز بر تکذیب کنندگان)" وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ".

*** و در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره"مرسلات"است با لحنی آمیخته از عتاب،و مملو از سرزنش،به صورت یک استفهام آمیخته با تعجب می فرماید:"اگر به این قرآن که دلائل صدقش از تمام آیاتش نمایان است، و حقانیتش در تمام تعبیراتش منعکس می باشد ایمان نیاورند،به کدام سخن بعد از آن ایمان می آورند"؟!(فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ).

کسی که به قرآنی که اگر بر کوه ها نازل می شد لرزان و خاشع می شدند و از هم می شکافتند ایمان نیاورد،در برابر هیچ کتاب آسمانی،و هیچ منطق عقلانی تسلیم نخواهد شد،و این نشانه روح عناد و لجاج است.

***

ص: ۴۳۰

نکته:

همان گونه که در آغاز سوره اشاره کردیم ده بار جمله" وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ " در آن تکرار شده،و این برای تاکید بر یک واقعیت مهم و تکان دهنده است، و شبیه آن در سخنان فصحا و بلغا فراوان است که قسمتی را که عنایت و تاکید مخصوصی روی آن دارند در شعر و نثر تکرار می کنند.

ولی بعضی از مفسران معتقدند که هر یک از این ده آیه اشاره به نکته جدیدی است که به تکذیب مطالب قبل از آن مربوط می شود بنا بر این تکراری در بین نیست.

این سوره را با جمله ای از تفسیر"روح البیان"خاتمه می دهیم،او می گوید این سوره در غاری در نزدیکی مسجد"خیف"در سرزمین"منی"بر پیامبر نازل گردید،و من شخصا این غار را زیارت کرده ام.

***خداوندا!ما را توفیقی مرحمت کن که هرگز آلوده تکذیب آیات تو نشویم.

پروردگارا!ما را از غرور و نخوت و هوا و هوس که سرچشمه های اصلی جرائمند محفوظ دار.

بارالها!در آن روزی که پرهیزگاران در جوار قرب تو با احترام تمام پذیرایی می شوند ما را در صف آنان قرار ده.

آمین یا رب العالمین ۱۱ ربیع الثانی ۱۴۰۷ ۲۳\۹\۱۳۶۵ پایان جلد ۲۵ تفسیر نمونه

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹